۶

زیر نظر: استاد محقق
آیة‌الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:
جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

[ادامه سوره أنعام]

اشاره

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۴۱]

اشاره

وَ هُوَ اَلَّذِی أَنْشَأَ جَنّٰاتٍ مَعْرُوشٰاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشٰاتٍ وَ اَلنَّخْلَ وَ اَلزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُکُلُهُ وَ اَلزَّیْتُونَ وَ اَلرُّمّٰانَ مُتَشٰابِهاً وَ غَیْرَ مُتَشٰابِهٍ کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصٰادِهِ وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُسْرِفِینَ (۱۴۱)

ترجمه:

۱۴۱-او است که باغهای معروش(باغهایی که درختانش روی داربستها قرار می گیرند) و باغهای غیر معروش(درختانی که نیاز به داربست ندارنـد)آفریـد،و همچنین نخل و انواع زراعت را که از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند و(نیز)درخت زیتون و انار را که از جهتی بـا هم شبیه و از جهتی تفـاوت دارنـد(برگ و ساختمان ظاهریشان شبیه یکـدیگر است در حالی که طعم میوه آنها فوق العاده متفاوت)از میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشـیند بخوریـد و حق آن را به هنگام درو بپردازیـد،اسـراف نکنید که خداوند مسرفین را دوست نمی دارد.

تفسیر:

یک درس بزرگ توحید

در این آیه به چند موضوع اشاره شده است که هر کدام در حقیقت نتیجه دیگری است.

نخست می گویـد:"خداونـد همـان کسـی است که انواع باغهـا و زراعتهـا بـا درختـان گوناگون آفریـده است که بعضـی روی داربستها قرار گرفته،و با منظره

بـدیع و دل انگیز خود چشـمها را متوجه خویش می سازنـد،و با میوه های لذیـذ و پر- برکت کام انسان را شـیرین می کننـد،و بعضـی بدون احتیاج به داربست بر سـر پا ایسـتاده و سایه بر سر آدمیان گسترده،و با میوه های گوناگون به تغذیه انسان خدمت می کنند"(وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ جَنّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشاتٍ).

مفسران در تفسیر کلمه"معروش"و"غیر معروش"سه احتمال داده اند:

۱-همان که در بالا به آن اشاره شد،یعنی درختانی که روی پای خود نمی ایسـتند و نیاز به داربست دارند،و درختانی که بدون نیاز به داربست روی پای خود می ایستند.(زیرا"عرش"در لغت به معنی برافراشتن و هر موجود برافراشته است و به همین جهت به سقف و یا تخت پایه بلند،عرش گفته می شود).

۲-منظور از معروش درخت اهلی است که به وسیله دیوار و امثال آن در باغها حفاظت می شود و"غیر معروش"درختان بیابانی و جنگلی و کوهستانی است.

۳-"معروش"درختی است که بر سـر پا ایستاده و یا به روی زمین بلند شده اما"غیر معروش"درختی است که به روی زمین می خوابد و پهن می شود.

ولی معنی اول مناسـبتر به نظر می رسـد،و شایـد ذکر"معروشات"در آغاز سـخن به خاطر ساختمان عجیب و شـگفت انگیز این گونه درختان است،یک نگاه کوتاه به درخت انگور و ساقه و شاخه پر پیـچ و خم آن،که با قلابهای مخصوصـی مجهز است،و خود را به اشیاء اطراف می چسباند تا کمر راست کند،شاهد این این مدعا است.

سپس اشاره به دو قسمت از باغها و جنات کرده می گوید:"و همچنین درختان نخل و زراعت را آفرید"(وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ).

ذکر این دو بالخصوص به خاطر آن است که از اهمیت ویژه ای در زنـدگانی بشـر و تغـذیه او برخوردارند(توجه داشـته باشـید که"جنت"هم به باغ و هم

به زمینهای پوشیده از زراعت گفته می شود).

بعد اضافه می کند که"این درختان از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند یعنی با اینکه از زمین واحدی می رویند هر کدام طعم و عطر و خاصیتی مخصوص به خود دارند،که در دیگری دیده نمی شود"(مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ) (۱).

سپس اشاره به دو قسمت دیگر از میوه هایی می کند که فوق العاده مفید و دارای ارزش حیاتی هستند،و می گوید:"همچنین زیتون و انار"(وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمّانَ) انتخاب این دو،ظاهرا به خاطر آن است که این دو درخت در عین اینکه از نظر ظاهر با هم شباهت دارند،از نظر میوه و خاصیت غذایی بسیار با هم متفاوتند لذا بلافاصله می فرماید"هم با یکدیگر شبیهند و هم غیر شبیه"(مُتَشابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ) (۲)پس از ذکر این همه نعمتهای گوناگون،پروردگار می گوید:"از میوه آنها به هنگامی که به ثمر نشست،بخورید ولی فراموش نکنید که به هنگام چیدن،حق آن را باید ادا کنید"(كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ).

و در پایان،فرمان می دهد که"اسراف نکنید،زیرا خداوند مسرفان را دوست نمی دارد"(وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ).

"اسراف"به معنی تجاوز از حد اعتدال است،و این جمله می تواند اشاره به عدم اسراف در خوردن و یا عدم اسراف در بخشش بوده باشد،زیرا پاره ای از اشخاص به قدری دست و دل بازند که هر چه دارند به این و آن می دهند و خود و فرزندانشان معطل می مانند.

***

۱- ۱) اکل(با ضم الف و سکون یا ضم کاف)به معنی چیزی است که خورده می شود (از ماده اکل به معنی خوردن)

۲- ۲) در این باره ذیل آیه ۹۹ همین سوره نیز در جلد پنجم توضیحی گذشت.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-پیوند آیه با آیات قبل-در آیات گذشته از این سوره،سخن از احکام خرافی بت پرستان در میان بود،که از زراعت و چهارپایان نصیبی برای خدا قرار می دادند،و عقیده داشتند که این سهام باید به شکل مخصوصی مصرف گردد،و سوار شدن بر پشت بعضی از چهارپایان را تحریم می کردند و بچه های خود را برای بعضی از بتها قربانی می نمودند.

آیه فوق و آیه ای که بعد از این می آید در حقیقت پاسخی به تمام این احکام خرافی است،زیرا صریحا می گوید:

خالق تمام این نعمتها خدا است،او است که همه این درختان و چهارپایان و زراعتها را آفریده است و هم او است که دستور داده از آنها بهره گیرید و اسراف نکنید،بنا بر این غیر او نه حق"تحریم"دارد و نه حق"تحلیل" .

***۲-در اینکه جمله اذا اثمر(هنگامی که میوه دهد)با ذکر کلمه"ثمره" قبل از آن چه منظوری را تعقیب می کند،در میان مفسران گفتگو است،ولی ظاهرا هدف از این جمله این است که به مجرد اینکه میوه بر درختان،و خوشه و دانه در زراعت آشکار شود،بهره گرفتن از آنها مباح و جائز است،اگر چه حق مستمندان هنوز پرداخته نشده است و این حق را تنها در موقع چیدن میوه و در درو کردن(یوم الحصاد)باید پرداخت(دقت کنید).

***۳-منظور از این حق که بهنگام درو باید پرداخت چیست؟بعضی معتقدند همان زکات واجب،یعنی یک دهم و یک بیستم است،ولی با توجه به اینکه این سوره در مکه نازل شده و حکم زکات در سال دوم هجرت و یا بعد از آن در مدینه

نازل گردیده است،چنین احتمالی بسیار بعید به نظر می رسد.

در روایات فراوانی که از اهل بیت ع به ما رسیده و همچنین در بسیاری از روایات اهل تسنن این حق،غیر از زکات معرفی شده و منظور از آن چیزی است که بهنگام حضور مستمند در موقع چیدن میوه و یا درو کردن زراعت به او داده می شود،و حد معین و ثابتی ندارد (۱).

و در این صورت آیا این حکم واجب است یا مستحبّ،بعضی معتقدند که یک حکم وجوبی است که قبل از تشریع حکم زکات بر مسلمانان لازم بوده ولی بعد از نزول آیه زکات،این حکم منسوخ شد،و حکم زکات با حد و حدود معینش به جای آن نشست.

ولی از روایات اهل بیت ع استفاده می شود که این حکم نسخ نشده و به عنوان یک حکم استحبابی هم اکنون به قوت خود باقی است.

***۴-تعبیر به کلمه"یوم"ممکن است اشاره به این باشد که چیدن میوه ها و درو کردن زراعتها بهتر است در روز انجام گیرد،اگر چه مستمندان حاضر شوند و قسمتی به آنها داده شود،نه اینکه بعضی از افراد بخیل،شبانه این کار را بکنند،تا کسی با خبر نشود،در روایاتی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده نیز روی این موضوع تاکید شده است (۲).

ص: ۶۰

۱- ۱) روایات مربوط به این موضوع را صاحب وسائل در کتاب زکات ابواب زکات غلات در باب ۱۳ و بیهقی در کتاب سنن جلد ۴ صفحه ۱۳۲ آورده است.

۲- ۲) در این باره به کتاب وسائل الشیعه کتاب الزکاه ابواب زکاه الغلات باب کراهه الحصاد و الجذاذ...باللیل مراجعه شود. (ج ۶ صفحه ۱۳۶)

[سوره الأنعام (۶): آيات ۱۴۲ تا ۱۴۴]

اشاره

وَ مِنَ اَلْأَنْعٰامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً كُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اَللّٰهُ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ اَلشَّيْطٰانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۴۲) ثَمٰانِيَةَ أَزْوٰاجٍ مِنَ اَلضَّأْنِ
اِثْنَيْنِ وَ مِنَ اَلْمَعْزِ اِثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ اَلْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اِشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحٰامُ اَلْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۱۴۳) وَ مِنَ
اَلْإِبِلِ اِثْنَيْنِ وَ مِنَ اَلْبَقَرِ اِثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ اَلْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اِشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحٰامُ اَلْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدٰاءَ إِذْ وَصّٰاكُمُ اَللّٰهُ بِهٰذٰا فَمَنْ
أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً لِيُضِلَّ اَلنّٰاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۱۴۴)

ترجمه:

۱۴۲-(و او كسى است كه)از چهارپايان براى شما حيوانات باربر و حيوانات كوچك آفريد،از آنچه او به شما روزى داده است بخوريد و از گامهاى شيطان پيروى ننمائيد كه او دشمن آشكار شما است.

۱۴۳-هشت جفت از چهارپايان(براى شما آفريد)از ميش دو جفت و از بز دو جفت بگو آيا خداوند نرهاى آنها را حرام كرده يا ماده ها را؟يا آنچه رحم ماده هاى آنها در برگرفته؟اگر راست مى گوئيد(و بر تحريم آنها دليلى داريد)به من خبر دهيد.

۱۴۴-و از شتر دو زوج،و از گاو هم دو زوج،(براى شما آفريد)بگو كداميك از اينها را خدا حرام كرده است؟نرها را يا ماده ها را؟و يا آنچه رحم ماده ها را در برگرفته؟و آيا شما گواه (اين تحريم)بوديد،هنگامى كه خدا به اين موضوع توصيه كرد؟بنا بر اين چه كسى ستمكارتر است از آنها كه بر خدا دروغ مى بندند،تا مردم را از روى جهل گمراه سازند،خداوند هيچگاه ستمگران را هدايت نخواهد كرد!.

ص: ۷

تفسیر:

این آیات همانطور که اشاره شد در پی نفی احکام خرافی مشرکان در زمینه زراعت و چهارپایان است،در آیه قبل سخن از انواع زراعتها و میوه های خداداد در میان بود،و در این آیات درباره حیوانات حلال گوشت و خدمات آنها سخن می گوید.

نخست می گوید:"خداوند کسی است که از چهارپایان برای شما حیوانات بزرگ و باربر و حیوانات کوچک آفرید"(وَ مِنَ الْأَنْعٰامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً) (۱).

"حموله"به معنی جمع است،و چنان که علمای لغت گفته اند،مفرد از جنس خود ندارد،و به معنی حیوانات بزرگ باربر مانند شتر و اسب و نظایر آنها است.

"فرش"به همان معنی معروف است،ولی در اینجا به معنی گوسفند و نظیر آن از حیوانات کوچک تفسیر شده است و ظاهرا نکته اش این است که اینگونه حیوانات بسیار به زمین نزدیک هستند،و در برابر حیوانات بزرگ باربر همانند فرشی محسوب می شوند،هر گاه به بیابانی که گوسفندانی در آن مشغول چرا هستند از دور بنگریم درست به فرشی می مانند که روی زمین گسترده شده است،در حالی که گله شتران هیچگاه از دور چنین منظره ای ندارد.

تقابل"حموله"با"فرش"نیز این معنی را تایید می کند.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که منظور از این کلمه،فرشهایی است که مردم از حیوانات درست می کنند،یعنی بسیاری از حیوانات هم برای باربری مورد استفاده قرار می گیرند و هم برای تهیه فرش،ولی احتمال اول نزدیکتر به معنی آیه است.

ص: ۸

۱- ۱) "واو"در آغاز این آیه،واو عاطفه است ما بعد آن به"جنات"که در آیه قبل است عطف شده است.

سپس چنین نتیجه می گیرد،اکنون که همه اینها مخلوق خدا است و حکم آن به دست اوست،به شما فرمان می دهد که"از آنچه او به شما روزی داده است بخورید"(کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ).

اینکه نمی گوید از این حیوانات بخورید،بلکه می گوید از آنچه به شما داده است تناول کنید،به خاطر آن است که حیوانات حلال گوشت منحصر به چهارپایان نیستند،بلکه حیوانات دیگری نیز حلال گوشتند که در جمله فوق از آنها ذکری نشده است.

و برای تاکید این سخن و ابطال احکام خرافی مشرکان،می فرماید:"از گامهای شیطان پیروی نکنید،که او دشمن آشکار شما است"(دشمنی که از آغاز خلقت آدم با شما اعلان جنگ داده است)(وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ).

اشاره به اینکه اینگونه احکام و مقررات بی دلیل که صرفا از پندارهای خام و هوی و هوسها و جهل و نادانی سرچشمه گرفته،یک سلسله وسوسه های شیطانی بیش نیست،که شما را گام به گام از حق دور کرده و در بیراهه ها سرگردان می سازد.

در ذیل آیه ۱۶۸ سوره بقره درباره این جمله توضیح جالبی داده شد.

*** در آیه بعد به عنوان توضیح،قسمتی از حیوانات حلال گوشت و قسمتی از حیواناتی را که هم باربرند و هم برای تغذیه انسان قابل استفاده اند،شرح می دهد و می گوید:"خداوند هشت جفت از چهارپایان را برای شما آفرید،از گوسفند و میش یک جفت(نر و ماده)و از بز یک جفت(نر و ماده)"(ثَمانِیَهَ أَزْواجٍ (۱)مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ).

ص :۹

۱- ۱) "ازواج"جمع"زوج"در لغت به معنی جفت است،ولی باید توجه داشت که گاهی به مجموع دو حیوان نر و ماده گفته می شود،و گاهی به هر یک از دو زوج نیز گفته می شود، و لذا به مجموع آنها زوجین می گویند،و اینکه در آیه فوق اشاره به هشت زوج شده منظور از آن چهار نوع حیوان نر و چهار نوع حیوان ماده است،این احتمال نیز در آیه داده شده است که منظور از آن جفتهای حیوانات اهلی و وحشی بوده باشد،یعنی نر و ماده گوسفند اهلی و وحشی و همچنین.

پس از ذکر این چهار زوج بلافاصله به پیامبرش دستور می دهد که"از آنها صریحا بپرسد:آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده یا ماده ها را"(قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ) "یا حیواناتی که در شکم میشها یا بزهای ماده است"(أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ) بعد اضافه می کند:"اگر راست می گوئید و بر تحریم هر یک از این حیوانات از روی علم و دانش دلیلی دارید به من خبر دهید" (نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ).

*** در آیه بعد چهار زوج دیگر را بیان می کند و می فرماید:"از شتر،دو زوج(نر و ماده)و از گاو هم دو زوج(نر و ماده)قرار دادیم،بگو کدامیک از اینها را خدا حرام کرده است،نرها یا ماده ها را و یا حیواناتی که در شکم شترها یا گاوهای ماده است" (وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ).

از آنجا که حکم به حلال بودن یا حرام بودن این حیوانات تنها به دست خداوندی است که آفریننده آنها و آفریدگار بشر و تمام جهان هستی است، بنا بر این کسی که ادعای تحلیل یا تحریم کند،یا باید از طریق گواهی عقل باشد،و یا شخصا وحی بر او نازل گردد،و یا به هنگام صدور این فرمان از ناحیه پیغمبر ص حضور داشته باشد.

در آیه قبل تصریح شده بود که هیچگونه دلیل علمی و عقلی برای تحریم

این حیوانات در اختیار مشرکان نبود،و چون آنها ادعای نبوت و وحی نیز نداشتند،بنا بر این تنها احتمال سوم باقی می ماند که ادعا کنند به هنگام صدور این فرمان،از پیامبران الهی،حاضر و گواه بوده اند،لذا می فرماید:"آیا شما شاهد و گواه این مطلب بودید،هنگامی که خداوند به این موضوع توصیه کرد" (أَمْ کُنْتُمْ شُهَدٰاءَ إِذْ وَصّٰاکُمُ اللّٰهُ بِهٰذٰا).

و چون جواب این سؤال نیز منفی بوده،ثابت می شود که آنها جز تهمت و افتراء در این باره سرمایه ای نداشتند.

لذا در پایان آیه اضافه می کند:"چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می بندند تا مردم را از روی جهل گمراه سازند،مسلما خداوند هیچگاه ستمگران را هدایت نخواهد کرد"(فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَریٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً لِیُضِلَّ النّٰاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ،إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ) (۱).

از آیه فوق استفاده می شود که دروغ بستن به خدا یکی از بزرگترین ستمها است،ستم به مقام مقدس پروردگار،و ستم به بندگان خدا،و ستم به خویشتن و همانطور که سابقا گفته ایم،تعبیر به"ستمکارترین"در اینگونه موارد جنبه "نسبی"دارد،بنا بر این مانعی ندارد که عین این تعبیر در مورد بعضی از گناهان کبیره دیگر ذکر شود.

و نیز از این آیه استفاده می شود که هدایت و اضلال الهی جنبه اجباری ندارد،بلکه عوامل و مقدمات آن از خود انسان شروع می شود،هنگامی که کسی دست به ظلم و ستم زد،خداوند حمایت خود را از او دریغ می دارد و در بی راهه ها سرگردان خواهد شد.

ص:۱۱

۱- ۱) درباره اینکه" بِغَیْرِ عِلْمٍ "و به اصطلاح"جار و مجرور"،متعلق به چیست؟ احتمالات متعددی داده اند،ولی بعید نیست که متعلق به فعل"یضل"بوده باشد،یعنی آنها به سبب جهل و نادانی خودشان،مردم را به گمراهی می کشانند.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۴۵]

اشاره

قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلاّ أَنْ یَکُونَ مَیْتَهً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَیْرِ اَللّهِ بِهِ فَمَنِ اُضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۴۵)

ترجمه:

۱۴۵-بگو در آنچه بر من وحی شده،هیچ حرامی بر کسی که غذایی می خورد نمی یابم بجز اینکه مردار باشد یا خونی که(از بدن حیوان)بیرون ریخته یا گوشت خوک که اینها همه پلیدند،یا حیوانی که در طریق گناه به هنگام سر بریدن،نام غیر خدا (نام بتها)بر آنها برده شده است،اما کسانی که ناچار شوند بدون اینکه بخاطر لذت باشد و یا زیاده از حد بخورند(گناهی بر آنها نیست)پروردگار تو آمرزنده مهربان است.

تفسیر:

اشاره

بخشی از حیوانات حرام

سپس برای روشن ساختن محرمات الهی از بدعتهایی که مشرکان در آئین حق گذاشته بودند،در این آیه به پیامبر(ص)دستور می دهد که صریحا به آنها بگو:"در آنچه بر من وحی شده هیچ غذای حرامی را برای هیچکس(اعم از زن و مرد،کوچک و بزرگ)نمی یابم"(قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ).

"مگر چند چیز،نخست اینکه مردار باشد"(إِلاّ أَنْ یَکُونَ مَیْتَهً).

"یا خونی که از بدن حیوان بیرون می ریزد"(نه خونهایی که پس از بریدن رگهای حیوان و خارج شدن مقدار زیادی از خون در لابلای رگهای موئین در وسط گوشتها باقی می ماند)(أَوْ دَماً مَسْفُوحاً).

ص:۱۲

"یا گوشت خوک"(أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ).

زیرا"همه اینها رجس و پلیدی است"و مایه تنفر طبع سالم آدمی و منبع انواع آلودگیها و سرچشمه زیانهای مختلف(فانه رجس).

ضمیر انه با اینکه مفرد است،به عقیده بسیاری از مفسران به هر سه قسمت(گوشت مردار،خون و گوشت خوک)باز می گردد،و معنی جمله چنین است"همه آنچه گفته شد پلیدی است" (۱)و متناسب با ظاهر آیه نیز همین است که ضمیر به تمام آنها بازگردد،زیرا شک نیست که مردار و خون همانند گوشت خوک پلید است.

سپس به نوع چهارم اشاره کرده می گوید:"یا حیواناتی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شده است"(أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ) (۲).

جالب اینکه به جای ذکر کلمه"حیوان"کلمه"فسق"آمده است و همانطور که در سابق نیز اشاره کرده ایم،"فسق"به معنی خارج شدن از راه و رسم بندگی و اطاعت فرمان خدا است،و لذا به هر گونه گناه فسق گفته می شود،اما ذکر این کلمه در برابر رجس که در مورد سه موضوع حرام سابق گذشت،ممکن است اشاره به این باشد که گوشتهای حرام،اصولا بر دو دسته است،گوشتهایی که تحریم آنها به خاطر پلیدی و تنفر طبع و زیانهای جسمانی می باشد،و به آن رجس اطلاق می گردد،و گوشتهایی که نه پلید است و نه از نظر بهداشتی زیان آور،اما از نظر اخلاقی و معنوی نشانه بیگانگی از خدا و دوری از مکتب توحید است،

۱- ۱) در واقع کلمه"انه"به معنی"انما ذکر"است.
۲ - ۲) "اهل"از ماده"اهلال"و آن در اصل از"هلال"گرفته شده است و به معنی بلند کردن صدا به هنگام رؤیت"هلال"است،سپس به هر گونه صدای بلند گفته شده است، و به نخستین صدای گریه نوزاد نیز گفته می شود،و چون به هنگام سر بریدن حیوانات،نام بتها را با صدای بلند می بردند تعبیر به"اهل"شده است.

و به همین دلیل نیز تحریم شده است.

بنا بر این نباید انتظار داشت که گوشتهای حرام،همیشه دارای زیانهای بهداشتی باشد،بلکه گاهی به خاطر زیانهای معنوی و اخلاقیش تحریم شده است، و از اینجا روشن می شود که شرائط ذبح اسلامی نیز بر دو گونه است،بعضی مانند بریدن رگهای چهارگانه و بیرون ریختن خون حیوان،جنبه بهداشتی دارد،و بعضی مانند رو به قبله بودن و گفتن "بسم اللّه" و ذبح به وسیله مسلمان،جنبه معنوی.

در پایان آیه کسانی را که از روی ناچاری و اضطرار،و نیافتن هیچ غذای دیگر برای حفظ جان خویش،از این گوشتهای حرام استفاده می کنند،استثناء کرده و می گوید:"کسانی که اضطرار پیدا کنند،گناهی بر آنها نیست،مشروط بر اینکه تنها به خاطر حفظ جان باشد نه به خاطر لذت و یا حلال شمردن حرام الهی و نه زیاد از حد،بخورند در این صورت پروردگار آمرزنده مهربان آنها را معاف خواهد ساخت"(فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ) (۱).

در حقیقت این دو شرط برای آن است که افرادی اضطرار را دستاویز برای تجاوز به حریم قوانین الهی نسازند،و به بهانه اضطرار از حدود مقررات خدا پا فراتر ننهند.

ولی در بعضی از روایات اهل بیت ع مانند روایتی که در تفسیر عیاشی از امام صادق ع نقل شده چنین می خوانیم

الباغی الظالم و العادی الغاصب :

"منظور از باغی،ستمگر است و منظور از عادی،غاصب است" و نیز در روایت دیگری از امام ع نقل شده که فرمود:

الباغی الخارج

ص :۱۴

۱- ۱) "باغ"یا"باغی"از ماده"بغی"به معنای طلب است و"عاد"یا"عادی"از ماده"عدو"به معنای تجاوز می باشد.

علی الامـام و العادی اللص :"منظور از باغی کسـی است که بر ضـد امام عادل و حکومت اسـلامی قیام کنـد و منظور از عادی دزد است".

این روایات و مانند آنها اشاره به این است که اضطرار به گوشتهای حرام، معمولا در سفرها رخ می دهد،اگر کسی در راه ظلم و ستم و یـا غصب و دزدی، اقـدام به سـفر کنـد و گرفتار کمبود غـذا شود،خوردن گوشـتهای حرام برای او جائز نیست،گرچه موظف است برای حفظ جان خود از آن گوشـتها اسـتفاده کنـد، ولی کیفر این گناه را خواهـد داشت،چه اینکه مقدمات چنین سفر حرامی را خودش فراهم ساخته است و در هر صورت این روایات با مفهوم کلی آیه کاملا سازگار است.

پاسخ به یک سؤال

در اینجا یک سؤال پیش می آید که چگونه تمام محرمات الهی در زمینه غذاها منحصر به چهار چیز شمرده شده است،با اینکه می دانیم غـذاهای حرام منحصـر به اینها نیست،گوشت حیوانات درنـده و گوشت حیوانات دریایی(جز ماهی فلس دار) و مانند آنهـا همگی حرام هسـتند در حـالی که در آیه هیـچ نامی از آنها به میان نیامـده و محرمات منحصـر به چهار چیز شـمرده شـده است؟ بعضـی در پاسـخ این سؤال گفته انـد که به هنگـام نزول این آیات در مکه، هنوز حکم تحریم سایر غـذاهای حرام نازل نشـده بود، ولی این جواب صـحیح به نظر نمی رسد،گواه این سـخن آنکه عین همین تعبیر یا شبیه آن در بعضـی از سوره های مدنی نیز دیده می شود،مانند آیه ۱۷۳ سوره بقره.

ظاهر این است که این آیه،تنها نظر به نفی احکام خرافی مشـرکان دارد و به اصطلاح،"حصر اضافی"است،و به تعبیر دیگر آیه می گوید:محرمات الهی اینها هستند نه آنچه شما به هم بافته اید.

ص :۱۵

برای روشن شدن این سخن بد نیست مثالی بزنیم،کسی از ما سؤال می کند آیا حسن و حسین،هر دو آمدند،ما در جواب می گوئیم نه فقط حسن آمد،در اینجا منظورمان این است که آمدن نفر دوم،یعنی حسین را نفی کنیم،اما هیچ مانعی ندارد کسان دیگری که اصلا مورد بحث ما نبوده اند آمده باشند،چنین حصری را حصر اضافی(یا نسبی)می گویند.

اما باید توجه داشت که ظاهر حصر،معمولا حصر حقیقی است مگر در مواردی که قرینه ای در کار باشد مانند آیه مورد بحث.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۶ تا ۱۴۷]

اشاره

وَ عَلَی اَلَّذِینَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا کُلَّ ذِی ظُفُرٍ وَ مِنَ اَلْبَقَرِ وَ اَلْغَنَمِ حَرَّمْنٰا عَلَیْهِمْ شُحُومَهُمٰا إِلاّٰ مٰا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمٰا أَوِ اَلْحَوٰایٰا أَوْ مَا اِخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذٰلِکَ جَزَیْنٰاهُمْ بِبَغْیِهِمْ وَ إِنّٰا لَصٰادِقُونَ (۱۴۶) فَإِنْ کَذَّبُوکَ فَقُلْ رَبُّکُمْ ذُو رَحْمَةٍ وٰاسِعَةٍ وَ لاٰ یُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ اَلْقَوْمِ اَلْمُجْرِمِینَ (۱۴۷)

ترجمه:

۱۴۶-و بر یهودیان،هر حیوان ناخن دار(حیواناتی که سم یکپارچه دارند)را حرام کردیم و از گاو و گوسفند،پیه و چربیشان را تحریم نمودیم،مگر چربی هایی که بر پشت اینها قرار دارد،و یا در لابلای امعاء و دو طرف پهلوها و یا آنها که با استخوان آمیخته است این را به خاطر ظلم و ستمی که می کردند،به آنها کیفر دادیم و ما راست می گوئیم.

۱۴۷-اگر ترا تکذیب کنند(و این حقایق را نپذیرند)به آنها بگو پروردگار شما رحمت وسیعی دارد،اما در عین حال مجازات او از مجرمان،دفع شدنی نیست(راه بازگشت به سوی شما باز است و فورا شما را مجازات نمی کند ولی اگر به کارهای خلاف ادامه دادید،کیفر شما حتمی است).

ص: ۱۶

تفسیر:

محرمات بر یهود

در آیات قبل،حیوانات حرام،منحصر به چهار چیز شمرده شده بود اما در این آیات اشاره به قسمتی از محرمات بر یهود می کند تا روشن شود،که احکام مجهول و خرافی بت پرستان نه با آئین اسلام سازگار است و نه با آئین یهود،(و نه با آئین مسیح که معمولا در احکامش از آئین یهود پیروی می کند).

تازه در این آیات تصریح شده که این قسمت از محرمات بر یهود نیز جنبه مجازات و کیفر داشته و اگر مرتکب جنایات و خلافکاریهایی نمی شدند،این امور نیز بر آنها حرام نمی شد،بنا بر این جا دارد از بت پرستان سؤال شود این احکام ساختگی را از کجا آوردید؟! لذا نخست می گوید:"بر یهودیان،هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم" (وَ عَلَی الَّذِینَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا کُلَّ ذِی ظُفُرٍ).

"ظفر"(بر وزن شتر)در اصل به معنی"ناخن"می باشد،ولی به سم حیوانهای سم دار(آنها که همچون اسب،سمهایی دارند که شکاف ندارد نه مانند گوسفند و گاو که دارای سم شکافته می باشند)نیز اطلاق شده زیرا سمهای آنها شبیه ناخن است،و نیز به پای شتر که نوك پای او یکپارچه است و شکافی ندارد گفته اند.

بنا بر این از آیه فوق چنین استفاده می شود که تمام حیواناتی که"سم چاك" نیستند اعم از چهارپایان یا پرندگان،بر یهود تحریم شده بود.

از"سفر لاویان"تورات کنونی فصل ۱۱ نیز همین معنی اجمالا استفاده می شود آنجا که می گوید:

"از میان بهائم،هر سم چاك داری که تمام شکاف و نشخوار کننده باشد بخورید،اما از نشخوار کنندگان سم چاکان اینها را نخورید،شتر را با وجودی

ص: ۱۷

که نشخوار می کند اما تمام سم چاک نیست،آن برای شما ناپاک است".

از جمله بعد در آیه فوق که تنها سخن از گاو و گوسفند به میان آورده نیز می توان استفاده کرد که شتر برای یهود به کلی حرام بوده است(دقت کنید).

سپس می فرماید:"پیه و چربی موجود در بدن گاو و گوسفند را نیز بر آنها حرام کرده بودیم"(وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَیْهِمْ شُحُومَهُما).

و به دنبال آن،سه مورد را استثناء می کند،نخست"چربی هایی که در پشت این دو حیوان قرار دارد"(إِلاّ ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُما).

"و چربی هایی که در پهلوها و لابلای امعاء قرار گرفته"(أَوِ الْحَوایا) (۱).

"و چربی هایی که با استخوان آمیخته شده است"(أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ) ولی در پایان آیه تصریح می کند که اینها در حقیقت بر یهود حرام نبود، "اما به خاطر ظلم و ستمی که می کردند،از اینگونه گوشتها و چربیها که مورد علاقه آنها بود به حکم خدا محروم شدند"(ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِبَغْیِهِمْ).

و برای تاکید اضافه می کند:"این یک حقیقت است و ما راست می گوئیم" (وَ إِنّا لَصادِقُونَ).

***

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد

۱-در اینکه بنی اسرائیل چه ظلم و ستمی کرده بودند که خداوند پاره ای از نعمتهایی را که مورد علاقه آنها بود بر آنها تحریم کرد؟در میان مفسران گفتگو است،ولی آنچه از آیه ۱۶۰ و ۱۶۱ سوره نساء استفاده می شود این است که علت تحریم مزبور چند چیز بوده است:

ظلم و ستم بر ضعفاء و جلوگیری کردن از دعوت انبیاء در مسیر هدایت

---

۱ – ۱) "حوایا"جمع"حاویه"(بر وزن زاویه)به معنی مجموعه محتویات شکم حیوان است که به صورت یک کره می باشد و امعاء در درون آن قرار گرفته است.

مردم،و رباخواری،و اموال مردم را به ناحق خوردن،آنجا که می فرماید: فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيراً وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ ۲-جمله وَ إِنّا لَصادِقُونَ که در آخر آیه آمده است،ممکن است اشاره به این نکته باشد که صدق و حقیقت مطلب در مورد تحریم این غذاها آن است که ما گفتیم نه آن است که یهود در پاره ای از سخنان خود می گفتند،و آن را به عنوان فرمانی دائر بر تحریم این امور از ناحیه اسرائیل(یعقوب)معرفی می کردند زیرا یعقوب چنان که در آیه ۹۳ سوره آل عمران آمده است هرگز،حکم به حرام بودن این اموال نکرده بود،و این تهمتی بود که یهود بر او بستند(برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه ذیل آیه فوق جلد سوم صفحه ۶ مراجعه فرمائید).

*** از آنجا که لجاجت یهود و مشرکان روشن بوده و امکان داشته پافشاری کنند و پیامبر ص را تکذیب نمایند،در آیه بعد خداوند به پیامبرش دستور می دهد که "اگر ترا تکذیب کنند به آنها بگو پروردگارتان رحمت وسیع و پهناوری دارد" و شما را زود مجازات نمی کند بلکه مهلت می دهد،شاید از اشتباهات خود برگردید و از کرده خود پشیمان شوید و به سوی خدا باز آئید(فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ واسِعَةٍ).

ولی اگر از مهلت الهی باز هم سوء استفاده کنید،و به تهمتهای ناروای خود ادامه دهید،بدانید کیفر خداوند قطعی است،و سرانجام دامان شما را خواهد گرفت،زیرا"مجازات او از جمعیت مجرمان دفع شدنی نیست"(وَ لا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ).

این آیه به خوبی عظمت تعلیمات قرآن را روشن می سازد که بعد از شرح این همه خلافکاریهای یهود و مشرکان،باز آنها را فورا تهدید به عذاب نمی کند

ص :۱۹

بلکه نخست با تعبیرهای آکنده از محبت مانند ربکم(پروردگار شما) ذُو رَحْمَةٍ (صاحب رحمت است)واسعه(رحمتش پهناور می باشد)راه بازگشت را به سوی آنها گشوده،تا اگر کمترین آمادگی برای این موضوع در آنها وجود داشته باشد، تشویق شوند و به سوی حق بازگردند،اما برای اینکه رحمت پهناور الهی باعث جرئت و جسارت و طغیان آنان نگردد،و دست از لجاجت بردارند در آخرین جمله آنها را تهدید به مجازات قطعی خدا می کند.

ص :۲۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۸ تا ۱۵۰]

اشاره

سَيَقُولُ اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شاءَ اَللّٰهُ مٰا أَشْرَكْنٰا وَ لاٰ آبٰاؤُنٰا وَ لاٰ حَرَّمْنٰا مِنْ شَيْءٍ كَذٰلِكَ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰى ذٰاقُوا بَأْسَنٰا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنٰا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ تَخْرُصُونَ (۱۴۸) قُلْ فَلِلّٰهِ اَلْحُجَّةُ اَلْبٰالِغَةُ فَلَوْ شٰاءَ لَهَدٰاكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹) قُلْ هَلُمَّ شُهَدٰاءَكُمُ اَلَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اَللّٰهَ حَرَّمَ هٰذٰا فَإِنْ شَهِدُوا فَلاٰ تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱۵۰)

ترجمه:

۱۴۸-به زودی مشرکان(برای تبرئه خویش)می گویند اگر خدا می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه پدران ما،و نه چیزی را تحریم می کردیم،کسانی که پیش از آنها بودند نیز همین گونه دروغ می گفتند و سرانجام(طعم)کیفر ما را چشیدند،بگو آیا دلیل قاطعی(بر این موضوع)دارید؟پس به ما ارائه دهید،شما فقط از پندارهای بی اساس پیروی می کنید و تخمینهای نابجا می زنید.

۱۴۹-بگو برای خدا دلیل رسا(و قاطع)است(بطوری که بهانه ای برای هیچکس باقی نمی گذارد)اما اگر او بخواهد همه شما را(از طریق اجبار)هدایت می کند (ولی چون هدایت اجباری بی ثمر است این کار را نمی کند) ۱۵۰-بگو گواهان خود را که گواهی می دهند خداوند اینها را حرام کرده است،بیاورید اگر آنها(به دروغ)گواهی دهند تو با آنها(همصدا نشو و)گواهی مده،و از هوی و هوس کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان ندارند

ص:۲۱

و برای خدا شریک قائلند پیروی مکن.

تفسیر:

فرار از مسئولیت به بهانه"جبر"

به دنبال سخنانی که از مشرکان در آیات سابق گذشت،در این آیات اشاره به پاره ای از استدلالات واهی آنان و پاسخ آن شده است:

نخست می گوید:"به زودی مشرکان در پاسخ ایرادات تو در زمینه شرک و تحریم روزی های حلال چنین می گویند که اگر خداوند می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه نیاکان ما بت پرست بودند،و نه چیزی را تحریم می کردیم"،پس آنچه ما کرده ایم و می گوئیم همه خواست او است(سَیَقُولُ الَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا أَشْرَکْنٰا وَ لاٰ آبٰاؤُنٰا وَ لاٰ حَرَّمْنٰا مِنْ شَیْءٍ).

نظیر این تعبیر در دو آیه دیگر قرآن دیده می شود،در سوره نحل آیه ۳۵ وَ قٰالَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا عَبَدْنٰا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ نَحْنُ وَ لاٰ آبٰاؤُنٰا وَ لاٰ حَرَّمْنٰا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ و در سوره زخرف آیه ۲۰ و قٰالُوا لَوْ شٰاءَ الرَّحْمٰنُ مٰا عَبَدْنٰاهُمْ ،نشان می دهد که مشرکان مانند بسیاری از گناهکارانی که می خواهند با استتار تحت عنوان جبر از مسئولیت خلافکاری های خود فرار کنند،معتقد به اصل جبر بوده اند،و می گفتند:هر کاری را ما می کنیم خواست خدا و مطابق اراده او است،و اگر نمی خواست چنین اعمالی از ما سر نمی زد،آنها در حقیقت می خواستند خود را از این همه گناه تبرئه کنند،و گر نه و جدان هر انسان عاقلی گواهی می دهد که بشر در اعمال خویش آزاد است نه مجبور،به همین دلیل اگر کسی ظلمی در حق او کند،ناراحت می شود و او را مؤاخذه می کند و در صورت"توانایی" مجازات می نماید،همه اینها نشان می دهد که مجرم را در عمل خویش آزاد می بیند، نه مجبور،و هرگز به این عنوان که عمل او مطابق خواست خدا است،حاضر

نمی شود از عکس العمل صرف نظر کند.(دقت کنید) البته این احتمال در معنی آیه نیز هست که آنها مدعی بوده اند سکوت خدا در برابر بت پرستی و تحریم پاره ای از حیوانات،دلیل بر رضایت او است زیرا اگر راضی نبود می بایست به نوعی ما را از این کار باز دارد.

و با ذکر جمله و لا آباؤنا می خواسته اند به عقاید پوچ خود رنگ قدمت و دوام بدهند و بگویند این چیز تازه ای نیست که ما می گوئیم،همواره چنین بوده است.

اما قرآن در پاسخ آنها به طرز قاطعی بحث کرده،نخست می گوید: تنها اینها نیستند که چنین دروغهایی را بر خدا می بندند"بلکه جمعی از اقوام گذشته نیز همین دروغها را می گفتند ولی سرانجام گرفتار عواقب سوء اعمالشان شدند و طعم مجازات ما را چشیدند"(كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰى ذٰاقُوا بَأْسَنٰا). (۱)

آنها در حقیقت با این گفته های خود،هم دروغ می گفتند و هم انبیاء را تکذیب می کردند زیرا پیامبران الهی با صراحت،بشر را از بت پرستی و شرک و تحریم حلال خداوند باز داشتند،نه نیاکانشان گوش دادند و نه اینها،با این حال چگونه ممکن است خدا را راضی به این اعمال دانست،اگر او به این اعمال راضی بود چگونه پیامبران خود را برای دعوت به توحید می فرستاد،اصولا دعوت انبیاء خود مهمترین دلیل برای آزادی اراده و اختیار انسان است.

سپس می گوید:"به آنها بگو آیا راستی دلیل قطعی و مسلمی بر این ادعا دارید اگر دارید چرا نشان نمی دهید"(قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنٰا) و سرانجام اضافه می کند که"شما به طور قطع هیچ دلیلی بر این ادعاها

۱- ۱) "کذب"در لغت عرب هم به معنی"تکذیب کردن دیگری"و هم به معنی"دروغ گفتن"آمده است.

ندارید،تنها از پندارها و خیالات خام پیروی می کنید"(إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ تَخْرُصُونَ).

*** در آیه بعد برای ابطال ادعای مشرکان دلیل دیگری ذکر می کند،و می گوید:

"بگو خداوند دلائل صحیح و روشن در زمینه توحید و یگانگی خویش و همچنین احکام حلال و حرام اقامه کرده است هم به وسیله پیامبران خود و هم از طریق عقل،به طوری که هیچگونه عذری برای هیچکس باقی نماند"(قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ).

بنا بر این آنها هرگز نمی توانند ادعا کنند که خدا با سکوت خویش، عقائد و اعمال ناروایشان را امضا کرده است،و نیز نمی توانند ادعا کنند که در اعمالشان مجبورند،زیرا اگر مجبور بودند،اقامه دلیل و فرستادن پیامبران و دعوت و تبلیغ آنان بیهوده بود،اقامه دلیل،دلیل بر آزادی اراده است.

ضمنا باید توجه داشت که"حجت"در اصل از ماده"حج"به معنی قصد می باشد و به جاده و راه که مقصود و منظور انسان است،"محجه"گفته می شود،و به دلیل و برهان نیز"حجت"،اطلاق می گردد،زیرا گوینده قصد دارد به وسیله آن مطلب خود را برای دیگران ثابت کند.

و با توجه به معنی"بالغه"(رسا)روشن می شود که دلائل خداوند برای بشر از طریق عقل و نقل و بوسیله دانش و خرد،و همچنین فرستادن پیامبران، از هر نظر روشن و رسا است،به طوری که جای هیچگونه تردید برای افراد باقی نماند،و به همین دلیل خدا پیامبران را معصوم از هر گونه خطا و اشتباه قرار داده تا هر گونه تردید و دودلی را از دعوت آنان دور سازد.

و در پایان آیه می فرماید:"خداوند اگر بخواهد،همه شما را از طریق اجبار هدایت خواهد کرد"(فَلَوْ شاءَ لَهَداکُمْ أَجْمَعِینَ)

ص :24

در حقیقت این جمله اشاره به آن است که برای خدا کاملاـ امکان دارد، همه انسانها را اجبارا هدایت کند،آن چنان که هیچکس را یارای مخالفت نباشد ولی در این صورت نه چنان ایمانی ارزش خواهد داشت و نه اعمالی که در پرتو این ایمان اجباری انجام می گردد،بلکه فضیلت و تکامل انسان در آن است که راه هدایت و پرهیزکاری را با پای خود و به اراده و اختیار خویش بپیماید.

بنا بر این هیچگونه منافاتی بین این جمله و آیه سابق که نفی جبر در آن آمده است نیست،این جمله می گوید:اجبار کردن بندگان که شما ادعا می کنید،برای خدا امکان دارد،ولی هرگز چنین نخواهد کرد،چون بر خلاف حکمت و مصلحت آدمی است.

در حقیقت آنها قدرت و مشیت خداوند را بهانه ای برای انتخاب مذهب جبر کرده بودند در حالی که قدرت و مشیت خدا حق است،ولی نتیجه آن جبر نیست او خواسته است که ما آزاد باشیم و راه حق را به اختیار خود بپیمائیم.

در کتاب کافی از امام کاظم ع چنین نقل شده است که فرمود:

ان للّه علی الناس حجتین حجه ظاهره و حجه باطنه فاما الظاهره فالرسل و الانبیاء و الأئمه و اما الباطنه فالعقول :

"خداوند بر مردم دو حجت دارد،حجت آشکار و حجت پنهان،حجت آشکار،رسولان و انبیاء و امامانند،و حجت باطنه،عقول و افکارند" (۱).

و در امالی شیخ طوسی از امام صادق ع چنین نقل شده است که از تفسیر آیه فوق(فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ)از آن حضرت سؤال کردند،حضرت فرمود:

ان اللّه تعالی یقول للعبد یوم القیامه عبدی أ کنت عالما فان قال نعم، قال له أ فلا عملت بما علمت؟و ان قال کنت جاهلا قال له أ فلا تعلمت حتی تعمل؟فیخصمه فتلک الحجه البالغه :

ص: ۲۵

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۷۶.

"خداوند در روز رستاخیز به بنده خویش می گوید بنده من!آیا می دانستی (و گناه کردی)اگر بگوید آری،می فرماید چرا به آنچه می دانستی عمل نکردی؟و اگر بگوید نمی دانستم،می گوید:چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ در این موقع فرو می ماند،و این است معنی حجت بالغه" (۱).

بدیهی است منظور از روایت فوق این نیست که حجت بالغه منحصر در گفتگوی خدا با بندگان در قیامت است،بلکه خداوند حجتهای بالغه فراوانی دارد که یکی از مصداقهایش همان است که در حدیث فوق آمده است،زیرا دامنه حجتهای بالغه خداوند وسیع است هم در دنیا و هم در آخرت.

*** در آیه بعد برای اینکه بطلان سخنان آنها روشنتر شود،و نیز اصول صحیح قضاوت و داوری رعایت گردد،از آنها دعوت می کند که اگر شهود معتبری دارند،که خداوند حیوانات و زراعتهایی را که آنها مدعی تحریم آن هستند، تحریم کرده،اقامه کنند،لذا می گوید"ای پیامبر!به آنها بگو گواهان خود را که گواهی بر تحریم اینها می دهند بیاورید".(قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ الَّذِینَ یَشْهَدُونَ أَنَّ اللّهَ حَرَّمَ هٰذا).

سپس اضافه می کند:اگر آنها دسترسی به گواهان معتبری پیدا نکردند (و قطعا پیدا نمی کنند)"و تنها به گواهی و ادعای خویش قناعت نمودند،تو هرگز با آنها همصدا نشو و مطابق شهادت و ادعای آنان گواهی مده".

(فَإِنْ شَهِدُوا فَلاٰ تَشْهَدْ مَعَهُمْ) از آنچه گفته شد،روشن می شود که در مجموع آیه هیچگونه تضادی وجود ندارد،و اینکه در آغاز از آنها مطالبه شاهد می کند و سپس می گوید:

شهود آنها را نپذیر،تولید اشکالی نمی کند،زیرا منظور این است که آنها از

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۷۶.

اقامه شهود معتبر به طور قطع عاجزند،چه اینکه هیچ سند و مدرکی از انبیای الهی و کتب آسمانی بر تحریم این امور ندارند،بنا بر این تنها خودشان که مدعی هستند،شهادت می دهند و بدیهی است چنین شهادتی مردود است.

به علاوه همه قرائن گواهی می دهد که این احکام ساختگی،صرفا از هوی و هوس و تقلیدهای کورکورانه سرچشمه گرفته و هیچگونه اعتباری ندارد.

لذا در جمله بعد می گوید:"از هوی و هوسهای کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و آنها که به آخرت ایمان ندارند و آنها که برای خدا شریک قائل شده اند،پیروی مکن".(وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ) (۱).

یعنی بت پرستی آنها و انکار قیامت و رستاخیز و خرافات و هواپرستی آنان گواه زنده ای است،که این احکام آنان نیز ساختگی است و ادعایشان در مورد تحریم این موضوعات از طرف خدا،بی اساس و بی ارزش است.

ص :۲۷

۱- ۱) "یعدلون"از ماده"عدل"(بر وزن کذب)گرفته شده که به معنی "همتا"و"شریک"و"شبیه"است،بنا بر این جمله"و هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ "مفهومش این است که آنها همتا و شریک و شبیه برای خدا قائل می شوند.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳]

اشاره

قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيّاهُمْ وَ
لا تَقْرَبُوا اَلْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا اَلنَّفْسَ اَلَّتِي حَرَّمَ اَللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱) وَ لا
تَقْرَبُوا مالَ اَلْيَتِيمِ إِلاّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا اَلْكَيْلَ وَ اَلْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا
وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اَللّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲) وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا اَلسُّبُلَ
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳)

ترجمه:

۱۵۱-بگو بیائید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم:اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید،و به پدر و مادر نیکی کنید،و فرزندانتان را از(ترس)فقر نکشید،ما شما و آنها را روزی می دهیم،و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد چه پنهان،و نفسی را که خداوند محترم شمرده به قتل نرسانید،مگر به حق(و از روی استحقاق)این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده،تا درک کنید.

۱۵۲-و به مال یتیم جز به نحو احسن(و برای اصلاح)نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد،و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید،هیچکس را جز به مقدار

توانایی تکلیف نمی کنیم،و هنگامی که سخنی می گوئید عدالت را رعایت نمائید حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد،این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکر شوید.

۱۵۳-و اینکه این راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راههای مختلف(و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می سازد،این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا پرهیزگار شوید.

تفسیر:

فرمانهای دهگانه!

پس از نفی احکام ساختگی مشرکان که در آیات قبل،گذشت، این سه آیه اشاره به اصول محرمات در اسلام کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پر مغز و جالبی در ده قسمت بیان می کند،و از آنها دعوت می نماید که بیایند و حرامهای واقعی الهی را بشنوند و تحریمهای دروغین را کنار بگذارند.

نخست می گوید:"به آنها بگو بیائید تا آنچه را خدا بر شما تحریم کرده است بخوانم و برشمرم"(قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ):

۱-"اینکه هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید"(أَلاّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً).

۲-"نسبت به پدر و مادر نیکی کنید"(وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً).

۳-"فرزندان خود را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید"(وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ).

زیرا روزی شما و آنها همه به دست ما است و ما همه را روزی می دهیم (نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیّاهُمْ).

۴-"به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید،خواه آشکار باشد،خواه پنهان"

یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن هم نزدیک نشوید(وَ لاٰ تَقْرَبُوا الْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ).

۵-"دست به خون بی گناهان نیالائید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آنها مجاز نیست به قتل نرسانید مگر اینکه طبق قانون الهی اجازه قتل آنها داده شده باشد"(مثل اینکه قاتل باشند)(وَ لاٰ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ).

به دنبال این پنج قسمت برای تاکید بیشتر می فرماید:"اینها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده،تا در یابید و از ارتکاب آنها خودداری نمائید" (ذٰلِکُمْ وَصّٰاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ).

*** ۶-"هیچگاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیمان نشوید،تا هنگامی که به حد بلوغ برسند"(وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ الْیَتِیمِ إِلاّٰ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتّٰی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ).

۷-"کم فروشی نکنید و حق پیمانه و وزن را با عدالت ادا کنید"، (وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزٰانَ بِالْقِسْطِ).

و از آنجا که هر قدر انسان دقت در پیمانه و وزن کند باز ممکن است، مختصر کم و زیادی صورت گیرد که سنجش آن با پیمانه ها و ترازوهای معمولی امکان پذیر نیست،به دنبال این جمله اضافه می کند:"هیچکس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی کنیم"(لاٰ نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا).

۸-"به هنگام داوری یا شهادت و یا در هر مورد دیگر سخنی می گوئید عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید، هر چند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق به زیان آنها تمام گردد"(وَ إِذٰا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کٰانَ ذٰا قُرْبیٰ).

ص :۳۰

۹-"به عهد الهی وفا کنید و آن را نشکنید"(وَ بِعَهْدِ اللّهِ أَوْفُوا).

در اینکه منظور از "عهد الهی "در این آیه چیست،مفسران احتمالاتی داده اند،ولی مفهوم آیه،همه پیمانهای الهی را اعم از پیمانهای"تکوینی"و "تشریعی"و تکالیف الهی و هر گونه عهد و نذر و قسم را شامل می شود.

و باز برای تاکید در پایان این چهار قسمت،می فرماید:"اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند،تا متذکر شوید"(ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

*** ۱۰-"این راه مستقیم من،راه توحید،راه حق و عدالت،راه پاکی و تقوا است از آن پیروی کنید و هرگز در راههای انحرافی و پراکنده گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می پاشد"(وَ أَنَّ هٰذٰا صِرٰاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِیلِهِ).

و در پایان همه اینها برای سومین بار تاکید می کند که اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند تا پرهیزگار شوید(ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف

-قابل ملاحظه اینکه در این دستورات دهگانه،نخست از تحریم شرک شروع شده است که در واقع سرچشمه اصلی همه مفاسد اجتماعی و محرمات الهی است،و در پایان نیز به نفی اختلاف

که یک نوع شرک عملی محسوب می شود،پایان یافته است.

این موضوع اهمیت مساله توحیـد را در همه اصول و فروع اسـلامی روشن می سازد،که توحید تنها یک اصل دینی نیست بلکه روح تمام تعلیمات اسلام می باشد،

۲-تاکیدهای پی در پی-

در پایـان هر یـک از این آیـات سه گـانه به عنـوان تاکیـد جمله ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ ،(این چیزی است که خداونـد شـما را به آن توصـیه می کنـد)آمـده است،بـا این تفـاوت که در آیه اول بـا جمله لعلکم تعقلون و در آیه دوم با جمله لعلکم تـذکرون و در جمله سوم با جمله لعلکم تتقون ختم شده است.

و این تعبیرات مختلف و حسـاب شـده گویـا اشـاره به این نکته است که نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم،"تعقل"و درک آن است،مرحله بعـد، مرحله یادآوری و"تذکر"و جذب آن می باشد و مرحله سوم که مرحله نهایی است،مرحله عمل و پیاده کردن و"تقوا"و پرهیزگاری است.

درست است که هر کـدام از این جمله های سه گانه بعد از ذکر چند قسـمت از ده فرمان فوق آمده است ولی روشن است که این مراحـل سه گـانه اختصـاص به احکـام معینی نـدارد،زیرا هر حکمی"تعقـل"و"تـذکر"و"تقـوا و عمـل"لازم دارد،بلکه در حقیقت رعایت جنبه های فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تاکیدات در میان آن احکام دهگانه پخش گردد.

***

۳-فرمانهای جاویدان

-شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که این فرمانهای دهگانه اختصاصی به آئین اسلام ندارد بلکه در همه ادیان بوده است،اگر چه در اسـلام به صـورت گسـترده تری مورد بحث قرار گرفته است،و در حقیقت همه آنهـا از فرمانهـایی است که عقـل و منطق به روشنی،آنها را درک می کند،و به اصطلاح

از "مستقلات عقليه" است و لذا در قرآن مجيد در آئين انبياى ديگر نيز اين احكام كم و بيش ديده مى شود (۱).

۴-اهميت نيكى به پدر و مادر-

ذكر نيكى به پـدر و مادر،بلافاصـله بعد از مبارزه با شـرک،و قبل از دسـتورهاى مهمى همانند تحريم قتل نفس،و اجراى اصول عدالت،دليل بر اهميت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورهاى اسلامى است.

اين موضوع وقتى روشـنتر مى شود كه توجه كنيم به جـاى "تحريم آزار پـدر و مـادر" كه هماهنـگ بـا ساير تحريمهاى اين آيه است،موضوع احسـان و نيكى كردن،ذكر شـده است يعنى نه تنها ايجاد ناراحتى براى آنها حرام است بلكه علاوه بر آن،احسان و نيكى در مورد آنان نيز لازم و ضرورى است.

و جـالبتر اينكه كلمه "احسـان" را به وسـيله "ب" متعـدى سـاخته و فرمـوده است "بالوالـدين احسانـا"،و مى دانيم احسـان گـاهى با "الى" و گاهى با "ب" ذكر مى شود،در صورتى كه با "الى" ذكر شود،مفهوم آن نيكى كردن است هر چند بطور غير مستقيم و بالواسطه باشد،اما هنگامى كه با "ب" ذكر مى شود معنى آن نيكى كردن بطور مستقيم و بدون واسطه است،بنا بر اين آيه تاكيد مى كند كه موضوع نيكى به پدر و مادر را بايد آن قدر اهميت داد كه شخصا و بدون واسطه به آن اقدام نمود (۲).

***

۵-قتل فرزندان به خاطر گرسنگى-

از اين آيات برمى آيد كه عربهاى دوران جاهلى نه تنها دختران خويش را به خاطر تعصبهاى غلط زنده به گور

۱- ۱) آيه ۱۳ سوره شورى

۲- ۲) تفسير المنار جلد ۸ ص ۱۸۵

می کردنـد بلکـه پسـران را کـه سـرمایه بزرگی در جـامعه آن روز محسـوب می شـد، نیز از ترس فقر و تنگـدستی بـه قتـل می رسانیدند خداوند در این آیه آنها را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیفترین موجودات نیز از آن روزی می برند توجه داده و از این کار بازمی دارد.

با نهایت تاسف این عمل جاهلی در عصـر و زمان ما در شـکل دیگری تکرار می شود،و به عنوان کمبود احتمالی مواد غـذایی روی زمین،کودکان بی گناه در عالم جنینی از طریق "کورتاژ"به قتل می رسند.

گرچه امروز برای سـقط جنین دلائـل بی اسـاس دیگری نیز ذکر می کننـد، ولی مساله فقر و کمبود مواد غـذایی یکی از دلائل عمده آن است.

اینها و مسائل دیگری شبیه به آن،نشان می دهد که عصـر جاهلیت در زمان ما به شـکل دیگری تکرار می شود و "جاهلیت قرن بیستم"حتی در جهانی وحشتناکتر و گسترده تر از جاهلیت قبل از اسلام است.

***

۶-منظور از فواحش چیست؟-

"فواحش"جمع "فـاحشه"به معنی گناهـانی است که فوق العـاده زشت و تنفرآمیز است،بنا بر این پیمان شـکنی و کم فروشـی و شرك و مانند اینها اگر چه از گناهان کبیره می باشند،ولی ذکر آنها در مقابل فواحش به خاطر همان تفاوت مفهوم است.

***

۷-نزدیک این گناهان نشوید-

در آیات فوق،در دو مورد تعبیر به لا تقربوا(نزدیک نشوید)شده است،این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شـده است،به نظر می رسـد که این تعبیر در مورد گناهانی است که "وسوسه انگیز"است مانند"زنا و فحشاء"و"اموال بی دفاع یتیمان"و

امثال اینها،لذا به مردم اخطار می کند که به آنها نزدیک نشوند تا تحت تاثیر وسوسه های شدیدشان قرار نگیرند.

***

۸-گناهان آشکار و پنهان

-شک نیست که جمله "مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ " هر گونه گناه زشت آشکار و پنهانی را شامل می شود،ولی در بعضی از احادیث از امام باقر ع نقل شده که فرمود:

ما ظهر هو الزنا و ما بطن هو المحاله :"منظور از گناه آشکار،زنا و منظور از گناه پنهان،گرفتن معشوقه های نامشروع پنهانی و مخفیانه است"اما روشن است که ذکر این مواد به عنوان بیان یک مصداق روشن است،نه اینکه منحصر به همین مورد بوده باشد.

***

۹-ده فرمان یهود

-در تورات در فصل ۲۰"سفر خروج"احکام دهگانه ای دیده می شود که به عنوان ده فرمان در میان یهود معروف شده است که از جمله دوم شروع می شود و به هفدهم از آن فصل،پایان می یابد.

با مقایسه میان آن ده فرمان و آنچه در آیات فوق می خوانیم روشن می شود که فاصله فوق العاده زیادی میان این دو برنامه است،البته نمی توان اطمینان یافت که تورات کنونی در این قسمت مانند بسیاری از قسمتهای دیگر دستخوش تحریف نشده باشد،ولی آنچه مسلم است ده فرمان موجود در تورات اگر چه مشتمل بر مسائل لازمی است اما از نظر وسعت و ابعاد اخلاقی و اجتماعی و عقیده ای در سطحی بسیار پائینتر از مفاد آیات فوق است.

***

۱۰-چگونه این چند آیه چهره مدینه را تغییر داد؟!

در بحار الانوار و همچنین در کتاب"اعلام الوری"داستان جالبی دیده می شود که از تاثیر فوق العاده آیات فوق در نفوس شنوندگان حکایت می کند و ما این

جریان را طبق نقل بحار الانوار از علی بن ابراهیم به طور خلاصه ذیلا می آوریم:

"اسعد بن زراره"و"ذکوان بن عبد قیس"که از طایفه"خزرج"بودند، به مکه آمدند در حالی که میان طایفه"اوس"و"خزرج"جنگ طولانی بود و مدتها شب و روز سلاح بر زمین نمی گذاشتند،و آخرین جنگ آنها روز"بعاث" بود که در آن جنگ طایفه اوس بر خزرج پیشی گرفت،به همین جهت اسعد و ذکوان به مکه آمدند تا از مردم مکه پیمانی بر ضد طایفه اوس بگیرند،هنگامی که به خانه"عتبه بن ربیعه"وارد شدند و جریان را برای او گفتند در پاسخ گفت:

شهر ما از شهر شما دور است،مخصوصا گرفتاری تازه ای پیدا کرده ایم که ما را سخت به خود مشغول داشته،"اسعد"پرسید چه گرفتاری؟شما که در حرم امن زندگی دارید.

"عتبه"گفت:مردی در میان ما ظهور کرده که میگوید:فرستاده خدا هستم!عقل ما را ناچیز می شمرد و به خدایان ما بد می گوید،جوانان ما را فاسد و اجتماع ما را پراکنده نموده است! "اسعد"پرسید این مرد چه نسبتی به شما دارد؟گفت:فرزند عبد اللّه بن عبد المطلب و اتفاقا از خانواده های شریف ما است.

"اسعد"و"ذکوان"در فکر فرو رفتند و به خاطرشان آمد که از یهود مدینه می شنیدند به همین زودی پیامبری در مکه ظهور خواهد کرد،و به مدینه هجرت خواهد نمود.

"اسعد"پیش خود گفت:نکند این همان کسی باشد که یهود از او خبر می دادند.

سپس پرسید او کجاست؟ "عتبه"گفت:در حجر اسماعیل کنار خانه خدا هم اکنون نشسته است

آنها در دره ای از کوه محاصره هستند و تنها در موسم"حج"و عمره ماه رجب آزادی می یابند،و وارد جمعیت می شوند ولی من به تو توصیه می کنم به سخنان او گوش مده و یک کلمه با او حرف مزن که او ساحر غریبی است.

-و این در ایامی بود که مسلمانان در شعب ابی طالب محاصره بودند.

"اسعد"رو به"عتبه"کرد و گفت پس چه کنم؟محرم شده ام و بر من لازم است که طواف خانه کعبه کنم،تو به من می گویی به او نزدیک نشوم؟! "عتبه"گفت:مقداری پنبه در گوشهای خود قرار بده تا سخنان او را نشنوی! اسعد وارد مسجد الحرام شد،در حالی که هر دو گوش خود را با"پنبه" سخت بسته بود،و مشغول طواف خانه کعبه شد در حالی که پیامبر ص با جمعی از بنی هاشم در حجر اسماعیل در کنار خانه کعبه نشسته بودند.

او نگاهی به پیامبر ص کرد و به سرعت گذشت،در دور دوم طواف با خود گفت:هیچکس احمقتر از من نیست!،آیا می شود یک چنین داستان مهمی در مکه بر سر زبانها باشد و من از آن خبری نگیرم و قوم خود را در جریان نگذارم؟!،به دنبال این فکر،دست کرد پنبه ها را از گوش بیرون آورد و به دور افکند و در جلو پیغمبر ص قرار گرفت و پرسید به چه چیز ما را دعوت می کنی؟ پیامبر ص فرمود:به شهادت به یگانگی خدا و اینکه من فرستاده اویم و شما را به این کارها دعوت می کنم و سپس آیات سه گانه،فوق که مشتمل بر دستورات دهگانه بود تلاوت کرد.

هنگامی که اسعد این سخنان پر معنی و روحپرور را که با نهاد و جانش آشنا بود شنید،به کلی منقلب شد و فریاد زد اشهد ان لا اله الا اللّه و انک رسول اللّه.

ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد،من اهل یثربم،از طایفه خزرجم، ارتباط ما با برادرانمان از طایفه اوس بر اثر جنگهای طولانی گسسته،شاید خداوند

به کمک تو این پیوند گسسته را برقرار سازد.

ای پیامبر!ما وصف ترا از طایفه یهود شنیده بودیم و همواره ما را از ظهور تو بشارت می دادند و ما امیدواریم که شهر ما"هجرتگاه"تو گردد،زیرا یهود از کتب آسمانی خود چنین به ما خبر دادند،شکر می کنم که خدا مرا به سوی تو فرستاد،به خدا سوگند جز برای بستن پیمان جنگی بر ضد دشمنان به مکه نیامده بودم،ولی خداوند مرا به پیروزی بزرگتری نائل کرد.

سپس رفیق او"ذکوان"نیز مسلمان شد و هر دو از پیامبر ص تقاضا کردند مبلغی همراه آنها به مدینه بفرستد تا به مردم تعلیم قرآن دهد و به اسلام دعوت نماید و آتش جنگها خاموش گردد،پیامبر ص"مصعب بن عمیر"را همراه آنها به مدینه فرستاد و از آن زمان پایه های اسلام در مدینه گذاشته شد و چهره مدینه دگرگون گشت (۱).

۱- ۱) بحار الانوار چاپ جدید جلد ۱۹ صفحه ۸ و ۹ و ۱۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۴ تا ۱۵۷]

اشاره

ثُمَّ آتَیْنَا مُوسَی اَلْکِتَابَ تَمَاماً عَلَی اَلَّذِی أَحْسَنَ وَ تَفْصِیلاً لِکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ (۱۵۴) وَ هٰذَا
کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَکٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اِتَّقُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵) أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ اَلْکِتَابُ عَلیٰ طَائِفَتَیْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِنْ کُنَّا عَنْ
دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِینَ (۱۵۶) أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَیْنَا اَلْکِتَابُ لَکُنَّا أَهْدیٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَهٌ فَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنْ کَذَّبَ بِآیَاتِ اَللّٰهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِی اَلَّذِینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیَاتِنَا سُوءَ اَلْعَذَابِ بِمَا کَانُوا یَصْدِفُونَ (۱۵۷)

ترجمه:

۱۵۴-سپس به موسی کتاب(آسمانی)دادیم،(نعمت خود را)بر آنها که نیکوکار بودند تکمیل کردیم،و همه چیز را(که مورد نیاز آنها بود در آن)روشن ساختیم،کتابی که مایه هدایت و رحمت بود،تا به لقای پروردگارشان(به روز رستاخیز)ایمان بیاورند.

۱۵۵-و این کتابی است پر برکت که ما(بر تو)نازل کردیم،از آن پیروی نمائید و پرهیزگاری پیشه کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

۱۵۶-(ما این کتاب را با اینهمه امتیازات نازل کردیم)تا نگوئید کتاب آسمانی تنها بر دو طایفه پیش از ما(بر یهود و نصاری)نازل شده بود و ما از بحث و بررسی آنها بیخبر بودیم.

۱۵۷-یا نگوئید اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می شد از آنها هدایت یافته تر بودیم، اینک آیات و دلایل روشن از جانب پروردگارتان برای شما آمد و همچنین هدایت

و رحمت او،با اینحال چه کسی ستمکارتر از آنها که آیات خدا را تکذیب کردند و از آن روی گردانیدند یافت می شود،اما بزودی کسانی را که از آیات ما روی گردانیدند به خاطر همین اغراض بی دلیلشان مجازات شدید خواهیم کرد.

تفسیر:

پاسخ قاطع به بهانه جویان:

در آیات قبل،سخن از ده حکم اساسی و اصولی اسلام در میان بود،که در حقیقت زیر بنای بسیاری از احکام اسلامی محسوب می شود، و از تعبیراتی مانند: أَنَّ هٰذا صِرٰاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ (این راه مستقیم من است،از آن پیروی کنید) و مانند آن برمی آید که این احکام،مخصوص آئین و مذهب معینی نبوده،بویژه اینکه تمام آنها از اصولی است که عقل به روشنی،آنها را تصدیق و تایید می کند، و به این ترتیب مضمون آیات گذشته بیان احکامی است که نه تنها در اسلام بلکه در تمام ادیان بوده است.

به دنبال آن در این آیات،می گوید:"سپس به موسی،کتاب آسمانی دادیم و نعمت خود را بر افراد نیکوکار و آنها که تسلیم فرمان ما و پیرو حق بودند کامل ساختیم"(ثُمَّ آتَیْنٰا مُوسَی الْکِتٰابَ تَمٰاماً عَلَی الَّذِی أَحْسَنَ).

از آنچه گفتیم معنی کلمه"ثم"که در لغت عرب معمولا- برای"عطف با تاخیر"می باشد روشن می گردد،و معنی آیه چنین خواهد بود،نخست به انبیای پیشین،این فرمانهای همگانی و عمومی را ابلاغ کردیم،سپس به موسی کتاب آسمانی دادیم،و این برنامه ها و تمامی برنامه های لازم را در آن شرح دادیم.

به این ترتیب نیازی به توجیهات مختلف و احیانا ضعیف که بعضی از مفسران گفته اند نخواهیم داشت.

ضمنا این نکته نیز روشن شد که" اَلَّذِی أَحْسَنَ "اشاره به تمام کسانی است

ص:۴۰

که نیکوکارند و آماده پذیرش حق و قبول فرمان خدا.

"و در آن هر چیز که مورد نیاز بود،و در مسیر تکامل انسان اثر داشت، بازگو کرده"(وَ تَفْصِیلاً لِکُلِّ شَیْءٍ).

"و نیز این کتاب،که بر موسی نازل شد،مایه هدایت و رحمت بود" (وَ هُدیً وَ رَحْمَهً).

"تمام این برنامه ها به خاطر آن بود که در روز رستاخیز و لقای پروردگار ایمان بیاورند،و با ایمان به معاد،افکار و گفتار و رفتارشان پاک شود"(لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ).

ممکن است گفته شود اگر آئین موسی کامل بوده(آن چنان که کلمه تماما از آن حکایت دارد)آئین مسیح و سپس آئین اسلام،چه ضرورتی داشته است؟! ولی باید توجه داشت که:هر آئینی برای زمان خود،آئین جامع و کاملی است،و محال است آئین ناقص از طرف خدا،نازل گردد،ولی همین آئین که برای یک زمان کامل بود،ممکن است برای زمانهای بعد،ناتمام و نارسا باشد، همانطور که یک برنامه جامع و کامل برای دوره دبستان،نسبت به دوره دبیرستان نارسا است،و سر فرستادن پیامبران مختلف با کتب آسمانی متعدد،تا به آخرین پیامبر ص و آخرین دستور منتهی گردد،نیز همین است،البته هنگامی که بشر آمادگی برای دستور نهایی پیدا کرد و دستور نهایی صادر شد،دیگر نیازی به آئین جدید نیست و درست همانند افراد فارغ التحصیل که می توانند بر اساس معلومات خود به پیشرفتهای علمی از طریق مطالعه پیش بروند،پیروان چنین مذهبی نیاز به آئین جدید نخواهند داشت و تحرک کافی را از همان آئین نهایی خواهند گرفت.

و نیز از این آیه استفاده می شود که مسائل مربوط به قیامت در تورات اصلی به حد کافی بوده است،و اگر می بینیم در توراتهای کنونی،و کتابهای وابسته

ص :41

به آن جز در موارد نادری اشاره به معاد و رستاخیز نشده است،به نظر می رسد که بیشتر به خاطر تحریف یهود و دنیاپرستانی بوده که مایل بوده اند درباره قیامت کمتر سخن بگویند و کمتر سخن بشنوند.

البته در توراتهای کنونی اشارات مختصری به مساله قیامت شده است،ولی به اندازه ای کم است که بعضی می خواهند بگویند یهود،اصولا به رستاخیز معتقد نیست ولی این سخن به مبالغه شبیه تر است تا به یک واقعیت.

ضمنا باید توجه داشت همانطور که در جلد اول تفسیر نمونه(صفحه ۱۵۶) خاطر نشان ساختیم:منظور از ملاقات پروردگار که در آیات قرآن آمده، ملاقات حسی و رؤیت با چشم نیست،بلکه یک نوع شهود باطنی و ملاقات روحانی است که بر اثر تکامل انسان در رستاخیز صورت می گیرد،و یا مشاهده پاداشها و کیفرهای او در جهان دیگر است.

*** در آیه بعد،اشاره به نزول قرآن و تعلیمات آن کرده و بحث آیه گذشته را تکمیل می نماید و می گوید:"این کتابی است که ما نازل کرده ایم،کتابی است با عظمت و پر برکت و سرچشمه انواع خیرات و نیکیها"(وَ هٰذٰا کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ مُبٰارَکٌ) و"چون چنین است به طور کامل از آن پیروی کنید،و پرهیزگاری پیشه نمائید و از مخالفت با آن بپرهیزید شاید مشمول رحمت خدا گردید"(فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ) *** در آیه بعد،تمام راههای فرار و بهانه جوئیها را به روی مشرکان بسته، نخست به آنها می گوید:"ما این کتاب آسمانی را با این امتیازات نازل کردیم تا نگوئید که تنها بر دو طایفه پیشین(یهود و نصاری)کتاب آسمانی نازل شده،و

ص:۴۲

ما از بحث و بررسی و مطالعه آنها غافل بوده ایم،و اگر از فرمان تو سرپیچی کردیم به خاطر این بوده است که فرمان تو در دست دیگران بود و به دست ما نرسید" (أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ) (۱)*** در آیه بعد همان بهانه به صورت دامنه دارتر و آمیخته با ادعا و غرور بیشتر از آنها نقل شده است،و آن اینکه،اگر قرآن بر آنها نازل نمی شد،ممکن بود ادعا کنند ما بقدری برای انجام فرمان الهی آمادگی داشتیم که هیچ ملتی به اندازه ما آمادگی نداشت:"و اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می شد،ما از همه آنها پذیراتر و هدایت یافته تر بودیم"(أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ) در حقیقت،آیه قبل،منعکس کننده این بهانه بود که اگر ما به راه نیامده ایم بر اثر بی خبری از کتب آسمانی بوده و این بی خبری معلول آن بوده است که این کتب بر دیگران نازل گردیده،اما این آیه منعکس کننده حس خود برتربینی آنها و ادعای بی اساسی است که در مورد امتیاز نژاد عرب بر دیگران داشته اند.

نظیر همین معنی در سوره فاطر آیه ۴۲ از قول مشرکان به صورت یک مساله قاطع نه به عنوان یک قضیه شرطیه نقل شده است،آنجا که می گوید:"مشرکان با نهایت تاکید قسم یاد کردند که اگر پیامبری به سوی آنها بیاید از تمام امتها هدایت یافته تر خواهند بود".

و به هر حال قرآن در برابر این ادعاها می گوید:خداوند تمام راههای

ص:۴۳

۱- ۱) جمله" أَنْ تَقُولُوا "به معنی"لئلا تقولوا":"تا نگوئید..."می باشد و نظیر آن در قرآن یا در ادبیات عرب،فراوان است.

بهانه جویی را بر شما بسته است زیرا"آیات و دلائل روشن از طرف پروردگار برای شما آمد،آمیخته با هدایت الهی و رحمت پروردگار"(فَقَدْ جاءَکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ).

جالب اینکه به جای تعبیر به کتاب آسمانی،تعبیر به"بینه"شده است، اشاره به اینکه این کتاب آسمانی از هر نظر روشن و روشنگر و آمیخته با دلائل قاطع است.

"با این حال آیا کسی ستمکارتر از آنها که تکذیب آیات خدا می کنند و از آن اعراض می نمایند پیدا می شود؟"(فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَّبَ بِآیاتِ اللّهِ وَ صَدَفَ عَنْها) "صدف"از ماده"صدف"(بر وزن حذف)به معنی اعراض کردن شدید و بدون تفکر از چیزی است،اشاره به اینکه آنها نه تنها از آیات خدا روی گردانیدند بلکه با شدت از آن فاصله گرفتند،بدون اینکه درباره آن کمترین فکر و اندیشه ای به کار برند.گاهی این کلمه به معنی جلوگیری کردن و ممانعت دیگران نیز آمده است.

در پایان آیه،مجازات دردناک این گونه افراد لجوج و بی فکری که مطالعه نکرده حقایق را به شدت انکار می کنند و از آن می گریزند حتی سد راه دیگران می شوند،در یک جمله کوتاه و رسا بیان کرده می گوید:

"به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند،گرفتار مجازاتهای شدید خواهیم کرد،و این به خاطر همان اعراض بی رویه و بی دلیل آنها است" (سَنَجْزِی الَّذِینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما کانُوا یَصْدِفُونَ) " سُوءَ الْعَذابِ "اگر چه به معنی"مجازات بد"است،ولی چون مجازات بد،مجازاتی است که در نوع خود شدید و فوق العاده دردناک باشد،بسیاری از مفسران آن را به"مجازات شدید"تفسیر کرده اند.

ص: ۴۴

تکرار جمله" یَصْدِفُونَ "در هنگام بیان کیفر اینگونه اشخاص،به خاطر روشن ساختن این حقیقت است که تمام گرفتاریها و بدبختیهای آنان از اینجا سرچشمه می گیرد که بدون فکر و مطالعه از حقایق،روی گردان می شوند،و اگر حد اقل به عنوان یک شخص جستجوگر و در حال شک به خود اجازه مطالعه می دادند هیچگاه گرفتار چنین عواقب دردناکی نمی شدند.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۵۸]

اشاره

هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّٰ أَنْ تَأْتِیَهُمُ اَلْمَلاٰئِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیٰاتِ رَبِّکَ یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیٰاتِ رَبِّکَ لاٰ یَنْفَعُ نَفْساً إِیمٰانُهٰا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمٰانِهٰا خَیْراً قُلِ اِنْتَظِرُوا إِنّٰا مُنْتَظِرُونَ (۱۵۸)

ترجمه:

۱۵۸-آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان مرگ به سراغشان بیایند،یا خداوند(خودش) به سوی آنها بیاید(چه انتظار محالی؟!)یا پاره ای از آیات پروردگار(و نشانه های رستاخیز)اما آن روز که این آیات و نشانه ها تحقق پذیرد ایمان آوردن افرادی که قبلا ایمان نیاورده اند و یا عمل نیکی انجام نداده اند سودی به حالشان نخواهد داشت، بگو(اکنون که شما چنین انتظارات غلطی دارید)انتظار بکشید ما هم انتظار(کیفر شما را)می کشیم!

تفسیر:

اشاره

انتظارات بیجا و محال!

در آیات گذشته این حقیقت بیان شد که ما حجت را بر مشرکان تمام کردیم و کتاب آسمانی یعنی قرآن را برای هدایت همگان فرستادیم تا هیچگونه بهانه ای برای توجیه مخالفتهای خود نداشته باشند.

این آیه می گوید:اما این افراد لجوج به اندازه ای در کار خود سرسختند،

که این برنـامه روشن نیز در آنهـا تـاثیر نمی کنـد،گویـا انتظـار نـابودی خویش،یـا از میان رفتن آخرین فرصت،و یا انتظار امور محالی را می کشند.

نخست می گوید:"آنها جز این انتظار ندارند که فرشتگان مرگ به سراغشان بیایند!"(هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ) "یا اینکه پروردگارت به سراغ آنها بیاید"و او را ببینند،و ایمان بیاورند!! (أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ) در حقیقت آنها انتظار امر محالی را می کشند،نه اینکه آمدن خداوند یا مشاهده او امکان پذیر باشد،و این درست به آن می ماند،که به شخص قاتل لجوجی که پس از ارائه مدارک کافی،باز منکر جرم خود می باشد،بگوئیم اگر اینهمه مدارک را قبول نداری لا بد انتظار داری شخص مقتول زنده شود و در دادگاه حضور یابد و شهادت بدهد که تو او را کشته ای! سپس می گوید:"یا اینکه بعضی از آیات و نشانه های پروردگار که در آستانه رستاخیز و پایان جهان،واقع می شود،و به دنبال آن درهای توبه بسته خواهد شد،انجام گیرد"(أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ).

بنا بر این تعبیر به" آیاتِ رَبِّکَ "اگر چه به صورت کلی و سربسته ذکر شده اما می تواند به قرینه جمله های بعد که تفسیر آن خواهد آمد،به معنی نشانه- های رستاخیز بوده باشد،مانند زلزله های وحشتناک،و بی فروغ شدن خورشید و ماه و ستارگان و امثال اینها.

و یا اینکه منظور از آن درخواستهای نامعقولی بوده است که آنها از پیامبر ص داشتند،از جمله اینکه می گفتند ایمان نمی آوریم مگر اینکه سنگهای آسمانی بر سر ما ببارد و یا بیابان خشک و سوزان حجاز پر از چشمه ها و نخلستانها شود!.

و به دنبال آن اضافه می کند:"آن روز که چنین آیات صورت پذیرد،ایمان

ص :46

آوردن افراد بی ایمان و آنها که عمل نیکی انجام نداده اند،پذیرفته نخواهد شد" و درهای توبه به روی آنان بسته می شود،زیرا توبه و ایمان در آن هنگام،صورت اجباری و اضطراری به خود می گیرد،و ارزش ایمان و توبه اختیاری را نخواهد داشت(يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لاَ يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً).

از آنچه گفتیم روشن شد که جمله" أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً "به این معنی است که در آن روز نه تنها ایمان آوردن سودی نخواهد داشت، بلکه آنها هم که ایمان آورده اند ولی عمل صالحی انجام نداده اند در آن روز انجام عمل صالح به حال آنها،نفعی ندارد،چه اینکه اوضاع و احوال طوری است که هر کسی بی اختیار دست از کارهای خلاف بر می دارد و به سوی عمل صالح اجبارا روی می آورد.

در پایان آیه با لحنی تهدیدآمیز به این افراد لجوج می گوید:"اکنون که شما چنین انتظاری را دارید در انتظار خویش بمانید،ما هم در انتظار(کیفر دردناک شما)خواهیم بود"(قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ).

ایمان بدون عمل سودی ندارد.

از نکات جالبی که از آیه فوق استفاده می شود این است که راه نجات را در ایمان،آن هم ایمانی که در پرتو آن اکتساب خیری شود و اعمال نیک انجام گیرد،معرفی می کند.

ممکن است این سؤال پیش آید که آیا ایمان به تنهایی کافی نیست هر چند خالی از تمام اعمال نیک باشد؟ در پاسخ می گوئیم:درست است که افراد با ایمان ممکن است لغزشهایی داشته باشند و مرتکب گناهانی شوند و از گناهان خود نیز پشیمان گردند،و به اصلاح خویش پردازند،ولی کسی که هیچگونه عمل نیکی در تمام عمرش انجام نداده و فرصت کافی داشته است،بلکه به عکس هر گونه گناه و زشتکاری از او سر

زده،بسیار بعید به نظر می رسد که اهل نجات باشد و ایمان او به تنهایی مفید واقع شود،زیرا اصولا نمی توان باور کرد کسی ایمان به مکتبی داشته باشد ولی در تمام عمرش،حتی یک بار،به برنامه های آن مکتب عمل نکند،بلکه به عکس همه دستورات آن را زیر پا بگذارد،این خود دلیل روشنی بر عدم ایمان او است،و به این ترتیب ایمان باید حد اقل با قسمتی از اعمال نیک همراه باشد،تا معلوم شود ایمانی وجود دارد.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۰]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کٰانُوا شِیَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ إِنَّمٰا أَمْرُهُمْ إِلَی اَللّٰهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَفْعَلُونَ (۱۵۹) مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلاٰ یُجْزیٰ إِلاّٰ مِثْلَهٰا وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ (۱۶۰)

ترجمه:

۱۵۹-کسانی که آئین خود را پراکنده ساختند و به دسته جات گوناگون(و مذاهب مختلف) تقسیم شدند هیچگونه ارتباطی با آنها نداری،کار آنها واگذار به خدا است پس خدا آنها را از آنچه انجام می دادند با خبر می کند.

۱۶۰-هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن پاداش خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد جز به مقدار آن کیفر نخواهد دید و ستمی بر آنها نخواهد شد.

تفسیر:

بیگانگی از نفاق افکنان

در تعقیب دستورات دهگانه ای که در آیات قبل گذشت و در آخر آن فرمان به پیروی از"صراط مستقیم خدا"و مبارزه با هر گونه نفاق و اختلاف داده شده بود، این آیه در حقیقت تاکید و تفسیر و توضیحی روی همین مطلب است.

نخست می فرماید:"آنها که آئین و مذهب خود را پراکنده کردند و به

دسته های مختلف تقسیم شدند،در هیچ چیز با آنها ارتباط نداری و آنها نیز هیچگونه ارتباطی با مکتب تو ندارند"زیرا مکتب تو مکتب توحید و صراط مستقیم است و صراط مستقیم و راه راست همواره یکی بیش نیست(إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ) (۱).

سپس به عنوان تهدید و توبیخ اینگونه افراد تفرقه انداز،می گوید:"کار اینها واگذار به خدا است،و آنها را از اعمالشان آگاه خواهد ساخت"(إِنَّما أَمْرُهُمْ إِلَی اللّهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما کانُوا یَفْعَلُونَ).

***

در اینجا توجه به دو نکته لازم است:

اشاره

۱-هدف آیه چه اشخاصی هستند؟

جمعی از مفسران معتقدند که آیه درباره یهود و نصاری نازل شده است که به دسته جات مختلف و پراکنده تقسیم شدند،و در برابر یکدیگر صف بندی کردند.

ولی عقیده بعضی دیگر این است که آیه اشاره به تفرقه اندازان این امت است که بر اثر تعصبها و روح تفوق طلبی و عشق به ریاست،سرچشمه تفرقه و نفاق،در میان مردم مسلمان می شوند.

ولی محتوای آیه یک حکم عمومی و همگانی درباره تمام افراد تفرقه انداز است،که با ایجاد انواع بدعتها،میان بندگان خدا،بذر نفاق و اختلاف می پاشند اعم از آنها که در امتهای پیشین بودند،یا آنها که در این امتند.

۱- ۱) "شیع"از نظر لغت به معنی فرقه ها و دسته ها و پیروان افراد مختلف است، بنا بر این مفرد آن به معنی دسته ای است که پیروی از مکتب یا شخص معینی می کند این معنی لغوی شیعه است ولی اصطلاحا معنی خاصی دارد و به کسانی گفته می شود که بعد از پیامبر ص پیرو مکتب امیر مؤمنان علی ع می باشند،و نباید معنی لغوی و اصطلاحی آن را با هم اشتباه کرد.

و اگر مشاهده می کنیم که در روایات اهل بیت و همچنین اهل تسنن نقل شده است که این آیه اشاره به گمراهان و تفرقه اندازان و بدعت گزاران این امت است،در حقیقت از قبیل بیان مصداق،می باشد (۱)زیرا اگر این مصداق بیان نمی شد،ممکن بود عده ای تصور کنند که منظور از آن منحصرا دیگران هستند و به اصطلاح ضمیر را به دیگران برگردانند و خود را تبرئه کنند!.

در روایتی از امام باقر ع که در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل این آیه نقل شده چنین می خوانیم:

فارقوا امیر المؤمنین علیه السلام و صاروا احزابا :"یعنی آیه اشاره به کسانی است که از امیر مؤمنان جدا شدند و به دسته جات مختلف تقسیم گردیدند" (۲).

روایاتی که در زمینه افتراق و پراکندگی این امت-به عنوان پیش بینی- از پیامبر اسلام ص نقل شده،نیز این حقیقت را تایید می کند.

زشتی تفرقه و نفاق

این آیه بار دیگر،این حقیقت را که اسلام آئین وحدت و یگانگی است و از هر گونه نفاق و تفرقه و پراکندگی بیزار است با تاکید تمام بازگو می کند و به پیامبر می گوید برنامه و کار تو هیچگونه شباهتی با افراد تفرقه انداز ندارد، خداوند منتقم قهار از آنان انتقام خواهد گرفت،و عاقبت شوم اعمالشان را به آنها نشان می دهد.

توحید نه تنها یکی از اصول اسلام است بلکه تمام اصول و فروع اسلام و همه برنامه های آن بر محور توحید دور می زند،توحید روحی است در کالبد همه تعلیمات اسلام،توحید جانی است که در پیکر اسلام دمیده شده است.

اما با نهایت تاسف آئینی که سر تا پای آن را وحدت و یگانگی تشکیل می دهد،امروز آن چنان دستخوش تفرقه نفاق افکنان شده است که چهره اصلی خود

ص: ۵۰

۱- ۱ و ۲) نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۸۳.

۲-

را بـه کلی از دسـت داده،هر روز نغمـه شـومی هماننـد صـدای جغـدی که در ویرانه می خوانـد از گـوشه ای بلنـد می شـود،و شخصـی مـاجراجو یـا مبتلا به بیماری روانی و یا کـج سـلیقه ای پرچم مخالفت با یکی از برنامه های اسـلامی بلنـد می کنـد و جمعی از افراد ابله و نادان را گرد خود جمع می نماید،و منشا اختلاف تازه ای می شود.

نقش بی اطلاعی و جهل جمعی از توده مردم در این نفاق افکنی،همانند نقش بیداری و آگاهی دشمنان،بسیار مؤثر است.

گـاهی مسـائلی را که قرنهـا موضوع بحث آن گذشـته است،از نو علم می کننـد و جـار و جنجال ابلهانه ای پیرامون آن راه می اندازند تا افکار مردم را به خود مشغول سازند،اما همانطور که آیه فوق می گوید،اسلام از آنها بیگانه است و آنها نیز از اسلام بیگانه اند و سرانجام برنامه های نفاق افکنی شکست خواهد خورد (۱).

حملات ناروای نویسنده المنار به شیعه

نویسـنده تفسـیر المنار که بـدبینی فوق العاده ای نسـبت به"شـیعه"دارد و به همان نسـبت از عقائـد شـیعه و تاریـخ آنها بی خبر است،در ذیـل این آیه زیر ماسک دعوت به سوی اتحاد فصـلی در زمینه شـیعه،صـحبت کرده و آنها را به عنوان تفرقه افکنان و مخالفان اسلام و کسانی که زیر نقاب مذهب به فعالیتهای سیاسی ضد اسلامی پرداخته اند،متهم ساخته است!،گویا وجود کلمه شیعا در آیه فوق که هیچگونه ارتباطی با مساله تشیع و شیعه ندارد او را به یاد این مطالب واهی انداخته است!.

نوشته های او بهترین پاسخ برای گفته های او و روشنترین شاهد برای عدم اطلاع او از تاریخ و عقاید شیعه است زیرا:

۱-میان"شیعه"و"عبد اللّه سبا"یهودی که اصل وجود او از نظر تاریخ مشکوک است و به فرض وجود،کمترین نقشی در تاریخ تشیع و کتب شیعه ندارد پیوند قائل شده و از سوی دیگر میان"شیعه"و"باطنیه"حتی میان"شیعه"و"فرقه

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۴۲ و ۴۳ مراجعه فرمائید.

ضاله"که از بزرگترین دشمنان شیعه هستند ارتباط قائل شده است،در حالی که مختصر آگاهی از تاریخ شیعه نشان می دهد که اینها سخنان موهومی بیش نیست بلکه افترا و تهمت است و از همه عجیبتر،جمعیت"غلات"را(آنها که در حق علی ع غلو کردند و او را به خدایی پذیرفتند)که در فقه شیعه به عنوان یکی از دسته هایی که کفر آنها قطعی و مسلم است،شناخته شده اند،به شیعه پیوند داده،و شیعیان را متهم به عبادت اهل بیت و امثال آن کرده است!.

مسلما اگر نویسنده"المنار"تحت تاثیر پیش داوریهای نادرست و تعصبهای ناروا نبود،و به خود اجازه می داد که عقائد شیعه را از خود شیعه بشنود و در کتابهای خود شیعه بخواند نه در کتب دشمنان آنها،به خوبی می دانست که این نسبتها نه تنها دروغ و افترا است،بلکه مضحک و خنده آور است.

و از همه عجیبتر اینکه پیدایش شیعه را به ایرانیان نسبت داده اند در حالی که قرنها پیش از آنکه ایرانی ها شیعه باشند،تشیع در عراق و حجاز و مصر بوده است و مدارک تاریخی گواه زنده این حقیقت است.

***۲-گناه شیعه این است که به گفته قطعی پیامبر ص که در معتبرترین منابع اهل تسنن نیز آمده است عمل کرده،آنجا که فرمود:"من در میان شما دو چیز گرانمایه به یادگاری می گذارم که اگر به آنها متمسک شوید هیچگاه گمراه نخواهید شد،کتاب خدا و عترتم" (۱).

گناه شیعه این است که اهل بیت پیامبر ص را که از همه آگاهتر به مکتب و آئین او بودند،پناهگاه خود در مشکلات اسلامی قرار داده،و حقایق اسلام را

۱- ۱) به صحیح ترمذی جلد ۳ صفحه ۱۰۰-سنن بیهقی جلد اول صفحه ۱۳ و جلد دوم صفحه ۱۴۸-سنن دارمی جلد ۲ صفحه ۴۳۱-کنز العمال جلد اول صفحه ۱۵۴ و ۱۵۹ و طبقات ابن سعد جلد دوم قسمت ۲ صفحه ۲ و کتب دیگر مراجعه فرمائید.

از آنها گرفته است.

گناه شیعه این است که به پیروی از منطق و عقل،و الهام از قرآن و سنت، باب "اجتهاد"را مفتوح می داند،و به فقه اسلام تحرک می بخشد و می گوید:چه دلیلی دارد که فهم قرآن و سنت را منحصر به "چهار نفر"کنیم،و همه مجبور باشند از آنها پیروی کنند؟! مگر خطابات قرآن و سنت متوجه عموم افراد با ایمان در همه قرون و و اعصار نیست؟ و مگر صحابه پیامبر ص در فهم قرآن و سنت،از افراد معینی پیروی می کردند؟پس چرا اسلام را در چهار دیواری خشک و کهنه ای به نام "مذاهب چهارگانه حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی "محصور سازیم؟! گناه شیعه این است که می گوید:یاران پیامبر اسلام ص مانند همه افراد دیگر باید با مقیاس ایمان و عملشان مورد بررسی قرار گیرند،آنها که عملشان مطابق کتاب و سنت است خوب،و آنها که در عصر پیامبر ص و یا بعد از او بر خلاف کتاب و سنت عمل کردند،باید طرد شوند،و نام صحابه بودن نباید سپری برای جنایتکاران شود و افرادی مانند معاویه که تمام ضوابط اسلامی را زیر پا گذاشت و بر امام وقت،که همه امت اسلامی امامت او را،حد اقل،در آن زمان قبول دارند،خروج کرد،و آن همه خونهای بی گناهان را ریخت،نباید تقدیس شوند،همچنین پاره ای از صحابه جیره خوار که جزء دار و دسته او بودند.

آری شیعه چنین گناهانی را دارد و به آن معترف است،ولی آیا هیچ جمعیتی را مظلومتر از شیعه سراغ دارید که نقطه های درخشان و افتخار زندگی و تاریخ او را نقطه های ضعف نشان دهند؟و یک دنیا دروغ و تهمت به او ببندند و حتی اجازه ندهند عقائد صحیح خود را در میان عموم مسلمانان پخش کند،بلکه همیشه عقائد او را از دشمنان او بگیرند نه از خود او؟!

ص :۵۳

آیا اگر جمعیتی به دستور پیامبرش عمل کند در حالی که دیگران عمل نکنند تفرقه انداز و نفاق افکن محسوب می شود؟آیا اینها را باید از راهی که می روند باز داشت تا اتحاد برقرار شود؟یا آنها را که از بی راهه می روند؟! ۳-تاریخ علوم اسلامی نشان می دهد که در غالب این علوم شیعه پیشقدم بودند تا آنجا که شیعه را به عنوان پدید آورندگان علوم اسلام می شناسد (۱).

کتابهایی که علمای شیعه در رشته تفسیر و تاریخ و حدیث و فقه و اصول و رجال و فلسفه اسلامی نوشته اند چیزی نیست که بتوان آنها را پنهان ساخت و در تمام کتابخانه های آزاد موجود است(البته به استثنای اکثر کتابخانه های اهل تسنن که معمولا اجازه ورود این کتابها را به کتابخانه های خود نمی دهند در حالی که ما اجازه ورود کتابهای آنها را از قرنها قبل به کتابخانه های خود داده ایم!)و گواه زنده این مدعا است.

آیا آنها که اینهمه کتاب برای عظمت اسلام و پیشبرد تعلیمات اسلام نوشته- اند،دشمنان اسلام بودند؟ آیا دشمنی سراغ دارید که اینهمه دوستی و محبت کند؟ آیا کسی جز یک عاشق مخلص نسبت به قرآن و پیامبر ص می تواند منشا اینهمه خدمت باشد؟ در پایان سخن باید بگوئیم اگر می خواهید نفاق و تفرقه برچیده شود بیائید بجای تهمت به یکدیگر،همدیگر را آن چنان که هستیم بشناسیم،زیرا این گونه نسبتهای ناروا نه تنها به وحدت اسلام کمک نمی کند،بلکه ضربه محکمی بر

۱- ۱) برای آگاهی از مدارک این موضوع به کتاب "تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام" و کتاب "اصل الشیعه و اصولها"که هر دو خوشبختانه به فارسی ترجمه شده اند،اولی تحت عنوان "شیعه و یا پدید آورندگان علوم اسلامی"،و دومی تحت عنوان "آئین ما"انتشار یافته است،مراجعه نمائید.

پایه های وحدت اسلامی می زند.

***

پاداش بیشتر،مجازات کمتر

در آیه بعد،اشاره به رحمت و پاداش وسیع خداوند که در انتظار افراد نیکوکار است،کرده و تهدیدهای آیه گذشته را با این تشویقها تکمیل می کند و می گوید:"هر کسی کار نیکی انجام داد،ده برابر به او پاداش داده می شود"(مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا) "و هر کس کار بدی انجام دهد،جز به همان مقدار،کیفر داده نمی شود" (وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلاٰ يُجْزىٰ إِلاّٰ مِثْلَهٰا).

و برای تاکید این جمله را نیز اضافه می کند که"به آنها هیچگونه ستمی نخواهد شد"و تنها به مقدار عملشان کیفر می بینند(وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ).

در اینکه منظور از"حسنه"و"سیئه"در آیه فوق چیست؟و آیا خصوص "توحید"و"شرک"است،یا معنی وسیعتر دارند؟میان مفسران گفتگو است،ولی ظاهر آیه هر گونه"کار نیک و فکر نیک و عقیده نیک و یا بد"را شامل می شود، زیرا هیچگونه دلیلی بر محدود کردن معنی حسنه و سیئه نیست.

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-منظور از"جاء به"

آن چنان که از مفهوم جمله،استفاده می شود،آن است که کار نیک یا بد را همراه خود بیاورد،یعنی به هنگام ورود در دادگاه عدل الهی،انسان نمی تواند دست خالی و تنها باشد،یا عقیده و عمل نیکی با خود دارد و یا عقیده و اعمال سویی،اینها همواره با او هستند و از او جدا نمی شوند و در زندگانی ابدی،قرین و همدم او خواهند بود.

در آیات دیگر قرآن نیز این تعبیر به همین معنی به کار رفته است،در آیه

۳۳ سوره ق،می خوانیم مَنْ خَشِیَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ ."بهشت برای آنها است که خدا را از طریق ایمان به غیب بشناسند و از او بترسند،و قلب توبه کار و مملو از احساس مسئولیت با خود در عرصه محشر بیاورند.

[۲-پاداش حسنه ده برابر است]

۲-در آیه فوق می خوانیم،پاداش "حسنه"ده برابر است،در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن تنها به عنوان"اضعافا کثیره" (چندین برابر) اکتفاء شده(مانند آیه ۲۴۵ سوره بقره)و در بعضی دیگر از آیات،پاداش پاره ای از اعمال مانند انفاق را به هفتصد برابر بلکه بیشتر می رساند،(آیه ۲۶۱ سوره بقره)و در بعضی دیگر اجر و پاداش بی حساب ذکر کرده و می گوید: إِنَّمٰا یُوَفَّی الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ "آنها که استقامت بورزند پاداشی بی حساب خواهند داشت"(زمر آیه ۱۰).

روشن است که این آیات هیچگونه اختلافی با هم ندارند،در حقیقت حد اقل پاداشی که به نیکوکاران داده می شود،ده برابر است و همین طور به نسبت اهمیت عمل،و درجه اخلاص آن و کوششها و تلاشهایی که در راه آن انجام شده است،بیشتر می شود،تا به جایی که هر حد و مرزی را درهم می شکند و جز خدا حد آن را نمی داند.

مثلا-انفاق که فوق العاده در اسلام اهمیت دارد پاداشش از حد معمول پاداش عمل نیک که ده برابر است،فراتر رفته و به"اضعاف کثیره"یا"هفتصد برابر" و بیشتر رسیده است و در مورد"استقامت"که ریشه تمام موفقیتها و سعادتها و خوشبختیها است و هیچ عقیده و عمل نیکی بدون آن پابرجا نخواهد بود،پاداش بی حساب ذکر شده است.

از اینجا روشن می شود که اگر در روایات،پاداشهایی بیش از ده برابر برای بعضی از اعمال نیک ذکر شده نیز هیچگونه منافاتی با آیه فوق ندارد.

و همچنین اگر در آیه ۸۴ سوره قصص می خوانیم مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهٰا

"کسی که عمل نیکی انجام دهد پاداشی بهتر از این خواهد داشت"مخالفتی با آیه فوق ندارد تا احتمال نسخ در آن برود،زیرا بهتر بودن معنی وسیعی دارد که با ده برابر کاملا سازگار است.

[۳-چرا ۶۰ روز کفاره یک روز باشد؟]

۳-ممکن است بعضی تصور کنند که واجب شدن"شصت روز"به عنوان کفاره در مقابل خوردن یک روز روزه ماه مبارک رمضان،و مجازاتهای دیگری در دنیا و آخرت از این قبیل با آیه فوق که می گوید:در برابر کار بد فقط به اندازه آن کیفر داده خواهد شد سازگار نیست.

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این ایراد نیز روشن می شود و آن اینکه:

منظور از مساوات میان"گناه"و"کیفر".مساوات عددی نیست،بلکه کیفیت عمل را نیز باید در نظر گرفت،خوردن یک روز روزه ماه رمضان با آن همه اهمیتی که دارد مجازاتش تنها یک روز کفاره نیست بلکه باید آن قدر روزه بگیرد که به اندازه احترام آن یک روز ماه مبارک بشود.به همین دلیل در بعضی از روایات می خوانیم که کیفر گناهان در ماه رمضان بیش از سایر ایام است همانطور که پاداش اعمال نیک در آن ایام بیشتر است تا آنجا که مثلا یک ختم قرآن در این ماه برابر با هفتاد ختم قرآن در ماههای دیگر است.

[۴-نهایت لطف پروردگار]

۴-نکته جالب دیگر اینکه:آیه فوق نهایت لطف و مرحمت پروردگار را در مورد انسان مجسم می کند،چه کسی را سراغ دارید که تمام ابزار کار را در اختیار انسان بگذارد،و همه گونه آگاهی نیز به او بدهد،رهبران معصومی برای هدایت و راهنمایی او بفرستد،تا با استفاده از نیروی خداداد و رهبری فرستادگانش کار نیکی انجام دهد،و تازه در برابر کار او ده برابر پاداش تعیین نماید،اما برای لغزشها و خطاهایش تنها یک جرم قائل شود تازه راه عذر خواهی و توبه و رسیدن به عفو و بخشش را نیز به روی او بگشاید.

"ابو ذر"می گوید:صادق مصدق(یعنی پیامبر)فرمود:

ان اللّه تعالی

قال الحسنه عشرا و ازید و السیئه واحده او اغفر فالویل لمن غلبت آحاده اعشاره :"خداوند می فرماید:کارهای نیك و حسنات را ده برابر،پاداش می دهم یا بیشتر،و"سیئات"را تنها یك برابر کیفر می دهم و یا می بخشم،وای به حال آن کس که آحادش بر عشراتش پیشی گیرد"(یعنی گناهانش از طاعاتش افزون شود) (۱).

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۶۱ تا ۱۶۳]

اشاره

قُلْ إِنَّنِی هَدٰانِی رَبِّی إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ دِیناً قِیَماً مِلَّهَ إِبْرٰاهِیمَ حَنِیفاً وَ مٰا کٰانَ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (۱۶۱) قُلْ إِنَّ صَلاٰتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیٰایَ وَ مَمٰاتِی لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۱۶۲) لاٰ شَرِیکَ لَهُ وَ بِذٰلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ اَلْمُسْلِمِینَ (۱۶۳)

ترجمه:

۱۶۱-بگو:پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده،آئینی پا بر جا و ضامن سعادت دین و دنیا،آئین ابراهیم همان کسی که از آئینهای خرافی محیط خود روی گردانید و از مشرکان نبود.

۱۶۲-بگو:نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من،همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.

۱۶۳-شریکی برای او نیست،و به همین دستور یافته ام،و من نخستین مسلمانم!

تفسیر:

اشاره

این است راه مستقیم من

این چند آیه و آیات دیگری که بعد از آن می خوانیم و سوره انعام با آن

۱- ۱) مجمع البیان جلد چهارم صفحه ۳۹۰.

پایان می پذیرد در حقیقت خلاصه ای است از بحثهای این سوره که در زمینه مبارزه با شرک و بت پرستی بیان شده و تکمیل و توضیح بیشتری روی آنها است،در حقیقت این سوره با دعوت به توحید و مبارزه با شرک شروع و با همان بحث نیز خاتمه می یابد.

نخست در برابر عقائد و ادعاهای دور از منطق مشرکان و بت پرستان، خداوند به پیامبرش دستور می دهد که"بگو پروردگار من مرا به راه راست که نزدیکترین راههـا است هدایت کرده است"(این راه راست همان جاده توحید و یکتاپرستی و درهم کوبیدن آئین شرک و بت پرستی است)(قُلْ إِنَّنِی هَدٰانِی رَبِّی إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ).

جالب توجه اینکه:این آیه و تعداد زیادی از آیات قبل و بعد با جمله "قل":"بگو"شروع می شود،و شاید هیچ سوره ای در قرآن،این اندازه،این جمله در آن تکرار نشده باشد،و این در حقیقت درگیری شدید پیامبر ص را در این سوره با منطق مشرکان منعکس می کند.

و نیز راه هر گونه بهانه را بر آنها می بندد زیرا تکرار کلمه"قل"نشانه این است که تمام این گفتگوها به فرمان خدا و به تعبیر دیگر عین منطق پروردگار است،نه نظرات شخص پیامبر ص.

روشن است ذکر کلمه"قل"در این آیات و مانند آنها در متن قرآن، برای حفظ اصالت قرآن و نقل عین کلماتی است که بر پیامبر ص وحی شده و به تعبیر دیگر پیامبر ص هیچگونه تغییری در الفاظی که بر او وحی می شد نمی داد و حتی کلمه"قل"را که خطاب پروردگار به او است،عینا ذکر می کرد.

سپس این" صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ "را در این آیه و دو آیه بعد توضیح می دهد:

نخست می گوید:"آئینی است مستقیم در نهایت راستی و درستی،ابدی

و جاویدان"و قائم به امور دین و دنیا و جسم و جان(دِیناً قِیَماً) (۱).

و از آنجا که عربها علاقه خاصی به ابراهیم نشان می دادند و حتی آئین خود را به عنوان آئین ابراهیم معرفی می کردند،اضافه می کند که"آئین واقعی ابراهیم همین است که من به سوی آن دعوت می کنم"نه آنچه شما به او بسته اید (مِلَّهَ إِبْراهِیمَ).

همان ابراهیم که"از آئین خرافی زمان و محیط،اعراض کرد،و به حق یعنی آئین یکتاپرستی روی آورد"(حنیفا).

"حنیف"به معنی شخص یا چیزی است که تمایل به سویی پیدا کند،ولی در اصطلاح قرآن به کسی گفته می شود که از آئین باطل زمان خود روی گرداند و به آئین حق توجه کند.

این تعبیر گویا پاسخی است به گفتار مشرکان که مخالفت پیامبر را با آئین بت پرستی که آئین نیاکان عرب بود،نکوهش می کردند،پیامبر در پاسخ آنها می گوید:این سنت شکنی و پشت پا زدن به عقائد خرافی محیط،تنها کار من نیست،ابراهیم که مورد احترام همه ما است نیز چنین کرد.

سپس برای تاکید می افزاید که"او هیچگاه از مشرکان و بت پرستان نبود" (وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ).

بلکه او قهرمان بت شکن و مبارز پویا و پی گیر با آئین شرک بود.

تکرار جمله حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ در چند مورد از آیات قرآن با ذکر کلمه"مسلما"یا بدون آن برای تاکید روی همین مساله است که ساحت مقدس ابراهیم که عرب جاهلی به او افتخار می کرد از این عقائد و اعمال غلط

ص: ۶۰

۱- ۱) "قیما"هم به معنی راستی و استقامت ممکن است باشد،و هم به معنی پایدار و جاویدان،و هم به معنی قائم به امور دین و دنیا.

پاک بود (۱).

*** در آیه بعد اشاره به این می کند که بگو نه تنها از نظر عقیده من موحد و یکتاپرستم بلکه از نظر عمل،هر کار نیکی که می کنم،"نماز من و تمام عبادات من و حتی مرگ و حیات من همه برای پروردگار جهانیان است"برای او زنده ام، به خاطر او می میرم و در راه او هر چه دارم فدا می کنم،تمام هدف من و تمام عشق من و تمام هستی من او است(قُلْ إِنَّ صَلاٰتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیٰایَ وَ مَمٰاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ).

"نسک"در اصل به معنی عبادت است و لذا به شخص عبادت کننده"ناسک" گفته می شود،ولی این کلمه بیشتر درباره اعمال حج به کار می رود،و می گویند:

مناسک حج،بعضی احتمال داده اند که"نسک"در اینجا به معنی"قربانی"بوده باشد، ولی ظاهر این است که هر گونه عبادتی را شامل می شود،در واقع نخست اشاره به نماز(صلاه)به عنوان مهمترین عبادت شده،بعد همه عبادات را به طور کلی بیان کرده است،یعنی هم نماز من و هم تمام عباداتم و حتی زندگی و مرگم، همه برای او است.

*** در آیه بعد برای تاکید و ابطال هر گونه شرک و بت پرستی،اضافه می کند:

"پروردگاری که هیچ شریک و شبیهی برای او نیست"(لاٰ شَرِیکَ لَهُ).

سرانجام می فرماید:"و به این موضوع،من دستور یافته ام و من اولین مسلمانم" (وَ بِذٰلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ).

***

۱- ۱) سوره بقره آیه ۱۳۵،سوره آل عمران آیه ۶۷ و ۹۵.

چگونه پیامبر ص اولین مسلمان بود

در آیه فوق پیـامبر ص به عنوان اولین مسـلمان ذکر شـده است،و در این بـاره در میان مفسـران گفتگو است،زیرا می دانیم اگر منظور از "اسـلام"معنی وسـیع این کلمه بوده باشـد تمـام ادیـان آسـمانی را شامـل می شود و به همین دلیل این کلمه(مسـلم)بر پیامبران دیگر نیز اطلاق شـده است،درباره نوح ع می خوانیم: وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ "مامورم که از مسـلمانان باشم" (یونس-۷۲) و دربـاره ابراهیم خلیـل ع و فرزنـدش اسـماعیل نیز می خوانیم: رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ :"خداونـدا ما را برای خودت مسلمان قرار ده"(بقره-۱۲۸) و درباره یوسف ع آمده است توفنی مسلما:"مرا مسلمان بمیران" (یوسف-۱۰۱)و همچنین پیامبران دیگر.

البته"مسـلم"به معنی کسـی است که در برابر فرمان خدا تسـلیم است و این معنی درباره همه پیامبران الهی و امتهای مؤمن آنها صدق می کند،با این حال، اولین مسـلمان بودن پیامبر اسـلام ص یا از نظر کیفیت و اهمیت اسـلام او است، زیرا درجه تسلیم و اسلام او بالاتر از همگان بود و یا اولین فرد از این امت بود که آئین قرآن و اسلام را پذیرفت.

در بعضـی از روایـات نیز وارد شـده است:که منظور نخستین کسـی است که در عـالم ارواح به دعوت پروردگار و سؤال او در زمینه الوهیتش پاسخ مثبت داد (۱).

در هر حـال آیـات فوق روشـنگر روح اسـلام و حقیقت تعلیمـات قرآن است، دعوت به صـراط مسـتقیم،دعوت به آئین خالص ابراهیم بت شکن،و دعوت به نفی هر گونه شرک و دوگانگی و چندگانگی،این از نظر عقیده و ایمان.

ص: ۶۲

۱- ۱) تفسیر صافی ذیل آیه.

و اما از نظر عمل،دعوت به اخلاص و خلوص نیت و همه چیز را برای خدا بجا آوردن است،برای او زنده بودن و در راه او جان دادن،و همه چیز را برای او خواستن،به او دلبستن و از غیر او گسستن،به او عشق ورزیدن و از غیر او بیزاری جستن است.

چقدر فاصله است میان این دعوت صریح اسلام و میان اعمال جمعی از مسلمان نماها که چیزی جز تظاهر و خودنمایی نمی فهمند و نمی دانند،و در هر مورد به ظاهر می اندیشند،و نسبت به باطن و مغز،بی اعتنا هستند،و به همین دلیل، حیات و زندگی و اجتماع و جمعیت و افتخار و آزادی آنها نیز،چیزی جز پوستهای بی مغز نیست!

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۶۴]

اشاره

قُلْ أَ غَيْرَ اَللّٰهِ أَبْغِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لاٰ تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاّٰ عَلَيْهٰا وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۱۶۴)

ترجمه:

۱۶۴-بگو آیا غیر خدا،پروردگاری بطلبم در حالی که او پروردگار همه چیز است، و هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی دهد و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی شود سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و شما را به آنچه در آن اختلاف داشتید خبر خواهد داد.

تفسیر:

تاکیدهای پی در پی و استدلالات گوناگون که در این سوره در زمینه

ص: ۶۳

توحید و مبارزه با شرک شده است چقدر حائز اهمیت است.

در این آیه از طریق دیگری منطق مشرکان را مورد انتقاد قرار می دهد و می گوید"به آنها بگو و از آنها بپرس آیا سزاوار است غیر از خداوند یگانه را پروردگار خود بدانم،در حالی که او مالک و مربی و پروردگار همه چیز است و حکم و فرمان او در تمام ذرات این جهان جاری است"؟!(قُلْ أَ غَیْرَ اللّٰهِ أَبْغِی رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ).

سپس به جمعی از مشرکان کوتاه فکر که خدمت پیامبر ص رسیدند و گفتند:

اتبعنا و علینا وزرک ان کان خطا!:"تو از آئین ما پیروی کن،اگر بر خطا باشد،گناه تو به گردن ما"پاسخ می گوید:

"هیچکسی جز برای خود عملی انجام نمی دهد و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد"(وَ لاٰ تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ إِلاّٰ عَلَیْهٰا وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْریٰ).

و"سرانجام،همه شما به سوی خدا باز می گردید،و شما را به آنچه در آن اختلاف داشتید،آگاه می سازد"(ثُمَّ إِلیٰ رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ).

***

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

اشاره

١-گاهی بار گناه دگران را بر دوش می کشیم!

گاهی ممکن است توهم شود که آیه فوق که دو اصل مسلم منطقی را که در تمام ادیان وجود داشته است بیان می کند(یعنی هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی دهد و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد)با پاره ای از آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات تطبیق نمی کند،زیرا مثلا در سوره نحل

آیه ۲۵ می خوانیم: لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ "آنها در روز رستاخیز بار سنگین گناهان خویش را باید بر دوش بکشند،و همچنین بار گناهان کسانی را که با بی خبری و جهل خود گمراه ساختند".

اگر هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد،چگونه این گمراه کنندگان بار گناهان گمراه شدگان را نیز بر دوش می کشند؟ احادیث مربوط به"سنت حسنه"و"سنت سیئه"که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده است،و مضمون آنها این است:اگر کسی سنت خوبی بر جای نهد پاداش تمام کسانی را که به آن عمل می کنند خواهد داشت(بدون آنکه از پاداش خود آنها کاسته شود)و همچنین کسی که سنت بدی را بر جای نهد گناه کسانی که به آن عمل کنند،برای او نوشته می شود(بی آنکه از گناهان آنها چیزی کاسته گردد)

قال رسول اللّه ص من سن سنه حسنه کان له اجر من عمل بها من غیر ان ینقص من اجورهم شیء و من سن سنه سیئه کان علیه وزر من عمل بها من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء)نیز با مفهوم آیه مورد بحث سازگار نیست.

ولی پاسخ این ایراد روشن است،زیرا آیه مورد بحث می گوید:بی جهت و بدون ارتباط،گناه کسی را بر دیگری نمی نویسند،ولی آیات و روایاتی که اشاره شد می گوید اگر انسان بنیانگذار عمل نیک و بد دیگری باشد،و به اصطلاح از طریق "تسبیب"در انجام آن عمل دخالت داشته باشد،در نتائج آن شریک خواهد بود و در حقیقت عمل خود او محسوب می شود،زیرا پایه و اساس آن،به دست وی گذارده شده است.

ص :۶۵

۲-آیا اعمال نیک دیگران برای ما مفید است؟

توهم دیگری که از آیه مورد بحث ممکن است بشود،این است که آیه می گوید"عمل هر کس تنها بدرد خود او می خورد"بنا بر این کارهای خیری که به عنوان نیابت یا هدیه کردن ثواب برای اموات و مردگان و حتی گاهی برای افراد زنده انجام می گیرد،نمی تواند مفید به حال آنها بوده باشد،در حالی که در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل تسنن از پیامبر ص یا امامان اهل بیت ع به ما رسیده می خوانیم که این گونه اعمال گاهی مفید و سودمند است،نه تنها عمل فرزند برای پدر و مادر بلکه برای دیگران نیز هم نتیجه بخش است.

به علاوه می دانیم پاداش اعمال بستگی به اثراتی دارد که از انجام کار خیر در روح و جان انسان به جای می ماند و در تکامل و ترقی او مؤثر است،اما کسی که هیچ کار نیکی انجام نداده و حتی در مقدمات آن نیز دخالت نداشته است چگونه ممکن است آن اثر روحی و معنوی را پیدا کند؟ بعضی این ایراد را بسیار با آب و تاب تعقیب می کنند،و نه تنها افراد عادی بلکه پاره ای از نویسندگان و مفسران مانند نویسنده"المنار"نیز تحت تاثیر آن قرار گرفته تا آنجا که بسیاری از احادیث و روایات مسلم را به دست فراموشی سپرده اند،ولی با توجه به دو نکته پاسخ این گونه ایرادها روشن می گردد.

۱-درست است که عمل هر کس باعث تکامل خود اوست،و فلسفه ها و نتائج و آثار واقعی اعمال نیک تنها عائد انجام دهنده آن عمل می شود،همانطور که "ورزش"و"تعلیم و تربیت"هر کس باعث"تقویت"و"تکامل"جسم و جان خود او است.

ولی هنگامی که کسی برای دیگری عمل نیکی انجام می دهد،حتما به خاطر امتیاز و صفت نیکی است که در او بوده،یا مربی خوبی بوده و یا شاگرد

خوبی،یا دوست باصفایی بوده و یا همسایه باوفا،و یا عالم خدمتگزار و یا مؤمن با حقیقتی بوده است و به هر حال حد اقل نقطه روشـنی در زندگی او وجود داشته که همان یک نقطه،جلب توجه دیگران را کرده و سبب شده که اعمال خیری برای او انجام دهند،بنا بر این او در واقع نتیجه همان امتیاز و صـفت برجسته و نقطه درخشان زندگی خود را می گیرد،و به این ترتیب معمولا انجام عمل خیر دیگران برای او نیز پرتوی از عمل یا نیت خیر خود او است.

۲-پاداشـهایی که خداوند به افراد می دهد بر دو گونه است:پاداشـهایی که متناسب وضع تکامل روحی و شایستگی افراد است یعنی به خاطر انجام اعمال نیک، روح و جان آنها آن قدر اوج می گیرد و ترقی می کند که شایستگی زندگی در عوالم بهتر و بالا‌تر را پیـدا می کننـد،و بـا بـال و پری کـه از عقیـده و اعمـال نیـک فراهـم سـاخته انـد بر اوج آسـمان سـعادت پرواز می نمایند،مسلما اینگونه آثار مخصوص شخص عمل کننده است و قابل واگذاری به دیگری نیست.

ولی از آنجا که هر کار نیکی اطاعت فرمان خدا است،و شـخص مطیع و فرمانبردار در برابر اطاعتی که کرده اسـتحقاق پاداشی دارد،می تواند این پاداش را به میل خود به دیگری هدیه کند.

درست مثل اینکه استادی در یک رشـته مهم و سازنده علمی در دانشگاه تدریس میکند،شک نیست که او با تدریس خود دو گونه نتیجه می گیرد،هم در پرتو تدریس، در جنبه های علمی کاملتر و قویتر می شود،و هم حقوقی دریافت می کند،نتیجه اول را بدون شک نمی تواند به دیگری اهداء کند و مخصوص خود اوست اما نتیجه دوم را می تواند به افراد مورد علاقه اش هدیه کند.

هـدیه کردن ثـواب اعمـال در مـورد امـوات و گـاهی در مـورد زنـدگان نیز همین گونه است و به این ترتیب هر گونه ابهـام از احادیثی که در این زمینه وارد

ص :۶۷

شده مرتفع می گردد.

ولی بایـد توجه داشت که پاداشـهایی که از این طریق به افراد می رسـد، نمی توانـد تمام سـعادت آنها را تامین کنـد،بلکه آثار کمتری خواهند داشت،و پایه اصلی نجات انسان همان ایمان و عمل خود اوست.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۶۵]

اشاره

وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَکُمْ خَلاٰئِفَ اَلْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فِی مٰا آتٰاکُمْ إِنَّ رَبَّکَ سَرِیعُ اَلْعِقٰابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۶۵)

ترجمه:

۱۶۵-و او کسی است که شما را جانشینان(و نمایندگان خود)در زمین قرار داد،و بعضی را بر بعض دیگر،درجاتی،برتری داد تا شما را به آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید،مسلما پروردگار تو سریع الحساب،و آمرزنده مهربان است(به حساب آنها که از بوته امتحان نادرست در آیند زود می رسد،و نسبت به آنها که در مسیر حق گام بر می دارند مهربان می باشد).

تفسیر:

اشاره

در این آیه که آخرین آیه سوره انعام است به اهمیت مقام انسان و موقعیت او در جهان هستی اشاره می کند تا بحثهای گذشته در زمینه تقویت پـایه های توحیـد و مبارزه با شـرک،تکمیل گردد،یعنی انسان ارزش خود را به عنوان برترین موجود در جهان آفرینش بشـناسد تا در برابر سـنگ و چوب و بتهای گوناگون دیگر سـجده نکنـد و اسـیر آنها نگردد،بلکه بر آنها امیر باشـد و حکومت کند.

لـذا در جمله نخست می فرماید:"او کسـی است که شـما را جانشـینان (و نمایندگان خود)در روی زمین قرار داد"(وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَکُمْ خَلاٰئِفَ

الْأَرْضِ

(۱)

.

انسانی که نماینده خدا در روی زمین است،و تمام منابع این جهان در اختیار او گذارده شده،و فرمان فرمانروائیش بر تمام این موجودات از طرف پروردگار صادر شده است،نباید آن چنان خود را سقوط دهد که از جمادی هم پست تر گردد و در برابر آن سجده کند.

سپس اشاره به اختلاف استعدادها و تفاوت و مواهب جسمانی و روحی مردم و هدف از این اختلاف و تفاوت کرده،می گوید:"و بعضی از شما را بر بعض دیگر درجاتی برتری داد تا به وسیله این مواهب و امکانات که در اختیارتان قرار داده است شما را بیازماید"(وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فِی مٰا آتٰاکُمْ).

و در پایان آیه ضمن اشاره به آزادی انسان در انتخاب راه خوشبختی و بدبختی نتیجه این آزمایشها را چنین بیان می کند:"پروردگار تو(در برابر آنها)که از بوته این آزمایشها سیه روی بیرون می آیند"سریع العقاب"و در برابر آنها که در صدد اصلاح و جبران اشتباهات خویش بر آیند آمرزنده و مهربان است (إِنَّ رَبَّکَ سَرِیعُ الْعِقٰابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ).

***

تفاوت در میان انسانها و اصل عدالت

شک نیست که در میان افراد بشر یک سلسله تفاوتهای مصنوعی وجود دارد

۱- ۱) همانطور که راغب در کتاب مفردات گفته"خلائف"جمع"خلیفه"و"خلفاء" جمع"خلیف"می باشد و خلیف و خلیفه هر دو به معنی جانشین و نماینده است،گاهی گفته می شود که اضافه"ت"در"خلیفه"برای مبالغه می باشد،بعضی دیگر از اهل لغت خلائف را جمع خلیف و خلیفه هر دو دانسته اند.

که نتیجه مظالم و ستمگری بعضی از انسانها نسبت به بعض دیگر است،مثلا- جمعی مالک ثروتهای بی حسابند،و جمعی بر خاک سیاه نشسته اند،جمعی بر اثر فراهم نبودن وسائل تحصیل،جاهل و بی سواد مانده اند و جمع دیگری با فراهم شدن همه گونه امکانات به عالیترین مدارج علمی رسیده اند،عده ای به خاطر کمبود تغذیه و فقدان وسائل بهداشتی،علیل و بیمارند،در حالی که عده دیگری بر اثر فراهم بودن همه گونه امکانات،در نهایت سلامت به سر می برند.

اینگونه اختلافها:ثروت و فقر،علم و جهل،و سلامت و بیماری،غالبا زائیده استعمار و استثمار و اشکال مختلف بردگی و ظلمهای آشکار و پنهان است.

مسلما اینها را به حساب دستگاه آفرینش نمی توان گذارد،و دلیلی ندارد که از وجود اینگونه اختلافات بی دلیل دفاع کنیم.

ولی در عین حال نمی توان انکار کرد که هر قدر اصول عدالت در جامعه انسانی نیز رعایت شود باز همه انسانها از نظر استعداد و هوش و فکر و انواع ذوقها و سلیقه ها و حتی از نظر ساختمان جسمانی یکسان نخواهند بود.

ولی آیا وجود این گونه اختلافات مخالف با اصل عدالت است یا به عکس عدالت به معنی واقعی،یعنی هر چیز را به جای خود قرار دادن ایجاب می کند که همه یکسان نباشند.

اگر همه افراد جامعه اسلامی مانند پارچه یا ظروفی که از یک کارخانه بیرون می آید،یک شکل،یک نواخت با استعداد مساوی و همانند بودند،جامعه انسانی یک جامعه مرده،بی روح،خالی از تحرک و فاقد تکامل بود.

درست به اندام یک گیاه نگاه کنید،ریشه های محکم و خشن،با ساقه های ظریفتر اما نسبتا محکم،و شاخه هایی لطیفتر و بالآخره برگها و شکوفه ها و گلبرگهایی که هر کدام از دیگری ظریفتر است دست به دست هم داده و یک بوته گل زیبا را

ساخته اند،و سلولهای هر یک به تفاوت ماموریتهایشان کاملا مختلف و استعدادهایشان به تناسب وظائفشان متفاوت است.

عین این موضوع در جهان انسانیت دیده می شود،افراد انسان رویهمرفته نیز یک درخت بزرگ و بارور را تشکیل می دهند که هر دسته بلکه هر فردی رسالت خاصی در این پیکر بزرگ بر عهده دارد،و متناسب آن ساختمان مخصوص به خود،و این است که قرآن می گوید این تفاوتها وسیله آزمایش شما است زیرا همانطور که سابقا هم گفتیم"آزمایش"در مورد برنامه های الهی به معنی"تربیت و پرورش"است،و به این ترتیب پاسخ هر گونه ایرادی که بر اثر برداشت نادرست از مفهوم آیه عنوان می شود روشن خواهد گردید.

خلافت انسان در روی زمین

نکته جالب دیگر اینکه:قرآن کرارا انسان را به عنوان"خلیفه"و "نماینده خدا در روی زمین"معرفی کرده است،این تعبیر ضمن روشن ساختن مقام بشر،این حقیقت را نیز بیان می کند که اموال و ثروتها و استعدادها و تمام مواهبی که خدا به انسان داده،در حقیقت مالک اصلیش او است،و انسان تنها نماینده و مجاز و ماذون از طرف او می باشد و بدیهی است که هر نماینده ای در تصرفات خود استقلال ندارد بلکه باید تصرفاتش در حدود اجازه و اذن صاحب اصلی باشد.

و از اینجا روشن می شود که مثلا در مساله مالکیت،اسلام هم از اردوگاه "کمونیسم"فاصله می گیرد و هم از اردوگاه"کاپیتالیسم"و سرمایه داری،زیرا دسته اول مالکیت را مخصوص اجتماع،و دسته دوم در اختیار فرد می داند،اما اسلام می گوید:مالکیت نه برای فرد است و نه برای اجتماع،بلکه در واقع برای خدا است و انسانها وکیل و نماینده اویند و به همین دلیل اسلام،هم در طرز درآمد افراد،نظارت می کند،و هم در چگونگی مصرف،و برای هر دو قیود و شروطی

قائل شده است که اقتصاد اسلامی را به عنوان یک مکتب مشخص در برابر مکاتب دیگر قرار می دهد.

پایان سوره انعام

ص :۷۲

سوره اعراف این سوره از سوره های مکی است بجز آیه و اســئلهم عن القریه-تا-بما کان یفســقون که در مدینه نازل شده است.

اشاره

عدد آیات این سوره ۲۰۶ آیه و به عقیده بعضی ۲۰۵ آیه است.

ص: ۷۳

دورنمایی از مباحث این سوره

همانطور که می دانیم بیشتر سوره های قرآن(۸۰ تا ۹۰ سوره)در مکه نازل شده است،و با توجه به وضع محیط مکه،و چگونگی حال مسلمانان در آن ۱۳ سال،و همچنین با مطالعه تاریخ اسلام بعد از هجرت،کاملا روشن می شود که چرا لحن سوره های"مکی"با"مدنی"فرق دارد.

در سوره های"مکی"غالبا بحث از مبدء و معاد،اثبات توحید و دادگاه رستاخیز،و مبارزه با شرک و بت پرستی،و تثبیت مقام و موقعیت انسان در جهان آفرینش به میان آمده است،زیرا دوران مکه دوران سازندگی مسلمانان از نظر عقیده و تقویت مبانی ایمان به عنوان زیربنای یک"نهضت ریشه دار"بود.

در"دوران مکه"پیغمبر اسلام ص وظیفه داشت،افکار خرافی بت پرستی را از مغزها بشوید،و به جای آن روح توحید و خداپرستی و احساس مسئولیت قرار دهد.

انسانهایی را که در دوران بت پرستی،تحقیر شده و شکست خورده بودند، به عظمت مقام و موقعیت خویش آشنا سازد،و در نتیجه از آن ملت پست و زبون و خرافی و منفی،مردمی با شخصیت،با اراده،با ایمان و مثبت بسازد،و دلیل پیشرفت سریع و برق آسای اسلام در مدینه نیز همین زیر بنای محکم بود که در دوران مکه به دست پیامبر ص و در پرتو آیات قرآن ساخته شده بود.

آیات سوره های مکی نیز همه متناسب با همین هدف خاص است.

اما دوران مدینه،دوران تشکیل حکومت اسلامی،دوران جهاد در برابر دشمنان،دوران ساختن یک جامعه سالم بر اساس ارزشهای انسانی و عدالت

اجتماعی بود.لذا سوره های مدنی در بسیاری از آیاتش به جزئیات مسائل حقوقی، اخلاقی،اقتصادی،جزائی و سایر نیازمندیهای فردی و اجتماعی می پردازد.

اگر مسلمانان امروز نیز بخواهند عظمت دیرین خود را تجدید کنند، باید همین برنامه را عینا اجرا کنند،و این دو دوران را بطور کامل طی نمایند،و تا آن زیربنای عقیده ای محکم بنا نشود،مسائل روبنایی،استقامت و استحکامی نخواهد داشت.

به هر حال چون سوره اعراف از سوره های مکی است،تمام مشخصات یک سوره مکی در آن منعکس است،لذا می بینیم:

در آغاز اشاره کوتاه و محکمی به مساله "مبدء و معاد"کرده.

سپس برای احیای شخصیت انسان،داستان آفرینش آدم را با اهمیت فراوان شرح می دهد.

بعد پیمانهایی را که خدا از فرزندان آدم در مسیر هدایت و صلاح گرفته یک یک بر می شمرد.

سپس برای نشان دادن شکست و ناکامی اقوامی که از مسیر توحید و عدالت و پرهیزگاری منحرف می شوند،و هم برای نشان دادن پیروزی مومنان راستین، سرگذشت بسیاری از اقوام پیشین و انبیای گذشته مانند"نوح"و"لوط"و"شعیب" را بیان کرده و با سرگذشت مشروح بنی اسرائیل و مبارزه"موسی"با فرعون پایان می دهد.

در آخر سوره بار دیگر به مساله مبدء و معاد باز می گردد و انجام و آغاز را بدینوسیله تکمیل می کند.

اهمیت این سوره

در تفسیر"عیاشی"از امام صادق ع نقل شده که فرمود:"هر کس سوره اعراف را در هر ماه بخواند در روز قیامت،از کسانی خواهد بود که نه ترسی

بر آنها است و نه غمی دارنـد(من الـذین لَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ)و اگر در هر جمعه بخوانـد،در روز قیامت از کسانی می باشـد که بدون حساب به بهشت می رود" و نیز فرمود:"در این سوره آیات محکمه ای است،"قرائت"و"تلاوت" و"قیام به آنها"را فراموش نکنید،زیرا اینها روز رستاخیز در پیشگاه خدا برای کسانی که آنها را خوانده اند گواهی می دهند"! (۱)نکته ای که از روایت فوق به خوبی استفاده می شود،این است که روایاتی که درباره فضیلت سوره ها آمده است به این معنی نیست که تنها قرائت این سوره ها دارای آن همه نتائج و ثمرات بزرگ است،بلکه آنچه به این خواندن ارزش نهایی می بخشد همان ایمان به مفاد آنها و سپس عمل کردن بر طبق آن است. و لذا در روایت فوق می خوانیم قراءتها و تلاوتها و القيام بها،و نیز در همین روایت می خوانیم که فرمود:کسی که این سوره را بخوانـد،در قیـامت مصـداق الـذین لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ است و این در حقیقت اشـاره لطیفی به آیه ۳۵ همین سوره است که می فرمایـد: فَمَنِ اتَّقىٰ وَ أَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ :"آنهـا که تقوا پیشه کننـد و(خویش و جـامعه را)اصـلاح نماینـد، نه ترسـی خواهنـد داشت و نه غمی". همـانگونه که ملاحظه می کنید،این مقام مخصوص کسانی است که تقوا داشـته باشـند و در مسـیر اصـلاح گام بردارند،به علاوه اصولا قرآن کتاب"عقیـده" و"عمل"است، و قرائت و تلاوت مقـدمه ای بر این موضوع محسوب می شود. "راغب"در کتاب"مفردات"،در ذیـل مـاده"تلاـوت"می گویـد مراد از يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاَوَتِهِ ۲ایـن است کـه بـا علـم و عمـل از آیـات قرآن،پیروی می کنند یعنی"تلاوت"مفهومی بالاتر از مفهوم"قرائت"دارد و با یک نوع تدبر و تفکر و عمل همراه است.

۱- ۱) تفسیر برهان جلد دوم صفحه ۲ و نور الثقلین جلد دوم صفحه ۲.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;المص (۱) کِتٰابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ فَلاٰ یَکُنْ فِی صَدْرِکَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِکْریٰ لِلْمُؤْمِنِینَ (۲)
اِتَّبِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیٰاءَ قَلِیلاً مٰا تَذَکَّرُونَ (۳)

ترجمه:

۱-المص.

۲-این کتابی است که بر تو نازل شده و نباید از ناحیه آن ناراحتی در سینه داشته باشی، و هدف آن است که بوسیله آن(همگان را از عواقب بد عقاید و اعمال نادرستشان)بیم دهی و تذکری است برای مومنان.

۳-(بنا بر این)از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید و از سرپرستان و معبودهای دیگر جز او پیروی نکنید،اما کمتر متذکر می شوید.

تفسیر:

در آغاز این سوره بار دیگر به"حروف مقطعه"برخورد می کنیم که در اینجا چهار حرف الف،لام،میم و صاد است.

در مورد تفسیر این حروف،در آغاز سوره"البقره"و همچنین"آل عمران" بحثهای مشروحی داشتیم،در اینجا به یکی دیگر از تفسیرهایی که در این زمینه جلب توجه می کند برای تکمیل بحث اشاره می کنیم و آن اینکه:ممکن است،

یکی از اهداف این حروف،جلب توجه شنوندگان،و دعوت آنها به سکوت و استماع بوده باشد،زیرا ذکر این حروف در آغاز سخن،مطلب عجیب و نوظهوری در نظر عرب بود،و حس کنجکاوی او را برمی انگیخت،و در نتیجه به دنباله آن نیز گوش فرا می داد و اتفاقا غالب سوره هایی که با حروف مقطعه شروع می شود سوره هایی است که در مکه نازل شده است و می دانیم در آنجا مسلمانان در اقلیت بودند و دشمنان لجوج و سرسخت،حتی حاضر نبودند، به سخنان پیامبر ص گوش فرا دهند-سهل است-گاهی آن چنان سر و صدا و غوغا به راه می انداختند، که صدای پیامبر ص در میان آنها گم می شد،که در بعضی از آیات قرآن (مانند آیه ۲۶ سوره فصلت)اشاره به این مطلب شده است.

و نیز در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت ع آمده می خوانیم که این حروف رموز و اشاراتی است به نامهای خداوند،مثلا"المص"در سوره مورد بحث اشاره به انا اللّه المقتدر الصادق می باشد.یعنی"من خداوند توانای راستگو هستم"و به این ترتیب هر یک از حروف چهارگانه شکل اختصاری یکی از نامهای خدا است.

موضوع جانشین ساختن اشکال اختصاری به جای اشکال مفصل کلمات از قدیم رائج بوده،اگر چه در عصر و زمان ما به صورت بسیار گسترده تری مورد بهره- برداری قرار گرفته است و بسیاری از عبارات طولانی و اسامی مؤسسات یا انجمنها را در یک کلمه کوتاه خلاصه می کنند.

ذکر این نکته نیز لازم است که این تفسیرهای مختلف برای"حروف مقطعه" هیچگونه منافاتی با یکدیگر ندارند،و ممکن است در آن واحد تمام این تفسیرها به عنوان بطون مختلف قرآن،اراده شود.

***

ص :۷۸

در آیه بعد،می فرماید:"این کتابی است که بر تو نازل شده است،و نباید از ناحیه آن هیچگونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی(کِتابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ فَلا یَکُنْ فِی صَدْرِکَ حَرَجٌ مِنْهُ).

"حرج"در لغت به معنی گرفتگی،تنگی و هر گونه ناراحتی است،و در اصل به معنی مرکز اجتماع درختان درهم پیچیده است،سپس توسعه یافته و به هر نوع گرفتگی و ضیق اطلاق شده است.

جمله فوق به پیامبر ص دلداری می دهد،که چون این آیات از ناحیه خدا است،نباید هیچگونه نگرانی به خود راه دهد،نه نگرانی از ناحیه بار سنگین رسالتی که بر دوش گرفته،و نه نگرانی از جهت عکس العملی که دشمنان لجوج و سرسخت در برابر آن نشان خواهند داد،و نه نگرانی از ناحیه نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می رود.

با توجه به اینکه سوره از سوره های مکی است،مشکلاتی که پیامبر ص بر سر راه داشت کاملا-قابل درک است،گرچه ما امروز به زحمت می توانیم تمام جزئیات زندگانی پیامبر و یارانش را در محیط مکه و در آغاز اسلام در فکر خود مجسم سازیم،ولی با در نظر گرفتن این حقیقت که او می بایست یک جهش انقلابی در تمام زمینه ها در آن محیط فوق العاده عقب افتاده آنهم در مدتی کوتاه به وجود آورد،ابعاد مشکلاتی را که در پیش داشت،می توان اجمالا درک کرد.

بنا بر این جای این دارد که خداوند به او دلداری دهد که نگران نباشد و به نتیجه کار خود کاملا امیدوار باشد.

و در جمله بعد اضافه می کند که"هدف از نزول این کتاب انذار و بیم دادن مردم از عواقب شوم افکار و اعمالشان است،و همچنین تذکر و یادآوری برای مؤمنان

راستین "(لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِكْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ) (۱).

و اینکه می بینیم در این جمله "انـذار "به عنوان یک فرمان عمومی آمـده و "تذکر "به مؤمنان تخصیص داده شده است،به خاطر این است که دعوت به سوی حق و مبارزه بـا انحرافات بایـد به صورت همگـانی انجام گیرد،ولی پیـدا است که تنهـا ایمـان آورندگان،از این دعوت سود می برند،همانها که زمینه های مستعد و آماده برای پذیرش حق دارند،و آنها که لجاج را از خود دور ساخته و در برابر حقـایق تسلیمند، عین این تعبیر نیز در آغاز سوره "البقره "گـذشت آنجا که می فرمایـد: ذٰلِكَ الْكِتٰابُ لاٰ رَيْبَ فِيهِ هُـدىً لِلْمُتَّقِينَ :"این کتـاب تردیـدی در آن نیست و مایه هـدایت پرهیزگاران است "(برای توضیح بیشتر به جلـد اول تفسیر نمونه صفحه ۳۹ مراجعه فرمائید).

*** سپس روی سخن را به عموم مردم کرده و می گویـد:"از آنچه از طرف پروردگارتـان بر شـما نـازل شـده است،پیروی کنیـد "(اِتَّبِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ) و به این ترتیب،سخن از پیامبر ص و ماموریت و رسالت او شروع می شود و به وظیفه مردم منتهی می گردد.

و برای تاکیـد اضافه می کنـد:"از فرمان غیر خداونـد پیروی نکنید و از انتخاب ولی و سرپرستی جز او خودداری نمائید "(وَ لاٰ تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ).

اما چون آنها که به تمام معنی در برابر حق تسلیمند و از تذکرات،متذکر

ص :۸۰

۱- ۱) بنا بر آنچه در بالا گفته شـد "لتنـذر "متعلق به "انزل "می باشـد،نه به جمله "فلا یکن "و شاید قرار گرفتن این جمله(جمله لتنـذر)بعـد از جمله " فَلاٰ يَكُنْ فِي صَـدْرِكَ حَرَجٌ "به خـاطر آن است که نخست بایـد پیغمبر را در راه دعوت آمـاده ساخت و بعد،هدف را که انذار است به او پیشنهاد نمود(دقت کنید)

می گردند کمند،در پایان آیه می گوید:"کمتر متذکر می شوید"(قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ).

از این آیه ضمنا استفاده می شود که انسان بر سر دو راهی است،یا پذیرش ولایت و رهبری خداوند،و یا داخل شدن در(ولایت)دیگران،اگر مسیر اول را قبول کند،(ولی)او تنها خدا است،اما اگر تحت ولایت دیگران قرار گیرد، هر روز باید بار کسی را بر دوش گیرد و ارباب تازه ای انتخاب کند،کلمه "اولیاء"که جمع "ولی"است،اشاره به همین معنی است.

ص :۸۱

[سوره الأعراف (۷): آيات ۴ تا ۵]

اشاره

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها فَجاءَها بَأْسُنا بَياتاً أَوْ هُمْ قائِلُونَ (۴) فَما كانَ دَعْواهُمْ إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا إِلاّ أَنْ قالُوا إِنّا كُنّا ظالِمِينَ (۵)

ترجمه:

۴-چه بسيار شهرها و آباديها كه آنها را(بر اثر گناه فراوان)هلاك كرديم،و عذاب ما شبهنگام يا در روز هنگامى كه استراحت كرده بودند به سراغشان آمد.

۵-و در آن موقع كه عذاب ما به سراغ آنها آمد سخنى نداشتند جز اينكه گفتند ما ظالم بوديم(ولى اين اعتراف به گناه ديگر دير شده بود و به حالشان سودى نداشت).

تفسير:

اقوامى كه نابود شدند

اين دو آيه،اشاره اى به عواقب دردناك مخالفت با دستوراتى است كه در آيات قبل بيان شد،و هم در واقع"فهرستى"است،اجمالى در سرگذشت اقوام متعددى همچون قوم نوح و فرعون و عاد و ثمود و لوط كه بعدا خواهد آمد.

قرآن در اينجا به آنهايى كه از تعليمات انبياء سرپيچى مى كنند و به جاى اصلاح خويش و ديگران بذر فساد مى پاشند،شديدا اخطار مى كند كه نگاهى به زندگانى اقوام پيشين بيفكنيد و ببينيد"چقدر از شهرها و آباديها را ويران كرديم و مردم فاسد آنها را به نابودى كشانيديم"(وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها).

سپس چگونگى هلاكت آنها را چنين تشريح مى كند كه"عذاب دردناك ما،در دل شب،در ساعاتى كه در آرامش فرو رفته بودند،يا در وسط روز،به هنگامى كه پس از فعاليتهاى روزانه به استراحت پرداخته بودند به سراغ آنها آمد" (فَجاءَها بَأْسُنا بَياتاً أَوْ هُمْ قائِلُونَ).

***

در آیه بعد سخن را چنین ادامه می دهد:"آنها به هنگامی که در گرداب بلا گرفتار می شدند و طوفان مجازات زندگیشان را درهم می کوبید،از مرکب غرور و نخوت پیاده شده فریاد می زدند:"ما ستمگر بودیم و اعتراف می کردند که ظلم و ستمهایشان دامانشان را گرفته است"(فَمٰا کٰانَ دَعْوٰاهُمْ إِذْ جٰاءَهُمْ بَأْسُنٰا إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا إِنّٰا کُنّٰا ظٰالِمِینَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

[۱-قریه چیست؟]

۱-"قریه"در اصل از ماده"قری"(بر وزن نهی)به معنی"جمع شدن" آمده،و چون قریه مرکز اجتماع افراد بشر است،این نام بر آن اطلاق شده است، از اینجا روشن می شود که قریه تنها به معنی روستا نیست،بلکه هر گونه آبادی و مرکز اجتماع انسانها را اعم از روستا و شهر شامل می شود،و در بسیاری از آیات قرآن نیز این کلمه به"شهر"یا"هر گونه آبادی"اعم از شهر و روستا اطلاق شده است.

"قائلون"اسم فاعل از ماده"قیلوله"به معنی خواب نیمروز و یا به معنی استراحت در نیمروز است،و در اصل به معنی راحتی است،و لذا"پس گرفتن" جنسی که فروخته شده"اقاله"نامیده می شود،زیرا طرف را از نگرانی راحت می کند.و"بیات"به معنی شبانه و شبهنگام است.

[۲-مجازات الهی به هنگام استراحت]

۲-این که در آیات فوق می خوانیم که مجازات پروردگار در دل شب یا به هنگام استراحت نیمروز،دامان آنها را می گرفت،برای این بوده است که طعم تلخ کیفر را بیشتر بچشند،و آرامش و آسایش آنها به کلی درهم ریخته شود، همانطور که آرامش و آسایش دیگران را به هم ریخته بودند!،و به این ترتیب کیفرشان متناسب گناهشان است.

ص :۸۳

[۳-اعتراف مجرمان به گناه هنگام کیفر]

۳-این موضوع نیز به خوبی از آیه استفاده می شود که عموم اقوام مجرم و گنهکار هنگامی که گرفتار چنگال مجازات می شدند و پرده های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار می رفت، همگی به گناه خود اعتراف می کردند،ولی اعترافی که سودی به حال آنها نداشت،زیرا یک نوع اعتراف "اجباری و اضطراری" بود که حتی مغرورترین افراد خود را از آن ناگزیر می بینند،و به تعبیر دیگر این بیداری یک نوع بیداری کاذب و زودگذر و بی اثر است که کمترین نشانه ای از انقلاب روحی در آن نیست و به همین دلیل هیچگونه نتیجه ای برای آنها نخواهد داشت،البته اگر این واقعیت را در حال اختیار اظهار می داشتند دلیل بر انقلاب روحی آنها و مایه نجاتشان بود.

[۴-چرا ابتدا"اهلکناها"و بعدا"فجاءها باسنا"گفته؟]

۴-از بحثهایی که در میان مفسران در آیه فوق،مطرح شده،این است که چرا قرآن نخست می گوید أَهْلَكْناها (ما آنها را هلاک کردیم)بعد با کلمه "فاء تفریع"که معمولا برای ترتیب زمانی است می گوید: فَجاءَها بَأْسُنا بَیاتاً (بعد از آن مجازات ما شبهنگام به سراغ آنان آمد)در حالی که چنین کیفری قبل از هلاکت بوده،نه بعد از هلاکت.

ولی باید توجه داشت که گاهی جمله بعد از"فاء"شرح و تفصیل جمله قبل است،نه بیان حادثه دیگری،در اینجا نیز نخست موضوع هلاکت را بطور اجمال یادآور شده،سپس به شرح آن می پردازد و می گوید:"به هنگام شب و یا در حال استراحت نیمروز مجازات ما دامن آنها را گرفت و هنگامی که خود را در آستانه نابودی دیدند،به ظلم و ستم خویش اعتراف کردند"نظیر این موضوع در ادبیات عرب کم نیست.

۵-این گونه آیات نباید به عنوان شرح ماجرای گذشتگان تلقی شود، و تنها مربوط به زمان ماضی و اقوام پیشین فرض گردد،اینها اخطارهای کوبنده ای

ص: ۸۴

است برای امروز و برای فردا،برای ما و برای همه اقوام آینده،زیرا در سنت و قانون الهی تبعیض مفهوم ندارد.

هم اکنون،انسان صنعتی با تمام قدرتی که پیدا کرده است،در مقابل یک زلزله،یک طوفان،یک باران شدید و مانند اینها به همان اندازه ضعیف و ناتوان است که انسان های قبل از تاریخ ناتوان بودند،بنا بر این همان عواقب شوم و دردناکی که ستمکاران اقوام گذشته و انسان های مست غرور و شهوت و افراد سرکش و آلوده پیدا کردند،از انسانهای امروز دور نیست،بلکه قدرت عجیب انسان امروز خود می تواند بزرگترین بلای او بشود،و او را به دامان جنگهایی بکشاند که محصولش نابودی نسل او است،آیا نباید از این حوادث پند گیرد و بیدار شود؟!

ص :۸۵

[سوره الأعراف (۷): آیات ۶ تا ۹]

اشاره

فَلَنَسْئَلَنَّ اَلَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ اَلْمُرْسَلِينَ (۶) فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مٰا كُنّٰا غٰائِبِينَ (۷) وَ اَلْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ اَلْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ
مَوٰازِينُهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۸) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ فَأُولٰئِكَ اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمٰا كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا يَظْلِمُونَ (۹)

ترجمه:

۶-بطور قطع از کسانی که پیامبران را به سوی آنها فرستادیم سؤال خواهیم کرد و از پیامبران(نیز)سؤال می کنیم.

۷-و مسلما(اعمال همه را مو به مو)از روی علم(وسیع خود)برای آنان شرح خواهیم داد و ما(اصولا)غائب نبودیم(بلکه همه جا حاضر و ناظر بودیم).

۸-و وزن کردن(اعمال و سنجش ارزش آنها)در آن روز حق است،کسانی که میزانهای (عمل)آنها سنگین است رستگارانند.

۹-و کسانی که میزانهای(عمل)آنها سبک است افرادی هستند که سرمایه وجود خود را به خاطر ظلم و ستمی که به آیات ما می کردند از دست داده اند.

تفسیر:

اشاره

بازپرسی عمومی

در آیات گذشته اشاره ای به شناسایی خدا و نزول قرآن مجید بود،اما آیات مورد بحث که سخن از معاد می گوید،در واقع مکملی است برای آیات گذشته،به علاوه در آیه قبل سخن از مجازات دنیوی ستمکاران در میان بود،در

ص :۸۶

این آیات بحث از مجازات اخروی آنها می شود و به این ترتیب پیوندی روشن دارند.

نخست به عنوان یک قانون عمومی می فرماید:"از تمام کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شدند،به طور قطع در روز قیامت سؤال می کنیم" (فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ).

نه تنها از آنها سؤال می کنیم"از پیامبرانشان نیز می پرسیم که رسالت خویش را چگونه انجام دادند" (وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ).

بنا بر این،هم رهبران مسئولند و هم پیروان،هم پیشوایان و هم تابعان، منتها چگونگی مسئولیتهای این دو گروه متفاوت است.

حدیثی که از امیر مؤمنان علی ع در این زمینه نقل شده،نیز این معنی را تایید می کند،آنجا که می فرماید:

فیقام الرسل فیسئلون عن تادیه الرسالات التی حملوها الی اممهم فاخبروا انهم قد ادوا ذلک الی اممهم. ..

"پیامبران را نگه می دارند و از آنها سؤال می کنند که آیا رسالت خویش را به امتها رساندند یا نه؟آنها پاسخ می گویند که این وظیفه را انجام داده اند" (۱).

در روایت دیگری که در تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده نیز به این معنی تصریح شده است (۲).

*** در آیه بعد برای اینکه کسی تصور نکند که سؤال از امتها و پیامبرانشان دلیل بر این است که چیزی از علم خدا مخفی می ماند،با قاطعیت و صراحت و تاکید آمیخته با قسم می گوید:"ما با علم و دانش خویش تمام اعمالشان را برای آنها شرح می دهیم،زیرا ما هرگز از آنها غائب نبودیم،همه جا با آنها بودیم و در هر حال همراهشان"(فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مٰا كُنّٰا غٰائِبِينَ).

۱- ۱ و ۲) تفسیر نور الثقلین جلد دوم صفحه ۴.

۲-

"فلنقصن"که از ماده"قصه"گرفته شده است،در اصل به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است،و چون در شرح یک ماجرا،مطالب پشت سرهم،پیاده می- شود،به آن"قصه"می گویند،و همچنین مجازاتی که پشت سر جنایت انجام می گردد،"قصاص"گفته می شود و نیز به قیچی"مقص"(بر وزن پسر)می- گویند،چون موها را پشت سرهم قطع می کند،و نیز جستجوی در باره چیزی را "قص"(بر وزن مس)می گویند،زیرا شخص جستجوگر حوادث را پشت سرهم تعقیب و دنبال می کند از آنجا که در آیه چهار نوع تاکید در این زمینه دیده می شود(لام قسم،و نون تاکید،و کلمه"علم"که به صورت نکره ذکر شده و منظور از آن بیان عظمت است،و جمله مٰا کُنّٰا غٰائِبِینَ "هیچگاه غائب نبوده ایم") استفاده می شود که منظور آن است که ما تمام جزئیات کار آنها را"مو به مو" و"پشت سرهم"برایشان تشریح می کنیم تا بدانند،کوچکترین نیت یا عملی از علم ما پنهان نمی ماند (۱).

سؤال برای چیست؟

نخستین بحثی که در اینجا پیش می آید این است که ما می دانیم خدا همه چیز را می داند و اصولا در همه جا حاضر و ناظر است با اینحال چه نیازی به سؤال دارد که انبیاء و امتها را عموما و بدون استثناء مورد بازپرسی قرار دهد؟!.

جواب این پرسش روشن است،زیرا اگر سؤال برای استعلام و درک واقعیت چیزی باشد،در مورد کسی که عالم است معنی ندارد ولی اگر منظور توجه دادن خود شخص و اتمام حجت به او و امثال آن بوده باشد،هیچ مانعی ندارد، درست مثل اینکه ما به شخص فراموشکاری خدمتهای زیاد کرده ایم،و او به جای

ص :۸۸

۱- ۱) تفسیر"مجمع البیان"و تفسیر"تبیان"،بحث فوق را در زمینه معنی"قصه"در ذیل آیه آورده اند.

خدمت مرتکب خیانتهایی شده و همه این مسائل پیش ما روشن است،او را مورد بازپرسی قرار داده و می گوئیم آیا ما اینهمه به تو خدمت نکردیم؟و آیا تو حق این خدمات را ادا کردی؟! این سؤال برای کسب علم نیست بلکه برای تفهیم طرف است،و یا اینکه برای ابراز قدردانی از یک فرد خدمتگزار و تقدیر و تشویق از او می پرسیم در این سفر ماموریتی که داشتی چه کارها انجام دادی؟با اینکه از جزئیات آن قبلا آگاه شده ایم.

آیات سؤال در قرآن

ممکن است تصور شود،آیات مورد بحث که با صراحت و تاکید و قسم می گوید از همه در روز قیامت سؤال می کنیم،با بعضی دیگر از آیات قرآن منافات دارد،مثلا در سوره الرحمن می خوانیم فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لاٰ جَانٌّ ...يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمٰاهُمْ ...

:"در آن روز از هیچکس نه انس و نه جن،سؤالی نمی شود...بلکه افراد گناهکار از سیمایشان شناخته می شوند" (1)و همچنین آیات دیگر که سؤال را نفی می کند با آیه مورد بحث که سؤال را اثبات می کند چگونه سازگار است؟ ولی دقت در این آیات هر گونه ابهامی را برطرف می سازد،زیرا از مجموعه آیات مربوط به سؤال و جواب در روز قیامت چنین استفاده می شود،که مردم در آن روز،مراحل مختلفی را می پیمایند،در پاره ای از مراحل هیچگونه سؤال و پرسشی از آنها نمی شود،حتی مهر بر دهان آنها می گذارند و تنها اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده اند،به عنوان یک گواه گویا و انکارناپذیر،چگونگی اعمالشان را بازگو می کنند.

۱- ۱) سوره الرحمن آیه ۳۹ و ۴۱.

در مرحله بعد،مهر از زبان آنها برداشته می شود،و به سخن می آیند و از آنها پرسش می شود،آنها نیز با مشاهده روشن شدن حقایق در پرتو گواهی اعضا،به اعمال خود اعتراف می کنند،درست همانند مجرمی که با مشاهده آثار عینی جرم چاره ای جز اعتراف نمی بیند.

بعضی از مفسران نیز در تفسیر این آیات احتمال داده اند که آیات نفی کننده سؤال اشاره به سؤال و جواب زبانی است،و آیات اثبات کننده سؤال اشاره به سؤالاتی است که از اعضای بدن می شود و آنها به زبانحال-همانند رنگ رخسار انسان که خبر از سر درون او می دهد-حقایق را بازگو می کنند.

و در هر صورت اختلافی در میان این دو دسته آیات نیست.

*** در آیه بعد برای تکمیل بحث رستاخیز،اشاره به مساله"سنجش اعمال" می کند که نظیر آن در سوره های دیگر قرآن از جمله در سوره مؤمنون آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ و سوره قارعه آیه ۶ و ۸ آمده است.

نخست می گوید:"مساله توزین اعمال در آن روز حق است"(وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) (۱).

***

ترازوی سنجش اعمال در قیامت چیست؟

درباره چگونگی توزین اعمال در روز رستاخیز،بحث فراوانی در میان مفسران و متکلمان شده است،و از آنجا که بعضی چنین تصور کرده اند،وزن

۱- ۱) بنا بر این"وزن"به معنی مصدری است،یعنی وزن کردن،و این کلمه مبتدا و"الحق"خبر آن است،گرچه احتمالات دیگری در ترکیب جمله فوق داده شده ولی آنچه گفتیم از همه نزدیکتر است.

و ترازو،در آن جهان،هماننـد وزن و ترازو در این جهان است،و از طرفی اعمال انسان سـنگینی و وزنی ندارد که بتوان آن را با ترازو سـنجید،ناچـار شـده انـد، از طریـق تجسـم اعمـال،و یـا اینکـه خـود اشـخاص را بـه جـای اعمالشـان در آن روز وزن می کننـد،مشـکل را حل نماینـد،و حتی عبارتی از"عبید بن عمیر"نقل شده است که می گوید:یؤتی بالرجل الطویل العظیم فلا یزن جناح بعوضه:

"یعنی در آن روز،افراد بزرگ جثه ای را می آورند که در ترازوی سنجش باندازه بال مگسی وزن ندارند"! (۱)اشاره به اینکه ظاهرا آدمهای با شخصیتی بودند و در باطن هیچ!.

ولی اگر مساله مقـایسه زنـدگی آن جهان را با زنـدگی دنیا کنار بگـذاریم و توجه داشـته باشـیم که همه چیز در آنجا با اینجا متفاوت است،درست هماننـد تفاوتی که میان زنـدگی جنین در عالم رحم،با زنـدگی انسان در این دنیا وجود دارد،و نیز توجه داشـته باشیم که در فهم معانی الفاظ،نباید همیشه،به دنبال مصداقهای موجود و معین برویم،بلکه مفاهیم را از نظر نتیجه بررسی کنیم، مساله"وزن در روز رستاخیز"کاملا حل خواهد شد.

توضیح اینکه در گذشـته هنگـامی که مثلاـ نـام"چراغ"برده می شـد، ظرفی به نظر می رسـید که مقـداری مـاده روغنی در آن ریخته شـده بود و فتیله ای در میان آن نصب گردیـده و احتمالا حبابی نیز روی آن برای تنظیم هوا قرار داده شده بود،در حالی کـه امروز از کلمـه چراغ چیز دیگری می فهمیم،دسـتگاهی که نه ظرفی برای روغن دارد،و نه فـتیله ای،و نه حبـابی برای تنظیم هوا،امـا آنچه چراغ امروز را بـا دیروز پیونـد می دهـد،همان هـدف و نتیجه آن است،یعنی وسـیله ای که تاریکی را از میان می برد.

۱- ۱) این روایت را در تفسـیر"مجمع البیان"و تفسـیر"طبری"از"عبیـد بن عمیر"نقل می کنند و ظاهر عبارت این است که این سخن از خود عبید است نه از پیامبر ص.

در مساله"میزان"نیز چنین است و در همین جهان می بینیم که با گـذشت زمان"ترازوها"چه انـدازه دگرگون شـده انـد،و حتی لفظ میزان به وسائل دیگر سـنجش نیز گفته میشود،مانند"میزان الحراره"(وسـیله سـنجش گرما)"میزان- الهوا"(وسـیله سـنجش هوا)و مانند آن.

بنا بر این،آنچه مسلم است این است که در روز رستاخیز اعمال انسان با وسیله خاصی سنجیده می شود نه با ترازوهایی همانند ترازوهای دنیا،و چه بسا آن وسیله همان وجود انبیاء و امامان و افراد صالح بوده باشد،و در روایاتی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده این مطلب به خوبی دیده می شود.

در بحار الانوار از امام صادق ع در پاسخ سؤال از تفسیر آیه و نَضَعُ الْمَوٰازِينَ الْقِسْطَ (۱)چنین میخوانیم:

و الموازین الانبیـاء و الاوصـیاء و من الخلق من یـدخل الجنه بغیر حسـاب! :"میزان سـنجش در آن روز پیامبران و اوصـیای آنها هسـتند و از مردم کسـانی می باشـند که بـدون حسـاب وارد بهشت می شونـد"! (یعنی کسـانی که در پرونـده اعمال آنها نقطه تاریکی وجود ندارد) (۲).

و در روایت دیگری چنین نقل شده است:

ان امیر المؤمنین و الأئمه من ذریته هم الموازین :"یعنی امیر مؤمنان و امامان از فرزندان او ترازوهای سنجش اند" (۳).

و در یکی از زیارات مطلقه امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

السلام علی میزان الاعمال :"سلام بر میزان سنجش اعمال"! در واقع مردان و زنان نمونه جهان،مقیاسهای سنجش اعمال انسانها هستند و هر کس به آن اندازه که به آنها شباهت دارد،وزن دارد،و آنها که از ایشان بیگانه اند،کم وزن یا بی وزنند.

۱- ۱) سوره انبیاء آیه ۴۷.

۲- ۲ و ۳) بحار الانوار طبع جدید جلد ۷ صفحه ۲۵۲ و ۲۵۱.

۳-

حتی در این جهان نیز دوستان خدا مقیاس سنجشند،ولی از آنجا که بسیاری از حقایق در این عالم در پرده ابهام می ماند و در روز قیامت که به مقتضای وَ بَرَزُوا لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ (ابراهیم-۴۸)روز بروز و ظهور است این واقعیت ها آشکار می گردد.

و از اینجا روشن می شود که چرا"موازین"جمع بسته شده است،زیرا اولیای حق که ترازوهای سنجشند،متعددند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر کدام از آنها در صفتی ممتاز بوده اند، بنا بر این هر یک میزان سنجش یکی از صفات و اعمال آدمی هستند و چون اعمال و صفات انسانها مختلف است،الگوها و ترازوهای سنجش نیز باید مختلف باشد.

و نیز از اینجا روشن می شود که آنچه در بعضی از روایات مانند روایتی از امام صادق ع وارد شده که پرسیدند

ما معنی المیزان قال العدل :"معنی میزان چیست؟فرمود عدل است" (۱)منافاتی با آنچه گفتیم ندارد،زیرا دوستان خداوند و مردان و زنان نمونه جهان،مظهر عدل می باشند،عدل از نظر فکر و عدل از نظر عقیده و عدل از نظر صفات و اعمال(دقت کنید).

در جمله بعد می فرماید:"آنها که میزانهای سنجششان سنگین است رستگارانند و آنها که میزانهای سنجششان سبک است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را به خاطر ظلم و ستمی که در برابر آیات ما داشتند از دست داده اند" (فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما کانُوا بِآیاتِنا یَظْلِمُونَ).

بدیهی است منظور از سبکی و سنگینی میزان اعمال،سبکی و سنگینی خود میزان نیست بلکه ارزش و وزن چیزهایی است که با میزان سنجیده می شود.

ضمنا تعبیر" خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ "(سرمایه وجود خود را از دست دادند)اشاره

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵.

لطیفی به این واقعیت است که این گونه اشخاص گرفتار بزرگترین زیان و خسران می شوند،زیرا گاهی انسان زیان می کند و تنها مال یا مقام خود را از دست می- دهد،ولی گاهی زیان می کند و اصل وجود هستی او به هدر می رود،بدون اینکه سرمایه ای در برابر آن بدست آورده باشد،و این بزرگترین زیان است.

تعبیر به"ظلم به آیات"که در آخر آیه ذکر شده اشاره به این است که اینگونه اشخاص نه تنها به خود ستم می کنند،بلکه به برنامه های هدایت الهی نیز ستم کرده اند،زیرا این برنامه ها می بایست وسیله هدایت و نجات گردد، و اگر به آن بی اعتنایی شد و این اثر از آنها بدست نیامد،به آنها ستم شده است.

در بعضی از روایات آمده است که منظور از آیات در اینجا،پیشوایان بزرگ دین و ائمه هدی هستند،البته همانطور که بارها گفته ایم،معنی اینگونه تفسیرها منحصر ساختن مفهوم آیه در آنها نیست،بلکه آنها مصداق روشن آیات الهی هستند.

جمعی از مفسران ظلم به آیه را به معنی"کفر و انکار"آن گرفته اند،و البته این معنی از مفهوم ظلم دور نیست،و در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز "ظلم"به همین معنی آمده است.

[سوره الأعراف (۷): آیه ۱۰]

اشاره

وَ لَقَدْ مَكَّنّٰاكُمْ فِي اَلْأَرْضِ وَ جَعَلْنٰا لَكُمْ فِيهٰا مَعٰايِشَ قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ (۱۰)

ترجمه:

۱۰-و ما تسلط و مالکیت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم و انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم اما کمتر شکرگزاری می کنید(و اینهمه موهبت را بجا مصرف نمی نمائید).

ص:۹۴

تفسیر:

مقام با عظمت انسان در جهان هستی

به دنبال آیاتی که اشاره به مبدء و معاد در آنها شده بود در این آیه و آیات بعد،"انسان"و عظمت و اهمیت مقام او و چگونگی آفرینش این نوع و افتخاراتی که خداوند به او داده،و پیمانهایی که در برابر اینهمه نعمت از او گرفته است، مورد بحث قرار می گیرد،تا از این راه پایه های تربیت و تکامل او محکمتر گردد.

نخست در یک آیه،همه این مطالب را به گونه خلاصه ذکر کرده سپس در آیات بعد بطور مشروح آورده است.

در آغاز می گوید:"ما مالکیت و حکومت،و تسلط شما را بر زمین،مقرر داشتیم" (وَ لَقَدْ مَکَّنّاکُمْ فِی الْأَرْضِ).

"و انواع وسائل زندگی را برای شما در آن قرار دادیم"(وَ جَعَلْنا لَکُمْ فِیها مَعایِشَ).

"اما با این حال کمتر شکر این همه نعمت و موهبت را بجای می آورید" (قَلِیلاً ما تَشْکُرُونَ).

"تمکین"،تنها به این معنا نیست که شخصی را در محلی جای دهند،بلکه به این معنی است که تمام وسائل کار را در اختیار او بگذارند،به او قدرت و توانایی بخشند،ابزار کار را فراهم کنند و موانع را برطرف سازند،به مجموع اینها کلمه"تمکین"اطلاق می شود،درباره یوسف در قرآن مجید می خوانیم: وَ کَذٰلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ (۱):"این چنین یوسف را در سرزمین مصر تمکین بخشیدیم(و همه گونه قدرت در اختیار او قرار دادیم).

۱- ۱) سوره یوسف آیه ۵۶.

این آیه مانند بعضی دیگر از آیات قرآن،پس از ذکر نعمتهای پروردگار، مردم را دعوت به شکرگزاری می کند،و ناسپاسی آنها را نکوهش می نماید.

بدیهی است،زنده کردن حس شکرگزاری و قدردانی در مردم در برابر نعمتهای خدا تنها برای این است که طبق فرمان فطرت در برابر بخشنده نعمت، خضوع کنند،او را بشناسند و فرمانش را به جان و دل بپذیرند و به این وسیله هدایت و تربیت شوند،نه اینکه شکرگزاری کمترین اثری در مقام با عظمت پروردگار داشته باشد،بلکه اثر آن همانند آثار همه عبادتها و فرمانهای او عاید خود انسان می شود.

ص: ۹۶

[سوره الأعراف (٧): آيات ١١ تا ١٨]

اشاره

وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلاٰئِكَهِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّٰ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ اَلسّٰاجِدِينَ (١١) قٰالَ مٰا مَنَعَكَ أَلاّٰ
تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قٰالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نٰارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (١٢) قٰالَ فَاهْبِطْ مِنْهٰا فَمٰا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهٰا فَاخْرُجْ
إِنَّكَ مِنَ اَلصّٰاغِرِينَ (١٣) قٰالَ أَنْظِرْنِي إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (١۴) قٰالَ إِنَّكَ مِنَ اَلْمُنْظَرِينَ (١۵) قٰالَ فَبِمٰا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرٰاطَكَ
اَلْمُسْتَقِيمَ (١۶) ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمٰانِهِمْ وَ عَنْ شَمٰائِلِهِمْ وَ لاٰ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شٰاكِرِينَ (١٧) قٰالَ اُخْرُجْ
مِنْهٰا مَذْؤُماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (١٨)

ترجمه:

١١-ما شما را آفريديم سپس صورت بندى كرديم سپس به فرشتگان گفتيم براى آدم خضوع كنيد آنها سجده كردند جز ابليس كه از سجده كنندگان نبود.

ص: ٩٧

۱۲-(خداوند به او)فرمود:چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی در آن هنگام که به تو فرمان دادم؟گفت:من از او بهترم،مرا از آتش آفریده ای و او را از خاك! ۱۳-گفت:از آن(مقام و مرتبه ات)فرود آی!تو حق نداری در آن(مقام و رتبه)تکبر بورزی بیرون رو که تو از افراد پست و کوچکی! ۱۴-(شیطان)گفت:مرا تا روز رستاخیز مهلت ده(و زنده بگذار).

۱۵-فرمود:تو از مهلت داده شدگانی! ۱۶-گفت:اکنون که مرا گمراه ساختی من بر سر راه مستقیم تو برای آنها کمین می کنم.

۱۷-سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنها،به سراغ آنها می روم و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت.

۱۸-فرمود:از آن(مقام)با ننگ و عار و خواری بیرون رو،و سوگند یاد می کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند جهنم را از شما همگی پر می کنم!

تفسیر:

اشاره

ماجرای سرکشی و عصیان ابلیس

در هفت سوره از سوره های قرآن اشاره به آفرینش انسان و چگونگی خلقت او شده است و همانطور که در آیه پیش اشاره کردیم،ذکر این موضوع برای بیان شخصیت انسان و مقام و رتبه او در میان موجودات جهان،و احیای حس شکرگزاری در وجود او است.

در این سوره ها با تعبیرات مختلف،آفرینش انسان از خاك و سجود فرشتگان برای او،و سرکشی شیطان و سپس موضع گیریش در برابر نوع انسان آمده است.

در نخستین آیه مورد بحث،خداوند می گوید:"ما شما را آفریدیم،و سپس صورت بندی کردیم،بعد از آن به فرشتگان(و از جمله ابلیس که در صف آنها قرار داشت اگر چه جزء آنها نبود)فرمان دادیم،برای آدم جد نخستین شما

سجده کنند"(وَ لَقَدْ خَلَقْناکُمْ ثُمَّ صَوَّرْناکُمْ ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ).

"همگی این فرمان را به جان و دل پذیرفتند و برای آدم سجده کردند، مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود"(فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ السّاجِدِینَ).

اینکه در آیه فوق،"خلقت"قبل از"صورت بندی"بیان شده،ممکن است اشاره به این باشد که نخست ماده اصلی انسان را آفریدیم و بعد،به آن صورت انسانی بخشیدیم.

ضمنا همانطور که در ذیل آیه ۳۴ سوره بقره گفته ایم:سجده فرشتگان برای آدم به معنی"سجده پرستش"نبوده است،زیرا پرستش مخصوص خدا است، بلکه سجده در اینجا به معنی خضوع و تواضع است(یعنی در برابر عظمت آدم خضوع کردند)و یا به معنی سجده برای خداوندی است که چنین مخلوق موزون و با عظمتی آفریده است.

و نیز همانگونه در ذیل آن آیه گفته ایم،"ابلیس"از فرشتگان نبود، بلکه طبق تصریح آیات قرآن،از قسم دیگری از مخلوقات بنام"جن"بوده است (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه جلد اول صفحه ۱۲۶ مراجعه کنید).

*** در آیه بعد می گوید:خداوند"ابلیس"را به خاطر سرکشی و طغیانگری مؤاخذه کرد،و"گفت چه چیز سبب شد که در برابر آدم سجده نکنی و فرمان مرا نادیده بگیری"(قالَ ما مَنَعَکَ أَلاّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ).

او در پاسخ به یک عذر ناموجه متوسل گردید و گفت:"من از او بهترم، به دلیل اینکه مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک و گل"!(قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ).

گویا چنین می پنداشت که آتش برتر از خاک است،و این یکی از

بزرگترین اشتباهات ابلیس بود،شاید هم اشتباه نمی کرد و آگاهانه دروغ می گفت زیرا می دانیم خاک سرچشمه انواع برکات و منبع تمام مواد حیاتی و مهمترین وسیله برای ادامه زندگی موجودات زنده است،در حالی که آتش چنین نیست.

درست است که آتش یکی از شرایط تجزیه و ترکیب موجودات جهان است،ولی نقش اصلی را همان مواد موجود در خاک دارند و آتش تنها وسیله ای برای تکمیل آنها محسوب می شود.

و نیز درست است که کره زمین در آغاز که از خورشید جدا شد،به صورت گوی آتشینی بود که تدریجا سرد شد،ولی باید توجه داشت زمین ما دام که سوزان و شعله ور بود،مطلقا موجودات زنده ای نداشت از آن زمان حیات و زندگی در این کره پیدا شد،که خاک و گل جای آتش را گرفت.

به علاوه هر آتشی در روی زمین پیدا شود،از موادی سرچشمه می گیرد که از خاک بدست آمده است،خاک سرچشمه پرورش درختان و درختان سرچشمه پیدایش آتش می باشند،حتی مواد نفتی یا چربی هایی که قابل احتراقند نیز بازگشت به خاک یا حیواناتی که از مواد نباتی تغذیه دارند،می کنند.

از همه اینها گذشته امتیاز آدم در این نبود که از خاک است،بلکه امتیاز اصلی او همان"روح انسانیت"و مقام خلافت و نمایندگی پروردگار بوده است، بنا بر این به فرض که ماده نخستین شیطان از او برتر باشد، دلیل بر این نمی شود که در برابر آفرینش آدم با آن روح و عظمت خداداد و مقام نمایندگی پروردگار، سجده و خضوع نکند،و ظاهر این است که شیطان همه این مطالب را می دانست تنها تکبر و خودپسندی جلو او را گرفت و همه اینها بهانه بود.

***

نخستین قیاس،قیاس شیطان بود

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده قیاس کردن احکام و حقایق دینی به شدت محکوم شده است و در این اخبار می خوانیم نخستین کسی که قیاس کرد،شیطان بود،امام صادق ع به ابو حنیفه فرمود:لا تقس فان اول من قاس ابلیس:"قیاس مکن که نخستین قیاس کننده شیطان بود" (۱).

در منابع اهل تسنن مانند تفسیر"المنار"و تفسیر"طبری"از"ابن عباس" و"ابن سیرین"و"حسن بصری"نیز این مطلب نقل شده است (۲).

منظور از"قیاس"این است که موضوعی را به موضوع دیگر که از بعضی جهات با آن شباهت دارد مقایسه کنیم،و همان حکمی که درباره موضوع اول است،درباره موضوع دوم نیز اجرا شود،بدون اینکه فلسفه و اسرار حکم اول را کاملا بدانیم،مثل اینکه می دانیم"بول"انسان محکوم به نجاست و ناپاکی است و باید از آن پرهیز کرد،سپس"عرق"انسان را هم با آن مقایسه کنیم و بگوئیم چون این دو در پاره ای از جهات و اجزای ترکیبی با هم شباهت دارند، هر دو ناپاک و نجس هستند،در حالی که اگر چه در پاره ای از جهات با هم شباهت دارند،ولی از جهاتی هم متفاوتند،یکی رقیقتر و دیگری غلیظتر، پرهیز از یکی کار ساده ای است و پرهیز از دیگری بسیار مشکل و طاقت فرسا،به علاوه تمام فلسفه های حکم اول بر ما روشن نیست،و این یک مقایسه تخمینی بیش نمی باشد.

به همین جهت پیشوایان ما با الهام از کلام پیامبر ص قیاس را شدیدا

ص:۱۰۱

۱- ۱) نور الثقلین جلد دوم صفحه ۶.

۲- ۲) المنار جلد ۸ صفحه ۳۳۱ و تفسیر طبری جزء ۸ صفحه ۹۸ و تفسیر قرطبی جلد ۴ صفحه ۲۶۰۷.

محکوم کرده و باطل شمرده اند،زیرا گشوده شدن باب قیاس سبب می شود که هر کس با مطالعه محدود و فکر کوتاه خود،به مجرد اینکه دو موضوع را از پاره ای جهات،مساوی دانست،حکم یکی را در باره دیگری اجرا کند،و به این ترتیب هرج و مرجی از نظر قوانین و احکام دینی به وجود آید.

ممنوع بودن قیاس از نظر حکم خرد منحصر به قوانین دینی نیست،پزشکان هم اکیدا توصیه می کنند که هرگز نسخه بیماری را به بیمار دیگر ندهید، هر چند بیماری آنها از نظر شما شبیه باشند،فلسفه آن روشن است،زیرا دو بیمار ممکن است در نظر ما با هم شباهت داشته باشند،ولی با این حال از جهات فراوانی،مثلا از نظر میزان تحمل نسبت به دارو،و گروه خونی و مثلا میزان قند و اوره و چربی خون تفاوت میان این دو بوده باشد که افراد عادی هرگز نمی توانند آنها را تشخیص بدهند،بلکه تشخیص آن منحصرا بوسیله پزشکان ماهر امکان دارد،اگر بدون در نظر گرفتن این خصوصیات،داروی یکی را به دیگری بدهیم ممکن است نه تنها مفید نباشد بلکه گاهی سرچشمه خطرات جبران ناپذیری گردد.

احکام الهی از این هم دقیقتر و باریکتر است و به همین دلیل در روایات داریم اگر احکام خدا با قیاس سنجیده شود،دین خدا از بین خواهد رفت،یا فساد آن بیشتر از صلاح آن است (۱).

به علاوه پناه بردن به قیاس برای کشف احکام الهی نشانه نارسایی مذهب است،زیرا هنگامی که برای هر موضوع در مذهب،حکمی وارد شده باشد دیگر نیازی به قیاس نیست،به همین جهت شیعه چون تمام نیازمندیها را از نظر حکم مذهبی از مکتب اهل بیت ع که وارثان مکتب پیامبرند ص گرفته، نیازی نمی بیند که دست به سوی قیاس دراز کند،ولی فقهای اهل تسنن چون

ص :۱۰۲

۱- ۱) به وسائل الشیعه جلد ۱۸ باب قیاس مراجعه شود.

مکتب اهل بیت ع را که طبق فرمان پیامبر ص بعد از قرآن باید پناهگاه مسلمانان بوده باشد به دست فراموشی سپرده اند و در احکام اسلامی گرفتار کمبود مدرک گردیده اند،چاره ای جز این نمی بینند که دست به سوی قیاس دراز کنند.

***و اما در مورد"شیطان"که در روایات می خوانیم او نخستین کسی بود که قیاس کرد،نکته اش این است که او آفرینش خود را از نظر مادی با آفرینش آدم،مقایسه نمود و برتری آتش را در پاره ای از جهات،بر خاک دلیل بر برتری همه جانبه گرفت،بدون اینکه به سایر امتیازات خاک و از آن بالاتر به امتیازات روحانی و معنوی آدم توجه کند،و به اصطلاح از طریق"قیاس اولویت"،اما قیاسی که بر پایه تخمین و گمان و مطالعه سطحی و نامحدودش قرار داشت،حکم به برتری خود بر آدم نماید،و حتی فرمان خدا را به خاطر همین قیاس باطل زیر پا بگذارد! جالب اینکه در بعضی از روایات که از امام صادق ع در کتب شیعه و اهل تسنن هر دو نقل شده است می خوانیم:

من قاس امر الدین برأیه قرنه اللّه تعالی یوم القیامه بابلیس :"کسی که امر دین را با قیاس بسنجد،خداوند در روز قیامت او را با ابلیس،قرین خواهد کرد" (۱).

کوتاه سخن اینکه:مقایسه موضوعی بر موضوعی دیگر بدون آگاهی از تمام اسرار آن نمی تواند دلیل بر اتحاد حکم آنها شود،و اگر پای قیاس به مسائل مذهبی کشیده شود،ضابطه ای برای احکام باقی نمی ماند،زیرا ممکن است، یک نفر موضوعی را طوری قیاس کند و حکم تحریم آن را صادر نماید و دیگری

۱- ۱) تفسیر المنار جلد ۸ صفحه ۳۳۱ و نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۷.

آن را بـا موضوع دیگر قیـاس کرده و حلال بشـمرد! ***تنهـا موضوعی که می توان به عنوان اسـتثناء در اینجـا روی آن تکیه کرد، این است که خود قانونگذار یا مثلا خود طبیب،دلیل و فلسـفه حکم خود را بیان کند که در این صورت می توان هر کجا که آن دلیل و فلسفه موجود است، حکم را جاری ساخت،و اصطلاحا آن را"قیاس منصوص العله"می گویند،مثلا اگر طبیب به بیمار بگوید باید از فلان میوه پرهیز کنی،زیرا ترش است، بیمار می فهمد که ترشـی برای او ضـرر دارد و باید از آن پرهیز کند هر چنـد در غیر آن میوه باشـد،همچنین اگر در قرآن یا سـنت،تصـریح شود که از شـراب بپرهیزیـد زیرا مسـکر است،از آن می فهمیم که هر مـایع مسـکری(اگر چه شـراب نباشـد)حرام است،این گونه قیـاس ممنوع نیست چون دلیـل آن ذکر شـده و قطعی است،تنها در موردی ممنوع است که ما فلسفه و دلیل حکم را به طور قطع از تمام جهات ندانیم.

البته بحث قیـاس،بحثی است بسـیار پردامنه،که آنچه در بالاـ گفته شـد، تنهـا فشـرده ای از آن بود،برای توضـیح بیشتر به کتب اصول فقه و کتب اخبار، باب قیاس مراجعه فرمائید،و ما این بحث را در اینجا با ذکر حدیث زیر به پایان می رسانیم:

در کتـاب"علل الشـرائع"چنین نقل شـده که"ابو حنیفه وارد بر امام صادق ع شـد امام به او فرمود به من خبر داده انـد که تو در احکام خدا قیاس می کنی،ابو حنیفه گفت:آری چنین است من قیاس می کنم،امام ع گفت:

این کـار را دیگر تکرار نکن،زیرا نخستین کسـی که قیاس کرد ابلیس بود، آنجا که گفت: خَلَقْتَنِی مِنْ نٰارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ ،او آتش و گل را با هم

مقایسه کرد،در حالی اگر نورانیت و روحانیت آدم را با نورانیت آتش مقایسه می کرد،تفاوت میان آن دو را در می یافت،و برتری یکی را بر دیگری تشخیص می داد" (۱).

***

پاسخ یک سؤال

در اینجا یک سؤال باقی می ماند،و آن اینکه چگونه شیطان،با خدا سخن گفت،مگر وحی بر او نازل می شده است؟ پاسخ این سؤال این است که گفتگوی خدا،همیشه جنبه وحی ندارد، بلکه وحی عبارت از پیام رسالت و نبوت است،و هیچ مانعی ندارد که خداوند با شخص دیگری نه به عنوان وحی و رسالت،بلکه از طریق الهام درونی،یا به وسیله بعضی از فرشتگان سخن بگوید،خواه این شخص از صالحان و پاکان باشد،همانند مریم و مادر موسی یا از ناصالحان باشد مانند شیطان!-اکنون به تفسیر بقیه آیات باز می گردیم:

*** از آنجا که امتناع شیطان از سجده کردن،برای آدم ع یک امتناع ساده و معمولی نبود و نه یک گناه عادی محسوب می شد،بلکه یک سرکشی و تمرد آمیخته به اعتراض و انکار مقام پروردگار بود،زیرا اینکه می گوید:من از او بهترم در واقع به این معنی است که فرمان تو در مورد سجده بر آدم،بر خلاف حکمت و عدالت است،و موجب مقدم داشتن "مرجوح" بر "راجح"!به این جهت، مخالفت او سر از کفر و انکار علم و حکمت خدا در آورد و به همین جهت،می بایست تمام مقامها و موقعیت های خویش را در درگاه الهی از دست بدهد،به همین سبب

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۲ ص ۹.

خداوند او را از آن مقام برجسته و موقعیتی که در صفوف فرشتگان پیدا کرده بود بیرون کرد و به او فرمود:"از این مقام و مرتبه،فرود آی"(قالَ فَاهْبِطْ مِنْها).

در مورد ضمیر"منها"جمعی از مفسران معتقدند که به"آسمان"یا"بهشت" بر می گردد،و بعضی به"مقام و درجه"باز گردانده اند که از نظر نتیجه،چندان تفاوتی با هم ندارند.

سپس سرچشمه این سقوط و تنزل را با این جمله،برای او شرح می دهد که "تو حق نداری در این مقام و مرتبه،راه تکبر،پیش گیری"(فَما یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فِیها).

و باز به عنوان تاکید بیشتر،اضافه می فرماید:"بیرون رو که از افراد پست و ذلیل هستی"(یعنی نه تنها با این عمل بزرگ نشدی،بلکه به عکس به خواری و پستی گرائیدی)(فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنَ الصّاغِرِینَ).

از این جمله به خوبی روشن می شود که تمام بدبختی شیطان،مولود تکبر او بود، این خود برتربینی او،که خود را در مقامی بیش از آنچه شایسته آن بود قرار داد، سبب شد که نه تنها بر آدم سجده نکند،بلکه علم و حکمت خدا را انکار نماید و به فرمان او خرده گیرد،و سرانجام تمام مقام و حیثیت خود را از دست بدهد،و به جای بزرگی،پستی و ذلت را برای خویش بخرد،یعنی نه تنها به هدف نرسید،بلکه درست در جهت عکس آن قرار گرفت.

در نهج البلاغه در"خطبه قاصعه"از امیر مؤمنان علی ع به هنگام نکوهش کبر و خود برتربینی چنین می خوانیم:

فاعتبروا بما کان من فعل اللّه بابلیس اذا حبط عمله الطویل و جهده الجهید،و کان قد عبد اللّه سته آلاف..

عن کبر ساعه واحده فمن ذا بعد ابلیس یسلم علی اللّه بمثل معصیته؟!کلا ما کان اللّه سبحانه لیدخل الجنه بشرا بامر اخرج به منها ملکا ان حکمه فی اهل السماء و اهل الارض لواحد

(۱)

:"پند و عبرت گیرید به آنچه خداوند با ابلیس

ص :۱۰۶

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ طبق نهج البلاغه صبحی صالح.

رفتار کرد،در آن هنگام که اعمال و عبادات طولانی و تلاش و کوششهای او را که شش هزار سال بندگی خدا کرده بود...به خاطر ساعتی تکبر ورزیدن بر باد داد، با اینحال چه کسی بعد از ابلیس می تواند از کیفر خدا در برابر انجام همان معصیت مصون بماند؟نه،هرگز،ممکن نیست خداوند،انسانی را به بهشت بفرستد،در برابر کاری که به خاطر آن فرشته ای را از بهشت رانده است (۱)حکم خداوند در باره اهل آسمان و زمین یکی است".

در حدیثی نیز از امام علی بن الحسین ع چنین نقل شده که فرمود:"گناهان شعب و سرچشمه هایی دارد،اولین سرچشمه گناه و معصیت پروردگار،"تکبر" است که گناه ابلیس بود و به خاطر آن از انجام فرمان خدا امتناع کرد و تکبر ورزید و از کافران شد و سپس"حرص"بود که سرچشمه گناه(و ترک اولی)از ناحیه آدم و حوا شد...سپس"حسد"بود که سرچشمه گناه فرزندش(قابیل)گردید و نسبت به برادرش(هابیل)حسد ورزید و او را به قتل رسانید" (۲).

از امام صادق ع نیز نقل شده که فرمود:

اصول الکفر ثلاثه الحرص و الاستکبار و الحسد فاما الحرص فان آدم حین نهی عن الشجره،حمله الحرص علی ان اکل منها و اما الاستکبار فابلیس حیث امر بالسجود لادم فابی و اما الحسد فابنا آدم حیث قتل احدهما صاحبه

(۳)

.

"اصول و ریشه های کفر و عصیان،سه چیز است،حرص و تکبر و حسد،اما حرص سبب شد که آدم از درخت ممنوع بخورد،و اما تکبر سبب شد که ابلیس از فرمان خدا سرپیچی کند،و اما حسد،سبب شد که یکی از فرزندان آدم دیگری را به قتل رساند!".

ص :۱۰۷

۱- ۱) اطلاق"فرشته"بر شیطان به خاطر آن است که در صفوف آنها جای داشت و هم ردیف آنها بود نه اینکه از خود آنها باشد چنان که سابقا هم اشاره کردیم.

۲- ۲) سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۴۵۸(ماده کبر).

۳- ۳) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۱۹ باب اصول الکفر.

*** اما داستان شیطان به همین جا پایان نیافت،او به هنگامی که خود را مطرود دستگاه خداوند دید،طغیان و لجاجت را بیشتر کرد و به جای توبه و بازگشت به سوی خدا و اعتراف به اشتباه،تنها چیزی که از خدا تقاضا کرد این بود که گفت:

"خدایا!مرا تا پایان دنیا مهلت ده،و زنده بگذار"(قٰالَ أَنْظِرْنِی إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ). این تقاضای او به اجابت رسید و خداوند فرمود:"به تو مهلت داده خواهد شد" (قٰالَ إِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ) گرچه در این آیات تصریح نشده است که چه اندازه از تقاضای شیطان پذیرفته گردید،ولی در آیه ۳۸ سوره حجر می خوانیم که به او گفته شد فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلیٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ :"به تو تا روز معینی مهلت داده خواهد شد"یعنی تمام تقاضای او به اجابت نرسید،بلکه به مقداری که خداوند می خواست انجام شد(در باره معنی" إِلیٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ "ذیل آیه ۳۸ سوره حجر به خواست خدا بحث خواهیم کرد).

*** ولی او نمی خواست برای جبران گذشته زنده بماند و عمر طولانی کند،بلکه هدف خود را از این عمر طولانی چنین بیان کرد:"اکنون که مرا گمراه ساختی! بر سر راه مستقیم تو کمین می کنم و آنها را از راه بدر می برم"(قٰالَ فَبِمٰا أَغْوَیْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرٰاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ) تا همانطور که من گمراه شدم،آنها نیز به گمراهی بیفتند!

نخستین پایه گذار مکتب جبر شیطان بود!

از آیه فوق بر می آید که شیطان برای تبرئه خویش،نسبت جبر به خداوند داد،و گفت:چون تو مرا گمراه ساختی،من نیز در گمراهی نسل آدم کوشش

خواهیم کرد.

گرچه بعضی از مفسران،اصرار دارند که جمله"فبما اغویتنی"را طوری تفسیر کنند که مفهوم آن جبر نباشد،ولی ظاهرا هیچ موجبی برای این اصرار نیست،زیرا ظاهر جمله معنی جبر را می رساند و از شیطان هم،هیچ بعید به نظر نمی رسد که چنین سخنی را بگوید.

گواه بر این سخن،حدیثی است که از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که "به هنگام مراجعت از صفین،پیر مردی از"قضا و قدر"سؤال کرد و حضرت در پاسخ فرمود:آنچه انجام دادیم همه قضا و قدر الهی بوده،پیر مرد چنین پنداشت که منظور همان مساله جبر است،حضرت با شدت تمام،او را از این پندار باطل باز داشت و ضمن سخنان مفصلی به او فرمود:تلک مقاله اخوان عبده الاوثان و خصماء الرحمن و حزب الشیطان:"این گفتار بت پرستان و دشمنان خدا و حزب شیطان است" (۱)سپس قضا و قدر را به معنی قضا و قدر تشریعی یعنی فرمانها و تکالیف پروردگار تفسیر فرمود". و از اینجا روشن می شود نخستین کسی که دم از مکتب جبر زد شیطان بود.

*** سپس شیطان،برای تایید و تکمیل گفتار خود،اضافه کرد که نه تنها بر سر راه آنها کمین می کنم بلکه"از پیش رو،و از پشت سر،و از طرف راست،و از طرف چپ از چهار طرف،به سراغ آنها می روم،و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت" (ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمٰانِهِمْ وَ عَنْ شَمٰائِلِهِمْ وَ لاٰ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شٰاكِرِينَ).

ممکن است تعبیر بالا،کنایه از این باشد که شیطان،انسان را"محاصره" می کند و سعی دارد به هر وسیله ای که ممکن است برای وسوسه و گمراهی او

ص:۱۰۹

۱- ۱) اصول کافی جلد ۱ باب جبر و قدر صفحه ۱۲۰.

بکوشد،و این تعبیر در کلمات روزمره نیز دیده می شود،که می گوئیم فلان کس از چهار طرف گرفتار قرض یا بیماری یا دشمن شده است.

و اینکه سمت بالا و پائین ذکر نشده به خاطر آن است که انسان معمولا در چهار سمت،حرکت و فعالیت دارد.

اما در روایتی که از امام باقر ع نقل شده،تفسیر عمیقتری برای این چهار جهت دیده می شود،آنجا که می فرماید:"منظور از آمدن شیطان به سراغ انسان از"پیش"رو این است که آخرت و جهانی را که در پیش دارد در نظر او سبک و ساده جلوه می دهد،و منظور از"پشت سر"این است که آنها را به گرد- آوری اموال و تجمع ثروت و بخل از پرداخت حقوق واجب به خاطر فرزندان و وارثان دعوت می کند،و منظور از"طرف راست"این است که امور معنوی را به وسیله شبهات و ایجاد شک و تردید،ضایع می سازد،و منظور از"طرف چپ"این است که لذات مادی و شهوات را در نظر آنها جلوه می دهد (۱).

*** در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر فرمان بیرون رفتن ابلیس از حریم قرب خدا و مقام و منزلت بالا صادر می شود،با این تفاوت که در اینجا حکم طرد او به صورت تحقیرآمیزتر و شدیدتر صادر شده است و شاید به خاطر لجاجتی بود که شیطان در مورد اصرار در وسوسه افراد انسان به خرج داد،یعنی در آغاز تنها گناه او سرکشی از اطاعت فرمان خدا بود و به همین جهت فرمان خروج او صادر شد،اما بعدا گناه بزرگ دیگری بر گناه خود افزود و آن تصمیم گمراه ساختن دگران بود،به او فرمود:"از این مقام با بدترین ننگ و عار بیرون رو و با خواری و ذلت فرود آی"! (قٰالَ اخْرُجْ مِنْهٰا مَذْؤُماً مَدْحُوراً) (۲).

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان جلد ۴ صفحه ۴۰۳.

۲- ۲) "مذءوم"از ماده"ذئم"(بر وزن طعم)به معنی عیب شدید است،و"مدحور" از ماده"دحر"(بر وزن دهر)به معنی بیرون راندن توأم با ذلت و خواری است.

"و سوگند یاد می کنم که هر کس از تو پیروی کند،جهنم را از تو و آنها پر سازم"(لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ).

فلسفه آفرینش و مهلت دادن به شیطان

در این گونه بحثها معمولا سؤالات مختلفی به ذهن می آید که از همه مهمتر این دو سؤال است.

۱-خداوند چرا شیطان را آفرید؟با اینکه می دانست سرچشمه وسوسه ها و گمراهیها می شود؟.

۲-بعد از آنکه شیطان مرتکب چنان گناه بزرگی شد،چرا خداوند تقاضای او را مبنی بر ادامه حیات او پذیرفت؟.

درباره سؤال اول در جلد اول تفسیر نمونه پاسخ گفتیم،که اولا خلقت شیطان از آغاز،خلقت پاك و بی عیبی بود و به همین دلیل،سالیان دراز در صف مقربان درگاه خدا و فرشتگان بزرگش جای گرفته بود،اگر چه از نظر آفرینش جزء آنها نبود،سپس با سوء استفاده از آزادی خود،بنای طغیان و سرکشی گذاشت و رانده درگاه خداوند گردید و لقب شیطان را به خود اختصاص داد.

ثانیا-وجود شیطان برای پویندگان راه حق نه تنها زیانبخش نیست،بلکه رمز تکامل نیز محسوب می شود،زیرا وجود یک دشمن قوی در مقابل انسان،باعث پرورش و ورزیدگی او می گردد،و اصولا همیشه تکاملها در میان تضادها به وجود می آید،و هیچ موجودی راه کمال را نمی پوید مگر اینکه در مقابل ضد نیرومندی قرار گیرد.

نتیجه اینکه شیطان گرچه به حکم آزادی اراده در برابر اعمال خلاف خود مسئول است،ولی وسوسه های او،زیانی برای بندگان خدا و آنهایی که می خواهند در راه حق گام بردارند نخواهد داشت،بلکه به طور غیر مستقیم برای آنها ثمربخش خواهد بود.

ص :۱۱۱

پاسخ سؤال دوم از آنچه در جواب سؤال اول گفتیم نیز روشن می شود،زیرا ادامه حیات او به عنوان وجود یک نقطه منفی برای تقویت نقاط مثبت نه تنها ضرر نداشت،بلکه مؤثر نیز بود،حتی قطع نظر از وجود شیطان در درون خود ما، غرائز مختلفی وجود دارد،که چون در برابر نیروهای عقلانی و روحانی قرار گیرند،یک میدان تضاد را تشکیل می دهند که در این میدان پیشرفت و تکامل و پرورش وجود انسان صورت می گیرد،ادامه حیات شیطان نیز تقویت مبانی این تضاد است،به تعبیر دیگر همیشه وجود یک راه راست با توجه به خطوط انحرافی پیرامون آن مشخص می شود و تا چنین مقایسه ای در میان نباشد،راه راست بازشناخته نخواهد شد.

از این گذشته همانطور که در بعضی از احادیث می خوانیم،شیطان بعد از انجام آن گناه،سعادت و نجات خود را در جهان دیگر به کلی به خطر انداخت، و لذا در برابر عباداتی که کرده بود،تقاضای عمر طولانی در این دنیا کرد که طبق قانون عدالت پروردگار،این تقاضا پذیرفته شد.

این "نکته"مهم را نیز باید توجه داشت که خداوند اگر چه شیطان را در انجام وسوسه هایش آزاد گذاشته ولی انسان را در برابر او بی دفاع قرار نداده است، زیرا "اولا"نیروی عقل و خرد به او بخشیده که می تواند سد نیرومندی در مقابل وسوسه های شیطان به وجود آورد(مخصوصا اگر پرورش یابد و تربیت شود) "و ثانیا"فطرت پاک و عشق به تکامل را در درون وجود انسان به عنوان یک عامل سعادت قرار داده و"ثالثا"فرشتگانی که الهام بخش نیکیها هستند،به کمک انسانهایی که می خواهند از وسوسه های شیطان برکنار بمانند می فرستد،آن چنان که قرآن می گوید: إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ (۱):

"آنها که می گویند پروردگار ما خداوند یکتا است و سپس استقامت به خرج

ص:۱۱۲

۱- ۱) سوره فصلت آیه ۳۰.

می دهند،فرشتگان بر آنها نازل می شوند"(و برای تقویت روحیه آنان انواع بشارتها و دلگرمیها را به آنها الهام می دهند).

و در جای دیگر می خوانیم: إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلاٰئِكَهِ أَنِّی مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا (۱):"پروردگار تو به فرشتگان وحی می کرد که من با شما هستم و به شما کمک می کنم که افراد با ایمان را در مسیر حق کمک کنید و ثابت نگاه دارید".

***

فرضیه تکامل انواع و آفرینش آدم

در اینکه آیا آفرینش آدم آن چنان که قرآن می گوید با فرضیه تکامل که در مباحث علوم طبیعی امروز مطرح است،سازگار است یا نه و آیا اصولا فرضیه تکامل،از نظر دانشمندان به مرحله قطعی رسیده یا نه؟بحثهای لازمی داریم که بخواست خدا در ذیل آیات مناسبتر مانند آیات ۲۶ تا ۳۳ سوره حجر مطرح خواهیم کرد.

۱- ۱) سوره انفال آیه ۱۲.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۹ تا ۲۲]

اشاره

وَ يٰا آدَمُ اُسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ اَلْجَنَّةَ فَكُلاٰ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمٰا وَ لاٰ تَقْرَبٰا هٰذِهِ اَلشَّجَرَةَ فَتَكُونٰا مِنَ اَلظّٰالِمِينَ (۱۹) فَوَسْوَسَ لَهُمَا اَلشَّيْطٰانُ لِيُبْدِيَ لَهُمٰا مٰا وُورِيَ عَنْهُمٰا مِنْ سَوْآتِهِمٰا وَ قٰالَ مٰا نَهٰاكُمٰا رَبُّكُمٰا عَنْ هٰذِهِ اَلشَّجَرَةِ إِلاّٰ أَنْ تَكُونٰا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونٰا مِنَ اَلْخٰالِدِينَ (۲۰) وَ قٰاسَمَهُمٰا إِنِّي لَكُمٰا لَمِنَ اَلنّٰاصِحِينَ (۲۱) فَدَلاّٰهُمٰا بِغُرُورٍ فَلَمّٰا ذٰاقَا اَلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمٰا سَوْآتُهُمٰا وَ طَفِقٰا يَخْصِفٰانِ عَلَيْهِمٰا مِنْ وَرَقِ اَلْجَنَّةِ وَ نٰادٰاهُمٰا رَبُّهُمٰا أَ لَمْ أَنْهَكُمٰا عَنْ تِلْكُمَا اَلشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُمٰا إِنَّ اَلشَّيْطٰانَ لَكُمٰا عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۲)

ترجمه:

۱۹-و ای آدم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر جا که خواستید بخورید اما به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد.

۲۰-سپس شیطان آنها را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار سازد و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه(اگر از آن بخورید)فرشته خواهید شد یا جاودانه(در بهشت)خواهید ماند!.

۲۱-و برای آنها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم! ۲۲-و به این ترتیب آنها را با فریب(از مقامشان)فرود آورد،و هنگامی که از آن درخت چشیدند اندامشان(عورتشان)برای آنها آشکار شد و شروع کردند به قرار دادن برگهای(درختان)بهشتی بر یکدیگر تا آن را بپوشانند و پروردگارشان آنها را ندا داد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و نگفتم شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!.

ص:۱۱۴

تفسیر:

وسوسه های شیطانی در لباسهای دلپذیر

این آیات فصل دیگری از سرگذشت آدم را بیان می کند،نخست می گوید:

"خداوند به آدم و همسرش(حوا)دستور داد که در بهشت سکونت اختیار کنند" (وَ یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ).

از این جمله چنین استفاده می شود که آدم و حوا در بدو خلقت در بهشت نبودند، سپس به سوی بهشت راهنمایی شدند،و همانطور که در سوره بقره ذیل آیات مربوط به آفرینش آدم یادآور شدیم،قرائن نشان می دهد که این بهشت، بهشت رستاخیز نبوده،بلکه همانطور که در احادیث اهل بیت ع نیز وارد شده است بهشت دنیا یعنی باغ سرسبز و خرمی از باغهای این جهان بوده که انواع نعمتهای پروردگار در آن فراهم بوده است (۱).

در این هنگام،نخستین تکلیف و امر و نهی پروردگار به این صورت، صادر شد:

"شما از هر نقطه ای و از هر درختی از درختان بهشت که می خواهید تناول کنید،اما به این درخت معین نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید بود" (فَکُلا مِنْ حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ).

سپس شیطان که بر اثر سجده نکردن رانده درگاه خدا شده بود و تصمیم قاطع داشت تا آنجا که می تواند از آدم و فرزندانش انتقام بگیرد و در فریب آنان بکوشد،و نیز به خوبی می دانست که خوردن از درخت ممنوع،باعث رانده شدن از بهشت خواهد شد،در صدد وسوسه آنان برآمد،و برای رسیدن به این مقصود،

ص: ۱۱۵

۱- ۱) به تفسیر نمونه جلد اول صفحه ۱۳۵ مراجعه فرمائید.

انواع دامها را بر سر راه آنان گسترد! نخست همانطور که قرآن می گوید"به وسوسه کردن آنان مشغول شد، تا لباسهای اطاعت و بندگی خدا را از تن آنان بیرون کند،و عورت آنها که پنهان بود آشکار سازد"(فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطانُ لِيُبْدِيَ لَهُمٰا مٰا وُورِيَ عَنْهُمٰا مِنْ سَوْآتِهِمٰا .

و برای رسیدن به این هدف،بهترین راه را این دید که از عشق و علاقه ذاتی انسان به تکامل و ترقی و"زندگی جاویدان"،استفاده کند و هم عذر و بهانه ای برای مخالفت فرمان خدا برای آنان بتراشد،لذا نخست به آدم و همسرش گفت:

"خداوند شما را از این درخت نهی نکرده جز اینکه اگر از آن بخورید یا فرشته خواهید شد و یا عمر جاویدان پیدا می کنید"(وَ قٰالَ مٰا نَهٰاكُمٰا رَبُّكُمٰا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاّٰ أَنْ تَكُونٰا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونٰا مِنَ الْخٰالِدِينَ).

و به این ترتیب،فرمان خدا را در نظر آنان به گونه دیگری جلوه داد، و این طور مجسم کرد که نه تنها خوردن از"شجره ممنوعه"زیانی ندارد، بلکه موجب عمر جاویدان و یا رسیدن به مقام و درجه فرشتگان خواهد شد.

شاهد این سخن جمله ای است که در سوره طه آیه ۱۲۰ از قول ابلیس می خوانیم يٰا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لاٰ يَبْلىٰ :"ای آدم می خواهی ترا به زندگی جاویدان و فرمانروایی کهنگی ناپذیر راهنمایی کنم"؟! در روایتی که در تفسیر"قمی"از امام صادق ع و در"عیون اخبار الرضا"ع از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده چنین می خوانیم که:

"شیطان به آدم گفت اگر شما از این درخت ممنوع بخورید،هر دو فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت می مانید،و گرنه شما را از بهشت بیرون می کنند"! (۱)آدم با شنیدن این سخن در فکر فرو رفت،اما شیطان برای اینکه پنجه های

۱- ۱) نور الثقلین جلد دوم صفحه ۱۳.

وسوسه خود را بیشتر و محکمتر در جان آدم و حوا فرو برد،"سوگندهای شدیدی یاد کرد،که من خیرخواه شما هستم"!(وَ قاسَمَهُما إِنِّی لَکُما لَمِنَ النّاصِحِینَ).

*** آدم که هنوز تجربه کافی در زندگی نداشت،و گرفتار دامهای شیطان و خدعه و دروغ و نیرنگ نشده بود،و نمی توانست باور کند،کسی این چنین قسم دروغی یاد کند،و چنین دامهایی بر سر راه او بگذارد،سرانجام تسلیم فریب شیطان شد،و با ریسمان پوسیده مکر و خدعه او برای بدست آوردن آب حیات و ملک جاویدان،به چاه وسوسه های ابلیس فرو رفت و نه تنها آب حیات به دستش نیامد،بلکه در گرداب نافرمانی خدا افتاد،آن چنان که قرآن آن را در یک جمله خلاصه کرده،می گوید:"به این ترتیب شیطان،آنها را فریب داد و با طناب خود آنها را در چاه فرو برد"(فَدَلاّهُما بِغُرُورٍ) (1).

با اینکه آدم می بایست،با توجه به سوابق دشمنی شیطان،و با علم و اطلاع از حکمت و رحمت واسعه خدا و محبت و مهربانی او،تمام وسوسه ها را نقش بر آب کرده،تسلیم شیطان نشود ولی هر چه بود واقع شد.

"همین که آدم و همسرش از آن درخت ممنوع چشیدند،بلافاصله لباسهایشان از تنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار گشت"(فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما).

از جمله بالا به خوبی استفاده می شود که به مجرد چشیدن از میوه درخت ممنوع،این عاقبت شوم به سراغ آنها آمد،و در حقیقت از لباس بهشتی که لباس کرامت و احترام خدا بود برهنه شدند.

1- 1) "دلی"از ماده"تدلیه"به معنی فرستادن دلو در چاه است که آن را به ریسمانی بسته و تدریجا در چاه پائین برند،و این در حقیقت کنایه لطیفی از این معنی است که شیطان با طناب مکر و فریب،آنها را از مقام والایشان فرود آورد و به چاهسار مشکلات و دوری از رحمت حق افکند.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که آنها قبل از ارتکاب این خلاف، برهنه نبودند بلکه پوششی داشتند که در قرآن،نامی از چگونگی این پوشش برده نشده است،اما هر چه بوده است،نشانه ای برای شخصیت آدم و حوا و احترام آنها محسوب می شده که با نافرمانی از اندامشان فرو ریخته است.

در حالی که تورات ساختگی می گوید:آدم و حوا در آن موقع،کاملا برهنه بودند ولی زشتی آن را درک نمی کردند،و هنگامی که از درخت ممنوع که درخت علم و دانش!بود خوردند چشم خردشان باز شد،و خود را برهنه دیدند و از زشتی این حالت آگاه شدند! آدمی را که تورات معرفی می کند در واقع،آدم نبود!بلکه به قدری از علم و دانش دور بود که حتی برهنگی خود را تشخیص نمی داد،ولی آدمی را که قرآن معرفی می کند نه تنها از وضع خود با خبر بود بلکه از اسرار آفرینش(علم اسماء) نیز آگاهی داشت و معلم فرشتگان محسوب می شد و اگر شیطان توانست در او نفوذ کند نه به خاطر نادانی او بود بلکه از پاکی و صفای او سوء استفاده کرد.

شاهد این سخن آیه ۲۷ همین سوره است که می گوید: يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا :

"ای فرزندان آدم!شیطان شما را فریب ندهد،آن چنان که پدر و مادرتان را از بهشت،بیرون کرد،و لباس آنها را از تنشان جدا ساخت".

و اگر بعضی از نویسندگان اسلامی نوشته اند که آدم در آغاز برهنه بود در واقع اشتباهی است آشکار که بر اثر نوشته های تورات پیدا شده است! به هر حال قرآن سپس می گوید:"هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند بلافاصله از برگهای درختان بهشتی برای پوشیدن اندام خود،استفاده کردند"

ص :۱۱۸

(وَ طَفِقا یَخْصِفانِ عَلَیْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ) (۱).

"و در این موقع از طرف خداوند ندا رسید که مگر من شما را از آن درخت نهی نکردم،مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شما است،چرا فرمان مرا به دست فراموشی سپردید و در این گرداب سقوط کردید؟" (وَ ناداهُما رَبُّهُما أَ لَمْ أَنْهَکُما عَنْ تِلْکُمَا الشَّجَرَهِ وَ أَقُلْ لَکُما إِنَّ الشَّیْطانَ لَکُما عَدُوٌّ مُبِینٌ).

از مقایسه تعبیر این آیه با نخستین آیه ای که به آدم و حوا اجازه سکونت در بهشت را می داد به خوبی استفاده می شود که آنها پس از این نافرمانی،چه اندازه از مقام قرب پروردگار دور شدند و حتی از درختان بهشتی نیز فاصله گرفتند،زیرا در آیه قبل هٰذِهِ الشَّجَرَهِ (این درخت)که برای اشاره نزدیک است به کار رفته و در این آیه هم جمله"نادی"(ندا داد)که برای خطاب از دور است آمده،و هم کلمه"تلکما"که برای اشاره به دور می باشد ذکر شده.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

[۱-چگونگی وسوسه شیطان.]

۱-از جمله"وسوس له"(با توجه به کلمه لام که معمولا برای نفع و فائده می آید)چنین استفاده می شود که شیطان در وسوسه های خود،چهره خیرخواهی و دوستی آدم را به خود گرفت،در حالی که در جمله"وسواس الیه" چنین معنی وجود ندارد،بلکه تنها به معنی نفوذ مخفیانه در قلب کسی است.

و در هر حال نباید تصور کرد که وسوسه های شیطان هر چند قوی و نیرومند باشد از انسان سلب اختیار می کند بلکه باز انسان می تواند با نیروی

۱- ۱) یخصفان از ماده"خصف"(بر وزن خشم)در اصل به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر و جمع نمودن است،سپس به دوختن کفش یا لباس و وصله کردن نیز گفته شده است زیرا قطعات پراکنده را به یکدیگر منضم می کند.

خرد و ایمان در مقابل آن ایستادگی کند و به تعبیر دیگر وسوسه های شیطانی انسان را مجبور به کار خلاف نمی کند،بلکه نیروی اختیار هم چنان باقی خواهد بود،اگر چه مقاومت در مقابل آن نیاز به پایمردی و ایستادگی بیشتر و گاهی تحمل درد و رنج دارد،و در هر حال اینگونه وسوسه ها سلب مسئولیت از کسی نمی کند،همانطور که در مورد آدم نکرد،لذا ملاحظه می کنیم،با تمام عواملی که در برابر آدم به عنوان تشویق به نافرمانی خدا از طرف شیطان وجود داشت، خداوند او را مسئول عملش دانست و به ترتیبی که بعدا خواهد آمد،او را کیفر داد.

۲-شجره ممنوعه چه درختی بوده است؟

در شش مورد از قرآن مجید اشاره به شجره ممنوعه شده است،بدون اینکه درباره کیفیت و یا نام آن سخنی به میان آید،ولی در منابع اسلامی دو نوع تفسیر برای آن آمده است،یکی تفسیر "مادی"که طبق معروف در روایات، "گندم"بوده است (۱).

باید توجه داشت که عرب "شجره"را تنها به درخت اطلاق نمی کند، بلکه به بوته های گیاهان نیز شجره می گوید و لذا در قرآن مجید به بوته کدو شجره اطلاق شده است وَ أَنْبَتْنا عَلَیْهِ شَجَرَةً مِنْ یَقْطِینٍ (صافات آیه ۱۴۶).

و دیگری تفسیر "معنوی"که در روایات از آن تعبیر به"شجره حسد" شده است،زیرا طبق این روایات،آدم پس از ملاحظه مقام و موقعیت خود چنین تصور کرد که مقامی بالاتر از مقام او وجود نخواهد داشت،ولی خداوند او را به مقام جمعی از اولیاء از فرزندان او(پیامبر اسلام و خاندانش)آشنا ساخت، او حالتی شبیه به حسد پیدا کرد،و همین شجره ممنوعه بود که آدم مامور بود به آن نزدیک نشود (۲).

۱- ۱ و ۲) برای اطلاع از این روایات به تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۹ و ۶۰ و جلد دوم صفحه ۱۱ در تفسیر آیات سوره بقره و سوره اعراف مراجعه شود.

۲-

در حقیقت طبق این روایات،آدم از دو درخت تناول کرد که یکی از مقام او پائین تر بود و او را به سوی جهان ماده می کشید و آن گندم بود،و دیگری درخت معنوی مقام جمعی از اولیاء خدا بود که از مقام و موقعیت او بالاتر قرار داشت و چون از دو جنبه از حد خود تجاوز کرد به آن سرنوشت گرفتار شد.

اما باید توجه داشت که این حسد از نوع حسد حرام نبوده و تنها یک احساس نفسانی بوده است،بی آنکه کمترین گامی بر طبق آن بردارد.

و با توجه به اینکه آیات قرآن چنان که کرارا گفته ایم،دارای معانی مختلف است مانعی ندارد که هر دو معنی از آیه اراده شود.

اتفاقا کلمه "شجره" در قرآن مجید در هر دو معنی به کار رفته است، گاهی در معنی درختان معمولی و مادی مثل و شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنٰاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ (مؤمنون-۲۰)که اشاره به درخت زیتون است،و گاهی در شجره معنوی به کار رفته مانند وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ (اسراء-۶۰) که منظور از آن،جمعی از مشرکان یا یهود و یا اقوام طاغی دیگر همانند بنی امیه می باشد.

البته مفسران احتمالات متعدد دیگری درباره شجره ممنوعه داده اند،ولی آنچه گفتیم از همه روشنتر است.

اما نکته ای که در اینجا باید یادآور شد(اگر چه در جلد اول تفسیر نیز اشاره کرده ایم)این است که در تورات ساختگی که امروز مورد قبول همه مسیحیان دنیا و یهود است،شجره ممنوعه به عنوان شجره علم و دانش و شجره حیات و زندگی معرفی شده است (۱)تورات می گوید:آدم قبل از آنکه از شجره علم و دانش بخورد علم و دانشی نداشت و حتی برهنگی خود را تشخیص نمی داد،و هنگامی که از آن خورد،و به معنی واقعی،آدم گردید،از بهشت

۱- ۱) سفر تکوین فصل دوم شماره ۱۷.

رانده شد،از ترس اینکه مبادا از درخت حیات و زندگی نیز بخورد و همچون خدایان!حیات جاویدان پیدا کند!.

و این از روشنترین قرائنی است که گواهی می دهد،تورات فعلی کتاب آسمانی نیست بلکه ساخته مغز بشر کم اطلاعی است که علم و دانش را برای آدم عیب می پندارد و آدم را به گناه علم و دانش مستحق رانده شدن از بهشت خدا می شمرد،گویا بهشت جای افراد فهمیده نبود! جالب اینکه دکتر "ویلیام میلر"که او را به عنوان"مفسر برجسته و توانای انجیل"(و به طور کلی عهدین)به شمار می آورند،در کتاب خود تحت عنوان"مسیحیت چیست"چنین می نویسد:"شیطان به صورت مار داخل باغ شد و حوا را راضی کرد که از میوه آن درخت بخورد،سپس حوا آن را به آدم داد و آدم هم از آن میوه خورد،این عمل والدین اولیه ما تنها یک اشتباه معمولی،و یا خطایی از راه بی فکری نبود،بلکه عصیان عمدی بر ضد خالق بود، به عبارت دیگر آنها می خواستند،خدا شوند،آنها مایل نبودند مطیع اراده خدا گردند،بلکه می خواستند امیال خود را انجام دهند، نتیجه چه شد؟خدا آنها را به شدت سرزنش نمود و از باغ بیرون راند تا در جهان پر درد و رنج،زندگی کنند" (۱).

این مفسر تورات و انجیل در حقیقت،خواسته است شجره ممنوعه تورات را توجیه کند ولی بالاترین گناه یعنی ضدیت و جنگ با خدا را به آدم نسبت داده است.چه خوب بود به جای این گونه تفسیرها،لا اقل،اعتراف به دستکاری در کتب به اصطلاح مقدسه می نمودند.

۳-آیا آدم گناه کرد؟

از آنچه در بالا از کتب مقدس یهود و مسیحیان نقل کردیم،چنین برمی آید

۱- ۱) کتاب مسیحیت چیست؟صفحه ۱۶.

که آنهـا نه تنهـا معتقدنـد که آدم مرتکب گنـاه و معصـیت شـد،بلکه گنـاه او یـک گناه معمولی نبود،یک نوع گناه سـنگین و پرمسئولیت و حتی مبارزه با دستگاه ربوبیت از او سر زد!.ولی مدارک اسلامی اعم از عقل و نقل به ما می گوید:

هیـچ پیـامبری مرتکب گنـاه نمی شـود،و مقـام پیشوایی خلق به شـخص گناهکـار،واگـذار نخواهـد شـد،و می دانیم که آدم از پیامبران الهی بود، بنا بر این آنچه در این آیات ذکر شده مانند پاره ای از تعبیرات دیگر که درباره سایر پیامبران در قرآن آمده است که نسبت عصیان به آنها داده شده،همگی به معنی"عصیان نسبی"و"ترک اولی"است،نه گناه مطلق.

توضـیح اینکه:گنـاه بر دو گونه است،"گنـاه مطلق"و"گنـاه نسبی"، گناه مطلق همان مخالفت نهی تحریمی و مخالفت با فرمان قطعی خداوند است و هر گونه ترک واجب و انجام حرام را شامل می شود.

اما گناه نسبی آن است که عمل غیر حرامی از شـخص بزرگی سـرزند، که با توجه به مقام و موقعیتش شایسـته او نباشد،ممکن است گـاهی انجـام یـک عمـل مبـاح و حتی مسـتحبّ درخور مقـام افراد بزرگ نباشـد در این صورت انجـام آن عمـل،"گنـاه نسـبی"محسوب می شود،مثلا-اگر شـخص بـا ایمـان و ثروتمنـدی برای نجـات فقیری از چنگـال فقر،کمـک بسـیار مختصـری کنـد،شک نیست که این کمک هر چنـد ناچیز باشـد،کار حرامی نیست بلکه مسـتحبّ است،ولی هر کس آن را بشـنود مذمت می کنـد آن چنـان که گویی گنـاهی مرتکب شـده است و این به خاطر آن است که از چنان انسان ثروتمنـد و با ایمانی انتظار بسیار بیشتری می رود.

به همین نسبت،اعمالی که از بزرگان درگاه پروردگار سرمی زند،با موقعیت ممتازشان سنجیده می شود،و گاهی با مقایسه به آن کلمه"عصیان" و"ذنب"(گناه)بر آن اطلاق می گردد،فی المثل نمازی که ممکن است از

یک فرد عادی،نماز ممتازی باشد برای اولیای حق،گناه محسوب شود،زیرا یک لحظه غفلت در حال عبادت برای آنها شایسته نیست،بلکه باید با توجه به علم و تقوی و موقعیتشان به هنگام عبادت غرق در صفات جلال و جمال خدا باشند.

سایر اعمال آنها غیر از عبادات نیز چنین است،و با توجه به موقعیت آنها سنجیده می شود،به همین دلیل اگر یک "ترک اولی" از آنها سرزند،مورد عتاب و سرزنش پروردگار قرار می گیرند(منظور از ترک اولی این است که انسان کار بهتر را رها کند و سراغ کار خوب یا مباحی برود).

در روایات اسلامی می خوانیم که گرفتاری یعقوب و کشیدن آن همه زجر فراق فرزند،به خاطر آن بود که نیازمند روزه داری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه او آمد و او از کمک کردن به وی غفلت نمود و آن فقیر،گرسنه و دلشکسته بازگشت.

این کار اگر از یک فرد عادی سرزده بود،شاید آن قدر مهم نبود اما از یک پیامبر بزرگ الهی و رهبر امت آن چنان با اهمیت تلقی شد که مجازات بسیار شدیدی از طرف خداوند برای آن تعیین گردید (۱).

نهی آدم از "شجره ممنوعه" نیز یک نهی تحریمی نبود بلکه یک ترک اولی بود،ولی با توجه به موقعیت آدم با اهمیت تلقی شد و ارتکاب مخالفت با این نهی (هر چند نهی کراهتی بود)موجب چنان مؤاخذه و مجازاتی از طرف خدا گردید.

این احتمال نیز از طرف بعضی از مفسران داده شده است که نهی آدم از شجره ممنوعه "نهی ارشادی" بود،نه نهی مولوی توضیح اینکه:گاهی خداوند از چیزی نهی می کند به عنوان اینکه صاحب اختیار انسان و مولای او است،و اطاعت فرمانش بر هر انسانی لازم است،چنین نهی را "نهی مولوی" نامند،اما

۱- ۱) نور الثقلین جلد دوم صفحه ۴۱۱ نقل از کتاب علل الشرائع.

گـاهی از چیزی نهی می کنـد،تنها به خاطر این که به انسان بگویـد ارتکاب این عمل اثر نامطلوبی برای او دارد،درست همانند نهی طبیب از غذاهای مضر و زیانبخش،شک نیست اگر بیمار مخالفت دستور طبیب را کند،نه توهینی به او کرده و نه مخالفتی با شخص او نموده است،بلکه ارشاد و راهنمایی او را نادیده گرفته و خود را به زحمت انداخته است.

در مـورد داسـتان آدم نیز خداونـد به او فرمـوده بود که خوردن از شـجره ممنوعه نـتیجه اش بیرون رفتن از بهشت و افتـادن در زحمت و رنـج است،این یـک ارشـاد است،نه فرمـان،و به این ترتیب آدم تنهـا مخـالفت نهی ارشـادی کرد، نه عصـیان و گنـاه واقعی.

ولی تفسـیر اول صحیحتر به نظر می رسد زیرا نهی ارشادی،احتیاج به آمرزش و غفران ندارد،در حالی که آدم-همانطور که در آیه بعـد می خوانیم-از خداونـد تقاضای غفران و آمرزش کرد،به علاوه دوران بهشت همانطور که در جلـد اول در ذیل آیات مربوط به آدم گفتیم،یک دوران تعلیماتی برای آدم محسوب می شـد،دوران آشـنایی با تکالیف و امر و نهی پروردگار،دوران شناختن دوست از دشـمن و دوران دیـدن نتیجه عصـیان،و مخالفت فرمان خدا،و قبول وسوسه های شـیطان،و می دانیم که نهی ارشادی در حقیقت تکلیف نیست و مسئولیت نمی آورد.

در پایان این بحث یادآور می شویم که گرچه کلمه"نهی"و"عصـیان"و "غفران"و"ظلم"،همه در بـدو نظر به معنی گناه مطلق و حقیقی و آثـار آن است ولی بـا توجه به مساله عصـمت انبیـاء که بـا دلیـل عقلی و نقلی ثـابت شـده،تمـام این تعبیرهـا،حمل بر"گناه نسبی"می شود،و این موضوع با توجه به عظمت مقام آدم و سایر انبیاء زیاد دور از ظاهر لفظ نیست.

ص: ۱۲۵

[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۳ تا ۲۵]

اشاره

قالاـ رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَـنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلْخاسِـرِينَ (۲۳) قالَ اِهْبِطُوا بَعْضُـكُمْ لِبَعْضٍ عَـدُوٌّ وَ لَكُمْ فِى اَلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ (۲۴) قالَ فِيها تَحْيَوْنَ وَ فِيها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ (۲۵)

ترجمه:

۲۳-گفتند:پروردگارا!ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

۲۴-فرمود:(از مقام خویش)فرود آئید در حالی که بعضـی نسبت به بعض دیگر دشـمن خواهید بود(شـیطان دشـمن شماست و شما دشمن او)و برای شما در زمین قرارگاه و وسیله بهره گیری تا زمانی خواهد بود.

۲۵-فرمود:در آن(زمین)زنده می شوید،و در آن می میرید و از آن(در رستاخیز) بیرون خواهید آمد.

تفسیر:

اشاره

بازگشت آدم بسوی خدا

سرانجام هنگامی که آدم و حوا،به نقشه شـیطانی ابلیس،واقف شدنـد و نتیجه کار خلاف خود را دیدنـد به فکر جبران گذشـته افتادند و نخستین گام را اعتراف به ظلم و سـتم بر خویشـتن،در پیشگاه خدا قرار دادند و "گفتند:پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم"(قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا).

"و اگر مـا را نیـامرزی و رحمت خود را شامـل حـال ما نکنی،از زیانکاران خواهیم بود"(وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ).

و برای توبه و بازگشت به سوی خدا و اصلاح مفاسد نخستین گام این است که انسان از مرکب غرور و لجاجت پائین آید و به خطای خویش اعتراف کند، اعترافی سازنده و در مسیر تکامل.

جالب اینکه به قدری در توبه و تقاضای عفو،ادب نشان می دهند که حتی نمی گویند خدایا ما را ببخش(اغفر لنا)بلکه می گویند اگر ما را نبخشی از زیانکاران خواهیم بود!.

شک نیست که هر گناه و نافرمانی پروردگار،ظلم و ستم بر خویشتن است، زیرا همه برنامه ها و دستورات او همه در مسیر خیر و سعادت و پیشرفت انسان است، بنا بر این هر گونه مخالفت با آن مخالفت با تکامل خویشتن و سبب عقب ماندگی و سقوط خواهد بود،و آدم و حوا نیز اگر چه گناه نکردند،اما همین ترک اولی، آنها را از مقام والایشان فرود آورد.

*** گرچه توبه خالصانه آدم و همسرش در پیشگاه خدا پذیرفته شد و همانطور که در سوره بقره آیه ۳۷ می خوانیم فَتابَ عَلَيْهِ (خداوند توبه آنها را پذیرفت) ولی به هر حال اثر وضعی آن عمل،دامانشان را گرفت،و دستور خارج شدن از بهشت به آنها داده شد،و"فرمود:فرود آئید در حالی که شما با یکدیگر(انسان و شیطان)دشمن خواهید بود"(قالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ).

"و زمین تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره گیری شما خواهد بود" (وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلىٰ حِينٍ). و"نیز به آنها گوشزد کرد،که هم در زمین زندگی می کنید و هم در آن میمیرید،و از همان برای حساب در روز رستاخیز،برانگیخته خواهید شد" (قالَ فِيها تَحْيَوْنَ وَ فِيها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ).

ظاهر این است که مخاطب در آیه قالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ آدم

ص :۱۲۷

و حوا و شیطان همگی هستند،ولی در آیه بعد بعید نیست مخاطب تنها آدم و حوا باشند،زیرا آنها هستند که از زمین برانگیخته می شوند.

***

ماجرای آدم و دورنمای این جهان

گرچه بعضی از مفسران،که معمولاً تحت تاثیر افکار تند غربی قرار دارند، سعی کرده اند به داستان آدم و همسرش،از آغاز تا پایان چهره تشبیه و مجاز و کنایه و به اصطلاح روز"سمبولیک"بدهند و تمام بحثهای مربوط به این ماجرا را حمل بر خلاف ظاهر کرده،کنایه از مسائل معنوی بگیرند،ولی شک نیست که ظاهر آیات حکایت از یک جریان واقعی و عینی می کند که برای پدر و مادر نخستین ما واقع شد،و چون،در این داستان نکته ای وجود ندارد که نتوان آن را طبق ظاهر تفسیر کرد،و با موازین عقلی سازگار نباشد،(تا قرینه ای برای حمل بر معنی کنایی به دست آید)دلیلی ندارد که ما ظاهر آیات را نپذیریم و بر معنی حقیقی خود حمل نکنیم.

ولی با این حال این جریان حسی و عینی می تواند اشاراتی به زندگی آینده نوع بشر در این جهان،در برداشته باشد.

یعنی:در صحنه پرغوغای زندگی این جهان،انسانی که از نیروی"خرد" و"غرائز سرکش"ترکیب شده،و هر کدام او را به سویی می کشد،در برابر مدعیان دروغین که سوابق سوء آنها همچون شیطان روشن است قرار دارد و آنها سعی دارند با وسوسه های مداوم خود،پرده بر روی عقل و خرد او بیفکنند،و او را به امید آب به دنبال سراب در بیابان زندگی سرگردان سازند.

تسلیم شدن در برابر وسوسه های آنها،نخستین نتیجه اش فرو ریختن لباس تقوا از اندام آدمی و آشکار شدن زشتی های او است.

ص :۱۲۸

نتیجه دیگرش دوری از مقام قرب پروردگار و سقوط از مقام والای انسانیت و رانده شدن از بهشت آرامش و امنیت و افتادن در سنگلاخهای زندگی و رنجهای حیات مادی می باشد.

در این موقع باز نیروی عقل می تواند به کمک او بشتابد،و به زودی به فکر جبران بیفتد،و او را به درگاه خدا بفرستد تا با شجاعت و صراحت،به گناه خویش اعتراف کند،اعترافی سازنده و آگاهانه که نقطه عطفی در زندگی او محسوب شود.

در این هنگام بار دیگر دست رحمت الهی به سوی او دراز می گردد و او را از سقوط همیشگی رهایی می بخشد اگر چه کم و بیش،گرفتار آثار تلخ وضعی گناه خود خواهد بود،ولی این ماجرا درس عبرتی برای او خواهد شد،و میتواند از این شکست پایه های پیروزی زندگی آینده خود را محکم کند و از این زیان سود سرشاری در آینده ببرد.

ص :۱۲۹

[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۶ تا ۲۸]

اشاره

یا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُوارِی سَوْآتِکُمْ وَ رِیشاً وَ لِباسُ اَلتَّقْوی ذٰلِکَ خَیْرٌ ذٰلِکَ مِنْ آیاتِ اَللّٰهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ (۲۶) یا
بَنِی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ اَلشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ اَلْجَنَّهِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا
تَرَوْنَهُمْ إِنّا جَعَلْنَا اَلشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ (۲۷) وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَهً قالُوا وَجَدْنا عَلَیْها آباءَنا وَ اَللّٰهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اَللّٰهَ لا
یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَی اَللّٰهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۲۸)

ترجمه:

۲۶-ای فرزندان آدم!لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماست و لباس پرهیزگاری بهتر است،اینها(همه)از آیات خدا است شاید متذکر(نعمتهای او)شوند.

۲۷-ای فرزندان آدم!شیطان شما را نفریبد آن چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد، چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید(اما بدانید)ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.

۲۸-و هنگامی که کار زشتی انجام می دهند می گویند پدران خود را بر این عمل دیدیم،و خداوند بما دستور داده است!بگو خداوند(هرگز)دستور به عمل زشت نمی دهد آیا چیزی بر خدا می بندید که نمی دانید؟!

تفسیر:

اشاره

اخطار به همه فرزندان آدم

همانطور که در آخرین بحث در آیات گذشته گفتیم،سرگذشت آدم و درگیری او با شیطان دورنمایی بود از زندگی همه انسانها در روی زمین،به همین جهت،خداوند از این آیات به بعد یک سلسله دستورات و برنامه های سازنده، برای همه فرزندان آدم،بیان می کند،که در حقیقت دنباله ای است از برنامه های آدم در بهشت.

نخست به همان مساله لباس و پوشانیدن بدن که در سرگذشت آدم نقش مهمی داشت،اشاره کرده می فرماید:"ای فرزندان آدم،ما لباسی بر شما فرو فرستادیم،که(اندام شما را می پوشاند و)زشتیهای بدنتان را پنهان می سازد." (یا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُوارِی سَوْآتِکُمْ).

ولی فایده این لباس که برای شما فرستاده ایم،تنها پوشانیدن تن و مستور ساختن زشتیها نیست بلکه لباس تجمل و زینت که اندام شما را زیباتر از آنچه هست نشان می دهد،برای شما نیز فرستاده ایم(وَ رِیشاً).

"ریش"در اصل واژه عربی،به معنی پرهای پرندگان است و از آنجا که پرهای پرندگان لباسی طبیعی در اندام آنها است،به هر گونه لباس،نیز گفته می شود،ولی چون پرهای پرندگان غالبا به رنگهای مختلف و زیبا است،یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه"ریش"افتاده است،علاوه بر این به پارچه هایی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می اندازند"ریش"گفته می شود.

بعضی از مفسران و اهل لغت نیز آن را به معنی وسیعتری اطلاق کرده اند

ص :۱۳۱

و آن هر گونه اثاث و وسائل مورد نیاز انسان است،اما مناسبتر در آیه فوق همان لباسهای زینتی و جالب است.

به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است،قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، هر دو جنبه را بهم می آمیزد و می گوید:"لباس پرهیزکاری و تقوا از آن هم بهتر است"(وَ لِبٰاسُ التَّقْوىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ).

تشبیه تقوی و پرهیزکاری به لباس،تشبیه بسیار رسا و گویایی است،زیرا همانطور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می کند،و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها،و هم عیوب جسمانی را می پوشاند و هم زینتی است برای انسان،روح تقوی و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی،زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می شود.زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می افزاید.

در اینکه منظور از لباس تقوی چیست در میان مفسران گفتگو بسیار شده است، بعضی آن را به معنی "عمل صالح"و بعضی "حیاء"و بعضی "لباس عبادت"و بعضی به معنی "لباس جنگ"مانند زره و خود و حتی سپر گرفته اند،زیرا تقوی از ماده "وقایه"به معنی نگاهداری و حفظ است،و به همین معنی در قرآن مجید نیز آمده است چنان که در سوره نحل آیه ۸۱ می خوانیم:(وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرٰابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرٰابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ ...)"و برای شما پیراهن هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می کند و هم پیراهن هایی که شما را در میدان جنگ محفوظ می دارد".

ولی همانطور که بارها گفته ایم آیات قرآن غالبا معنی وسیعی دارد که مصداقهای مختلف را در بر می گیرد،در آیه مورد بحث نیز می توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد.

ص :۱۳۲

و از آنجـا کـه لبـاس تقـوی در مقابـل لبـاس جسـمانی قرار گرفتـه،بـه نظر می رسـد کـه منظـور از آن همـان"روح تقـوی و پرهیزکاری"است،که جان انسان را حفظ می کند و معنی"حیاء"و"عمل صالح"و امثال آن در آن جمع است.

در پایـان آیـه می فرمایـد:"ایـن لباسـهایی که خـدا برای شـما قرار داده اعم از لبـاس مـادی و معنـوی،لبـاس جسـمانی و لبـاس تقوی،همگی از آیـات و نشـانه هـای خـدا است تـا بنـدگان متـذکر نعمت هـای پروردگار شونـد".(ذٰلِکَ مِنْ آیاتِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ).

فرود آمدن لباس!

در آیات متعـددی از قرآن مجیـد،به جمله"انزلنا"(فرو فرسـتادیم)برخورد می کنیم که ظاهرا،با مفهوم فرسـتادن از طرف بالا به سمت پائین،سازش نـدارد، مانند آیه مورد بحث،زیرا خداوند در این آیه می فرماید:"لباسـی برای شـما فرو فرسـتادیم که اندام شمـا را می پوشانـد"در حالی که می دانیم لباس یا از پشم حیوانات گرفته می شود و یا از مواد گیاهی و ماننـد اینها که همه از زمین است.

در سـوره زمر آیه ۶ نیز می خوانیم وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعٰامِ ثَمٰانِیَهَ أَزْوٰاجٍ (برای شـما هشت زوج از چهار پایان فرو فرسـتاد)و در سوره حدید آیه ۲۵ می خوانیم وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ ...(آهن را فرو فرستادیم...).

بسـیاری از مفسران،اصرار دارند که این گونه آیات را به معنی نزول مکانی،یعنی از طرف بالا به پائین،تفسیر کنند مثلا بگویند چون آب باران از بالا به زمین نازل می شود و گیاهان و حیوانات از آن سـیراب می گردند،بنا بر این مواد لباسـها به یک معنی از آسـمان به زمین فرسـتاده شده است،در مورد آهن نیز سنگهای عظیم آسمانی که ترکیبات آهن در آن وجود داشته به سوی زمین جذب شده است.

ولی بـا توجه به اینکه نزول گـاهی به معنی نزول مقامی آمـده است،و در اسـتعمالات روزانه نیز زیاد به کار می رود و مثلا می گویند از طرف مقام بالا چنین دسـتوری صادر شده و یا می گوئیم رفعت شـکوای الی القاضـی(شـکایتم را به سوی قاضـی بالا بردم)هیچ لزومی ندارد که ما اصرار بر تفسیر این آیات به نزول مکانی داشته باشیم.

و از آنجـا که نعمتهای پروردگار از طرف مقام والای ربوبیت به بنـدگان ارزانی شـده تعبیر به نزول در آن،کاملا مفهوم و قابل درک است.

نظیر این موضوع،در الفاظ اشاره به قریب و بعید نیز دیده می شود که گاهی یک موضوع مهم که از نظر مکانی در دسترس ما است ولی از نظر مقـامی بسـیار بلنـدپایه است،بـا"اسم اشاره بعیـد"از آن تعبیر می کنیم،مثلا در فارسـی می گوئیم به آن جناب چنین معروض می دارم(بـا اینکه طرف نزدیـک مـا نشسـته است) و در قرآن مجیـد می خوانیم ذٰلِكَ الْكِتَابُ لاٰ رَيْبَ فِيهِ :"آن کتاب پر عظمت بلند پایه(یعنی قرآن)جای شک و تردیدی ندارد".

لباس در گذشته و حال

تا آنجا که تاریـخ نشان می دهـد همیشه انسان لباس می پوشـیده است،ولی البته در طول تاریـخ و با گـذشت زمان و با تفاوت امکنه،لباسـها فوق العـاده متنوع و متفـاوت بوده است،در گذشـته بیشتر لباس به عنوان حفظ از سـرما و گرما و همچنین زینت و تجمـل مورد اسـتفاده قرار می گرفته است،و جنبه ایمنی و حفـاظت آن در درجه بعـد بوده،اما در زنـدگی صـنعتی امروز،نقش ایمنی لبـاس و جنبـه حفـاظت آن در بسـیاری از رشـته هـا در درجـه اول اهمیـت قرار دارد،فضـانوردان،مـاموران آتش نشانی،کارگران معادن،غواصان،و بسیاری دیگر،از لباسهای مخصوص برای حفظ خود در برابر انواع خطرها استفاده می کنند.

وسائل تولید لباس در عصر ما بقدری متنوع شده و توسعه یافته است که با

گذشته اصلا قابل مقایسه نیست.

نویسنده تفسیر "المنار" در جلد هشتم در ذیل آیه مورد بحث چنین می نویسد:

یکی از رؤسای کشور آلمان روزی از یک کارخانه پارچه بافی دیدن می کرد، هنگام ورود در کارخانه گوسفندانی را به او نشان دادند در حالی که مشغول چیدن پشم از آنها بودند،پس از بازدید به هنگامی که می خواست از کارخانه خارج شود،پارچه ای به عنوان هدیه به او دادند و به او گفتند این پارچه از پشم همان گوسفندانی است که به هنگام ورود در برابر شما چیده شد،یعنی یکی دو ساعت بیشتر طول نکشید که پشم از بدن گوسفند فرود آمد و پارچه جالبی برای پوشش رئیس کشور شد!.

اما متاسفانه در عصر ما،جنبه های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس بقدری گسترش یافته که فلسفه اصلی لباس را دارد تحت الشعاع خود قرار می دهد.

لباس عاملی شده برای انواع تجمل پرستی ها،توسعه فساد،تحریک شهوات، خودنمایی و تکبر و اسراف و تبذیر و امثال آن،حتی گاه لباسهایی در میان جمعی از مردم به خصوص "جوانان غرب زده" دیده می شود که جنبه جنون آمیز آن بر جنبه عقلانیش برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس،اصولا چنین به نظر می رسد که کمبودهای روانی عاملی برای به نمایش گذاردن اینگونه انواع لباسهای عجیب و غریب است،افرادی که نمی توانند با کار چشمگیری خود را به جامعه نشان دهند،سعی دارند با لباسهای نامانوس و غریب و عجیب وجود و حضور خود را در جامعه اثبات کنند،و به همین دلیل ملاحظه می کنیم،افراد با شخصیت و آنها که دارای عقده حقارتی نیستند،از پوشیدن این گونه لباسها متنفرند.

به هر صورت ثروتهای عظیمی که از طریق لباسهای گوناگون و مدپرستیهای مختلف و چشم هم چشمیها در مساله لباس،نابود می شود،رقم بسیار مهمی را

تشکیل می دهد که اگر صرفه جویی می شد بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل می کرد و مرهمهای مؤثری بر زخمهای جانکاه جمعی از محرومان جامعه بشری می گذارد.

مساله مدپرستی در لباس نه تنها ثروتهای زیادی را به کام خود فرو می کشد، بلکه قسمت مهمی از وقتها و نیروهای انسانی را نیز بر باد می دهد.

از تاریخ زندگی پیامبر اسلام ص و سایر پیشوایان بزرگ استفاده می شود که آنها با مساله تجمل پرستی در لباس سخت مخالف بودند،تا آنجا که در روایتی می خوانیم:هیئتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام ص رسیدند در حالی که لباسهای ابریشمین بسیار زیبا که تا آن زمان در اندام عربها دیده نشده بود در تن داشتند،هنگامی که به خدمت پیامبر ص رسیدند و سلام کردند، پیامبر ص پاسخ سلام آنها را نگفت حتی حاضر نشد یک کلمه با آنها سخن گوید،از علی ع در این باره چاره خواستند،و علت روی گردانی پیامبر ص را از آنها جویا شدند،علی ع فرمود:من چنین فکر می کنم که اینها باید این لباسهای زیبا و انگشترهای گران قیمت را از تن بیرون کنند،سپس خدمت پیامبر ص برسند آنها چنین کردند،پیامبر ص سلام آنها را پاسخ داد و با آنها سخن گفت، سپس فرمود:و الذی بعثنی بالحق لقد أتونی المره الاولی و ان ابلیس لمعهم:

"سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاده است،نخستین بار که اینها بر من وارد شدند دیدم شیطان نیز به همراه آنها است" (۱).

*** در آیه بعد خداوند به همه افراد بشر و فرزندان آدم،هشدار می دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر آنها نشان داده،همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه ها از اندام او بیرون کرد،ممکن

ص:۱۳۶

۱- ۱) سفینه البحار جلد دوم صفحه ۵۰۴ ماده لبس.

است لباس تقوا را از انـدام ایشان بیرون نمایـد،لذا می گوید:"ای فرزندان آدم! شـیطان شـما را نفریبد،آن چنان که پدر و مادر شمـا را از بهشت بیرون سـاخت و لبـاس آنـان را از انـدامشان بیرون کرد،تـا عورت آنهـا را به آنهـا نشان دهـد"(یا بَنِی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما).

در حقیقت چیزی که این آیه را بـا آیه قبـل پیونـد می دهـد این است که در آنجا سـخن از لباس ظاهری و معنوی انسان(لباس تقوا و پرهیزکاری)در میان آمـده بود در این آیه هشـدار می دهـد که مراقب باشـید،این لباس تقوا را شـیطان از تن شـما بیرون نکند.

البته ظاهر عبارت لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ نهی کردن شیطان از این عمل است،ولی این گونه عبارتها کنایه لطیفی برای نهی مخاطب محسـوب می شـود، و به این می مانـد که به شـخص مـورد علاقه خود خطـاب کنیم و بگوئیم نبایـد فلان دشـمن به تو ضـربه بزند،یعنی تو مراقب باش که ضربه نخوری!.

سپس تاکیـد می کند که حساب شـیطان و همکارانش از سایر دشـمنان جدا است،"او و همکارانش شـما را می بینند در حالی که شما آنها را مشاهده نمی کنید" و از چنین دشمنی باید سخت بر حذر بود!(إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ).

در حقیقت آنجا که تصور می کنید تنها خودتان هستید و خودتان،ممکن است آنها حضور داشـته باشند،و براستی باید در برابر چنین دشمن ناپیدایی که لحظات حمله او را با دقت نمی توان پیش بینی کرد،همیشه آماده دفاع بود.

و در پایـان آیـه جمله ای بیـان می کنـد که در حقیقت پاسـخی است به یـک ایراد مهم و آن اینکه اگر کسـی بگویـد:چگـونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته،دشمنی که هیچگونه موازنه قوا

ص :۱۳۷

با او ندارد،به هر کجا بخواهد می رود،بدون اینکه کسی حضورش را احساس کند،حتی طبق بعضی از روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگها حرکت می کند!آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟! آیه در پاسخ این سؤال احتمالی می گوید:"ما شیاطین را اولیاء و سرپرستان افراد بی ایمان قرار دادیم"(إِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ).

یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب افرادی که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته اند ندارند،و به تعبیر دیگر گامهای نخستین از طرف خود انسان برداشته می شود و اجازه ورود به کشور تن از طرف او داده می شود،و تنها پس از موافقت خود انسان است که شیطان می تواند از مرزهای روح او بگذرد،بنا بر این کسانی که دریچه های روح خود را به روی شیاطین ببندند،آنها قدرت عبور از آن را نخواهند داشت.

آیات دیگر قرآن نیز شاهد این حقیقت است،در سوره نحل آیه ۱۰۰ می خوانیم إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ :"تسلط شیطان بر آنها است که به او عشق می ورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده اند و کسانی که او را پرستش می کنند".

و در آیه ۴۲ سوره حجر می خوانیم إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوِینَ :"تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت،مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند".

به تعبیر دیگر:درست است که ما شیطان و همکارانش را نمی بینیم،ولی به اصطلاح ردپای آنها را می توانیم مشاهده کنیم،هر جا مجلس گناه است،و در هر نقطه ای وسائل معصیت،آماده است،و در هر موقع پای زرق و برق دنیا و تجمل پرستی به میان می آید،و به هنگام طغیان غرائز،و در موقع برافروخته شدن آتش خشم و غضب حضور شیطان قطعی است،و گویا در چنین مواردی،انسان صدای وسوسه

او را با گوش دل می شنود و ردپای او را با چشم خود می بیند.

در این زمینه حدیث جالبی از امام باقرع نقل شده است که فرمود:

لما دعا نوح ربه عز و جل علی قومه اتاه ابلیس لعنه اللّه فقال یا نوح ان لک عندی یدا!ارید ان اکافیک علیها فقال نوح انه لیبغض الی ان یکون لک عندی ید فما هی؟قال بلی دعوت اللّه علی قومک فاغرقتهم فلم یبق احد اغویه فانا مستریح حتی ینسق قرن آخر و اغویهم،فقال له نوح ما الذی ترید ان تکافئنی به؟ قال اذکرنی فی ثلاث مواطن فانی اقرب ما اکون الی العبد،اذا کان فی احداهن.

اذکرنی اذا غضبت؟ و اذکرنی اذا حکمت بین اثنین! و اذکرنی اذا کنت مع امرأه خالیا لیس معکما احد ! (۱)"هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد و هلاک آنها را از خدا خواست (و طوفان همه را درهم کوبید)ابلیس نزد او آمد و گفت:تو حقی بر گردن من داری که من می خواهم آن را تلافی کنم!.

نوح(در تعجب فرو رفت)گفت:بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم،چه حقی؟! گفت:همان نفرینی که در باره قومت کردی و آنها را غرق نمودی،و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم،بنا بر این من تا مدتی راحتم،تا زمانی که نسل دیگری بپاخیزند و من به گمراه ساختن آنها مشغول شوم.

نوح(با اینکه حد اکثر کوشش را برای هدایت قوم خود کرده بود،در عین حال ناراحت شد و)به ابلیس گفت حالا چه جبرانی می خواهی بکنی؟.

گفت:در سه موقع بیاد من باش!که من نزدیکترین فاصله را به بندگان

۱- ۱) بحار ط جدید جلد ۱۱ صفحه ۳۱۸.

در این سه موقع دارم:

هنگامی که خشم ترا فرا می گیرد به یاد من باش!.

و هنگامی که میان دو نفر قضاوت می کنی بیاد من باش!.

و هنگامی که با زن بیگانه ای تنها هستی و هیچکس در آنجا نیست باز به یاد من باش!.

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که جمعی از مفسران از آیه فوق چنین استفاده کرده اند که شیطان برای انسان به هیچوجه قابل رؤیت نیست،در حالی که از پاره ای از روایات استفاده می شود که چنین امری احیانا ممکن است.

ولی ظاهرا این دو با هم منافاتی ندارند،زیرا قاعده اصلی آن است که مشاهده نشود ولی این قاعده مانند بسیاری از قاعده های دیگر موارد استثنایی دارد.

*** در آیه بعد اشاره به یکی از وسوسه های مهم شیطانی می کند که بر زبان جمعی از انسانهای شیطان صفت نیز جاری می شود و آن اینکه"هنگامی که عمل زشت و قبیحی را انجام می دهند،اگر از دلیل آن سؤال شود،در پاسخ،می گویند این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافته ایم"(وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا) سپس اضافه می کنند:

"خداوند هم ما را به آن دستور داده است"(وَ اللّهُ أَمَرَنا بِها).

مساله تقلید کورکورانه از نیاکان به اضافه تهمت به ساحت مقدس پروردگار دو عذر ساختگی و ناموجه هستند،که شیطان صفتان در اعمال خود،غالبا به آن متشبث می شوند.

جالب اینکه قرآن در پاسخ آنها اعتنایی به دلیل اول یعنی پیروی کور

ص :۱۴۰

کورانه از نیاکان نمی کند،گویا آن را مستغنی از هر گونه جواب می داند،زیرا عقل سلیم آن را درک می کند،به علاوه کرارا در قرآن به پاسخ آن اشاره شده است.

و تنها به پاسخ دوم قناعت کرده،می گوید:"خداوند هرگز به کارهای زشت و قبیح فرمان نمی دهد"زیرا حکم او از فرمان عقل جدا نیست(قُلْ إِنَّ اللّهَ لاٰ یَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ) دستور به فحشاء طبق صریح آیات قرآن،کار شیطان است نه کار خداوند، خداوند تنها به نیکیها و خوبیها فرمان می دهد (۱).

سپس با این جمله آیه ختم می شود که"آیا به خدا نسبتهایی می دهید که نمی دانید"(أَ تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ) گرچه ظاهرا مناسبتر این بود که گفته شود:چرا چیزی را که دروغ است و واقعیت ندارد به خدا نسبت می دهید؟ولی به جای آن فرموده است چرا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟این در حقیقت برای آن است که حد اقل مطالبی که مورد قبول طرف است،مورد استناد واقع شود و گفته شود و اگر شما یقین به دروغ بودن این سخنان ندارید،لا اقل دلیلی هم بر اثبات آن ندارید،پس چرا بی دلیل تهمت می زنید و چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟!

منظور از فحشاء چیست؟

در اینکه منظور از"فاحشه"(کار زشت و قبیح)در اینجا چیست؟بسیاری از مفسران گفته اند اشاره به رسم جمعی از اعراب در زمان جاهلیت است که لخت و برهنه مادرزاد!"زن و مرد"در اطراف خانه خدا طواف می کردند،به گمان اینکه در لباسهایی که مرتکب گناه شده اند،شایسته نیست خانه خدا را طواف کنند! البته این تفسیر متناسب با آیات قبل که درباره لباس و پوشش انسان،سخن

۱- ۱) به سوره بقره آیه ۲۶۸ و ۲۶۹ مراجعه فرمائید.

می گوید،می باشد.

ولی در روایات متعددی می خوانیم که منظور از فاحشه در اینجا گفتار پیشوایان ظالم و ستمگر است که مردم را به پیروی خود دعوت می کنند و معتقدند که خدا اطاعت آنها را بر مردم فرض کرده است.

اما بعضی از مفسران مانند نویسنده"المنار"و"المیزان"،مفهوم آیه را یک مفهوم وسیع گرفته اند که هر گونه کار زشت و قبیحی را در بر می گیرد و با توجه به وسعت مفهوم کلمه"فاحشه"مناسبتر همین است که معنی آیه همان معنی وسیع کلمه باشد و مساله"طواف عریان"و"پیروی از پیشوایان ظلم و ستم"از مصادیق روشن آن محسوب می گردد و منافاتی هم با روایات ندارد.

درباره تسلیم بی قید و شرط در برابر رسوم نیاکان در ذیل آیه ۱۷۰ بقره جلد اول صفحه ۴۲۲ توضیح کافی داده شده است.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۹ تا ۳۰]

اشاره

قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَ أَقِیمُوا وُجُوهَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ اُدْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ اَلدِّینَ کَمٰا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ (۲۹) فَرِیقاً هَدیٰ وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ اَلضَّلاٰلَهُ إِنَّهُمُ اِتَّخَذُوا اَلشَّیٰاطِینَ أَوْلِیٰاءَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۰)

ترجمه:

۲۹-بگو پروردگارم به عدالت فرمان داده است،و توجه خویش را در هر مسجد(و به هنگام عبادت)به سوی او کنید و او را بخوانید و دین(خود)را برای او خالص گردانید،(و بدانید)همانگونه که در آغاز شما را آفرید(بار دیگر در رستاخیز)

بازمی گردید.

۳۰-جمعی را هدایت کرده و جمعی را(که شایستگی نداشته اند)گمراهی بر آنها مسلم..

آنها(کسانی هستند که)شیاطین را به جای خداوند،اولیای خود انتخاب کردند و چنین گمان می کنند که هدایت یافته اند.

تفسیر:

از آنجا که در آیه گذشته،سخن از فحشاء که مفهوم آن هر گونه کار زشتی را شامل می شود در میان بود،و تاکید شده بود که خداوند هرگز دستور به فحشاء نمی دهد،در این آیه به اصول دستورات پروردگار در زمینه وظائف عملی در یک جمله کوتاه اشاره شده و سپس اصول عقائد دینی یعنی مبدء و معاد را به طور فشرده بیان می کند.

نخست می گوید:"ای پیامبر به آنان بگو پروردگار من به عدالت دستور داده است"(قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ).

و می دانیم عدالت مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را در بر می گیرد،زیرا حقیقت عدالت آن است که هر چیز را در مورد خود به کار برند و به جای خود نهند.

گرچه میان"عدالت"و"قسط"تفاوتی وجود دارد،"عدالت"به این گفته می شود که انسان حق هر کس را بپردازد،و نقطه مقابلش،آن است که ظلم و ستم کند و حقوق افراد را از آنها دریغ دارد،ولی"قسط"مفهومش آن است که حق کسی را به دیگری ندهد،و به تعبیر دیگر"تبعیض"روا ندارد،و نقطه مقابلش آن است که حق کسی را به دیگری دهد.

ولی مفهوم وسیع این دو کلمه مخصوصا به هنگامی که جدا از یکدیگر استعمال می شوند تقریبا مساوی است و به معنی رعایت اعتدال در همه چیز و همه کار و هر چیز را به جای خویش قرار دادن می باشد.

سپس دستور به یکتاپرستی و مبارزه با هر گونه شرک داده،می فرماید:"توجه

ص:۱۴۳

قلب خويش را در هر عبادتى به او كنيد"و از ذات پاك او به سوى ديگر منحرف نشويد (وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكَمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ).

"او را بخوانيد و دين و آئين خود را خالص و مخصوص او قرار دهيد" (وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

پس از تحكيم پايه توحيد،توجه به مساله معاد و رستاخيز كرده،مى گويد:

"همانگونه كه شما را در آغاز آفريد،دگربار در قيامت باز مى گرديد"(كَمٰا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ .

***

در اينجا به دو نكته بايد توجه كرد:

اشاره

[۱-راجع به" أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ "]

۱-مفسران در تفسير جمله أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ تفسيرهاى گوناگونى ذكر كرده اند:

گاهى گفته اند منظور از آن توجه به قبله به هنگام نماز است.

و گاهى گفته اند منظور شركت در مساجد به هنگام نمازهاى روزانه است.

و گاهى نيز احتمال داده اند كه هدف از آن،حضور قلب و نيت خالص به هنگام عبادت مى باشد.

ولى تفسيرى كه در بالا ذكر كرديم،يعنى توجه به خداوند و مبارزه با هر گونه شرك و توجه به غير خدا مناسبتر با قبل و بعد اين جمله به نظر مى رسد،اگر چه اراده همه اين معانى از مفهوم آيه نيز دور نيست.

۲-كوتاه ترين استدلال براى معاد

در مورد معاد و رستاخيز مردگان بحث زياد شده است و از آيات قرآن به خوبى استفاده مى شود كه هضم اين مساله براى بسيارى از مردم كوتاه فكر در اعصار پيشين مشكل بوده است تا آنجا كه گاهى مطرح شدن مساله رستاخيز و معاد را در گفتار انبياء،دليل بر نادرست بودن دعوت آنها و حتى(العياذ باللّه)دليل بر جنون

و دیوانگی آنان می گرفتند و می گفتند: أَفْتَریٰ عَلَی اللّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّهٌ (۱).

"این که پیامبر می گوید بعد از آنکه خاک شدید و پراکنده گشتید باز هم زنده خواهید شد،تهمتی است که بر خدا بسته،و یا دیوانه است!.

ولی بایـد توجه داشت چیزی که بیشتر موجب تعجب و شـگفتی آنـان می شـد، مساله معاد جسـمانی بود،زیرا باور نمی کردند پس از آنکه بـدنهای ما خاک گردد، و ذرات خاکش در مسـیر باد و طوفان قرار گیرد و به هر گوشه ای از کره زمین افشانـده شود بار دیگر این ذرات پراکنـده،از آغوش خاک و از میان امواج دریاها و از لابلای ذرات هوا گردآوری شود،و همان انسان نخستین لباس حیات و زندگی در بر پوشد.

قرآن مجیـد در آیـات مختلف به این پنـدار نـادرست پاسـخ گفته و آیه فوق یکی از کوتـاهترین و جالبترین تعبیرات را در این زمینه بازگو می کند و می گوید:

نگاهی به آغاز آفرینش خود کنیـد ببینید همین جسم شـما که از مقدار زیادی آب و مقدار کمتری مواد مختلف،فلزات و شـبه فلزات ترکیب شـده است در آغـاز کجا بود؟آبهایی که در ساختمان جسم شـما به کار رفته هر قطره ای از آن،احتمالا در یکی از اقیانوسـهای روی زمین سـرگردان بود و سـپس تبخیر گردید و تبدیل به ابرها و به شکل قطرات باران بر زمینها فرو ریختند،و ذراتی که هم اکنـون از مـواد جامـد زمین در ساختمـان جسم شـما به کـار رفته،روزی به صورت دانه گنـدم یـا میوه درخت،یا سبزیهای مختلف بود که از نقاط پراکنـده زمین گردآوری شد بنا بر این چه جای تعجب که پس از متلاشـی شدن و بازگشـت به حال نخستین، باز همان ذرات جمع آوری گردد و به هم پیوندنـد و اندام نخستین را تشـکیل دهد؟ و اگر چنین چیزی محال بود چرا در آغـاز آفرینش انجـام شـد؟بنـا بر این "همانگونه که در آغاز،خـدا شـما را آفریـده است در روز رسـتاخیز نیز بازمی گرداند" و این

۱- ۱) سوره سبا آیه ۸.

همان مطلبی است که در جمله کوتاه بالا می خوانیم.

*** در آیه بعد چگونگی عکس العمل های مردم را در برابر این دعوت(دعوت به سوی نیکیها و توحید و معاد)بیان می کند و می گوید:"توفیق خداوند شامل حال گروهی شد و آنها را به راه حق هدایت کرد،در حالی که گروه دیگری گمراهی بر آنان مسلم گردید"(فَرِیقاً هَدیٰ وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلاٰلَهُ) (۱).

و برای اینکه کسی تصور نکند بدون جهت خداوند،طایفه ای را هدایت می کند و جمع دیگری را گمراه،در جمله بعد اضافه می کند:"گروه گمراهان همانها بودند که شیاطین را اولیای خود انتخاب کرده بودند،و به جای ولایت پروردگار ولایت شیطان را پذیرفتند"(إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللّهِ).

و عجب اینکه با تمام گمراهی و انحراف"چنین می پنداشتند که هدایت یافتگان واقعی آنها هستند"(وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ) این حالت مخصوص کسانی است که در طغیان و گناه فرو روند،و آن چنان غرق فساد و تباهی و انحراف و بت پرستی گردند که حس تشخیص آنها به کلی دگرگون شود،زشتیها را زیبایی،و گمراهی ها را هدایت،پندارند،و در این حال درهای هدایت به کلی به روی آنها مسدود خواهد شد،و این همان چیزی است که خودشان برای خویشتن فراهم ساخته اند.

---

۱ - ۱) جمله فریقا هدی از نظر ترکیب ادبی،چنین است که"فریقا"مفعول مقدم و"هدی"فعل مؤخر است و"فریقا"دوم مفعول"اضل"می باشد که در تقدیر است که جمله" حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلاٰلَهُ "دلالت بر آن می کند.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۳۱ تا ۳۲]

اشاره

یٰا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اِشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُسْرِفِینَ (۳۱) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اَللّٰهِ اَلَّتِی أَخْرَجَ لِعِبٰادِهِ وَ اَلطَّیِّبٰاتِ مِنَ اَلرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا خٰالِصَهً یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۳۲)

ترجمه:

۳۱-ای فرزندان آدم!زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد.

۳۲-بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟بگو اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی)در قیامت خالص(برای مؤمنان)خواهد بود اینچنین آیات(خود)را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم.

تفسیر:

اشاره

در این آیات به تناسب سرگذشت آدم در بهشت،هم چنان سخن از مساله پوشش تن و سایر مواهب زندگی و چگونگی استفاده صحیح از آنها است.

نخست به همه فرزندان آدم به عنوان یک قانون همیشگی که شامل تمام اعصار و قرون می شود دستور می دهد که"زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود داشته باشید"(یٰا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ).

ص: ۱۴۷

این جمله می تواند هم اشاره به"زینتهای جسمانی"باشد که شامل پوشیدن لباسهای مرتب و پاک و تمیز،و شانه زدن موها،و به کار بردن عطر و مانند آن می شود،و هم شامل"زینتهای معنوی"،یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده،و یا اگر می بینیم تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به میان آمده است، دلیل بر انحصار نیست بلکه هدف بیان مصداقهای روشن است (۱).

و همچنین اگر می بینیم که در بعضی دیگر از روایات،زینت به معنی رهبران و پیشوایان شایسته تفسیر شده (۲)دلیل بر وسعت مفهوم آیه است که همه زینتهای ظاهری و باطنی را در بر می گیرد.

گرچه این حکم مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است،ولی ضمنا نکوهشی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجد الحرام و طواف خانه خدا کاملا عریان و برهنه می شدند،و هم اندرزی است به آنها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد لباسهای کثیف و مندرس و یا لباسهای مخصوص منزل را در تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیئت شرکت می نمایند،که متاسفانه هم اکنون نیز در میان جمعی از بی خبران مسلمانان معمول و متداول است،در حالی که طبق آیه فوق و روایاتی که در این زمینه وارد شده است دستور داریم بهترین لباسهای خود را به هنگام شرکت در مساجد بپوشیم.

در جمله بعد اشاره به مواهب دیگر یعنی خوردنیها و آشامیدنیهای پاک و پاکیزه می کند و می گوید از آنها"بخورید و بنوشید"(وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا).

ص :۱۴۸

۱- ۱ و ۲) برای اطلاع از این اخبار به تفسیر برهان جلد دوم صفحه ۹ و ۱۰ و تفسیر نور الثقلین جلد دوم صفحه ۱۸ و ۱۹ مراجعه فرمائید.
۲-

اما چون طبع زیاده طلب انسان،ممکن است از این دو دستور سوء استفاده کند و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال آمیز از پوشش و تغذیه صحیح،راه تجمل پرستی و اسراف و تبذیر را پیش گیرد،بلافاصله اضافه می کند"ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد"(وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ).

کلمه"اسراف"کلمه بسیار جامعی است که هر گونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرایی و اتلاف و مانند آن را شامل می شود،و این روش قرآن است که به هنگام تشویق به استفاده کردن از مواهب آفرینش،فورا جلو سوء استفاده را گرفته و به اعتدال توصیه می کند.

*** در آیه بعد با لحن تندتری به پاسخ آنها که گمان می برند،تحریم زینتها و پرهیز از غذاها و روزیهای پاک و حلال،نشانه زهد و پارسایی و مایه قرب به پروردگار است،می پردازد و می گوید:ای پیامبر"بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده و همچنین مواهب و روزی های پاکیزه را تحریم کرده است"(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّٰهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبٰادِهِ وَ الطَّیِّبٰاتِ مِنَ الرِّزْقِ).

اگر این امور،بد بود،خدا نمی آفرید،و اکنون که برای استفاده بندگانش آفریده است چگونه ممکن است آنها را تحریم کند؟مگر میان دستگاه آفرینش و دستورات دینی تضاد ممکن است وجود داشته باشد؟! سپس برای تاکید اضافه می کند:به آنها"بگو این نعمتها و موهبتها برای افراد با ایمان در این زندگی دنیا آفریده شده،اگر چه دیگران نیز بدون داشتن شایستگی از آن استفاده می کنند ولی در روز قیامت و زندگی عالیتر که صفوف کاملا از هم مشخص می شوند،اینها همه در اختیار افراد با ایمان و درستکار قرار می گیرد،و دیگران به کلی از آن محروم می شوند"!(قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا خٰالِصَةً یَوْمَ الْقِیٰامَةِ)

ص:۱۴۹

بنا بر این چیزی که در دنیا و آخرت مال آنها است و مخصوصا در جهان دیگر اختصاص به آنها دارد چگونه ممکن است تحریم گردد؟حرام چیزی است که مفسده انگیز باشد،نه نعمت و موهبت.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که این مواهب در دنیا اگر چه آمیخته با گرفتاریها و گاهی با غم و رنجها و اندوه ها است،ولی در سرای دیگر،خالص از همه این ناملایمات در اختیار مؤمنان قرار خواهد گرفت (ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد).

در پایان آیه به عنوان تاکید می گوید:"این چنین آیات و احکام خود را برای جمعیتی که آگاهند و می فهمند تشریح می کنیم"(كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

زینت و تجمل از نظر اسلام

در مورد استفاده از انواع زینتها،اسلام مانند تمام موارد،حد اعتدال را انتخاب کرده است،نه مانند بعضی که می پندارند استفاده از زینتها و تجملات هر چند به صورت معتدل بوده باشد،مخالف زهد و پارسایی است،و نه مانند تجمل پرستانی که غرق در زینت و تجمل می شوند،و تن به هر گونه عمل نادرستی برای رسیدن به این هدف نامقدس می دهند.

و اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم می بینیم که تعلیمات اسلام در این زمینه درست هماهنگ ویژگیهای روح انسان و ساختمان جسم او است.

توضیح اینکه:به گواهی روانشناسان،حس زیبایی یکی از چهار بعد روح انسانی است،که به ضمیمه حس نیکی،و حس دانایی،و حس مذهبی، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می دهند،و معتقدند تمام زیبائیهای ادبی،شعری،

صنایع ظریفه،و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است،با وجود این چگونه ممکن است،یک قانون صحیح،این حس اصیل را در روح انسان خفه کند، و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد.

لذا در اسلام:استفاده کردن از زیبائیهای طبیعت،لباسهای زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها،و امثال آن،نه تنها مجاز شمرده شده بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است،و روایات زیادی در این زمینه از پیشوایان مذهبی در کتب معتبر نقل شده است.

به عنوان نمونه در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی ع می خوانیم هنگامی که به نماز برمی خاست بهترین لباسهای خود را می پوشید سؤال کردند چرا بهترین لباس خود را می پوشید؟فرمود:

ان اللّه جمیل یحب الجمال،فاتجمل لربی و هو یقول خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ .

"خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت،من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم می پوشم و هم او دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید" (۱).

در حدیث دیگری می خوانیم که یکی از زاهدان ریایی به نام"عباد بن کثیر" با"امام صادق"ع روبرو شد،در حالی که امام ع لباس نسبتا زیبایی بر تن داشت، به امام گفت:تو از خاندان نبوتی،و پدرت(علی ع)لباس بسیار ساده می پوشید چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است؟آیا بهتر نبود که لباسی کم اهمیت تر از این می پوشیدی،امام فرمود:وای بر تو ای عباد!، مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ :

"چه کسی حرام کرده است زینتهایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزیهای پاکیزه را"؟ (۲)...و روایات متعدد دیگر.

۱- ۱) وسائل جلد سوم ابواب احکام الملابس.

۲- ۲) وسائل جلد سوم ابواب احکام الملابس باب ۷ حدیث ۴.

این تعبیر که خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد،و یا تعبیر به اینکه خداوند زیبائیها را آفریده،همگی اشاره به این حقیقت است که اگر استفاده از هر گونه زیبایی،ممنوع بود،خداوند هرگز اینها را نمی آفرید،آفرینش زیبائیها در جهان هستی خود دلیل بر این است که خالق زیبائیها آن را دوست دارد.

***ولی مهم اینجاست که غالبا در این گونه موضوعات،مردم راه افراط را می پویند،و با بهانه های مختلف رو به تجمل پرستی می آورند، و به همین دلیل قرآن مجید-همانطور که گفتیم-بلافاصله بعد از ذکر این حکم اسلامی از اسراف و زیاده روی و تجاوز از حد،مسلمانان را بر حذر می دارد،در بیش از بیست مورد در قرآن مجید به مساله اسراف اشاره شده و از آن نکوهش گردیده است(درباره اسراف در ذیل آیات متناسب مشروحا سخن خواهیم گفت).

به هر حال روش قرآن و اسلام در این مورد،روش موزون و معتدلی است که نه جمود دارد و تمایلات زیباپسندی روح انسان را در هم می کوبد،و نه بر اعمال مسرفان و تجمل پرستان و شکمخواران صحه می گذارد،مخصوصا در جوامعی که افراد محروم و بینوا وجود داشته باشد حتی از زینتهای معتدل نیز نهی می کند،و لذا می بینیم در بعضی از روایات هنگامی که از بعضی امامان سؤال می کردند چرا لباس فاخر پوشیده اید در حالی که جد شما علی ع چنین لباسی در تن نمی کرد؟در پاسخ می فرمودند مردم آن زمان در شدت و فشار بودند و می بایست چنین شود،اما مردم زمان ما زندگی مرفه تری دارند و در چنین شرائطی استفاده از این زینتها(در حدود معقول)مانعی ندارد.

یک دستور مهم بهداشتی

جمله" كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا ":"بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید"که در آیه فوق آمده است،گرچه بسیار ساده به نظر می رسد،اما امروز

ثابت شده است که یکی از مهمترین دستورات بهداشتی همین است،زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماریها،غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می ماند،این مواد اضافی هم بار سنگینی است برای قلب و سایر دستگاههای بدن،و هم منبع آماده ای است برای انواع عفونتها و بیماریها،لذا برای درمان بسیاری از بیماریها، نخستین گام همین است که این مواد مزاحم که در حقیقت زباله های تن انسان هستند،سوخته شوند و پاکسازی جسم عملی گردد.

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم،اسراف و زیاده روی در تغذیه و به اصطلاح "پرخوری"است،و راهی برای جلوگیری از آن جز رعایت اعتدال در غذا نیست،مخصوصا در عصر و زمان ما که بیماریهای گوناگونی مانند بیماری قند،چربی خون،تصلب شرائین،نارساییهای کبد و انواع سکته ها،فراوان شده، افراط در تغذیه با توجه به عدم تحرک جسمانی کافی،یکی از عوامل اصلی محسوب می شود،و برای از بین بردن اینگونه بیماریها راهی جز حرکت کافی و میانه روی در تغذیه نیست.

مفسر بزرگ ما،مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"مطلب جالبی نقل می کند که هارون الرشید طبیبی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت:من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی یابم،در حالی که دانش مفید بر دو گونه است:علم ادیان و علم ابدان،او در پاسخش چنین گفت:خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده است کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا :"بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید"و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است

المعده بیت الادواء و الحمیه رأس کل دواء و اعط کل بدن ما عودته :

"معده خانه همه بیماریها است،و امساک سرآمد همه داروها است و آنچه بدنت را

ص :۱۵۳

عادت داده ای(از عادات صحیح و مناسب)آن را از او دریغ مدار".

طبیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید گفت:ما ترک کتابکم و لا نبیکم لجالینوس طبا!:"قرآن شما و پیامبرتان برای جالینوس(طبیب معروف) طبی باقی نگذارده است".

کسانی که این دستور را ساده فکر می کنند،خوب است در زندگی خود آن را بیازمایند تا به اهمیت و عمق آن آشنا شوند،و معجزه رعایت این دستور را در سلامت جسم و تن خود ببینند.

[سوره الأعراف (۷): آیه ۳۳]

اشاره

قُلْ إِنَّمٰا حَرَّمَ رَبِّيَ اَلْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ وَ اَلْإِثْمَ وَ اَلْبَغْيَ بِغَيْرِ اَلْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللّٰهِ مٰا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطٰاناً وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۳۳)

ترجمه:

۳۳-بگو خداوند تنها اعمال زشت را،چه آشکار باشد چه پنهان،حرام کرده است و (همچنین)گناه و ستم بدون حق،و اینکه چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده شریک او قرار دهید،و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی دانید.

تفسیر:

محرمات الهی

بارها دیده ایم که قرآن مجید هر گاه سخن از امر مباح یا لازمی به میان می آورد،بلافاصله از نقطه مقابل آن یعنی زشتیها و محرمات سخن می گوید،تا هر دو بحث،یکدیگر را تکمیل کنند،در اینجا نیز به دنبال اجازه استفاده از مواهب الهی و زینتها و نفی تحریم آنها،سخن از محرمات به میان آورده و به

طور عموم،و سپس به طور خصوص انگشت روی چند نقطه مهم می گذارد.

در آغاز از تحریم فواحش سخن می گوید و می فرماید:"ای پیامبر بگو:

پروردگار من تنها اعمال زشت و قبیح را حرام کرده است،اعم از اینکه آشکار باشد یا پنهان"(قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ).

"فواحش"جمع"فاحشه"به معنی خصوص اعمالی است که فوق العاده زشت و ناپسند است نه همه گناهان،و شاید تاکید روی این مطلب که خواه پنهان باشد یا آشکار،از این جهت است که عربهای جاهلی،عمل زشت منافی عفت را اگر پنهانی انجام می شد،مجاز می شمردند،و تنها در صورتی که آشکار باشد ممنوع می دانستند.

سپس موضوع را تعمیم داده"و به تمام گناهان اشاره می کند"و می گوید (وَ الْإِثْمَ).

"اثم"در اصل به معنی هر گونه کاری است که زیانبخش باشد و موجب انحطاط مقام انسان گردد،و او را از رسیدن به ثواب و پاداش نیک باز دارد،بنا بر این هر نوع گناهی در مفهوم وسیع اثم داخل است.

ولی بعضی از مفسران،"اثم"را در اینجا تنها به معنی"شراب"گرفته اند، و شعر معروف، شربت الاثم حتی ضل عقلی کذاک الاثم یصنع بالعقول (۱)"آن قدر اثم(شراب)نوشیدم که عقلم گم شد،آری شراب،با عقل آدمی این چنین می کند".

ولی ظاهر این است که این معنی تمام مفهوم اثم نیست،بلکه یکی از افراد روشن آن است.

بار دیگر انگشت روی چند قسمت از بزرگترین گناهان گذارده،می گوید:

ص: ۱۵۵

۱- ۱) تبیان ذیل آیه مورد بحث و تاج العروس ماده"اثم"

"و هر گونه ستم و تجاوز به ناحق به حقوق دیگران"(وَ الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ).

"بغی"به معنی کوشش و تلاش برای بدست آوردن چیزی است،ولی غالبا به کوششهایی گفته می شود که برای غصب حق دیگران است و لذا مفهوم آن غالبا با مفهوم ظلم و ستم مساوی است.

روشن است توصیف"بغی"در آیه مورد بحث،به"غیر الحق"از قبیل توضیح و تاکید روی معنی"بغی"است.

سپس اشاره به مساله شرک کرده،می گوید:و نیز پروردگار من،حرام کرده که"شریکی بی دلیل برای او قائل شوید"(وَ أَنْ تُشْرِکُوا بِاللّهِ مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطٰاناً).

در اینجا نیز روشن است که جمله ما لم یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطٰاناً برای تاکید و توجه به این حقیقت است که مشرکان هیچگونه دلیل و گواه منطقی و خردپسندی در کار خود ندارند،و کلمه"سلطان"به معنی هر گونه دلیل و گواهی است که باعث تسلط و پیروزی انسان بر مخالف می شود.

آخرین چیزی را که به عنوان محرمات روی آن تکیه می کند"نسبت دادن چیزی به خدا بدون علم و آگاهی است"(وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللّهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ).

درباره سخن گفتن بدون علم،ذیل آیه ۲۸ همین سوره نیز بحث کرده ایم.

در آیات قرآن و روایات اسلامی روی این مساله زیاد تاکید شده و مسلمانان به شدت از گفتن چیزهایی که نمی دانند،ممنوع شده اند،تا آنجا که در حدیثی از پیامبر اسلام ص نقل شده:

من افتی بغیر علم لعنته ملائکه السماوات و الارض :"آن کس که بدون علم و آگاهی فتوا دهد،فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت می کنند" (۱).

۱- ۱) عیون اخبار الرضا"ع"طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد دوم صفحه ۲۶.

و اگر درست در وضع جوامع انسانی و بـدبختیهایی که دامن آنها را می گیرد دقت کنیم خواهیم دیـد که قسـمت مهمی از این بدبختیها از شایعه سازی و سخن گفتن بدون اطلاع و گواهی به ناحق و اظهار نظرهای بی مدرک سرچشمه می گیرد.

[سوره الأعراف (۷): آیه ۳۴]

اشاره

وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ أَجَلٌ فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ لاٰ یَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَهً وَ لاٰ یَسْتَقْدِمُونَ (۳۴)

ترجمه:

۳۴-برای هر قوم و جمعیتی زمان و مـدت(معینی)است و به هنگامی که مدت آنها فرا رسد نه ساعتی از آن تاخیر می کنند و نه بر آن پیشی می گیرند.

تفسیر:

اشاره

هر جمعیتی سرانجامی دارد

در این آیه خداونـد به یکی از قوانین آفرینش یعنی فنا و نیستی ملتها، اشاره می کنـد و بحثهای مربوط به زندگی فرزندان آدم در روی زمین و سرانجام و سرنوشت گنهکاران که در آیات قبل گفته شد با این بحث روشنتر می شود.

نخست می گوید:"برای هر امتی زمان و مدت معینی وجود دارد"(وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ أَجَلٌ).

"و به هنگامی که این اجل فرا رسـد،نه لحظه ای تاخیر خواهنـد کرد و نه لحظه ای بر آن پیشـی می گیرند"(فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ لاٰ یَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَهً وَ لاٰ یَسْتَقْدِمُونَ).

یعنی ملتهـای جهـان هماننـد افراد،دارای مرگ و حیاتنـد،ملتهایی از صـفحه روی زمین برچیـده می شونـد،و بجای آنها ملتهای دیگری قرار می گیرند،قانون مرگ و حیات مخصوص افراد انسان نیست بلکه اقوام و جمعیتها و جامعه ها را نیز

در بر می گیرد.

بـا این تفـاوت که مرگ ملتها غالبا بر اثر انحراف از مسـیر حق و عـدالت و روی آوردن به ظلم و سـتم و غرق شـدن در دریای شهوات و فرو رفتن در امواج تجمل پرستی و تن پروری می باشد.

هنگامی که ملتهای جهان در چنین مسـیرهایی گام بگذارند،و از قوانین مسـلم آفرینش منحرف گردند،سرمایه های هستی خود را یکی پس از دیگری از دست خواهنـد داد و سـرانجام سـقوط می کنند.بررسـی فنای تمدنهایی همچون تمدن بابل، و فراعنه مصـر،و قوم سـبا،و کلدانیان،و آشوریان،و مسـلمانان اندلس،و امثال آنها،این حقیقت را نشان می دهد که در لحظه فرا رسـیدن فرمـان نـابودی که بر اثر اوج گرفتن فسـاد صـادر شـده بود،حتی سـاعتی نتوانسـتند پـایه های لرزان حکومتهای خویش را نگاه دارند.

بایـد توجه داشت که"سـاعت"در لغت به معنی کمترین وقت است،گاهی به معنی لحظه و گاهی به معنی مقـدار کمی از زمان می آید اگر چه امروز معنی معروف آن یک بیست و چهارم مدت شبانه روز است.

پاسخ به یک اشتباه

بعضـی از مـذاهب ساختگی که در قرون اخیر پیـدا شـده اند برای رسـیدن به اهداف خود،لازم دیده اند که قبل از هر چیز پایه هـای خـاتمیت پیامبر اسـلام ص را به گمان خویش متزلزل سازنـد،لـذا بعضـی از آیات قرآن را که هیـچ دلالتی بر هـدف آنها نـدارد به کمک تفسـیر به رأی،و سفسـطه بر مقصود خود منطبق ساخته انـد از جمله آیه مورد بحث است،آنها می گویند:قرآن گفته است هر امتی پایانی دارد و منظور از امت،مذهب است بنا بر این مذهب اسلام نیز باید پایانی داشته باشد!

ص: ۱۵۸

بهترین راه برای درک چگونگی این استدلال این است که معنی واقعی "امت" را در لغت،و سپس در قرآن مجید،مورد بررسی قرار دهیم.

از بررسی کتب لغت و همچنین موارد استعمال این کلمه در قرآن که بالغ بر ۶۴ مورد می شود چنین استفاده می گردد که"امت"در اصل به معنی جمعیت و گروه است.

مثلا-در داستان موسی می خوانیم وَ لَمّٰا وَرَدَ مٰاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النّٰاسِ يَسْقُونَ :"هنگامی که به آبگاه شهر مدین رسید،جمعیتی را مشاهده کرد که(برای خود و چهارپایانشان)مشغول آب کشیدن هستند" (۱)و نیز در مورد امر به معروف و نهی از منکر می خوانیم: وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ :

"باید جمعیتی از شما باشند که دعوت به نیکیها کنند" (۲).

و نیز می خوانیم: وَ قَطَّعْنٰاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبٰاطاً أُمَماً :"ما بنی اسرائیل را به دوازده قبیله و گروه تقسیم کردیم" (۳).

و نیز می خوانیم: وَ إِذْ قٰالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ :

"جمعیتی(از ساکنان شهر ایله از بنی اسرائیل)گفتند:چرا اندرز می دهید افراد گناهکاری را که خداوند آنها را هلاک خواهد کرد..."(اعراف-۱۶۴) از این آیات به خوبی روشن می شود که امت به معنی جمعیت و گروه است، نه به معنی مذهب و نه به معنی پیروان مذهب،و اگر می بینیم که به پیروان مذهب، امت گفته می شود،به خاطر آن است که آنها نیز برای خود گروهی هستند.

بنا بر این معنی آیه مورد بحث این است که هر جمعیت و گروهی،سرانجامی

ص:۱۵۹

۱- ۱) سوره قصص آیه ۲۳.

۲- ۲) سوره آل عمران آیه ۱۰۴.

۳- ۳) سوره اعراف آیه ۱۶۰.

خواهند داشت،یعنی نه تنها تک تک مردم،عمرشان پایان می پذیرد،بلکه ملتها هم می میرند و متلاشی می شوند و منقرض می گردند،اصولا در هیچ مورد امت، در معنی مذهب به کار نرفته است،و به این ترتیب آیه مورد بحث هیچگونه ارتباطی به مساله خاتمیت ندارد.

[سوره الأعراف (٧): آیات ٣۵ تا ٣۶]

اشاره

يٰا بَنِی آدَمَ إِمّٰا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيٰاتِی فَمَنِ اِتَّقىٰ وَ أَصْلَحَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (٣۵) وَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ اِسْتَكْبَرُوا عَنْهٰا أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (٣۶)

ترجمه:

٣۵-ای فرزندان آدم!اگر رسولانی از خود شما به سراغتان بیایند که آیات مرا برای شما بازگو کنند(از آنها پیروی کنید)زیرا آنها که پرهیزگاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند(و در اصلاح خویش و دیگران بکوشند)نه ترسی بر آنها هست و نه غمناک می شوند.

٣۶-و آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند اهل دوزخند،جاودانه در آن خواهند ماند.

تفسیر:

اشاره

دستور دیگری به همه فرزندان آدم

بار دیگر خداوند فرزندان آدم را مخاطب ساخته،می گوید:"ای فرزندان آدم اگر رسولانی از خودتان(از طرف من)به سویتان آمدند که آیات مرا به شما

عرضه می دارند از آنها پیروی کنید،زیرا آنها که پرهیزگاری پیشه کنند و در اصلاح خویشتن و دیگران بکوشند نه وحشتی از مجازات الهی خواهند داشت و نه اندوه و غمی"(یا بَنِی آدَمَ إِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتِی فَمَنِ اتَّقی وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ) (۱).

*** و در آیه بعد اضافه می کند"اما آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن،خضوع ننمایند آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند" (وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ).

پاسخ به یک سفسطه دیگر

همانطور که در آیات گذشته گفتیم جمعی از دین سازان قرون اخیر برای صاف کردن جاده ادعاهای خود،پاره ای از آیات قرآن را مستمسک قرار داده و مدعی هستند که دلیل بر نفی خاتمیت است،در حالی که ارتباطی با آن ندارد.

یکی از آنها آیه فوق است،آنها بدون اینکه قبل و بعد این آیات را در نظر بگیرند،می گویند:این آیه با توجه به جمله"یاتینکم"که فعل مضارع است دلیل بر این است که امکان دارد در آینده پیامبران دیگری مبعوث شوند.

ولی اگر کمی به عقب برگردیم و آیات گذشته را که از آفرینش آدم و سکونت او در بهشت و سپس رانده شدن او و همسرش از بهشت سخن می گوید در نظر بگیریم و ملاحظه کنیم که مخاطب در این آیات مسلمانان نیستند،بلکه مجموع جامعه انسانی و تمامی فرزندان آدمند پاسخ این سخن روشن می شود زیرا

۱- ۱) "اما"در اصل مرکب از"ان"و"ما"بوده است که"ان"حرف شرط است و"ما"برای تاکید شرط آمده.

شک نیست که برای مجموعه فرزندان آدم رسولان زیادی آمدند که نام عده قابل ملاحظه ای از آنها در قرآن آمده و نام عده دیگری نیز در کتب تواریخ ثبت است.

منتها این عده از دین سازان برای اغفال مردم،آیات گذشته را به دست فراموشی می سپارند و مخاطب در این آیه را خصوص مسلمانان می گیرند و از آن نتیجه گیری می کنند که امکان رسولان دیگری در کار است.

اینگونه سفسطه ها سابقه بسیار دارد مخصوصا در میان اینها که آیه یا جمله ای از یک آیه را از بقیه جدا می کنند و قبل و بعد آن را نادیده می گیرند و بر مفهومی که تمایل دارند تطبیق می دهند هر چند ضد مفهوم واقعی آن باشد.

[سوره الأعراف (۷): آیه ۳۷]

اشاره

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيٰاتِهِ أُولٰئِكَ يَنٰالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ اَلْكِتٰابِ حَتّٰى إِذٰا جٰاءَتْهُمْ رُسُلُنٰا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قٰالُوا أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ قٰالُوا ضَلُّوا عَنّٰا وَ شَهِدُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كٰانُوا كٰافِرِينَ (۳۷)

ترجمه:

۳۷-چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می بندند یا آیات او را تکذیب می نمایند؟آنها نصیبشان را از آنچه مقدر شده(از نعمتها و مواهب این جهان) می برند تا زمانی که فرستادگان ما(فرشتگان قبض ارواح)به سراغ آنها روند و جانشان را بگیرند از آنها می پرسند:کجا هستند معبودهایی که غیر از خدا می خواندید؟(چرا به یاری شما نمی آیند؟)می گویند آنها(همه)گم شدند (و از ما دور گشتند)و بر ضد خود گواهی می دهند که کافر بودند!

ص: ۱۶۲

تفسیر:

از این آیه به بعد قسمتهای مختلفی از سرنوشت شومی که در انتظار افترا گویان و تکذیب کنندگان آیات خدا است،بیان شده،نخست به چگونگی حال آنها به هنگام مرگ اشاره کرده می گوید:"چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می بندند و یا آیات او را تکذیب می کنند"؟!(فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيٰاتِهِ).

همانطور که در سوره انعام ذیل آیه ۲۱ اشاره کرده ایم،در چندین آیه از قرآن با تعبیرهای مختلفی،"ستمکارترین مردم"معرفی شده اند،ولی صفاتی که برای آنها بیان شده همه به یک ریشه باز می گردد و آن شرک و بت پرستی و تکذیب آیات پروردگار است،در آیه مورد بحث،علاوه بر تکذیب آیات الهی، تهمت و افتراء بر خدا به عنوان صفت بارز آنان،ذکر شده است.

با توجه به اینکه از دیدگاه قرآن،ریشه تمام بدبختیها شرک،و سرمایه همه سعادتها توحید است،روشن می شود که چرا این افراد گمراه و گمراه کننده، ستمکارترین مردمند،اینها هم به خویشتن ظلم می کنند،هم به جامعه ای که به آن تعلق دارند،بذر نفاق و پراکندگی را در همه جا می پاشند و مانع بزرگی بر سر راه وحدت صفوف و پیشرفتها و اصلاحات واقعی هستند (۱).

سپس وضع آنها را به هنگام مرگ چنین توصیف می کند"آنان چند روزی بهره خود را از آنچه برایشان مقدر شده است می برند و از نعمتهای مختلف سهم خود را می گیرند،تا پیمانه عمرشان لبریز گردد و به اجل نهایی برسد،در این هنگام فرشتگان ما که مامور گرفتن ارواحند به سراغ آنها می آیند" (أُولٰئِكَ يَنٰالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتٰابِ حَتّٰى إِذٰا جٰاءَتْهُمْ رُسُلُنٰا يَتَوَفَّوْنَهُمْ).

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۱۸۳ مراجعه فرمائید.

منظور از"کتاب"در جمله بالا مقدراتی است که خداوند برای بندگان خود از نعمتهای مختلف این جهان قرار داده است،اگر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند منظور از"کتاب"کیفر الهی و یا اعم از هر دو بوده باشد.

ولی با توجه به کلمه"حتی"که معمولا-اشاره به پایان چیزی است،روشن می شود که منظور تنها نعمتهای گوناگون دنیا است که هر کسی اعم از نیکوکار و بدکار سهمی از آن دارد و به هنگام مرگ پایان می گیرد نه کیفرها و مجازاتهای الهی که با مرگ پایان نمی یابد و تعبیر به"کتاب"از این مقدرات به خاطر آن است که شباهت به مسائلی دارد که سهم بندی و نوشته می شود.

به هر حال از لحظه مرگ مجازاتهای آنها شروع می شود،نخستین بار با توبیخ و سرزنش فرشتگان پروردگار که مامور گرفتن جانشان هستند روبرو می شوند،"آنها می پرسند کجا هستند معبودهایی که غیر از خدا می پرستید"و یک عمر از آنها دم می زدید و همه چیز خود را نابخردانه در پای آنها می ریختید؟! (قالُوا أَیْنَ ما کُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ).

آنها چون دست خود را از همه چیز کوتاه می بینند و پندارهایی را که درباره معبودهای ساختگی داشتند همچون نقش بر آب مشاهده می کنند،در پاسخ می گویند:

"آنها همه گم شدند و از ما دور گشتند"اثری از آنها نمی بینیم و هیچگونه قدرتی بر دفاع از ما ندارند،و تمام عبادات ما برای آنها بیهوده بود(قالُوا ضَلُّوا عَنّا).

و"به این ترتیب خودشان بر ضد خود گواهی می دهند که کافر بودند" (وَ شَهِدُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرِینَ).

گرچه ظاهر مساله این است که فرشتگان سؤالی می کنند و آنها نیز پاسخ می گویند،ولی در واقع این یکی از مجازاتهای روانی برای آنها است که آنها را متوجه

وضع ناگواری که بر اثر اعمالشان دامن آنها را گرفته است می نمایند و به آنها نشان می دهند که چگونه یک عمر در بیراهه ها سرگردان بوده و تمام سرمایه های وجود خود را از دست داده اند و هیچ چیز نیندوخته اند،در حالی که راه بازگشت به روی آنها بسته است و این نخستین تازیانه آتشین مجازات الهی است که بر روح آنها نواخته می شود.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۳۸ تا ۳۹]

اشاره

قٰالَ اُدْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ فِي اَلنّٰارِ كُلَّمٰا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهٰا حَتّٰى إِذَا اِدّٰارَكُوا فِيهٰا جَمِيعاً قٰالَتْ أُخْرٰاهُمْ لِأُولاٰهُمْ رَبَّنٰا هٰؤُلاٰءِ أَضَلُّونٰا فَآتِهِمْ عَذٰاباً ضِعْفاً مِنَ اَلنّٰارِ قٰالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَ لٰكِنْ لاٰ تَعْلَمُونَ (۳۸) وَ قٰالَتْ أُولاٰهُمْ لِأُخْرٰاهُمْ فَمٰا كٰانَ لَكُمْ عَلَيْنٰا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا اَلْعَذٰابَ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۳۹)

ترجمه:

۳۸-(خداوند به آنها)می گوید:داخل شوید در صف گروه های مشابه خود از جن و انس در آتش،هر زمان گروهی وارد می شوند گروه دیگر را لعن می کنند تا همگی با ذلت در آن قرار گیرند(در این هنگام)گروه پیروان درباره پیشوایان خود می گویند:خداوندا!اینها بودند که ما را گمراه ساختند پس کیفر آنها را از آتش دو برابر کن(کیفری برای گمراهیشان و کیفری به خاطر گمراه ساختن ما)می گوید برای هر کدام(از شما)عذاب مضاعف است ولی نمی دانید(زیرا پیروان نیز اگر گرد پیشوایان ستمگر و گمراه را نگرفته بودند آنها قدرتی بر اغوای

دگران نمی داشتند).

۳۹-و پیشوایان آنها به پیروان خود می گوینـد شـما امتیازی بر ما ندار یـد پس بچشـید عـذاب (الهی)را در برابر آنچه انجام می دادید.

تفسیر:

درگیری پیشوایان و پیروان گمراه در دوزخ!

در این آیات هم چنان بیان سرنوشت شوم تکذیب کنندگان آیات خدا دنبال می گردد:

در آیات گذشته صحنه ای که به هنگام مرگ و بازپرسی فرشتگان قبض ارواح رخ می دهد ترسیم شده بود و در اینجا صحنه برخورد گروه های اغوا کننده و اغوا شونده را در قیامت شرح می دهد:

"در روز رسـتاخیز خداوند به آنها می گوید در صف گروه های مشابه خود از جن و انس که پیش از شما بودند،قرار گیرید و در آتش داخل شوید"(قالَ ادْخُلُوا فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِی النّارِ).

این فرمـان ممکن است به صورت یـک فرمـان تکوینی باشـد یعنی خداونـد عملا آنها را در یک جا قرار دهـد،و یا اینکه شبیه یک فرمان تشریعی صادر شود که با گوش خود بشنوند و ناچار از اطاعت آن بوده باشند.

هنگامی که همگی در آتش ورود کردند برخوردشان با هم مسـلکهایشان شروع می شود،برخوردی عجیب و عبرت انگیز،"هر دسته ای که وارد دوزخ می شود به دیگری لعن و نفرین می کنـد و او را مسـئول بدبختی خویش می داند" (کُلَّما دَخَلَتْ أُمَّهٌ لَعَنَتْ أُخْتَها) (۱)

۱- ۱) تعبیر به"اخت"(خواهر)در اینجـا کنایه از ارتباط و پیونـد فکری و روحی در میان گروه های منحرف است و از آنجا که امت مؤنث لفظی است تعبیر به"اخت"،شده نه"اخ".

شاید بارها گفته ایم صحنه قیامت انعکاس بزرگی از صحنه های این دنیا است، در این جهان نیز بارها دیده ایم که هر گروه از گروه های منحرف به دسته دیگر بد می گوید و از او متنفر است،به عکس پیامبران الهی و افراد صالح و مصلح هر کدام آمده اند برنامه دیگری را تایید کرده اند و پیوستگی خود را در هدف با یکدیگر اعلام داشته اند.

مطلب به همین جا پایان نمی پذیرد،"هنگامی که همگی با ذلت و خواری در محیط شرربار دوزخ قرار می گیرند،شکایات آنها به پیشگاه پروردگار از یکدیگر شروع می شود،نخست فریب خوردگان زبان به شکایت می گشایند و چون راه نجاتی برای خود نمی بینند عرضه می دارند:پروردگارا این اغواگران بودند که ما را گمراه ساختند،خدایا عذاب و کیفر آنها را مضاعف کن،کیفری به خاطر گمراه بودن،و کیفری به خاطر گمراه کردن ما"(حَتّی إِذَا ادّارَکُوا فِیها جَمِیعاً قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النّارِ).

شک نیست که این درخواست کاملا منطقی و بجا است و حتی بدون درخواست، اغواگران چنین کیفری را دارند،زیرا آنها بار مسئولیت انحراف فریب خوردگان را نیز بر دوش می کشند،بدون اینکه از مسئولیت خود آنها کاسته شود،ولی عجیب این است که در پاسخ"به آنها گفته می شود،مجازات هر دو دسته از شما مضاعف است ولی نمی دانید چرا؟!"(قالَ لِکُلٍّ ضِعْفٌ وَ لکِنْ لا تَعْلَمُونَ).

با دقت روشن می شود که چرا گروه پیروان نیز مجازات مضاعف دارند،زیرا هیچگاه پیشوایان ظلم و ستم و سرکردگان انحراف و گمراهی به تنهایی نمی توانند برنامه های خود را پیاده کنند و این پیروان سرسخت و لجوج هستند که به آنها در رسیدن به این هدف قدرت و توان می بخشند و به اصطلاح تنور آنها را داغ کرده و پای پرچمشان سینه می زنند،بنا بر این،این دسته نیز باید کیفر مضاعف داشته

ص: ۱۶۷

باشد،کیفری به خاطر گمراهی خود و کیفری به خاطر حمایت از ظالم و ستمگر و پیشوایان گمراه.

به همین دلیل در حدیث معروفی که از امام کاظم ع درباره یکی از دوستانش بنام"صفوان"نقل شده می خوانیم که به هنگام نهی او از همکاری با دستگاه هارون الرشید ستمگر فرمود:اگر مردم دستگاه آنها را گرم نکنند و به حمایتشان نشتابند چگونه می توانند حق پیشوایان عادل را غصب کنند".

*** در آیه بعد،پاسخ پیشوایان گمراه را چنین نقل می کند که"آنها به پیروان خود می گویند شما هیچ تفاوتی با ما ندارید،یعنی اگر ما گفتیم شما تایید کردید و اگر گام برداشتیم کمک نمودید و اگر ستم نمودیم شما یار و مددکار ما بودید، بنا بر این شما هم در مقابل اعمالتان عذاب دردناک الهی را بچشید"(وَ قٰالَتْ أُولاٰهُمْ لِأُخْرٰاهُمْ فَمٰا كٰانَ لَكُمْ عَلَيْنٰا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذٰابَ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ).

منظور"اولی"طایفه نخستین،یعنی پیشوایان و منظور از"اخری"گروه پیروان می باشد.

***

[سوره الأعراف (۷): آیات ۴۰ تا ۴۱]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ اِسْتَکْبَرُوا عَنْهٰا لاٰ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوٰابُ اَلسَّمٰاءِ وَ لاٰ یَدْخُلُونَ اَلْجَنَّهَ حَتّٰی یَلِجَ اَلْجَمَلُ فِی سَمِّ اَلْخِیٰاطِ وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُجْرِمِینَ (۴۰) لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهٰادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوٰاشٍ وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلظّٰالِمِینَ (۴۱)

ترجمه:

۴۰-آنها که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند درهای آسمان برویشان گشوده نمی شود و(هیچگاه)داخل بهشت نمی شوند مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن خیاطی بگذرد!(یعنی به هیچ وجه امکان ندارد)اینچنین گنهکاران را جزا می دهیم.

۴۱-برای آنها بسترهایی از(آتش)دوزخ و روی آنها پوششهایی(از آن)است و اینچنین ظالمان را جزا می دهیم.

تفسیر:

بار دیگر قرآن به سراغ سرنوشت افراد متکبر و لجوج یعنی آنها که زیر بار آیات پروردگار نمی روند و در برابر حق تسلیم نیستند رفته،می گوید:"کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند درهای آسمان به روی آنان گشوده نمی شود"(إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْهٰا لاٰ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوٰابُ السَّمٰاءِ).

در حدیثی از امام باقر ع چنین می خوانیم:

اما المؤمنون فترفع اعمالهم و ارواحهم الی السماء فتفتح لهم ابوابها و اما الکافر فیصعد بعمله و روحه

ص: ۱۶۹

حتی اذا بلغ الی السماء نادی مناد اهبطوا به الی سجین :"اما مؤمنان،اعمال و ارواحشان به سوی آسمانها برده می شود و درهای آسمان به روی آنها گشوده خواهد شد،اما کافر روح و عملش را بالا می برند تا به آسمان برسد در این هنگام کسی صدا می زند آن را به سوی سجین(دوزخ)پائین ببرید" (۱).

به همین مضمون روایاتی نیز از پیغمبر اکرم ص در تفسیر طبری و سایر تفاسیر در ذیل آیه مورد بحث نقل شده است.

ممکن است منظور از آسمان در اینجا معنی ظاهر آن باشد،و نیز ممکن است کنایه از مقام قرب خدا بوده باشد،همانطور که در آیه ۹ سوره فاطر می خوانیم: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ :"سخنان پاکیزه به سوی او بالا می روند و عمل صالح را ترفیع می دهد".

سپس اضافه می کند:"آنها وارد بهشت نخواهند شد،تا زمانی که شتر از سوراخ سوزن بگذرد"!(وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِياطِ).

این تعبیر کنایه لطیفی از محال بودن این امر است،در واقع برای اینکه عدم امکان دخول این افراد در بهشت به صورت یک مساله حسی درآید،این مثال انتخاب شده است،تا همانطور که هیچکس تردید ندارد که ممکن نیست شتر با آن جثه بزرگش از سوراخ باریک سوزن عبور کند،همین طور مسلم بدانند راهی برای ورود افراد بی ایمان متکبر در بهشت مطلقا موجود نیست!.

"جمل"در لغت به معنی شتری است که تازه دندان برآورده،ولی یکی از معانی جمل طنابهای محکمی که کشتی ها را با آن مهار می کنند،نیز می باشد (۲)و از آنجا که طناب و سوزن تناسب بیشتری با هم دارند،بعضی این معنی را در تفسیر

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) به کتاب"تاج العروس"و"قاموس"و ماده جمل مراجعه کنید.

آیه بهتر دانسته اند،ولی بیشتر مفسران اسلامی معنی اول را ترجیح داده اند،و حق با آنها است زیرا:

اولا-در روایات پیشوایان اسلام نیز تعبیراتی دیده می شود که با تفسیر اول متناسب است.

ثانیا-نظیر این تفسیر در باره ثروتمندان(خودخواه و متکبر)نیز در انجیل دیده می شود،در انجیل لوقا باب ۱۸ جمله ۲۴ و ۲۵ چنین می خوانیم که عیسی فرمود:"چه بسیار مشکل است کسانی را که صاحبان دولتند درآمدن در ملکوت خدا،زیرا آسانتر است شتر را که در چشمه سوزن درآید از اینکه صاحب دولتی در ملکوت خدا داخل شود".

حد اقل از این جمله چنین استفاده می شود که این کنایه،از قدیم در میان اقوام معمول بوده است.

هم امروز نیز در میان ما این ضرب المثل درباره افرادی که گاهی زیاد سختگیرند و گاهی بسیار آسان می گیرند رائج است،می گویند"فلان کس گاهی از دروازه وارد نمی شود،ولی گاهی از چشمه سوزن عبور می کند".

ثالثا-با توجه به اینکه کلمه"جمل"بیشتر در معنی اول به کار می رود و استعمال این کلمه در معنی طناب ضخیم بسیار کم است تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

در پایان آیه برای تاکید و توضیح بیشتر اضافه می کند،"این چنین گنهکاران را کیفر می دهیم"(وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ).

*** در آیه بعد،به قسمتی دیگر از مجازات دردناك آنها اشاره کرده می گوید:

"برای این گونه افراد،بسترهایی از جهنم و آتش سوزان است و روی آنها پوششهایی

ص :۱۷۱

از همان آتش سوزان قرار دارد"(لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهٰادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوٰاشٍ) (۱)و باز برای تاکید اضافه می کند"این چنین ظالمان و ستمگران را کیفر می دهیم"(وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الظّٰالِمِینَ).

جالب اینکه گاهی از آنها به عنوان"مجرم"و گاهی"ظالم"و گاهی "تکذیب کننده آیات پروردگار"و گاهی"متکبر"تعبیر می کند که همه آنها در واقع به یک حقیقت برمی گردد.

۱- ۱) "مهاد"جمع"مهد"(بر وزن عهد)به معنی بستر است،"غواش"که در اصل"غواشی"بوده جمع"غاشیه"به معنی هر گونه پوشش است،به خیمه نیز اطلاق می گردد، در آیه بالا ممکن است به معنی خیمه و یا به معنی پوشش بوده باشد.

[سوره الأعراف (٧): آیات ۴۲ تا ۴۳]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها أُولٰئِكَ أَصْحابُ اَلْجَنَّهِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (۴۲) وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهارُ وَ قالُوا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي هَدانا لِهٰذا وَ ما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لاٰ أَنْ هَدانَا اَللّٰهُ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكُمُ اَلْجَنَّهُ أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳)

ترجمه:

۴۲-و کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند-هیچکس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی کنیم-اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند.

۴۳-و آنچه در دلها از کینه و حسد دارند برمی کنیم(تا در صفا و صمیمیت با هم زندگی کنند)و از زیر(قصرها و درختان)آنها نهرها جریان دارد و می گویند سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به این(همه نعمتها)رهنمون شد و اگر او ما را هدایت نکرده بود ما(به اینها)راه نمی یافتیم،مسلما فرستادگان پروردگار ما حق می گفتند،و(در این هنگام)ندا داده می شود که این بهشت را در برابر اعمالی که انجام می دادید به ارث بردید.

تفسیر:

اشاره

آرامش کامل و سعادت جاویدان

همانگونه که سابقا اشاره کردیم،روش قرآن این است که برای تاکید مطلب،گروه های مختلف و سرنوشت آنها را در برابر یکدیگر نهاده و با مقایسه

به یکدیگر چگونگی وضع آنها را تشریح می کند،در آیات گذشته بحث از سرنوشت منکران آیات خدا و متکبران و ظالمان بود،در اینجا آینده روشن افراد با ایمان را چنین شرح می دهد:"کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند"(وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ... أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ).

ولی در میان این جمله(یعنی در میان"مبتدا"و"خبر")یک جمله معترضه (۱)که اشاره به پاسخ بسیاری از سؤالات است بیان کرده،می گوید:"ما هیچکس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی کنیم"(لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها).

اشاره به اینکه کسی تصور نکند که قرار گرفتن در صف افراد با ایمان و انجام عمل صالح در دسترس همه کس نیست و جز افراد معدودی قدرت بر وصول به آن ندارند،زیرا تکالیف پروردگار به اندازه قدرت افراد است و به این وسیله راه را به روی همه کس اعم از عالم و جاهل،کوچک و بزرگ و در هر سن و سال گشوده و همه را دعوت به پیوستن به این صف می کند،و البته از هر کس به اندازه استعداد فکری و جسمی و امکاناتش انتظار دارد.

این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن،وسیله نجات و سعادت جاویدان را منحصرا ایمان و عمل شایسته معرفی می کند و به این ترتیب به عقیده خرافی مسیحیان امروز که وسیله نجات را قربانی شدن مسیح در برابر گناهان بشریت می دانند،خط بطلان می کشد،اصرار قرآن روی مساله ایمان و عمل صالح در آیات مختلف برای کوبیدن این طرز تفکر و مانند آن است.

***

---

۱ - ۱) اشتباه نشود معنی "جمله معترضه"این نیست که به کلی بیگانه از مطلب است بلکه حتما نوعی ارتباط دارد اگر چه از نظر جمله بندی در وسط عبارت دیگر قرار گرفته است بنا بر این جمله معترضه،از نظر جمله بندی جدا است نه از نظر معنی.

در آیه بعد اشاره به یکی از مهمترین نعمتهایی که خدا به بهشتیان ارزانی می دارد و مایه آرامش روح و جان آنها است کرده،و می گوید:"کینه ها و حسدها و دشمنیها را از دل آنها برمی کنیم"(وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ).

"غل"در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است،و به همین جهت به حسد و کینه و دشمنی که به طرز مرموزی در جان انسان نفوذ می کند"غل"گفته می شود،و اگر به رشوه نیز"غلول"می گویند به این مناسبت است که نفوذ مخفیانه برای انجام خیانتی می باشد (۱).

در حقیقت یکی از بزرگترین ناراحتیهای انسانها در زندگی دنیا که سر- چشمه پیکارهای وسیع اجتماعی می شود و علاوه بر خسارتهای سنگین جانی و مالی آرامش روح را به کلی بر هم می زند،همین"کینه توزی"و"حسد"است.

بسیاری را می شناسیم که در زندگی هیچ چیز کم ندارند،تنها رنج و عذاب الیم آنها حسد نسبت به وضع دیگران،و کینه توزی است که زندگی مرفه آنها را عرصه تاخت و تاز لشکر اندوه و غم و فعالیتهای خسته کننده بی دلیل می سازد.

بهشتیان به کلی از بدبختیهای ناشی از اینگونه صفات برکنارند،نه کینه ای دارند و نه حسدی و نه عواقب شوم این صفات زشت،آنها با هم در نهایت دوستی و محبت و صفا و صمیمیت و آرامش زندگی می کنند،همه از وضع خود راضیند، حتی آنها که در مقامات پائینتری قرار دارند نسبت به وضع کسانی که مقام آنها بالاتر است،رشک و حسد نمی برند،و به این ترتیب بزرگترین مشکل همزیستی سالم آنها حل شده است.

بعضی مفسران روایتی نقل کرده اند که"هنگامی که بهشتیان به سوی بهشت روان شوند،بر در بهشت درختی می بینند که از ریشه آن دو چشمه جاری است،

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۱۵۲ پاورقی مراجعه فرمائید.

از یکی از آن دو چشمه می نوشند،و تمام کینه ها و حسدها از قلب آنها شسته می شود و این همان شراب طهور است،و در چشمه دیگر خود را شستشو می دهند و طراوت و زیبایی در اندام آنها آشکار می شود،به طوری که بعد از آن هرگز ژولیده و رنگ پریده و دگرگون نخواهند شد" (۱).

این حدیث گرچه سندش به پیامبر و امامان نرسیده است و تنها یکی از مفسران به نام"سدی"نقل کرده،اما بعید نیست در اصل از پیامبر ص نقل شده باشد زیرا این امور از مسائلی نیست که امثال"سدی"بتوانند از آن آگاهی یابند،و در هر حال اشاره لطیفی است به این حقیقت که بهشتیان هم از درون شستشو می شوند و هم از برون،هم زیبائیهای جسمانی دارند و هم زیبائیهای روحانی، و هیچگونه حسد و کینه آنها را رنج نمی دهد.

خوشا به حال مردمی که در این دنیا نیز بهشتی برای خود بسازند و سینه ها را از کینه ها و حسدها پاک کنند،و از رنجهای ناشی از آن برکنار گردند.

قرآن پس از ذکر این نعمت روحانی،اشاره به نعمت مادی و جسمانی آنها کرده می گوید:"از زیر قصرهای آنها نهرهای آب جریان دارد"(تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهٰارُ).

سپس رضایت و خشنودی کامل و همه جانبه اهل بهشت را با این جمله منعکس می کند که آنها می گویند:"حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به این همه نعمت رهنمون شد و اگر او ما را راهنمایی نمی کرد،هرگز،هدایت نمی یافتیم این توفیق او بود که دست ما را گرفت و از گذرگاههای زندگی عبور داد و به سر منزل سعادت رسانید".(وَ قٰالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدٰانٰا لِهٰذٰا وَ مٰا کُنّٰا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لاٰ أَنْ هَدٰانَا اللّٰهُ).

"مسلما فرستادگان پروردگار ما،راست می گفتند و ما با چشم خود درستی

ص:۱۷۶

۱- ۱) تفسیر المنار جلد ۸ صفحه ۴۲۱.

گفتار آنها را هم اکنون می بینیم"(لَقَدْ جٰاءَتْ رُسُلُ رَبِّنٰا بِالْحَقِّ).

"در این هنگام ندایی بر می خیزد،و این جمله را در گوش جان آنها سر- می دهد که این بهشت را به خاطر اعمال پاکتان به ارث برديد"(وَ نُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهٰا بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

بار دیگر به این حقیقت می رسیم که نجات در سایه عمل صالح است،نه پندارها و خیالات بی اساس.

"ارث"در اصل به معنی انتقال یافتن مال و ثروتی از کسی به دیگری است بدون اینکه قراردادی در میان آنها باشد(یعنی از مسیر طبیعی نه خرید و فروش و مانند آن)و اگر به انتقال اموال میت به بازماندگانش ارث گفته می شود،نیز از همین نظر است.

***

تعبیر به ارث چرا؟

در اینجا یک سؤال پیش می آید که چگونه به اهل بهشت گفته می شود، این نعمتها را به"ارث"در برابر اعمالتان بردید؟ پاسخ این سؤال را حدیثی که از طرق شیعه و اهل تسنن از پیامبر اکرم ص نقل شده است می دهد،آنجا که می فرماید:

ما من احد الا و له منزل فی الجنه و منزل فی النار فاما الکافر فیرث المؤمن منزله من النار و المؤمن یرث الکافر منزله من الجنه فذلک قوله أُورِثْتُمُوهٰا بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ :"هر کس- بدون استثناء-جایگاهی در بهشت و جایگاهی در دوزخ دارد،کافران جایگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را،و این است معنی گفتار خداوند" أُورِثْتُمُوهٰا بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ " (۱).

۱- ۱) نور الثقلین جلد دوم صفحه ۳۱ و تفسیر قرطبی جلد ۴ صفحه ۲۶۴۵ و تفاسیر دیگر.

این حدیث در واقع اشاره به آن است که درهای سعادت و شقاوت به روی همگان باز است هیچکس از آغاز بهشتی آفریده نشده و نه هیچکس دوزخی، بلکه همه کس استعداد رسیدن به هر دو را دارند،و این اراده خود آنها است که سرنوشتشان را تعیین می کند،بدیهی است هنگامی که مؤمنان با اعمال خود، به بهشت راه یافتند و افراد ناپاک و بی ایمان به دوزخ،جای خالی هر کدام به طور طبیعی در اختیار دیگری قرار خواهد گرفت.

و به هر حال این آیه و این حدیث یکی از دلائل روشن نفی جبر و طرفداری از اصل آزادی اراده است.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۴۴ تا ۴۵]

اشاره

وَ نٰادیٰ أَصْحٰابُ اَلْجَنَّةِ أَصْحٰابَ اَلنّٰارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنٰا مٰا وَعَدَنٰا رَبُّنٰا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مٰا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قٰالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَى اَلظّٰالِمِينَ (۴۴) اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ يَبْغُونَهٰا عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كٰافِرُونَ (۴۵)

ترجمه:

۴۴-و بهشتیان به دوزخیان صدا می زنند که ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود همه را حق یافتیم،آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟!در این هنگام ندا دهنده ای در میان آنها ندا می دهد که لعنت خدا بر ستمگران باد! ۴۵-همانها که(مردم را)از راه خدا باز می دارند و(با القای شبهات)می خواهند آن را کج و معوج نشان دهند و آنان به آخرت کافر هستند.

ص: ۱۷۸

تفسیر:

پس از بحثی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت بهشتیان و دوزخیان بیان شد،در این آیات اشاره ای به گفتگوی این دو گروه با هم در آن جهان شده است، و از آن استفاده می شود که بهشتیان و دوزخیان از محل خود می توانند با یکدیگر سخن بگویند.

نخست می گوید:"بهشتیان،دوزخیان را مخاطب ساخته و صدا می زنند که ما وعده پروردگار خویش را حق یافتیم،آیا شما هم به آنچه خدا به وسیله فرستادگانش وعده داده بود،رسیدید؟!"(وَ نادی أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَصْحابَ النّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا).

"و آنها در پاسخ می گویند آری،همه را عین حقیقت دیدیم"(قالُوا نَعَمْ).

باید توجه داشت با اینکه"نادی"فعل ماضی است،در اینجا معنی مضارع را می بخشد،و اینگونه تعبیر در قرآن فراوان است که حوادث قطعی آینده را با فعل ماضی ذکر می کند و این یک نوع تاکید محسوب می شود،یعنی آینده چنان روشن است که گویی در گذشته روی داده است.

ضمنا تعبیر به"نادی"که معمولا برای فاصله دور است،روشنگر بعد مسافت مقامی یا مکانی میان این دو گروه است.

در اینجا ممکن است سؤال شود،گفتگوهای این دو گروه چه فایده ای دارد، با اینکه خودشان پاسخ آن را می دانند؟ ولی جواب آن معلوم است،زیرا سؤال همیشه برای افزایش معلومات نیست، بلکه گاهی جنبه ملامت و سرزنش و توبیخ دارد،و در اینجا چنین است،در واقع این خود یکی از کیفرهای گنهکاران و ستم پیشگانی است که وقتی دنیا به کامشان

بود،بـا ملامتهـا و سرزنشـها،روح افراد بـا ايمـان را مى آزردنـد،در آنجـا بايـد كيفر آن را به عنوان نتيجه عمـل ببيننـد،نظير اين موضوع در سوره هاى مختلف قرآن از جمله در آخر سوره مطففين آمده است.

سپس اضافه مى كنـد"در اين هنگام گوينـده اى،نـدا در مى دهـد(آن چنان كه صـداى او به گوش همگان مى رسد)كه لعنت خدا بر ستمگران باد"!(فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظّالِمِينَ). سپس ستمگران را چنين معرفى مى كند:

"همانهـا كه مردم را از راه راست بـاز داشـتند و بـا تبليغات مسـموم و زهرآگين خود،ايجاد شك و ترديـد در ريشه هاى عقائد مردم كردند و جاده مستقيم الهى را كج و معوج نشان دادند،و به سراى ديگر نيز ايمان نداشتند"(اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ كافِرُونَ) (١).

از آيه فوق بار ديگر اين حقيقت اسـتفاده مى شود كه همه انحرافات و مفاسد در مفهوم"ظلم و سـتم"جمع است و ظالم مفهوم وسيعى دارد كه تمام گنهكاران، مخصوصا گمراهان گمراه كننده را در بر ميگيرد.

اين نـدا دهنـده كيست؟ در اينكه اين مؤذّن(نـدا دهنـده)كه صداى او را همگان مى شـنوند و در حقيقت،سـيطره تفوقى بر همه آنها دارد كيست؟از آيه چيزى استفاده نمى شود،

١- ١) يَبْغُونَها عِوَجاً به معنى"يطلبونها عوجا"مى باشـد يعنى آنها ميل دارند و تلاش و كوشـش مى كنند كه با القاى شـبهات و تبليغات مسموم،راه راست را دگرگون نشان دهند،ضمنا"راغب"در مفردات مى گويد:عوج(بر وزن كرج)به معنى كجى حسى است ولى"عوج"(بر وزن پـدر)به كجى هـايى گفته مى شود كه بـا فكر،درك مى شود ولى ظاهرا پاره اى از آيات قرآن مانند آيه ١٠٧ سوره طه با اين تفصيل سازگار نيست(دقت كنيد).

ولی در روایات اسلامی که در تفسیر و توضیح آیه فوق آمده است،غالبا به امیر مؤمنان علی ع تفسیر شده است.

حاکم ابو القاسم حسکانی که از دانشمندان اهل سنت است به سند خود از "محمد حنفیه"از"علی" ع نقل می کند که فرمود:

انا ذلک المؤذن :"آنکه این نـدا را در می دهـد منم"و همچنین به سـند خود از ابن عباس نقل می کند که علی ع در قرآن نام هایی دارد که مردم آنها را نمی دانند،از جمله"مؤذّن"در آیه شـریفه فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ :"علی است که این ندا را در می دهد و می گوید

الا لعنه علی الـذین کـذبوا بولایتی و اسـتخفوا بحقی :"لعنت خـدا بر آنها باد که ولایت مرا تکـذیب کردند و حق مرا کوچک شمردند" (۱).

از طرق شـیعه نیز روایات متعـددی در این زمینه وارد شده است،از جمله اینکه"صدوق"با سـند خود از امام باقر ع نقل می کند که امیر مؤمنان علی ع به هنگام بازگشت از میدان جنگ نهروان،مطلع شد که معاویه آشکارا او را دشنام می دهد و یارانش را به قتـل می رسانـد،حضـرت برخاست و خطابه ای ایراد کرد و در ضـمن فرمود:"نـدا دهنـده در دنیا و آخرت منم همانگونه که خداونـد می فرمایـد: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّالِمِينَ ،من آن مـؤذّن رسـتاخیزم، و نیز می فرمایـد وَ أَذانٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ (به هنگام حج باید از طرف خدا و پیامبر این صدا به گوش همه مردم برسد...)آن مؤذن نیز من بودم" (۲).

مـا فکر می کنیم علت اینکه امیر مومنـان علی ع به عنوان مؤذّن و نـدا دهنـده در آن روز انتخاب می شود.این است که اولا در دنیا نیز این منصب را از طرف خدا و پیامبر ص داشت،زیرا پس از فتح مکه ماموریت پیدا کرد که سوره برائت را در

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۱۷.

موسم حج با صدای رسا برای همه مردم بخواند و اعلام دارد وَ أَذٰانٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النّٰاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ :"این ندایی است از طرف خداوند و پیامبرش به همه مردم در روز حج اکبر که خدا و رسولش از مشرکان بیزارند" (۱).

ثانیا موقف علی ع در تمام طول زندگی موقف مبارزه با ظلم و ستم و درگیری مداوم با ظالمان و ستمگران بود،آن چنان که حمایت از مظلوم و دشمنی با ظالم در تمام فرازهای تاریخ زندگیش-با توجه به شرائط خاص عصرش-می درخشد، مگر نه این است که زندگی در جهان دیگر یک نوع تجسم بزرگ و تکامل یافته از زندگی انسانها در این جهان است بنا بر این چه جای تعجب که مؤذّن آن روز یعنی آن کس که ندای لعن بر ظالمان را در میان بهشت و دوزخ از طرف خدا و پیامبر ص سرمی دهد علی ع باشد.

از آنچه گفتیم پاسخ نویسنده"المنار"روشن می شود،که در فضیلت بودن این مقام برای علی ع تردید می کند و می گوید:"معلوم نیست که این کار برای او فضیلتی باشد"! باید گفت همانطور که نمایندگی از سوی پیامبر در مراسم حج و ابلاغ سوره برائت یکی از بزرگترین افتخارات او محسوب می شود،و همانطور که مبارزه با ظالمان و ستمگران از برجسته ترین فضائل او است،تصدی این منصب در قیامت که دنباله همان برنامه است نیز فضیلت آشکاری محسوب می شود.

و نیز از آنچه گفتیم پاسخ"آلوسی"نویسنده تفسیر"روح المعانی" که می گوید: صدور این احادیث از طرق اهل سنت ثابت نیست روشن گردید، زیرا همانطور که دانستیم این حدیث را دانشمندان اهل تسنن و شیعه هر دو در کتابهای خود آورده اند.

ص :۱۸۲

۱- ۱) توبه آیه ۳.

[سوره الأعراف (٧): آيات ۴۶ تا ۴۹]

اشاره

وَ بَيْنَهُمٰا حِجٰابٌ وَ عَلَى اَلْأَعْرٰافِ رِجٰالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمٰاهُمْ وَ نٰادَوْا أَصْحٰابَ اَلْجَنَّةِ أَنْ سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهٰا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ (۴۶) وَ إِذٰا صُرِفَتْ أَبْصٰارُهُمْ تِلْقٰاءَ أَصْحٰابِ اَلنّٰارِ قٰالُوا رَبَّنٰا لاٰ تَجْعَلْنٰا مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ (۴۷) وَ نٰادىٰ أَصْحٰابُ اَلْأَعْرٰافِ رِجٰالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمٰاهُمْ قٰالُوا مٰا أَغْنىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مٰا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (۴۸) أَ هٰؤُلاٰءِ اَلَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لاٰ يَنٰالُهُمُ اَللّٰهُ بِرَحْمَةٍ اُدْخُلُوا اَلْجَنَّةَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لاٰ أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۴۹)

ترجمه:

۴۶-و در میان آن دو(بهشتیان و دوزخیان)حجابی قرار دارد و بر"اعراف"مردانی هستند که هر یک از آن دو را از سیمایشان می شناسند و به بهشتیان صدا می زنند که درود بر شما باد،اما داخل بهشت نمی شوند در حالی که امید آن را دارند.

۴۷-و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد می گویند:پروردگارا ما را با جمعیت ستمگران قرار مده! ۴۸-و اصحاب اعراف مردانی(از دوزخیان را)که از سیمایشان آنها را می شناسند صدا می زنند و می گویند دیدید که گردآوری شما(از مال و ثروت و زن و فرزند)و تکبرهای شما به حالتان سودی نداد؟! ۴۹-آیا اینها(این واماندگانی که بر اعراف هستند)همانها نیستند که سوگند یاد کردید

ص:۱۸۳

رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد(ولی به خاطر ایمان و بعضی اعمال خیرشان خداوند آنها را مشمول رحمت خود ساخت هم اکنون به آنها گفته می شود) داخل بهشت شوید که نه ترسی دارید و نه غمناك می شوید.

تفسیر:

اشاره

اعراف گذرگاه مهمی به سوی بهشت

در تعقیب آیات گذشته که گوشه ای از سرگذشت بهشتیان و دوزخیان را بیان می کرد،در این آیات درباره"اعراف"که منطقه ای است حد فاصل میان بهشت و دوزخ،با ویژگیهایی که دارد سخن می گوید.

نخست به حجابی که در میان بهشتیان و دوزخیان کشیده شده است اشاره کرده،می گوید:"میان این دو گروه حجابی قرار دارد"(و بینهما حجاب).

از آیات بعد چنین استفاده می شود که حجاب مزبور همان"اعراف"است که مکان مرتفعی است در میان این دو گروه،که مانع از مشاهده یکدیگر می شود، ولی وجود چنین حجابی مانع از آن نیست که آواز و صدای یکدیگر را بشنوند چنان که در آیات قبل گذشت،بسیار دیده ایم که همسایگان مجاور از پشت دیوار با یکدیگر سخن می گویند و از حال یکدیگر جویا می شوند،در حالی که یکدیگر را نمی بینند،البته کسانی که بر اعراف یعنی قسمتهای بالای این مانع مرتفع قرار دارند،هر دو گروه را می توانند ببینند(دقت کنید).

گرچه از پاره ای از آیات قرآن مانند آیه ۵۵ سوره صافات استفاده می شود که اهل بهشت گهگاه می توانند،از مقام خود،سر برآورند و دوزخیان را بنگرند، ولی این گونه استثنائات منافاتی با چگونگی بهشت و دوزخ و وضع اصلی آن دو ندارد،و آنچه در بالا گفته شد،کیفیت اصلی این دو موقف را نشان می دهد،اگر چه این قانون نیز استثناهایی دارد و ممکن است در شرایط خاصی بعضی از بهشتیان،

دوزخیان را بنگرند.

***آنچه در اینجا باید قبل از بحث درباره چگونگی اعراف موکدا یادآور شویم این است که تعبیراتی که درباره قیامت و زندگی جهان دیگر می شود، هیچگاه نمی تواند از تمام خصوصیات آن زندگی پرده برداری کند،و گاهی این تعبیرات جنبه تشبیه و مثال دارد و گاهی تنها شبحی را نشان می دهد،زیرا زندگی آن جهان در افقی بالاتر و به مراتب از زندگی این جهان وسیعتر است،درست همانند وسعت زندگی این جهان در برابر دنیای رحم مادر و عالم جنین،بنا بر این اگر الفاظ و مفاهیمی که برای زندگی این جهان داریم نتواند گویای تمام آن مفاهیم باشد جای تعجب نیست.

***سپس قرآن می گوید:"بر اعراف مردانی قرار دارند که هر یک از جهنمیان و دوزخیان را در جایگاه خود می بینند و از سیمایشان آنها را می شناسند"(وَ عَلَی الْأَعْرٰافِ رِجٰالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمٰاهُمْ).

"اعراف"در لغت جمع"عرف"(بر وزن گفت)به معنی محل مرتفع و بلند است،و اینکه به یالهای اسب و پرهای بلند پشت گردن خروس،"عرف الفرس" یا"عرف الدیک"گفته می شود به همین جهت است که در محل مرتفعی از بدن آنها قرار دارد(درباره خصوصیات سرزمین اعراف که در آیه آمده پس از پایان تفسیر آیات به تفصیل سخن خواهیم گفت).

سپس می گوید:"مردانی که بر اعراف قرار دارند،بهشتیان را صدا می زنند و می گویند:درود بر شما باد،اما خودشان وارد بهشت نشده اند،اگر چه بسیار تمایل دارند"(وَ نٰادَوْا أَصْحٰابَ الْجَنَّهِ أَنْ سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوهٰا وَ هُمْ

يَطْمَعُونَ

).

*** اما به هنگامی که به سوی دیگر نگاه می کننـد و دوزخیان را در دوزخ می بیننـد،به درگاه خـدا راز و نیاز می کنند و می گویند:"پروردگارا ما را با جمعیت سـتمگران قرار مده"(وَ إِذٰا صُرِفَتْ أَبْصٰارُهُمْ تِلْقٰاءَ أَصْحٰابِ النّٰارِ قٰالُوا رَبَّنٰا لاٰ تَجْعَلْنٰا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ) (۱).

قابـل توجه اینکه درباره مشاهـده دوزخیان در آیه فوق تعبیر به إِذٰا صُرِفَتْ أَبْصٰارُهُمْ شـده است،یعنی هنگامی که چشم آنها به سوی دوزخیان برگردانـده می شود،و این در حقیقت اشاره به آن است که آنها از مشاهـده دوزخیان تنفر دارند،گویا نگاهشان به آنها نیز آمیخته با اکراه و اجبار است.

*** در آیه بعد اضافه می کند که"اصحاب اعراف،جمعی از دوزخیان را که از چهره و سیمایشان می شناسند صدا می زنند و مورد ملامت و سـرزنش قرار می دهند که دیدید عاقبت گردآوری اموال و نفرات در دنیا و تکبر ورزیدن از قبول حق، به شـما سودی نـداد،چه شـد آن مـال هـا؟و کجـا رفتنـد آن نفرات؟و چه نـتیجه ای گرفتیـد از آن همه کـبر و خودپرستی"؟ (وَ نٰادیٰ أَصْحٰابُ الْأَعْرٰافِ رِجٰالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمٰاهُمْ قٰالُوا مٰا أَغْنیٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مٰا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ).

*** بار دیگر با همان زبان ملامت و سـرزنش در حالی که اشاره به جمعی از ضـعفای مومنان که بر اعراف قرار گرفته اند می کنند،می گویند:"آیا اینها

۱- ۱) "تلقاء"در اصل-به گفته بعضـی از مفسـران و اهل ادب-مصـدر است و به معنی مقابله می آیـد،ولی بعدا به معنی ظرف مکان به کار رفته،یعنی مکان مقابله و جهت روبرو.

همان کسانی هستند که شما سوگند یاد کردید هیچگاه خداوند آنان را مشمول رحمت خود قرار نخواهد داد"(أَ هٰؤُلاٰءِ الَّذِینَ أَقْسَمْتُمْ لاٰ یَنٰالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَهٍ).

سرانجام رحمت الهی شامل حال این دسته از ضعفای مومنان شده و به آنها خطاب می شود که"وارد بهشت شوید نه ترسی بر شما است و نه در آنجا غم و اندوهی دارید"(اُدْخُلُوا الْجَنَّهَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْکُمْ وَ لاٰ أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ).

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از ضعفای مومنان آنها هستند که ایمان دارند و دارای حسنات و کارهای نیکی هستند،ولی بر اثر آلودگیها و پاره ای از گناهان همواره مورد تحقیر دشمنان حق قرار داشتند و روی آنها تکیه می کردند چگونه ممکن است چنین افرادی مشمول رحمت الهی واقع شوند،ولی سرانجام روح ایمان و حسناتی که داشتند،در پرتو لطف و رحمت الهی کار خود را می کند و سرنوشت سعادتمندانه ای می یابند.

اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟

همانطور که گفتیم"اعراف"در اصل به معنی زمینهای برجسته است و با قرائنی که در آیات فوق و احادیث پیشوایان اسلام آمده،روشن می شود که مکان خاصی است میان دو قطب سعادت و شقاوت یعنی بهشت و دوزخ که همچون حجابی میان این دو کشیده شده و یا همچون زمین مرتفعی در میان این دو فاصله گردیده است به طوری که آنها روی آن قرار دارند،مشرف بر بهشت و دوزخند و هر دو گروه را مشاهده می کنند،و از چهره های تاریک و روشن آنها می توانند آنها را بشناسند.

اکنون ببینیم چه کسانی بر اعراف قرار دارند و اصحاب اعراف کیانند؟ بررسی آیات چهارگانه فوق نشان می دهد که دو گونه صفات مختلف و متضاد برای این اشخاص ذکر شده است:

در آیه اول و دوم،افرادی که بر اعراف قرار دارند چنین معرفی شده اند که

آرزو دارنـد وارد بهشت شونـد ولی موانعی آنها را جلوگیری کرده است،به هنگامی که نگاه به بهشتیان می کنند بر آنها درود می فرسـتند،و می خواهنـد بـا آنهـا باشـند، اما هنوز نمی تواننـد،و به هنگامی که نظر به دوزخیان می افکننـد،از سـرنوشت آنها وحشت نموده و به خدا پناه می برند.

ولی از آیه سوم و چهارم اسـتفاده می شود که آنها افرادی با نفوذ و صاحب قدرتند،دوزخیان را مؤاخذه و سرزنش می کنند و به واماندگان در اعراف کمک می نمایند که از آن بگذرند و به سر منزل سعادت برسند.

روایاتی که در زمینه اعراف و اصـحاب اعراف نقل شـده نیز ترسـیمی از دو گروه متضاد می کنـد،در بسـیاری از روایات که از ائمه اهل بیت ع نقل شده می خوانیم:

نحن الاعراف :"مائیم اعراف" (۱)یا"

آل محمد هم الاعراف ":"خاندان پیامبر ص اعرافند" (۲)و مانند این تعبیرات.

و در بعضی دیگر از روایات می خوانیم:

هم اکرم الخلق علی اللّه تبارک و تعالی :"آنها گرامی ترین مردم در پیشگاه خدایند" (۳)و یا

هم الشـهداء علی النـاس و النبیون شـهدائهم :"آنها گواهان بر مردمنـد و پیامبران گواهان آنها هسـتند" (۴)و روایـات دیگر که حکایت دارد آنها پیامبران و امامان و صلحاء و بزرگانند.

ولی دسـته دیگری از روایات می گوید:آنها واماندگانی هسـتند که بدیها و نیکیهایشان مساوی بوده است یا گنهکارانی هستند که اعمال نیکی نیز داشته اند، مانند حدیثی که از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

هم قوم استوت حسناتهم و سیئاتهم فان ادخلهم النار فبذنوبهم و ان ادخلهم الجنه فبرحمته :

"آنها گروهی هستند که حسنات و سیئاتشان مساوی است،اگر خداوند آنها را

۱- ۱ و ۲ و ۳) تفسیر برهان جلد دوم صفحه ۱۷ و ۱۸ و ۱۹.

۲- ۴) نور الثقلین جلد دوم صفحه ۳۳ و ۳۴.

۳-

۴-

به دوزخ بفرستد بخاطر گناهانشان است و اگر به بهشت بفرستد به برکت رحمت او است" (۱).

روایات متعدد دیگری در تفاسیر اهل تسنن از "حذیفه" و "عبد اللّه بن عباس" و "سعید بن جبیر" و امثال آنها به همین مضمون نقل شده است (۲).

در همین تفاسیر نیز مدارکی بر اینکه اهل اعراف،صلحاء و فقها و علما و یا فرشتگان هستند دیده می شود.

گرچه ظاهر آیات و ظاهر این روایات در ابتدا متضاد به نظر می رسد،و شاید همین امر سبب شده است که مفسران در این باره اظهار نظرهای متفاوت و گوناگون کنند،اما با دقت روشن می شود که نه در میان آیات و نه در میان روایات تضادی وجود ندارد،بلکه همه یک واقعیت را تعقیب می کنند.

توضیح اینکه:همانطور که گفتیم از مجموع آیات و روایات چنین استفاده می شود که اعراف گذرگاه سخت و صعب العبوری بر سر راه بهشت سعادت جاویدان است،طبیعی است که افراد نیرومند و قوی یعنی صالحان و پاکان با سرعت از این گذرگاه عبور می کنند اما افرادی که خوبی و بدی را به هم آمیختند در این مسیر وامی مانند.

همچنین طبیعی است که سرپرستان جمعیت و پیشوایان قوم در گذرگاههای سخت همانند فرماندهانی که در اینگونه موارد در آخر لشکر راه می روند تا همه سپاهیان بگذرند،در آنجا توقف می کنند تا به کمک ضعفای مومنان بشتابند و آنها که شایستگی نجات را دارند در پرتو امدادشان رهایی یابند.

بنا بر این در اعراف،دو گروه وجود دارند،ضعیفان و آلودگانی که در رحمتند و پیشوایان بزرگی که در همه حال یار و یاور ضعیفانند،بنا بر این قسمت

۱- ۱) تفسیر برهان جلد دوم صفحه ۱۷.

۲- ۲) تفسیر طبری جلد ۷ صفحه ۱۳۷ و ۱۳۸ ذیل آیه شریفه.

اول آیات و روایات اشاره به گروه نخستین یعنی ضعفا است و قسمت دوم اشاره به گروه دوم یعنی بزرگان و انبیاء و امامان و صلحا.

در بعضی از روایات نیز شاهد این جمع به خوبی دیده می شود مانند روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق ع نقل شده که فرمود:"

الاعراف کثبان بین الجنه و النار و الرجال الأئمه یقفون علی الاعراف مع شیعتهم و قد سبق المؤمنون الی الجنه بلا حساب. ..":"اعراف،تپه ای است میان بهشت و دوزخ،و امامان آن مردانی هستند که بر اعراف در کنار شیعیان(گنهکارشان) قرار می گیرند،در حالی که مؤمنان(خالص)بدون نیاز به حساب در بهشت جای گرفته اند..." بعد اضافه می کند:"امامان و پیشوایان در این موقع به پیروان گناهکار خود می گویند خوب نگاه کنید،برادران با ایمان خود را چگونه بدون حساب به بهشت شتافته اند،و این همان است که خداوند می گوید: سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهٰا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ (یعنی آنها به بهشتیان درود می فرستند در حالی که خودشان هنوز وارد بهشت نشده اند و آرزو دارند).

سپس به آنها گفته می شود،دشمنان حق را بنگرید که چگونه در آتشند و این همان است که خداوند می فرماید: وَ إِذٰا صُرِفَتْ أَبْصٰارُهُمْ تِلْقٰاءَ أَصْحٰابِ النّٰارِ قٰالُوا رَبَّنٰا لاٰ تَجْعَلْنٰا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ ...بعد به دوزخیان می گویند اینها(پیروان و شیعیانی که آلوده گناهانی بوده اند)همانها هستند که شما می گفتید هرگز مشمول رحمت الهی نخواهند شد،(سپس رحمت الهی شامل حال آنها شده) و به این دسته از گنهکاران(که بر اثر ایمان و اعمال صالحی شایستگی عفو و آمرزش دارند)از طرف امامان و پیشوایان دستور داده می شود که به سوی بهشت بروید نه ترسی دارید و نه غمی" (۱).

ص: ۱۹۰

۱- ۱) تفسیر برهان جلد دوم صفحه ۱۹ و ۲۰.

شبیه همین مضمون در تفاسیر اهل تسنن از حذیفه از پیامبر ص نقل شده است (۱).

بار دیگر تکرار می کنیم که سخن درباره جزئیات رستاخیز و خصوصیات زندگی در جهان دیگر درست به این می ماند که ما از دور شبحی ببینیم و آن را توصیف کنیم در حالی که آن شبح با زندگی ما تفاوت بسیاری دارد و ما تنها با الفاظ محدود و نارسای خود می توانیم اشاره کوتاهی به آن کنیم.

نکته قابل توجه اینکه زندگی در جهان دیگر بر اساس الگوهایی است که از این جهان گرفته می شود در مورد اعراف نیز همین گونه است زیرا در این دنیا مردم سه گروهند،مومنان راستین که در پرتو ایمان به آرامش کامل رسیده اند و از هیچگونه مجاهدتی دریغ ندارند،و معاندان و دشمنان لجوج حق که به هیچ وسیله به راه نمی آیند،و گروه سومی که در گذرگاه صعب العبوری میان این دو گروه قرار گرفته اند و بیشتر توجه رهبران راستین و پیشوایان حق نیز به آنها است که در کنارشان بمانند و دستشان را بگیرند و از مرحله اعراف مانند نجاتشان دهند تا در صف مومنان حقیقی قرار گیرند.

و از اینجا نیز روشن می شود که دخالت انبیاء و امامان در وضع این گروه در قیامت همانند دخالتشان در زمینه رهبری در این دنیا هیچگونه منافاتی با قدرت مطلقه پروردگار و حاکمیت او بر همه چیز ندارد،بلکه هر چه آنها می کنند به اذن و فرمان او است.

ص :۱۹۱

۱- ۱) تفسیر طبری جلد ۸ صفحه ۱۴۲ و ۱۴۳.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۰ تا ۵۱]

اشاره

وَ نٰادىٰ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ أَصْحٰابَ اَلْجَنَّهِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنٰا مِنَ اَلْمٰاءِ أَوْ مِمّٰا رَزَقَكُمُ اَللّٰهُ قٰالُوا إِنَّ اَللّٰهَ حَرَّمَهُمٰا عَلَى اَلْكٰافِرِينَ (۵۰) اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا فَالْيَوْمَ نَنْسٰاهُمْ كَمٰا نَسُوا لِقٰاءَ يَوْمِهِمْ هٰذٰا وَ مٰا كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا يَجْحَدُونَ (۵۱)

ترجمه:

۵۰-و دوزخیان،بهشتیان را صدا می زنند که(محبت کنید)و مقداری آب یا از آنچه خدا به شما روزی داده به ما ببخشید،آنها(در پاسخ)می گویند خداوند اینها را بر کافران تحریم کرده است.

۵۱-همانها که دین و آئین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخت امروز ما آنها را فراموش می کنیم چون لقای چنین روزی را فراموش کردند، و آیات ما را انکار نمودند.

تفسیر:

نعمتهای بهشتی بر دوزخیان حرام است

پس از آنکه بهشتیان و دوزخیان هر کدام در محل مناسب خود مستقر شدند گفتگوهایی در میان آنها رد و بدل میشود که نتیجه آن مجازات و کیفری است روحانی و معنوی برای دوزخیان.

نخست"دوزخیان که در وضع بسیار ناگواری بسر می برند فریاد می زنند و

ص :۱۹۲

از بهشتیان تمنای آب و ارزاق بهشتی می نمایند"تا عطش سوزان خود را تسکین بخشند و از آلام خود بکاهند(وَ نادی أَصْحابُ النّارِ أَصْحابَ الْجَنَّهِ أَنْ أَفِیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ).

ولی بلافاصله بهشتیان دست رد بر سینه آنها گذارده،و"میگویند خداوند اینها را بر کافران تحریم کرده است"(قالُوا إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُما عَلَی الْکافِرِینَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

اشاره

[۱-تعبیر قرآن در مورد گفتگوی دوزخیان با بهشتیان]

۱-قرآن گفتگوی دوزخیان با بهشتیان را با جمله"نادی"که معمولا برای سخن گفتن از دور است آورده و این نشان میدهد که در میان این دو گروه فاصله بسیار زیادی است،و البته این موضوع هیچ بعید نیست که حتی تا میلیونها فرسنگ فاصله سخن یکدیگر را بشنوند و حتی یکدیگر را در پاره ای از اوقات ببینند،و اگر این موضوع در گذشته ممکن بود برای بعضی مشکلی ایجاد کند در عصر و زمان ما که انتقال صداها و تصویرها از فاصله های بسیار دور در همین جهان حل شده است جای تعجب نخواهد بود.

[۲-نخستین تقاضای دوزخیان]

۲-نخستین تقاضای دوزخیان در آیه فوق همان آب ذکر شده و این طبیعی است که شخصی که در آتش میسوزد قبل از هر چیز آب می طلبد تا عطش سوزان خود را تسکین بخشد.

[۳-تعبیر به" مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ "]

۳-جمله مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ (از آنچه خدا بشما روزی داده)که تعبیری است سربسته و توأم با یک نوع ابهام نشان میدهد که حتی دوزخیان نمی توانند از ماهیت و انواع نعمتهای بهشتی آگاه شوند،این موضوع با بعضی از احادیث که می گوید در بهشت نعمتهایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به فکر هیچ

انسانی نگذشته است کاملا تطبیق می کند.

ضمنا از اینکه این جمله با"او"عطف شده نشان می دهد که نعمتهای دیگر بهشتی مخصوصا میوه ها میتوانند جانشین آب گردد،و عطش سوزان انسان را تسکین بخشد.

[۴-تعبیر به" إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمٰا "]

۴-جمله" إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمٰا عَلَى الْكٰافِرِينَ "(خداوند آنها را بر کافران حرام کرده)اشاره به این است که بهشتیان مضایقه ای از بخشیدن این نعمتها ندارند زیرا نه چیزی از آنها کم میشود و نه در درون سینه،کینه ای نسبت به کسی دارند،حتی نسبت به دشمنانشان،ولی وضع دوزخیان آن چنان است که نمی توانند از نعمتهای بهشتی بهره گیرند،این تحریم در حقیقت یک نوع"تحریم تکوینی" است،همانند محرومیت بسیاری از بیماران از غذاهای لذیذ و رنگارنگ.

*** در آیه بعد سبب محرومیت آنها را تشریح می کند و با ذکر صفات دوزخیان روشن می سازد که این سرنوشت شوم را خودشان برای خویشتن فراهم ساخته اند نخست می گوید:"آنها کسانی هستند که دین و مذهب خود را به سرگرمی و بازی گرفتند"(اَلَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً).

"و زندگی دنیا آنها را فریب داد و مغرور ساخت"(وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا).

این امور سبب شد که آنها در لجنزار شهوات فرو روند و همه چیز حتی رستاخیز را به دست فراموشی بسپارند و گفتار پیامبران و آیات الهی را انکار کنند،لذا به دنبال آن اضافه می کند"امروز هم ما آنها را فراموش خواهیم کرد همانگونه که آنها لقای چنین روزی را فراموش کردند و همانگونه که آیات ما را انکار نمودند" (فَالْيَوْمَ نَنْسٰاهُمْ كَمٰا نَسُوا لِقٰاءَ يَوْمِهِمْ هٰذٰا وَ مٰا كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا يَجْحَدُونَ).

ص:۱۹۴

بدیهی است منظور از "نسیان و فراموشی "که در اینجا به خدا نسبت داده شده این است که با آنها آن چنان رفتار می کند که شخص فراموشکار رفتار می نماید درست مثل اینکه انسان به دوست فراموشکارش می گوید:"حالا که تو ما را فراموش کردی ما هم تو را فراموش خواهیم کرد"یعنی با تو رفتار فراموشکارانه می کنیم.

ضمنا از این آیه استفاده می شود که نخستین مرحله گمراهی و انحراف آن است که انسان مسائل سرنوشت ساز خود را جدی نگیرد و با آنها به عنوان یک سرگرمی و بازیچه رفتار کند این موضوع سرانجام به کفر مطلق و انکار همه حقایق منتهی می شود.

[سوره الأعراف (٧): آیات ۵۲ تا ۵۳]

اشاره

وَ لَقَدْ جِئْنٰاهُمْ بِكِتٰابٍ فَصَّلْنٰاهُ عَلىٰ عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّٰ تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ اَلَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جٰاءَتْ رُسُلُ رَبِّنٰا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنٰا مِنْ شُفَعٰاءَ فَيَشْفَعُوا لَنٰا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ اَلَّذِي كُنّٰا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ (۵۳)

ترجمه:

۵۲-ما کتابی برای آنها آوردیم که با آگاهی(اسرار و رموز)آن را شرح دادیم(کتابی) که مایه هدایت و رحمت برای جمعیتی است که ایمان می آورند.

۵۳-آیا آنها انتظار دارند سرانجام تهدیدهای الهی را مشاهده کنند؟آن روز که این امر انجام گیرد(کار از کار گذشته و بیداری سودی نخواهد داشت و)آنها که آن را قبلا فراموش کرده بودند می گویند فرستادگان پروردگار ما به حق آمدند،آیا

(امروز)شفیعانی برای ما وجود دارند که برای ما شفاعت کنند؟یا(امکان دارد) باز گردیم و اعمالی غیر از آنچه انجام دادیم انجام دهیم؟!(ولی)آنها سرمایه وجود خود را از دست دادند و معبودهایی را که به دروغ ساخته بودند همگی از نظرشان گم می شوند(نه راه بازگشتی دارند و نه شفیعانی).

تفسیر:

آیه نخست اشاره به این است که محرومیت کفار و سرنوشت شومشان نتیجه کوتاهیها و تقصیرات خودشان است و گرنه از ناحیه خداوند هیچ گونه کوتاهی در هدایت و رهبری و ابلاغ آیات و بیان درسهای تربیتی نشده است لذا می گوید "ما در هدایت و راهنمایی آنها چیزی فروگذار نکردیم کتابی برای آنها فرستادیم که تمام اسرار و رموز آن را با آگاهی کامل تشریح کردیم"(وَ لَقَدْ جِئْنٰاهُمْ بِکِتٰابٍ فَصَّلْنٰاهُ عَلیٰ عِلْمٍ).

"کتابی که مایه هدایت و موجب رحمت برای ایمان آورندگان بود"اگر چه افراد لجوج و خودخواه از آن بی بهره می مانند(هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ).

*** در آیه بعد اشاره به طرز تفکر غلط تبهکاران و منحرفان در زمینه هدایتهای الهی کرده می گوید:"گویا آنها انتظار دارند که سرانجام و نتیجه وعده ها و وعیدهای الهی را با چشم خود ببینند(بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ مشاهده کنند)تا ایمان بیاورند"!(هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّٰ تَأْوِیلَهُ).

اما چه انتظار نابجایی است،زیرا هنگامی که نتائج و سرانجام این وعده های الهی را مشاهده کنند،کار از کار گذشته است و راهی برای بازگشت باقی نمانده

ص :۱۹۶

است"در آن هنگام آنها که کتاب خدا و برنامه های آسمانی او را به دست فراموشی سپردند،اعتراف می کنند،که فرستادگان پروردگار به حق مبعوث شده بودند و گفتار آنها نیز همه حق بود"(يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جٰاءَتْ رُسُلُ رَبِّنٰا بِالْحَقِّ).

اما در این هنگام در وحشت و اضطراب فرو می روند،و به فکر چاره جویی می افتند و می گویند:"آیا شفیعانی یافت می شود که برای ما شفاعت کنند"؟! (فَهَلْ لَنٰا مِنْ شُفَعٰاءَ فَيَشْفَعُوا لَنٰا).

و یا اگر شفیعانی برای ما در کار نیست و اصولا شایسته شفاعت نیستیم"آیا ممکن است به عقب بازگردیم و اعمالی غیر آنچه انجام دادیم انجام دهیم"و تسلیم حق و حقیقت باشیم(أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنّٰا نَعْمَلُ).

ولی افسوس این بیداری بسیار دیر است،نه راه بازگشتی وجود دارد و نه شایستگی شفاعت دارند،زیرا"آنها سرمایه های وجود خود را از دست داده و گرفتار خسران و زیانی شده اند که تمام وجودشان را در برمی گیرد"(قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ).

و بر آنها ثابت می شود که بتها و معبودهای ساختگی آنان در آنجا هیچگونه نقشی ندارد و در حقیقت"همه آنها از نظرشان گم می شوند"(وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ).

گویا دو جمله آخر آیه پاسخی است به دو درخواست آنان،یعنی اگر بنا شود دست به دامن شفیعانی بزنند باید دست به دامن همان بتهایی بزنند که در دنیا در برابر آنها سجده می کردند،در حالی که آن بتها در آنجا هیچگونه منشا اثر نیستند.

و اما بازگشت آنها به دنیا در صورتی امکان دارد که سرمایه ای در اختیار

داشته باشند در حالی که آنها همه سرمایه های خود را از دست داده و گرفتار خسرانی شده اند که سراسر وجودشان را در برگرفته است.

از این آیه اولا ـ استفاده می شود که انسان در اعمال خود مختار و آزاد است و الا تقاضای بازگشت به دنیا نمی کرد تا اعمال بد خود را جبران کند ثانیا استفاده می شود که جهان دیگر جای انجام عمل و کسب فضیلت و نجات نیست.

ص :۱۹۸

[سوره الأعراف (۷): آیه ۵۴]

اشاره

إِنَّ رَبَّكُمُ اَللّهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیّامٍ ثُمَّ اِسْتَوی عَلَی اَلْعَرْشِ یُغْشِی اَللَّیْلَ اَلنَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ وَ اَلنُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ اَلْخَلْقُ وَ اَلْأَمْرُ تَبارَکَ اَللّهُ رَبُّ اَلْعالَمِینَ (۵۴)

ترجمه:

۵۴-پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز(شش دوران) آفرید،سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت،با(پرده تاریک)شب،روز را می پوشاند و شب به دنبال روز به سرعت در حرکت است،و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید در حالی که مسخر فرمان او هستند،آگاه باشید که آفرینش و تدبیر(جهان)برای او(و به فرمان او)است.پر برکت(و زوال ناپذیر)است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

تفسیر:

اشاره

در آیات گذشته خواندیم که مشرکان در قیامت به اشتباه بزرگ خود در انتخاب معبود پی می برند آیه مورد بحث معبود حقیقی و واقعی را با ذکر صفات خاصش معرفی می کند،تا آنها که حقیقت جو هستند قبل از فرا رسیدن رستاخیز در همین جهان او را به روشنی بشناسند،نخست می گوید:"معبود و پروردگار شما آن کس است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید"یعنی"معبود" کسی جز"آفریدگار"نمی تواند باشد(إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیّامٍ).

ص:۱۹۹

آیا جهان در شش روز آفریده شده

بحث از آفرینش جهان در شش روز،در هفت مورد از آیات قرآن مجید آمده است (۱)ولی در سه مورد،علاوه بر آسمانها و زمین،"ما بینهما"(آنچه در میان زمین و آسمان قرار دارد)نیز به آن اضافه شده است که در حقیقت توضیحی است برای جمله قبل،زیرا همه اینها در معنی آسمانها و زمین جمع است،چون می دانیم آسمان شامل تمام چیزهایی می شود که در جهت بالا قرار دارد و زمین نقطه مقابل آن است.

در اینجا فورا این سؤال به ذهن می آید که قبل از آفرینش زمین و آسمان شب و روزی وجود نداشت،که اینها در آن آفریده شود،شب و روز از گردش زمین به دور خود و در برابر نور آفتاب به وجود می آید.

به علاوه پیدایش مجموعه جهان در شش روز،یعنی کمتر از یک هفته چیزی است بر خلاف علم،زیرا علم می گوید:میلیاردها سال طول کشید تا زمین و آسمان به وضع کنونی درآمد.

ولی با توجه به مفهوم وسیع کلمه"یوم"(روز)و معادل آن در زبانهای دیگر،پاسخ این سؤال روشن است،زیرا بسیار می شود که"یوم"به معنی"یک دوران"به کار می رود،خواه این دوران یک سال باشد یا صد سال یا یک میلیون سال و یا میلیاردها سال،شواهدی که این حقیقت را ثابت می کند و نشان می دهد یکی از معانی"یوم"همان"دوران"است فراوان می باشد:

۱-در قرآن صدها بار کلمه"یوم"و"ایام"به کار رفته است،و در بسیاری از موارد به معنی شبانه روزی معمول نیست،مثلا تعبیر از عالم رستاخیز به" یَوْمَ الْقِیٰامَهِ "نشان می دهد که مجموعه رستاخیز که دورانی است بسیار طولانی به عنوان "روز قیامت"شمرده شده است،از پاره ای از آیات قرآن استفاده می شود که روز

۱- ۱) آیه مورد بحث،و ۳ یونس و ۷ هود و ۵۹ فرقان و ۴ سجده و ۳۸ ق و ۴ حدید.

رستاخیز و محاسبه اعمال مردم پنجاه هزار سال طول می کشد(سوره معارج آیه ۴) ۲-در متن کتب لغت نیز می خوانیم که"یوم"گاهی به مقدار زمان میان طلوع و غروب آفتاب گفته می شود و گاهی به مدتی از زمان،هر مقدار بوده باشد (۱).

۳-در روایات و سخنان پیشوایان دینی نیز کلمه"یوم"به معنی دوران بسیار آمده است،چنان که امیر مؤمنان علی ع در نهج البلاغه می فرماید:

الدهر یومان یوم لک و یوم علیک :"دنیا برای تو دو روز است،روزی به سود تو است و روزی به زیان تو".

در تفسیر برهان در ذیل همین آیه از تفسیر علی بن ابراهیم نیز می خوانیم که امام فرمود:

فِی سِتَّهِ أَیّامٍ

یعنی فی سته اوقات :"شش روز یعنی شش وقت و دوران".

۴-در گفتگوهای روزمره و اشعار شعرا در زبانهای مختلف کلمه یوم و معادل آن نیز به معنی دوران زیاد دیده می شود،مثلا می گوئیم کره زمین یک روز گداخته و سوزان بود و روز دیگر سرد شد و آثار حیات در آن آشکار گردید، در حالی که دوران گداختگی زمین به میلیاردها سال بالغ می شود.

یا اینکه می گوئیم یک روز بنی امیه خلافت اسلام را غصب کردند،و روز دیگر بنی عباس،در حالی که دوران خلافت هر یک به دهها یا صدها سال بالغ می گردد.

شعر ظریف و پر معنایی از"کلیم"کاشانی داریم که شاهد روشنی برای بحث ما است آنجا که می گوید:

ص :۲۰۱

---

۱ - ۱) راغب در مفردات می گوید:الیوم یعبر به عن وقت طلوع الشمس الی غروبها و قد یعبر به عن مده من الزمان ای مده کانت.

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش

آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت

یک روز صرف بستن دل شد به این و آن

روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

از مجموع بحث فوق چنین "نتیجه"می گیریم که خداوند مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالی آفریده است،هر چند این دورانها گاهی به میلیونها یا میلیاردها سال بالغ شده است و علم امروز هیچگونه مطلبی را که مخالف این موضوع باشد بیان نکرده است.

این دورانهای ششگانه محتملا به ترتیب ذیل بوده است:

۱-روزی که همه جهان به صورت توده گازی شکلی بود که با گردش به دور خود از هم جدا گردید و کرات را تشکیل داد.

۲-این کرات تدریجا به صورت توده مذاب و نورانی و یا سرد و قابل سکونت در آمدند.

۳-روز دیگر منظومه شمسی تشکیل یافت و زمین از خورشید جدا شد.

۴-روز دیگر زمین سرد و آماده حیات گردید.

۵-سپس گیاهان و درختان در زمین آشکار شدند.

۶-سرانجام حیوانات و انسان در روی زمین ظاهر گشتند.

آنچه در باره دورانهای ششگانه آفرینش آسمان و زمین در بالا گفتیم با آیات ۸ تا ۱۱ سوره فصلت قابل تطبیق است که شرح بیشتر در این زمینه در تفسیر همان آیات به خواست خدا بیان خواهد شد.

***

چرا جهان را در یک لحظه نیافرید؟

در اینجا سؤال دیگری نیز مطرح می شود که خداوند با وجود قدرت بی انتهایی که دارد می توانست همه آسمانها و زمین را در یک لحظه بیافریند،چرا آنها را در این دورانهای طولانی قرار داد؟ پاسخ این سؤال را از یک نکته می توان دریافت و آن اینکه آفرینش اگر در یک لحظه می بود،کمتر می توانست از عظمت و قدرت و علم آفریدگار حکایت کند،اما هنگامی که در مراحل مختلف،و چهره های گوناگون،طبق برنامه های منظم و حساب شده،انجام گیرد،دلیل روشنتری برای شناسایی آفریدگار خواهد بود،فی المثل اگر نطفه آدمی در یک لحظه تبدیل به نوزاد کامل می شد،آن قدر نمی توانست عظمت خلقت را بازگو کند،اما هنگامی که در طی ۹ ماه،هر روز در مرحله ای،و هر ماه به شکلی،ظهور و بروز کند می تواند به تعداد مراحلی که پیموده است نشانه های تازه ای از عظمت آفریدگار بدست دهد.

***سپس قرآن می گوید:"خداوند پس از آفرینش آسمان و زمین،زمام رهبری آنها را بدست گرفت"یعنی نه تنها آفرینش از او است بلکه اداره و رهبری جهان نیز با او می باشد(ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ).

و این پاسخی است به آنها که جهان را در آفرینش نیازمند به خدا می دانند نه در بقا و ادامه هستی.

***

ص:۲۰۳

عرش چیست

"عرش"در لغت به معنی چیزی است که دارای سقف بوده باشد و گاهی به خود سقف نیز عرش گفته می شود مانند:" أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلیٰ قَرْیَهٍ وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلیٰ عُرُوشِها "(مانند کسی که از کنار قریه ای گذشت در حالی که آن چنان ویران شده بود که سقفهایش فرو ریخته و دیوار بر سقفها در غلطیده بود) (بقره آیه ۲۵۹).

گاهی به معنی تختهای بلند همانند تخت سلاطین نیز آمده است،چنان که در داستان سلیمان می خوانیم که می گوید: أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِها :"کدامیک از شما می توانید تخت او(بلقیس)را برای من حاضر کنید"(سوره نمل آیه ۳۸).

و نیز به داربستهایی که برای برپا نگهداشتن بعضی از درختان می زنند، عرش گفته می شود:همانطور که در قرآن می خوانیم وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ جَنّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشاتٍ :"او کسی است که باغهایی از درختان داربست دار و بدون داربست آفرید" (انعام آیه ۱۴۱).

ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود و گفته می شود"عرش خدا"،منظور از آن مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب می شود.

اصولا جمله اِسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ کنایه از تسلط یک زمامدار بر امور کشور خویش است،همانطور که جمله"ثل عرشه"(تختش فرو ریخت)به معنی از دست دادن قدرت می باشد،در فارسی نیز این تعبیر کنایی زیاد به کار می رود، مثلا می گوئیم در فلان کشور،جمعی شورش کردند و زمامدارشان را از تخت فرو کشیدند،در حالی که ممکن است اصلا تختی نداشته باشد،یا

جمعی به هواخواهی فلان برخاستند و او را بر تخت نشاندند،همه اینها کنایه از قدرت یافتن یا از قدرت افتادن است.

بنا بر این در آیه مورد بحث جمله اِسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ کنایه از احاطه کامل پروردگار و تسلط او بر تدبیر امور آسمانها و زمین بعد از خلقت آنها است.

و از اینجا روشن می شود:آنها که جمله فوق را دلیل بر"تجسم خدا" گرفته اند گویا توجه به موارد استعمالات فراوان این جمله در این معنی کنایی نکرده اند.

معنی دیگری برای"عرش"نیز هست،و آن در مواردی است که در مقابل "کرسی"قرار گیرد،در این گونه موارد کرسی(که معمولاـ به تختهای پایه کوتاه گفته می شود)ممکن است کنایه از جهان ماده بوده باشد و عرش کنایه از جهان ما فوق ماده(عالم ارواح و فرشتگان)چنان که در تفسیر آیه وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ در سوره بقره مشروحا گذشت.

***سپس می فرماید:"او است که شب را همچون پوششی بر روز می افکند و روشنایی روز را با پرده های ظلمانی شب می پوشاند"(یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهٰارَ).

جالب توجه اینکه تعبیر فوق تنها در مورد شب ذکر شده و نفرموده"بوسیله روز تاریکی شب را نیز می پوشاند"زیرا پوشش تنها مناسب تاریکی است،نه روشنایی.

بعد از آن اضافه می کند:"شب با سرعت به دنبال روز در حرکت است" همانند طلبکاری که با سرعت به دنبال بدهکار می دود(یطلبه حثیثا).

این تعبیر با توجه به موقعیت شب و روز در کره زمین تعبیر جالبی است زیرا

اگر کسی از بیرون کره زمین ناظر چگونگی حرکت آن به دور خود و افتادن سایه مخروطی شکل زمین بر روی خودش بوده باشد با توجه به اینکه کره زمین با سرعت سرسام آوری(در حدود ۳۰ کیلومتر در دقیقه)به دور خود می گردد چنین احساس می کند که گویا هیولای سیاه مخروطی شکل با سرعت زیاد در روی این کره به دنبال روشنایی روز در حرکت است،ولی این موضوع در مورد روشنایی روز صادق نیست،زیرا روشنایی آفتاب در نیمی از کره زمین و در تمام فضای اطراف پخش است،و شکلی به خود نمی گیرد،تنها تاریکی شب است که به صورت سایه مخروطی شکل همانند یک شبح اسرارآمیز غول پیکر روی زمین می دود.

باز اضافه می کند"او است که خورشید و ماه و ستارگان را آفریده است، در حالی که همه سر بر فرمان او هستند"(وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرٰاتٍ بِأَمْرِهِ).

(درباره تسخیر خورشید و ماه و ستارگان و معانی آن در ذیل آیات مناسب، به خواست خدا،بحث خواهیم کرد).

پس از ذکر آفرینش جهان هستی و نظام شب و روز و آفرینش ماه و خورشید و ستارگان به عنوان تاکید می گوید:"آگاه باشید آفرینش و اداره امور جهان هستی تنها به دست او است"(أَلاٰ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ).

***

"خلق"و"امر"چیست؟

در اینکه منظور از"خلق"و"امر"چیست،میان مفسران گفتگو است، اما با توجه به قرائنی که در این آیه و آیات دیگر قرآن موجود است استفاده می شود که منظور از"خلق"آفرینش نخستین،و منظور از"امر"قوانین و نظاماتی

است که به فرمان پروردگار در عالم هستی حکومت می کند و آنها را در مسیر خود رهبری می نماید.

این تعبیر در حقیقت پاسخی است به آنها که چنین می پندارند خداوند جهان را آفریده و آن را به حال خود واگذارده و کناری نشسته است،و به تعبیر دیگر عالم هستی در ایجادش نیازمند به خدا است،اما در بقا و ادامه حیات نیازی ندارد!.

این جمله می گوید:همانطور که جهان در حدوثش نیازمند به او است در تدبیر و ادامه حیات و اداره اش نیز وابسته به او می باشد،و اگر لحظه ای لطف خدا از آن گرفته شود نظامش به کلی از هم گسسته و نابود می گردد.

بعضی از فلاسفه مایلند که عالم"خلق"را عالم"ماده"و عالم"امر"را عالم "ما وراء ماده"بدانند،زیرا عالم خلق جنبه تدریجی دارد و این خاصیت جهان ماده است و عالم امر جنبه دفعی و فوری دارد و این خاصیت جهان ما وراء ماده است چنان که می خوانیم إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ :"هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند،به او فرمان می دهد موجود باش،آن هم موجود می شود"(سوره یس آیه ۸۲).

ولی با توجه به موارد استعمال"امر"در آیات قرآن و حتی جمله وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرٰاتٍ بِأَمْرِهِ که در آیه مورد بحث خواندیم،استفاده می شود که امر به معنی هر گونه فرمان الهی است،خواه در جهان ماده باشد یا جهان ما ورای ماده(دقت کنید).

و در پایان آیه می فرماید:"پربرکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است"(تَبٰارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِینَ).

در حقیقت این جمله بعد از ذکر آفرینش آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان و تدبیر جهان هستی یک نوع ستایش از مقام مقدس پروردگار

است که به عنوان تعلیم به بندگان فرموده.

"تبارک"از ماده"برکت"است و ریشه آن"برک"(بر وزن درک)به معنی سینه شتر می باشد،و از آنجا که شتران به هنگامی که در جایی ثابت می مانند سینه خود را به زمین می چسبانند،این کلمه تدریجا معنی ثابت ماندن به خود گرفته است،سپس به هر نعمتی که پایدار و با دوام باشد و هر موجودی که دارای عمر طولانی و آثار مستمر و ممتد است،موجود"مبارک"یا"پربرکت"گفته می شود،و نیز اگر می بینیم به استخرها و یا بعضی از مخازن آب"برکه"گفته می شود به خاطر این است که آب مدتی طولانی در آن باقی می ماند.

و از اینجا روشن می شود که یک سرمایه"پربرکت"،سرمایه ای است که به زودی زوال نپذیرد و یک موجود"مبارک"موجودی است که آثار آن مدتی طولانی برقرار بماند،بدیهی است لایقترین وجود برای این صفت همان وجود خدا است او وجودی است مبارک ازلی،ابدی و سرچشمه همه برکات و نیکیها و خیر مستمر، تَبٰارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِینَ (در ذیل آیه ۹۲ سوره انعام نیز در این باره سخن گفتیم).

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۵ تا ۵۶]

اشاره

اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً إِنَّهُ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ (۵۵) وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِی اَلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا وَ اُدْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اَللّٰهِ قَرِیبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِینَ (۵۶)

ترجمه:

۵۵-پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید(و از تجاوز دست بردارید که)او متجاوزان را دوست نمی دارد.

۵۶-و در زمین فساد مکنید بعد از آنکه اصلاح شده است،و او را با بیم و امید بخوانید (بیم از مسئولیتها و امید به رحمتش،و نیکی کنید)زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

ص: ۲۰۸

تفسیر:

شرایط اجابت دعا

آیه گذشته با ذکر دلائل روشن این حقیقت را اثبات کرد که شایسته عبودیت و بندگی تنها خدا است،و به دنبال آن در اینجا دستور می دهد که"دعا و نیایش" که جان و روح عبادت است باید در برابر خدا انجام گیرد،نخست می گوید:

"پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید"(اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً).

"تضرع"در اصل از ماده"ضرع"(بر وزن فرع)به معنی"پستان"گرفته شده،بنا بر این فعل"تضرع"به معنی دوشیدن شیر از پستان می آید،و از آنجا که به هنگام دوشیدن شیر انگشتها بر نوک پستان در جهات مختلف حرکت می کنند،این کلمه در مورد کسی که با حرکات مخصوص خود اظهار خضوع و تواضع می کند به کار می رود.

بنا بر این اگر در آیه فوق می خوانیم خدا را از روی تضرع بخوانید یعنی با کمال خضوع و خشوع و تواضع روی به سوی او آرید،در حقیقت دعا کننده نباید تنها زبانش چیزی را بخواهد،بلکه باید روح دعا در درون جان او و در تمام وجودش منعکس گردد،و زبان تنها ترجمان آنها باشد و به عنوان نمایندگی همه اعضای او سخن گوید.

و اینکه در آیه فوق دستور داده شده که خدا را به طور"خفیه"و در پنهانی بخوانید برای این است که از"ریا"دورتر،و به اخلاص نزدیکتر،و توام با تمرکز فکر و حضور قلب باشد.

ص :۲۰۹

در حدیثی می خوانیم که پیامبر ص در یکی از غزوات بود،هنگامی که سپاهیان اسلام کنار دره ای رسیدند فریاد خود را به"لا اله الا اللّه""و اللّه اکبر" بلند کردند،پیامبر فرمود:

یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم اما انکم لا تدعون اصم و لا غائبا انکم تدعون سمیعا قریبا انه معکم :"ای مردم اندکی آرامتر دعا کنید شما شخص کر و غائبی را نمی خوانید شما کسی را می خوانید که شنوا و نزدیک است و با شما است" (۱).

این احتمال نیز در آیه داده شده است که منظور از"تضرع"دعای آشکار و منظور از"خفیه"دعای پنهانی است،زیرا هر مقامی اقتضایی دارد گاهی باید آشکارا و گاهی پنهانی دعا کرد،روایتی که از علی بن ابراهیم در ذیل آیه نقل شده این موضوع را تایید می کند.

و در پایان آیه می فرماید:خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد(إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).

و این جمله معنی وسیعی دارد که هر گونه تجاوز را،اعم از فریاد کشیدن به هنگام دعا،و یا تظاهر و ریاکاری،و یا توجه به غیر خدا را به هنگام دعا، شامل می شود.

*** در آیه بعد اشاره به حکمی شده است که در واقع یکی از شرائط تاثیر دعا است،می فرماید:"در روی زمین فساد مکنید بعد از آنکه اصلاح شده است" (وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا).

مسلما هنگامی دعاها در پیشگاه خدا به اجابت نزدیک خواهد بود که شرائط لازم در آن رعایت شود،از جمله اینکه با جنبه های سازنده و عملی در حدود توانایی

۱- ۱) مجمع البیان جلد چهارم صفحه ۴۲۹.

و قـدرت همراه باشـد،حقوق مردم رعایت گردد،و حقیقت دعا در سراسـر وجود انسان پرتوافکن شود،بنا بر این هیچگاه دعای افراد مفسد و تبهکار به جایی نخواهد رسید.

منظور از"فساد بعد از اصلاح"،ممکن است اصلاح از ظلم یا کفر یا هر دو بوده باشد،در روایتی از امام باقر ع می خوانیم:

ان الارض کانت فاسده فاصلحها اللّه بنبیه ص:"زمین فاسد بود و خداوند بوسیله پیامبر اسلام آن را اصلاح کرد" (۱).

بار دیگر به مساله دعا می پردازد و یکی دیگر از شـرائط آن را بازگو می کند و می گوید:"خدا را با ترس و امید بخوانید"(وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً).

نه آن چنان از اعمال خود راضـی باشـید که گمان کنید هیچ نقطه تاریکی در زندگی شما نیست که این خود عامل عقب گرد و سـقوط است،و نه آن چنان مایوس باشید که خود را شایسته عفو خدا و اجابت دعا ندانید که این یاس و نومیدی نیز خاموش کننـده همه تلاشـها و کوشـشـها است،بلکه با دو بال"بیم"و"امیـد"به سوی او پرواز کنیـد،امید به رحمتش و بیم از مسـئولیتها و لغزشها.

و در پایان آیه برای تاکیـد بیشتر روی اسـباب امیدواری به رحمت خدا، می گوید:"رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است"(إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ).

ممکن است این جمله یکی دیگر از شرائط اجابت دعا باشد،یعنی اگر می خواهید دعای شما یک دعای توخالی و تنها گردش زبان نباشـد باید آن را با "اعمال نیک"خود همراه سازید،تا به کمک آن،رحمت الهی شامل حال شـما گردد و دعایتان به ثمر رسد و به این ترتیب در این دو آیه اشاره به پنج قسمت از

ص:۲۱۱

۱- ۱) مجمع البیان جلد چهارم صفحه ۴۲۹.

شرائط قبولی دعا شده است: نخست اینکه از روی تضرع و در پنهانی باشد،دیگر اینکه از حد اعتدال تجاوز نکند،سوم اینکه با تولید فساد و تبهکاری همراه نگردد،چهارم اینکه توأم با بیم و امید متوازن باشد،پنجم اینکه با نیکوکاری توأم گردد.

***

ص: ۲۱۲

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۷ تا ۵۸]

اشاره

وَ هُوَ اَلَّذِی یُرْسِلُ اَلرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّی إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنا بِهِ اَلْماءَ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ اَلثَّمَراتِ کَذٰلِکَ نُخْرِجُ اَلْمَوْتیٰ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (۵۷) وَ اَلْبَلَدُ اَلطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ اَلَّذِی خَبُثَ لاٰ یَخْرُجُ إِلاّٰ نَکِداً کَذٰلِکَ نُصَرِّفُ اَلْآیاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ (۵۸)

ترجمه:

۵۷-او کسی است که بادها را پیشاپیش(باران)رحمتش می فرستد تا زمانی که ابرهای سنگین بار را(بر دوش خود)حمل کنند در این هنگام آنها را به سوی سرزمینهای مرده می فرستیم و به وسیله آن آب(حیاتبخش)نازل می کنیم و با آن از هر گونه میوه ای(از خاک تیره)بیرون می آوریم،و اینگونه(که زمینهای مرده را زنده کردیم)مردگان را(نیز در قیامت)زنده می کنیم تا متذکر شوید.

۵۸-و سرزمین پاکیزه(و شیرین)گیاهش به فرمان پروردگار می روید اما سرزمین های بد طینت(و شوره زار)جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید،اینگونه، آیات را برای آنها که شکرگزارند بیان می کنیم.

تفسیر:

مربی و قابلیت هر دو لازم است

در آیات گذشته اشاره های مکرر به مساله "مبدء "یعنی توحید و شناسایی

ص: ۲۱۳

پروردگار از روی اسرار جهان آفرینش شد،و در این آیات ضمن شرح قسمتی از نعمتهای خدا،اشاره به مساله"معاد"و رستاخیز می شود،تا این دو بحث یکدیگر را تکمیل کنند،و این سیره قرآن است که در بسیاری از موارد"مبدء"و"معاد" را با هم قرین می سازد،و جالب اینکه هم برای شناسایی خدا و هم برای توجه به امر معاد از طریق اسرار آفرینش موجودات این عالم استدلال می کند.

نخست می گوید:"او کسی است که بادها را پیشاپیش باران رحمتش همچون بشارت دهنده ای که از قدوم مسافر عزیزی خبر می دهد می فرستد"(وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ).

"بادهایی که از اقیانوسها برخاسته و ابرهای سنگین بار و پر آب را با خود حمل می کند"(حَتّی إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً).

"در این موقع آنها را به سوی سرزمینهای مرده و خشک و سوزان می رانیم" و ماموریت آبیاری این تشنگان را به عهده آنها می نهیم(سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ).

"و بوسیله آن،آب حیات بخش را در همه جا فرو می فرستیم"(فَأَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ).

"به کمک این آب انواع میوه ها را از خاک تیره بیرون می آوریم"(فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ).

آری آفتاب بر اقیانوسها می تابد و بخار آب را به بالا می فرستد،بخارها متراکم می شوند و توده های سنگین ابر را تشکیل می دهند،امواج باد توده های کوه پیکر ابر را بر دوش خود حمل می کنند،و به سوی سرزمینهایی که ماموریت دارند پیش می روند،قسمتی از این بادها که در پیشاپیش توده های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند،نسیم دل انگیزی ایجاد می کنند که از درون آن بوی باران حیاتبخش به مشام می رسد،اینها در حقیقت مبشران نزول باران هستند،سپس توده های عظیم ابر،دانه های باران را از خود بیرون می فرستند،نه

چندان درشـتند که زراعتها را بشویند و زمینها را ویران کنند،و نه چندان کوچکند که در فضا سرگردان بمانند،آرام و ملایم بر زمین می نشینند،و آهسته در آن نفوذ می کنند و محیط را برای رستاخیز بذرها و دانه ها آماده می سازند،زمینی که در خشکی می سوخت و شباهت کامل به منظره یک گورستان خاموش و خشک داشت،تبدیل به کانون فعالی از حیات و زندگی و باغهای پر گل و پر میوه می شود.

و به دنبال آن اضافه می کند:"این چنین مردگان را از زمین بیرون می آوریم" و لباس حیات را در اندامشان می پوشانیم(کَذٰلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتیٰ).

این مثال را برای آن آوردیم که نمونه معاد را در این دنیا که همه سال در برابر چشم شما تکرار می شود به شما نشان دهیم"تا متذکر گردید"(لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ) (۱).

*** در آیه بعد برای اینکه گمان نشود یک نواخت بودن باران دلیل آن است که همه سرزمینها یکسان زنده شوند،و برای اینکه روشن گردد،استعدادها و آمادگیهای متفاوت سبب استفاده های مختلف از مواهب الهی می شود می گوید:

"سرزمین شیرین و پاکیزه گیاهان پربرکت و مفید و سودمند خود را به اذن پروردگارش بیرون می فرستد"(وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبٰاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ).

"اما زمینهای شوره زار و خبیث و زشت،چیزی جز گیاهان ناچیز و کم ارزش

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در زمینه آیات مختلفی که مساله رستاخیز و معاد را با ذکر شواهد زنده از همین زندگی دنیا بیان می کند به کتاب"معاد و جهان پس از مرگ" مراجعه فرمائید.

نمی روياند"(وَ الَّذِی خَبُثَ لاّ یَخْرُجُ إِلاّ نَکِداً) (۱).

همچنین فرمان رستاخیز،گر چه سبب تجدید حیات و جان گرفتن انسانها می گردد،ولی همه انسانها یکسان وارد محشر نمی شوند،آنها نیز همانند زمینهای شیرین و شوره زار با هم متفاوتند،تفاوتی که از اعمال و عقائد و نیاتشان سرچشمه می گیرد.

و در پایان آیه می فرماید:"این چنین آیات را برای کسانی که شکرگزارند و از آن استفاده می کنند و راه هدایت را می پویند بیان می کنیم"(کَذٰلِکَ نُصَرِّفُ الْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ).

آیه فوق در حقیقت اشاره به یک مساله مهم است که در زندگی این جهان و جهان دیگر در همه جا تجلی می کند،و آن اینکه تنها"فاعلیت فاعل"برای به ثمر رسیدن یک موضوع،کافی نیست بلکه استعداد و"قابلیت قابل"نیز شرط است،از دانه های باران حیاتبخشتر و لطیفتر تصور نمی شود،اما همین بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست در یک جا سبزه و گل می رویاند و در جای دیگر خس و خاشاك!

۱- ۱) "نکد"به معنی شخص بخیل و ممسکی است که به آسانی چیزی به کسی نمی دهد و اگر هم بدهد بسیار ناچیز و کم ارزش خواهد بود،زمینهای شوره زار و نامساعد در آیه فوق تشبیه به چنین کسی شده است.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۵۹ تا ۶۴]

اشاره

لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ فَقالَ یا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۵۹) قالَ اَلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنّا لَنَراکَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۶۰) قالَ یا قَوْمِ لَیْسَ بِی ضَلالَهٌ وَ لکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ اَلْعالَمِینَ (۶۱) أُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ أَنْصَحُ لَکُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اَللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۶۲) أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جاءَکُمْ ذِکْرٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَلی رَجُلٍ مِنْکُمْ لِیُنْذِرَکُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (۶۳) فَکَذَّبُوهُ فَأَنْجَیْناهُ وَ اَلَّذِینَ مَعَهُ فِی اَلْفُلْکِ وَ أَغْرَقْنَا اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً عَمِینَ (۶۴)

ترجمه:

۵۹-ما نوح را به سوی قومش فرستادیم،او به آنها گفت:ای قوم من(تنها)خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست(و اگر غیر این کنید) من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم.

۶۰-(ولی)اشراف قومش به او گفتند:ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم! ۶۱-گفت:ای قوم من!هیچگونه گمراهی در من نیست،ولی من فرستاده پروردگار جهانیانم.

۶۲-رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم و از خداوند

ص: ۲۱۷

چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

۶۳-آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا(از عواقب اعمال خلاف)بیمتان دهد،و(در پرتو این دستور) پرهیزگاری پیشه کنید شاید مشمول رحمت(الهی)گردید.

۶۴-اما سرانجام او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند رهایی بخشیدیم و آنها که آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم چه اینکه آنها جمعیتی نابینا(و کور دل)بودند.

تفسیر:

رسالت نوح نخستین پیامبر اولو العزم

همانطور که در آغاز این سوره گفته شد،در این سوره بعد از ذکر یک سلسله مسائل اساسی و کلی در زمینه خداشناسی و معاد و هدایت بشر و احساس مسئولیت، اشاره به سرگذشت جمعی از پیامبران بزرگ همانند"نوح"و"هود"و"صالح" و"لوط"و"شعیب"و بالآخره"موسی بن عمران"می کند،تا نمونه های زنده این بحثها را عملا در لابلای تاریخ پر ماجرا و عبرت انگیز آنان نشان دهد.

نخست از سرگذشت نوح پیامبر شروع می کند و قسمتی از گفتگوهای او را با قوم بت پرست و سرکش و ماجراجویش شرح می دهد:

سرگذشت نوح در سوره های مختلفی از قرآن مانند سوره هود،انبیاء، مؤمنون و شعراء آمده است و سوره کوتاهی نیز در قرآن به نام سوره نوح داریم که هفتاد و یکمین سوره قرآن است.

شرح کوششهای این پیامبر بزرگ و چگونگی ساختن کشتی و طوفان وحشتناک و غرق شدن مردم خودخواه و فاسد و بت پرست زمان او،در سوره های نامبرده مشروحا بحث خواهد شد،در اینجا تنها فهرستی از آن در شش آیه آمده است:

نخست می فرماید:"ما نوح را به سوی قومش فرستادیم"(لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ).

نخستین چیزی که او به آنها یادآور شد،همان توجه به حقیقت توحید و نفی هر گونه بت پرستی بود،"به آنها گفت:ای قوم من!خدا را بپرستید که هیچ معبودی جز او برای شما نیست"(فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ).

شعار توحید نه تنها شعار نوح بلکه نخستین شعار همه پیامبران الهی بوده است لذا در آیات متعددی از همین سوره و سوره های دیگر قرآن در آغاز دعوت بسیاری از پیامبران شعار یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ :"ای قوم خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست"دیده می شود(به آیات ۶۵ و ۷۳ و ۸۵ همین سوره مراجعه کنید) از این جمله ها به خوبی استفاده می شود که بت پرستی مهمترین خار بر سر راه سعادت همه انسانها بوده است و این باغبانهای توحید برای تربیت انواع گلها و درختان پرثمر در سرزمین جوامع انسانی قبل از هر چیز دامن همت به کمر می زدند تا با داس تعلیمات سازنده خود،این خارهای مزاحم را ریشه کن سازند.

مخصوصا از آیه ۲۳ سوره نوح استفاده می شود که مردم زمان نوح بتهای مختلفی به نام"ود"و"سواع"و"یغوث"و"یعوق"و"نسر"داشته اند که شرح آنها به خواست خدا در ذیل همان آیه خواهد آمد.

نوح پس از بیدار کردن فطرتهای خفته،آنان را از سرانجام بت پرستی بر حذر داشته و گفت:"من از عذاب روز بزرگی بر شما می ترسم(إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ).

منظور از مجازات روز بزرگ ممکن است همان طوفان معروف نوح باشد که کمتر مجازاتی به عظمت و وسعت آن دیده شده است،و نیز ممکن است اشاره به مجازات الهی در روز رستاخیز باشد،زیرا این تعبیر در قرآن مجید در هر دو

معنی به کار رفته است،در سوره شعراء آیه ۱۸۹ می خوانیم: فَأَخَذَهُمْ عَذٰابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ کٰانَ عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ این آیه درباره مجازاتی است که قوم شعیب بر اثر تبهکاریها در همین جهان گرفتار آن شدنـد،و در سوره مطففین آیه ۵ می خوانیم أَ لاٰ یَظُنُّ أُولٰئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظِیمٍ :

"آیـا اینهـا گمان نمی کننـد که برای روز بزرگی مبعوث خواهنـد شـد" (۱)تعبیر به"اخـاف"(می ترسم گرفتـار چنین مجازاتی شوید)بعد از ذکر مساله شرک در آیه مورد بحث ممکن است به خاطر این باشد که نوح می خواهد به آنها بگوید اگر یقین به چنین مجازاتی نداشـته باشـید لا اقل بیم آن هست، بنا بر این،عقل اجازه نمی دهـد که با چنین احتمالی این راه را بپیمائیـد،و به استقبال چنین عذاب دردناکی بشتابید.

*** ولی قوم نوح به جای اینکه از دعوت اصـلاحی این پیامبر بزرگ که توأم با نهایت خیرخواهی بود اسـتقبال کننـد،به آئین توحیـد بپیوندنـد و دست از سـتم و فساد بردارنـد،جمعی از اشـراف و ثروتمندانی که منافع خود را با بیداری مردم در خطر می دیدند،و مذهب او را مانعی بر سـر راه هوسرانیها و هوسبازیهای خویش مشاهده می کردند صریحا در جواب نوح گفتند"ما ترا در گمراهی آشکار می بینیم (قٰالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنّٰا لَنَرٰاکَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ) "ملا"معمولا به جمعیتی گفته می شوند که عقیده واحدی برای خود انتخاب کرده اند و اجتماع و شـکوه ظاهری آنها چشـمها را پر می کند،زیرا ماده اصلی این لغت به معنی"پر کردن"است،و در قرآن مجیـد این تعبیر بیشتر در مورد جمعیتهـای خودخواه و خودکـامه ای که ظاهری آراسـته،و باطنی آلوده دارند،و

۱- ۱) کلمه"عظیم"در آیه فوق صفت برای"یوم"است،نه برای"عذاب".

صحنه های مختلف اجتماع را با وجود خود پر می کننـد،اطلاق شده است، *** "نوح"در برابر توهین و خشونت آنها با همان لحن آرام و متین و محبت آمیز خود در پاسـخ آنها گفت:"من نه تنها گمراه نیسـتم بلکه هیچگونه نشانه ای از گمراهی در من وجود ندارد،ولی من فرسـتاده پروردگار جهانیانم"(قٰالَ یٰا قَوْمِ لَیْسَ بِی ضَلاٰلَةٌ وَ لٰکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِینَ) اشاره به اینکه خدایان پراکنده ای که شـما قائل شده اید و برای هر یک قلمرو حکومتی پنداشـته اید همانند خدای دریا،خدای آسمان،خدای صلـح و جنگ و مانند اینها همه بی اساس است،پروردگار و رب همه جهانیان تنها خداوند یگانه یکتا است که خالق همه آنها می باشد.

*** "هـدف من این است که رسالت پروردگار را انجام داده و دسـتورات او را به شـما برسانم"(أُبَلِّغُکُمْ رِسٰالاٰتِ رَبِّی) و در این راه از هیچگونه خیرخواهی فروگذاری نمی کنم"(وَ أَنْصَحُ لَکُمْ).

"انصـح"از مـاده"نصـح"(بر وزن قفـل)به معنی خلوص و بی غـل و غش بودن است لـذا ناصـح العسـل به معنی عسـل خـالص است،سـپس این تعبیر در مورد سـخنانی که از روی نهـایت خلوص نیت و خیرخواهی و بـدون تقلب و فریب و تزویر گفته می شود به کار رفته است.

و در پایـان اضـافه می کنـد:"من چیزهـایی از خداونـد می دانم که شـما نمی دانیـد" (وَ أَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ) این جمله ممکن است جنبه تهدید در برابر مخالفتهای آنها داشته باشد که

من مجازاتهای دردناکی از خداونـد در برابر تبهکاران سـراغ دارم که شـما هنوز از آن بی خبریـد،و یا اشاره به لطف و رحمت پروردگار باشد که اگر در مسـیر اطاعتش گام بگذارید برکات و پاداشـهایی از او سـراغ دارم که شـما به عظمت و وسـعت آن واقف نیستید،و یا اشاره به این باشد که اگر من عهده دار هدایت شـما شده ام مطالبی درباره خداوند بزرگ و دسـتوراتش می دانم که شـما از آن آگاهی ندارید،و به همین جهت بایـد از من پیروی کنیـد،و هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در مفهوم جمله فوق جمع باشد.

*** در آیه بعـد گفتـار دیگری را از نـوح می خوانیم که در برابر اظهـار تعجب قوم خود از اینکه چگونه ممکن است انسـانی عهـده دار رسـالت پروردگـار گردد، بیـان کرده است:"آیـا تعجب کرده ایـد که انسانی مامور ابلاغ رسالت پروردگار گردد و دسـتورات بیـدار کننـده او بر این انسان نازل شود تا شـما را از عواقب سوء اعمالتان بر حـذر دارد و به آئین پرهیزگاری دعوت کنـد،تا مشـمول رحمت الهی شوید" (أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جٰاءَکُمْ ذِکْرٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَلیٰ رَجُلٍ مِنْکُمْ لِیُنْذِرَکُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ).

یعنی این موضوع چه جـای تعجب است؟زیرا یک انسان شایسـته،اسـتعداد انجام این رسالت را بهتر از هر موجود دیگر دارد،به علاوه انسان است که می تواند رهبر انسانها شود،نه فرشتگان و نه غیر آنها.

*** ولی به جای اینکه دعوت چنین رهبر دلسوز و خیرخواه و آگاهی را بپذیرنـد، "همه گفته های او را تکـذیب کردند،و در برابر دعوتش سر تسلیم فرود نیاوردند، هر چه نوح بیشتر تبلیغ می کرد،آنها بر لجاجت و سرسختی خود می افزودند،و

همین سبب شد که خداوند،نوح و آنها که با او در کشتی بودند نجات داده و تکذیب کنندگان به آیاتش را گرفتار غرقاب سازد و هلاک کند"(فَکَذَّبُوهُ فَأَنْجَیْنٰاهُ وَ الَّذِینَ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا).

در پایان آیه،دلیل این کیفر سخت را چنین بیان می کند که"آنها جمعیت نابینایی بودند"یعنی مردمی بودند کور دل و کور باطن که از مشاهده چهره حقیقت محروم بودند(إِنَّهُمْ کٰانُوا قَوْماً عَمِینَ) (۱).

و این کوردلی نتیجه اعمال شوم و لجاجتهای مستمر خودشان بود،زیرا تجربه نشان داده هنگامی که انسان مدتها در تاریکی بماند و یا به علل دیگری چشم خود را ببندد و از نگاه کردن خودداری کند،قدرت دید خود را تدریجا از دست خواهد داد و سرانجام نابینا خواهد شد،همچنین سایر اعضاء بدن اگر مدت زیادی کار نکنند می خشکند و برای همیشه از کار می افتند.

دید باطن انسان نیز از این قانون مستثنی نیست،چشم پوشی مستمر از حقایق، و به کار نگرفتن عقل و خرد در فهم واقعیتها،تدریجا چشم تیزبین عقل را ضعیف کرده و سرانجام نابینا می کند.

بقیه سرگذشت قوم نوح و چگونگی وقوع طوفان و جزئیات دیگر این سرگذشت در سوره هایی که در بالا اشاره کردیم مشروحا خواهد آمد.

ص :۲۲۳

۱- ۱) عمین جمع عمی(بر وزن دلو)معمولا به کسی گفته می شود که چشم بصیرت و دید باطن او از کار افتاده است ولی اعمی هم به افرادی گفته می شود که دید ظاهر خود را از دست داده اند و هم آنها که دید باطن را(باید توجه داشت که"عمی"به هنگامی که اعراب به خود می گیرد به"عم"تبدیل می شود).

[سوره الأعراف (۷): آیات ۶۵ تا ۷۲]

اشاره

وَ إِلىٰ عٰادٍ أَخٰاهُمْ هُوداً قٰالَ يٰا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ مٰا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ (۶۵) قٰالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنّٰا لَنَرٰاكَ فِي
سَفٰاهَةٍ وَ إِنّٰا لَنَظُنُّكَ مِنَ اَلْكٰاذِبِينَ (۶۶) قٰالَ يٰا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفٰاهَةٌ وَ لٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۶۷) أُبَلِّغُكُمْ رِسٰالاٰتِ رَبِّي وَ
أَنَا لَكُمْ نٰاصِحٌ أَمِينٌ (۶۸) أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جٰاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ اُذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفٰاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ
نُوحٍ وَ زٰادَكُمْ فِي اَلْخَلْقِ بَصْطَةً فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اَللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۶۹) قٰالُوا أَ جِئْتَنٰا لِنَعْبُدَ اَللّٰهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مٰا كٰانَ يَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا فَأْتِنٰا
بِمٰا تَعِدُنٰا إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۷۰) قٰالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تُجٰادِلُونَنِي فِي أَسْمٰاءٍ سَمَّيْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ
آبٰاؤُكُمْ مٰا نَزَّلَ اَللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ اَلْمُنْتَظِرِينَ (۷۱) فَأَنْجَيْنٰاهُ وَ اَلَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّٰا وَ قَطَعْنٰا دٰابِرَ اَلَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ مٰا كٰانُوا مُؤْمِنِينَ (۷۲)

ترجمه:

۶۵-و به سوی قوم عاد برادرشان "هود" را فرستادیم،گفت ای قوم من!(تنها)خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست،آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید؟! ۶۶-اشراف کافر قوم او گفتند ما تو را در سفاهت(و نادانی و سبک مغزی)می بینیم و ما مسلما تو را از دروغگویان می دانیم.

۶۷-گفت:ای قوم من!هیچگونه سفاهتی در من نیست،ولی فرستاده ای از طرف پروردگار جهانیانم.

۶۸-رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم.

۶۹-آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا(از مجازات الهی)بیمتان دهد،و به یاد آورید هنگامی شما را جانشینان قوم نوح قرار داد،و شما را از جهت خلقت گسترش داد(و به نیروی بدنی قوی مجهز ساخت)پس نعمتهای خدا را به یاد آورید شاید رستگار شوید.

۷۰-گفتند آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند رها کنیم،حال که چنین است آنچه(از بلا و عذاب الهی)به ما وعده می دهی بیاور اگر راست می گویی.

۷۱-گفت:پلیدی و غضب پروردگار شما را فرا گرفته،آیا با من در مورد نامهایی مجادله می کنید(که به عنوان معبود و خدا)شما و پدرانتان(بر بتها)گذارده اید،در حالی که خداوند هیچ فرمانی درباره آن نازل نکرده است،بنا بر این شما منتظر باشید من هم با شما انتظار می کشم.

۷۲-سرانجام او و کسانی را که با او بودند به رحمت خود نجات بخشیدیم و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند قطع کردیم.

تفسیر:

گوشه ای از سر گذشت قوم هود

در تعقیب ذکر رسالت نوح و درسهای عبرتی که در آن نهفته بود،به

ص :۲۲۵

سرگذشت یکی دیگر از پیامبران بزرگ یعنی هود و درگیری های او با قوم و ملتش می پردازد.

این جریـان در سوره های دیگری از قرآن مجیـد از جمله سوره"شـعراء" و سوره ای که به نام"هود"در قرآن نامگـذاری شـده مشـروحتر آمده است،در آیات مورد بحث تنها فشـرده ای از گفتگوهای هود و مخالفانش و سـرانجام زندگی آنها بازگو شده است.

نخست می فرماید:"ما به سوی جمعیت عاد،برادرشان هود را فرستادیم" (وَ إِلیٰ عٰادٍ أَخٰاهُمْ هُوداً).

قـوم"عـاد"مردمی بودنـد کـه در سـرزمین"یمـن"زنـدگی می کردنـد،از نظر قـدرت جسـمانی و ثروت سـرشاری کـه از طریق کشاورزی و دامـداری به آنها می رسـید، ملتی نیرومنـد و قوی بودنـد،ولی انحرافات عقیـده ای مخصوصا بت پرستی و مفاسـد اخلاقی در میان آنها غوغا می کرد.

"هـود"که از آنـان بـود و بـا آنهـا خویشاونـدی داشت،از طرف پروردگـار مـامور دعوت آنهـا به سوی حق و مبـارزه بـا فسـاد گردید،و شاید تعبیر به"اخاهم" (برادرشان)اشاره به همین پیوند نسبی باشد که در میان هود و قوم عاد بود.

این احتمـال نیز وجود دارد که تعبیر به"برادر"در مورد حضـرت هود و همچنین در مورد چنـد نفر دیگر از پیـامبران الهی مانند نوح(سوره شعراء-۱۰۶) و صالح(سوره شعراء-۱۴۲)و لوط(سوره شعراء-۱۶۱)و شعیب(سوره اعراف -۸۵)به خاطر این باشد که آنها در نهایت دلسوزی و مهربانی،همچون یک برادر،با قوم و جمعیت خود رفتار می کردند،و از هیچ کوشـش و تلاشـی برای هـدایت آنها فروگذار نکردند،این تعبیر در مورد کسانی که نهایت دلسوزی در باره فرد یا جمعیتی به خرج می دهند گفته می شود،به علاوه این تعبیر حاکی از یک نوع برابری و نفی هر گونه تفوق طلبی و ریاست طلبی است،یعنی این مردان

خدا هیچگونه داعیه ای در زمینه هدایت آنها در سر نداشتند،بلکه صرفا به خاطر نجات آنان از گرداب بدبختی دست و پا می کردند.

در هر حال روشن است که تعبیر"اخاهم"هرگز اشاره به برادری دینی نیست،زیرا این اقوام غالبا به دعوت اصلاح طلبانه پیامبرانشان پاسخ مثبت ندادند.

سپس می گوید:هود دعوت خود را از مساله توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی شروع کرد و"به آنها گفت ای قوم من!خداوند یگانه را بپرستید که هیچ معبودی برای شما غیر او نیست،آیا پرهیزگاری را پیشه نمی کنید؟(قٰالَ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ). ولی این جمعیت خودخواه و متکبر،مخصوصا ثروتمندان از خود راضی که قرآن از آنها تعبیر به"ملأ"کرده است،یعنی ظاهر آنها چشم پرکن بود، به هود همان گفتند که قوم نوح به نوح گفته بودند،بلکه نسبت سفاهت نیز به او دادند،"گفتند ما تو را در سفاهت و سبک مغزی می بینیم و گمان می کنیم تو از دروغگویان باشی"!(قٰالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنّٰا لَنَرٰاکَ فِی سَفٰاهَةٍ وَ إِنّٰا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکٰاذِبِینَ).

"سفاهت"و سبک مغزی از نظر آنها این بود که انسانی بر خلاف سنتهای محیط هر چند غلط و نادرست باشد بپاخیزد،و حتی جان خود را در این راه به خطر افکند،سفاهت در منطق آنان این بود که کسی همرنگ محیط نشود و نان را به نرخ روز نخورد و برای سنت شکنی بپاخیزد و هر گونه ناراحتی و دردسری را برای خود بخرد.

*** اما هود با وقار و ادبی که مخصوص پیامبران و رهبران راستین و پاک است، بی آنکه از گفته آنان عصبانی و یا دلسرد و مایوس گردد،"گفت:ای جمعیت من!

هیچگونه سفاهتی در من نیست و وضع رفتار و گفتار من بهترین دلیل بر سرمایه های عقلانی من است،من فرستاده پروردگار جهانیانم"(قالَ یا قَوْمِ لَیْسَ بِی سَفاهَةٌ وَ لکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِینَ).

*** هود اضافه کرد:"من وظیفه دارم رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ کنم و دستورهایی را که ضامن سعادت و خوشبختی شما و نجات از گرداب شرک و فساد است در اختیار شما بگذارم،آن هم در نهایت دلسوزی و خیرخواهی و در نهایت امانت و درستکاری"(أُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ أَنَا لَکُمْ ناصِحٌ أَمِینٌ).

*** سپس هود در برابر افرادی که از بعثت یک انسان به عنوان پیامبر در تعجب بودند به همان مطلبی اشاره می کند که نوح پیامبر نیز به قوم خود گفته بود و آن اینکه:"آیا تعجب می کنید که از طرف پروردگار به فردی از شما وحی شود، تا شما را از کیفرهایی که به خاطر اعمالتان در پیش دارید بیم دهد؟!"(أَ وَ عَجِبْتُمْ أَنْ جاءَکُمْ ذِکْرٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَلی رَجُلٍ مِنْکُمْ لِیُنْذِرَکُمْ).

سپس برای تحریک عواطف خفته آنها و برانگیختن حس شکرگزاری در درون جانشان قسمتی از نعمتهای پروردگار را،برای آنان شرح می دهد و می گوید:

"به خاطر بیاورید که خداوند شما را جانشینان قوم نوح قرار داد و هنگامی که آنها بر اثر طغیانشان بوسیله طوفان نابود شدند،سرزمینهای وسیع و گسترده آنان را با تمام نعمتهایی که داشتند در اختیار شما قرار داد"(وَ اذْکُرُوا إِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ).

به علاوه"به شما قدرت فوق العاده جسمانی و نیروی بدنی عنایت کرد" (وَ زادَکُمْ فِی الْخَلْقِ بَصْطَةً).

ص :۲۲۸

جمله" زَادَكُمْ فِی الْخَلْقِ بَصْطَةً "(شما را از نظر آفرینش گسترش داد) ممکن است-همانطور که در بالا اشاره کردیم-اشاره به قدرت جسمانی قوم عاد باشد،زیرا هم از آیات مختلف قرآن و هم از تواریخ برمی آید که آنها مردمی درشت استخوان و قوی پیکر و نیرومند بودند،در آیه ۱۵ سوره"فصلت"از قول آنها می خوانیم" مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً ":"چه کسی از ما نیرومندتر است"و در آیه ۷ سوره"حاقه"در مورد بلائی که به جرم اعمالشان بر سر آنها آمد می خوانیم " فَتَرَی الْقَوْمَ فِیها صَرْعی کَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِیَهٍ ":"قوم عاد را می دیدی که بر اثر طوفان آن چنان روی زمین افتاده اند که گویا تنه های درختان نخل بود که به روی زمین افتاده بود"! و نیز می تواند اشاره به افزایش ثروت و قدرت مالی و تمدن ظاهری و پیشرفته آنها بوده باشد،آن چنان که از آیات دیگر قرآن و تواریخ استفاده می شود،ولی احتمال اول با ظاهر آیه متناسبتر است.

و در پایان به آن جمعیت خودخواه خاطرنشان می سازد که "نعمتهای گوناگون پروردگار را به خاطر بیاورید تا حس شکرگزاری شما برانگیخته شود و در برابر فرمان او تسلیم شوید شاید رستگار گردید"(فَاذْکُرُوا آلاءَ اللّهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ).

*** اما در مقابل این اندرزها و راهنماییهای منطقی و یادآوری نعمتهای الهی آنها که منافع مادی خود را در خطر می دیدند و قبول دعوت او را مانع هوسبازیهای خویش می دانستند،در مقام مخالفت بر آمده و صریحا اعلام داشتند که"آیا تو آمده ای که ما را به سوی خدای یگانه دعوت کنی و تمام معبودهایی را که پدران و نیاکان ما سالیان دراز در برابر آن سر تعظیم فرود آورده اند و به عظمت شناخته اند،

ص :۲۲۹

رها سازیم"؟!نه هرگز چنین چیزی ممکن نیست(قالُوا أَ جِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ ما کانَ یَعْبُدُ آباؤُنا).

همانطور که ملاحظه می کنید سطح افکار آنان به قدری پائین بود که از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و پراکندگی و تعدد خدایان را برای خود، مایه افتخار می پنداشتند،و جالب اینکه تنها منطق آنان در این زمینه همان تقلید کورکورانه از سنن نیاکان بود و گر نه چگونه ممکن بود بتوانند،تعظیم در برابر قطعات سنگ و چوب را توجیه کنند.

و سرانجام برای اینکه امید"هود"را به کلی از خود قطع کنند و به اصطلاح حرف آخر را به او زده باشند گفتند:"اگر راست می گویی و عذابها و مجازاتهایی را که به ما وعده می دهی حقیقت دارد،هر چه زودتر آنها را به سراغ ما بفرست و ما را محو و نابود کن"!(یعنی ما کمترین واهمه ای از تهدیدهای تو نداریم)(فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ).

*** هنگامی که سخن به اینجا رسید و آخرین حرف خود را که نشانه امتناع کامل از قبول دعوت هود بود زدند و او به کلی از هدایت آنان مایوس شد،به آنها گفت:اکنون که چنین است بدانید"عذاب و کیفر و خشم خدا بر شما مسلما واقع خواهد شد"(قالَ قَدْ وَقَعَ عَلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ).

"رجس"در اصل به معنی چیز ناپاک است و بعضی از مفسران معتقدند ریشه اصلی آن معنی وسیعتری دارد و به معنی هر چیزی است که باعث دوری و تنفر می شود و لذا به انواع پلیدیها و نجاستها و مجازاتها،"رجس"گفته می شود، زیرا همه این امور موجب فاصله گرفتن انسان و تنفر او می گردد.

در هر صورت این کلمه در آیه فوق می تواند به معنی مجازات و عذاب الهی باشد و ذکر آن با جمله"قد وقع"که به صورت فعل ماضی است اشاره به این

است که به طور قطع شما مستحق عذاب شده اید و دامانتان را خواهد گرفت.

و نیز ممکن است به معنی پلیدی و آلودگی روح باشد یعنی آن چنان در گرداب انحراف و فساد فرو رفته اید که روح شما در زیر پوششی از آلودگیها قرار گرفته است و به خاطر آن مشمول غضب خدا شده اید.

سپس برای اینکه گفتار آنها درباره بتها بدون پاسخ نماند،اضافه می کند:

"آیا شما با من در مورد چیزهایی که از الوهیت جز نامی بی اثر ندارند و نیاکان شما اسم خدا بر آنها گذارده اند و به دروغ آثار و خاصیتی برای آنها قائل شده اند، به مجادله برخاسته اید،در حالی که هیچگونه فرمان و حجتی از ناحیه خدا در این باره نازل نشده است"(أَ تُجادِلُونَنِی فِی أَسْماءٍ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما نَزَّلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ).

در حقیقت بتهای شما از الوهیت،تنها یک اسم بی مسمی دارند،اسمی که زائیده پندارهای خام شما و نیاکانتان است و گر نه با قطعات سنگ و چوب دیگر بیابان و جنگل هیچ تفاوتی ندارد.

سپس گفت:"اکنون که چنین است شما در انتظار بمانید من هم با شما انتظار می کشم،شما در این انتظار باشید که بتها یاریتان کنند و من در انتظارم که عذاب دردناک الهی بر شما فرود آید"آینده نشان خواهد داد کدامیک از این دو انتظار به حقیقت نزدیکتر خواهد بود(فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ).

*** در آخرین آیه مورد بحث،سرانجام کار این قوم لجوج در عبارت کوتاهی چنین بیان شده است:"ما هود و کسانی را که با او بودند به لطف و رحمت خود، رهایی بخشیدیم،و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و حاضر نبودند در برابر حق تسلیم شوند،قطع و نابود ساختیم"(فَأَنْجَیْناهُ وَ الَّذِینَ مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِنّا وَ قَطَعْنا دابِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ ما کانُوا مُؤْمِنِینَ).

ص:۲۳۱

"دابر"در لغت به معنی آخر و پایان چیزی است،بنا بر این مفهوم آیه این است که آنها را تا به آخر نابود ساختیم و ریشه هایشان به کلی قطع شد.

(درباره قوم عاد و بقیه خصوصیات زندگی آنها و چگونگی مجازات و عذابی که بر آنها نازل شد بخواست خدا مشروحا در تفسیر سوره هود بحث خواهیم کرد).

ص :۲۳۲

[سوره الأعراف (۷): آیات ۷۳ تا ۷۹]

اشاره

وَ إِلیٰ ثَمُودَ أَخٰاهُمْ صٰالِحاً قٰالَ یٰا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ قَدْ جٰاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ هٰذِهِ نٰاقَةُ اَللّٰهِ لَکُمْ آیَةً فَذَرُوهٰا تَأْکُلْ فِی أَرْضِ اَللّٰهِ وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۷۳) وَ اُذْکُرُوا إِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفٰاءَ مِنْ بَعْدِ عٰادٍ وَ بَوَّأَکُمْ فِی اَلْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهٰا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ اَلْجِبٰالَ بُیُوتاً فَاذْکُرُوا آلاٰءَ اَللّٰهِ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی اَلْأَرْضِ مُفْسِدِینَ (۷۴) قٰالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِینَ اُسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صٰالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قٰالُوا إِنّٰا بِمٰا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۷۵) قٰالَ اَلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا إِنّٰا بِالَّذِی آمَنْتُمْ بِهِ کٰافِرُونَ (۷۶) فَعَقَرُوا اَلنّٰاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قٰالُوا یٰا صٰالِحُ اِئْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا إِنْ کُنْتَ مِنَ اَلْمُرْسَلِینَ (۷۷) فَأَخَذَتْهُمُ اَلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِی دٰارِهِمْ جٰاثِمِینَ (۷۸) فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ وَ قٰالَ یٰا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسٰالَةَ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ وَ لٰکِنْ لاٰ تُحِبُّونَ اَلنّٰاصِحِینَ (۷۹)

ص: ۲۳۳

ترجمه:

۷۳-و به سوی(قوم)ثمود برادرشان صالح را فرستادیم گفت ای قوم من!خدا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست،دلیل روشنی از طرف پروردگار برای شما آمده:این "ناقه"الهی برای شما معجزه ای است،او را به حال خود واگذارید که در سرزمین خدا(از علفهای بیابان)بخورد و آن را آزار نرسانید که عذاب دردناکی شما را خواهد گرفت! ۷۴-و بخاطر بیاورید که شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت،که در دشتهایش قصرها برای خود بنا می کنید و در کوه ها برای خود خانه ها می تراشید، بنا بر این نعمتهای خدا را متذکر شوید و در زمین فساد نکنید.

۷۵-(ولی)اشراف متکبر قوم او،به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند آیا(راستی) شما یقین دارید صالح از طرف پروردگار خود فرستاده شده است؟آنها گفتند:

ما به آنچه او بدان ماموریت یافته ایمان آورده ایم.

۷۶-متکبران گفتند(ولی)ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید کافریم! ۷۷-سپس "ناقه"را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند ای صالح اگر تو از فرستادگان(خدا)هستی آنچه ما را با آن تهدید می کنی بیاور! ۷۸-سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان(تنها)جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود! ۷۹-(صالح)از آنها روی برتافت و گفت ای قوم!من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم ولی(چکنم)که شما خیرخواهان را دوست ندارید.

تفسیر:

اشاره

سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود

در این آیات به قیام "صالح"پیامبر بزرگ خدا در میان قوم"ثمود"

که در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می کردند اشاره شده و بحثهای عبرت انگیز گذشته را درباره قوم نوح و هود بدینوسیله ادامه می دهد.

البته در سوره های"هود"و"شعراء"و"قمر"و"شمس"به این ماجرا نیز اشاره شده،و از همه جا مشروحتر سرگذشت این جمعیت در سوره هود آمده است، در این آیات تنها فشرده ای از گفتگوهای صالح با قوم ثمود و سرانجام کار آنها بیان گردیده است.

نخست می گوید:"ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم"(وَ إِلیٰ ثَمُودَ أَخٰاهُمْ صٰالِحاً).

و علت اطلاق کلمه"برادر"به این پیامبران در ذیل آیه ۶۵ همین سوره در داستان هود بیان شد.

پیامبر آنان صالح نیز همانند سایر پیامبران،نخستین گام را در راه هدایت آنها از مساله توحید و یکتاپرستی برداشت و به آنها گفت:"ای قوم من!خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او ندارید"(قٰالَ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ).

سپس اضافه نمود من بدون دلیل چیزی نمی گویم،"بینه و دلیل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمده است و این همان شتری است که خداوند برای شما معجزه قرار داده است"(قَدْ جٰاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ هٰذِهِ نٰاقَةُ اللّٰهِ لَکُمْ آیَةً).

"ناقه"در اصل به معنی شتر ماده است و در هفت مورد در قرآن مجید اشاره به ناقه صالح شده (۱)،این شتر چگونه شتری بوده و چگونه به عنوان یک

۱- ۱) طبرسی در مجمع البیان می گوید:ناقه در اصل به چیزی گفته می شود که تسلیم و رام و آماده و مهیا است و اطلاق آن به شتر ماده شاید به همین جهت است که آمادگی بیشتری برای سواری دارد.

معجزه و دلیل دندانشکن به قوم صالح معرفی گردیده؟شرح آن به خواست خدا در سوره هود ذیل آیات مربوط به قوم ثمود خواهد آمد.

ضمنا باید توجه داشت اضافه"ناقه"به"اللّه"در آیات فوق به اصطلاح از قبیل اضافه تشریفی است و اشاره به این است که ناقه مزبور،یک شتر معمولی و عادی نبود،بلکه امتیازاتی داشته است.

سپس به آنها می گوید:"مزاحم این ناقه نشوید و بگذارید در سرزمین خدا به چرا بپردازد،و به او آزار مرسانید که عذاب دردناکی شما را فرا خواهد گرفت"(فَذَرُوهٰا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللّٰهِ وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ).

اضافه"ارض"به"اللّه"(زمین خدا)اشاره به این است که این شتر مزاحم کسی نیست و تنها از علف بیابان استفاده می کند،بنا بر این نمی بایست مزاحم او شوند.

*** در آیه بعد می گوید:"به خاطر داشته باشید که خداوند شما را جانشینان در روی زمین بعد از قوم عاد قرار داد،و در آن مستقر ساخت"یعنی از یک سو نعمتهای فراوان الهی را فراموش نکنید و از سوی دیگر توجه داشته باشید که پیش از شما اقوام طغیانگری مانند قوم عاد بودند که بر اثر مخالفتهایشان به عذاب الهی گرفتار شدند و نابود گردیدند(وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفٰاءَ مِنْ بَعْدِ عٰادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ).

سپس روی بعضی از نعمتها و امکانات خداداد قوم ثمود تکیه کرده می گوید:

"شما در سرزمینی زندگی دارید که هم دشتهای مسطح با خاکهای مساعد و آماده دارد که می توانید قصرهای مجلل و خانه های مرفه در آن بسازید و هم کوهستانهای مستعدی دارد که می توانید خانه هایی مستحکم در دل سنگها(برای فصل زمستان و شرائط جوی سخت)ایجاد کنید و بتراشید"(تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهٰا قُصُوراً

وَ تَنْحِتُونَ الْجِبٰالَ بُيُوتاً

).

از این تعبیر چنین به نظر می رسد که آنها محل زندگی خود را در تابستان و زمستان تغییر می دادند،در فصل بهار و تابستان در دشتهای وسیع و پربرکت به زراعت و دامداری می پرداختند و به همین جهت خانه های مرفه و زیبایی در دشت داشتند،و به هنگام فرا رسیدن فصل سرما و تمام شدن برداشت محصول،به خانه های مستحکمی که در دل صخره ها تراشیده بودند و در مناطق امن و امانی قرار داشت و از گزند طوفان و سیلاب و حوادث بر کنار بود آسوده خاطر زندگی می کردند.

و در پایان آیه می گوید:"اینهمه نعمتهای فراوان خدا را یادآور شوید و در زمین فساد نکنید و کفران نعمت ننمائید"(فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اللّٰهِ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) (۱).

*** باز ملاحظه می کنیم که جمعیت اشراف و ثروتمندان خوش ظاهر و بد باطن که از آنها تعبیر به ملاء(چشم پر کن)شده است،سررشته مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی را به دست گرفتند،و از آنجا که عده قابل ملاحظه ای از توده های خوش فکر و پاکدل که همواره در بند اسارت اشراف گرفتار بودند،دعوت صالح را پذیرفته و اطراف او جمع شده بودند،مخالفت خود را با این گروه شروع کردند، و همانطور که قرآن می گوید این جمعیت اشرافی و متکبر از قوم صالح به افرادی از مستضعفان که ایمان آورده بودند گفتند:"آیا به راستی شما می دانید که صالح

---

۱ - ۱) تعثوا از ماده"عثی"به معنی تولید فساد کردن است،منتها این ماده بیشتر به مفاسد اخلاقی و معنوی گفته می شود در حالی که ماده"عیث"به مفاسد حسی اطلاق می گردد بنا بر این ذکر کلمه مفسدین بعد از جمله لا تعثوا به عنوان تاکید می باشد زیرا هر دو یک معنی را می رساند.

از طرف خداوند برای راهنمایی ما فرستاده شده است"(قَالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ) البته هدف آنها از این سؤال جستجوی حق نبود،بلکه می خواستند با القای شبهات در دل آنها وسوسه ایجاد کنند و روحیه آنان را تضعیف نمایند،و به گمان اینکه همانند دورانی که در بند بودند مطیع و فرمانبردار آنهایند از حمایت صالح دست بردارند.

ولی بزودی با پاسخ قاطع آنان که حکایت از تصمیم و اراده قوی می کرد روبرو شدند و این پاسخ را از آنان شنیدند که"ما نه تنها می دانیم صالح فرستاده خدا است بلکه ما به آنچه او ماموریت دارد،و دعوت به سوی آن می کند،ایمان آورده ایم"(قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ).

*** این مغروران متکبر دست از کار خود بر نداشتند و مجددا برای تضعیف روحیه جمعیت مؤمنان گفتند:"ما به آنچه شما ایمان آورده اید کافریم"(قَالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِی آمَنْتُمْ بِهِ کَافِرُونَ).

و از آنجا که آنها به خاطر قدرت و ثروت ظاهریشان همیشه در جامعه پیشوا و الگوی مردم بودند چنین می پنداشتند که این بار نیز با اظهار کفر و بی ایمانی، الگو برای دگران خواهند شد و مردم از آنان پیروی خواهند کرد،ولی بزودی به اشتباه خود پی بردند و متوجه شدند که مردم این بار در پرتو ایمان به خدا، شخصیت تازه ای یافته و از استقلال فکری و نیروی اراده بهره مند شده اند.

جالب توجه اینکه در آیات فوق از اشراف بی ایمان به عنوان"مستکبران" و از توده های زحمت کش با ایمان به عنوان"مستضعفان"یاد شده،و این نشان می دهد که دسته اول با خود برتربینی و غصب حقوق مردم زیر دست و جذب نیروهای آنها به آن موقعیت رسیده بودند که به زبان امروز می توان از آنها به طبقه"استثمار

کننده"و"استثمار شونده"تعبیر کرد.

*** هنگـامی که ثروتمنـدان متکبر و خودخواه از ایجـاد تزلزل در پـایه های ایمان توده های مردم با ایمان مایوس شدنـد،و از سوی دیگر می دیدنـد با وجود"ناقه" که معجزه صالـح محسوب می شـد،سمپاشـیهای آنها به جایی نمی رسد،تصـمیم به نابود کردن ناقه گرفتند،و قبل از هر چیز"آن را پی کردند و کشـتند و از فرمان خدا سر برتافتند"(فَعَقَرُوا النّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ) (۱).

و به این نیز قناعت نکردنـد بلکه به سـراغ صالـح آمدند و صـریحا به او"گفتند اگر تو فرسـتاده خدا هستی هر چه زودتر عذاب الهی را به سراغ ما بفرست"(وَ قالُوا یا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ).

یعنی ما کمترین واهمه ای از تهدیـدهای تو نـداریم و این تهدیدها همه بی اساس است،این سـخن در حقیقت برپا ساختن یک نوع جنگ اعصاب در مقابل صالح و برای تضعیف کردن روحیه صالح و مؤمنان بود.

*** هنگـامی که آنهـا ستیزه جویی و طغیـانگری را به آخر رساندنـد و آخرین بارقه آمادگی ایمان را در وجود خود خاموش ساختند،مجازات الهی که طبق قانون انتخاب اصلح و از میان بردن موجودات فاسد و مفسد صورت می گیرد،به سراغ آنها آمد و"آن چنان لرزه ای قصرها و خانه های مسـتحکمشان را تکان داد و فرو ریخت و زنـدگی پر زرق و برق آنها را درهم کوبید که صبحگاهان تنها جسم

ص: ۲۳۹

۱- ۱) منظور از"پی کردن"شـتر و اسب وماننـد آن،آن است که عصب محکم مخصوصـی را که در پشت پـای او قرار دارد و عامـل اصـلی برای حرکـت و راه رفتن است قطع کننـد، چنین حیـوانی فـورا بر زمین می غلطـد و هیچگـونه قـدرت بر حرکـت نخواهد داشت.

بی جان آنها در خانه هایشان باقی مانده بود"(فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دٰارِهِمْ جٰاثِمِینَ).

"جـاثم"در اصـل از مـاده"جثم"(بر وزن خشم)به معنی نشسـتن روی زانو و توقف در یـک مکان است،و بعیـد نیست این تعبیر اشـاره به آن باشـد که هنگـام وقوع زلزله شدیـد آنها در خواب خوش فرو رفته بودنـد،ناگهان بپاخاسـتند همین که بر سـر زانو نشستند،حادثه به آنها مهلت نداد و بر اثر وحشت و ترس و یا فرو ریختن دیوارها و یا صاعقه ای که با آن زلزله همراه بود جان خود را در همان حالت از دست دادند! ***

قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند؟

در اینجـا یک سؤال پیش می آیـد و آن اینکه از آیه فوق اسـتفاده می شود که وسـیله نابودی این قوم سـرکش،زلزله بود،اما از آیه ۱۳ سوره فصلت برمی آید که صاعقه آنها را نابود کرد،و در آیه ۵ سوره حاقه می خوانیم فَأَمّٰا ثَمُودُ فَأُهْلِکُوا بِالطّٰاغِیَهِ یعنی قوم ثمود بوسـیله یک عامل ویرانگر از میان رفتند،آیا در میان این تعبیرات،تضادی وجود دارد؟ پاسخ این سؤال را می توان در یک جمله خلاصه کرد و آن اینکه این هر سه عامل به یک چیز بازگشت می کنند و یا لازم و ملزوم یکدیگرند،بسیار می شود که زمین لرزه در یـک منطقه بر اثر صـاعقه هـای عظیم ایجاد می شود،یعنی نخست صاعقه تولیـد می شود و به دنبال آن زمین لرزه به وجود می آیـد،و اما"طاغیه"به معنی موجودی است که از حـد خود تجاوز کند و این هم با زلزله سازگار است و هم با صاعقه بنا بر این تضادی در میان آیات نیست.

***

در آخرین آیه مورد بحث می گوید:"بعد از این جریان صالح از آنها روی برتافت و به آنها گفت:من حق رسالت پروردگارم را ادا کردم و آنچه گفتنی بود به شما گفتم و از نصیحت و خیرخواهی کوتاهی نکردم،لکن شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید"(فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ وَ قٰالَ یٰا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسٰالَةَ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ وَ لٰکِنْ لاٰ تُحِبُّونَ النّٰاصِحِینَ).

***در اینجا سؤال دیگری پیش می آید و آن اینکه آیا این گفتگوی صالح بعد از نابودی آن جمعیت صورت گرفته است،و یا اینکه این گفتگوی نهایی صالح با آنها قبل از مرگشان به عنوان اتمام حجت بوده،ولی در عبارت قرآن بعد از جریان مرگ آنها ذکر شده است؟ البته احتمال دوم با ظاهر خطاب سازگارتر است،زیرا گفتگو با آنها نشان می دهد که آنها زنده بوده اند ولی احتمال نخست نیز چندان بعید نیست،زیرا بسیار می شود که برای عبرت گرفتن افراد بازمانده چنین گفتگوهایی را با گذشتگان و ارواح آنها انجام می دهند،چنان که در تاریخ زندگانی علی ع می خوانیم پس از جنگ جمل در کنار جسد طلحه ایستاد و گفت:"ای طلحه!تو در اسلام خدمات قابل ملاحظه ای داشتی،حیف که آنها را برای خود حفظ نکردی"،و نیز در اواخر نهج البلاغه می خوانیم که علی ع به هنگامی که از جنگ صفین باز می گشت در پشت دروازه کوفه رو به قبرستان کرده"نخست به ارواح گذشتگان سلام کرد و بعد به آنها گفت:شما پیشرو این قافله بودید و ما هم به دنبال شما خواهیم بود"!

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۰ تا ۸۴]

اشاره

وَ لُوطاً إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ اَلْفٰاحِشَةَ مٰا سَبَقَكُمْ بِهٰا مِنْ أَحَدٍ مِنَ اَلْعٰالَمِينَ (۸۰) إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ اَلرِّجٰالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ اَلنِّسٰاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (۸۱) وَ مٰا كٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنٰاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۸۲) فَأَنْجَيْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ اِمْرَأَتَهُ كٰانَتْ مِنَ اَلْغٰابِرِينَ (۸۳) وَ أَمْطَرْنٰا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُجْرِمِينَ (۸۴)

ترجمه:

۸۰-و(به خاطر بیاورید)لوط را هنگامی که به قوم خود گفت آیا عمل شنیعی انجام می دهید که احدی از جهانیان پیش از شما انجام نداده است؟! ۸۱-آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید،نه زنان؟شما جمعیت تجاوزکاری هستید! ۸۲-ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند اینها را از شهر و آبادی خود بیرون کنید که اینها افراد متظاهری هستند! ۸۳-(چون کار به اینجا رسید)ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم جز همسرش که با بازماندگان(در شهر)بود.

۸۴-و(سپس چنان)بارانی بر آنها فرستادیم(بارانی از سنگ که آنها را نابود ساخت) اکنون بنگر سرانجام کار مجرمان به کجا کشید.

ص: ۲۴۲

تفسیر:

سرنوشت دردناک قوم لوط

در این آیات،قرآن،صحنه عبرت انگیز دیگری از سرگذشت پیامبران را بازگو می کند و هدف آیات پیشین را تعقیب و تکمیل می نماید،و آن سرگذشت پیامبر بزرگ خدا"لوط"و قوم او است.

این ماجرا در چندین سوره قرآن از جمله سوره"هود"و"حجر"و"شعراء" و"انبیاء"و"نمل"و"عنکبوت"آمده است.

در اینجا در ضمن پنج آیه،به فشرده گفتگوهای لوط و قومش اشاره شده است و چنین برمی آید که در این سوره اعراف تنها هدف این بوده که عصاره ای از در- گیریهای این پیامبران و گفتگوهای آنان با جمعیتهای سرکش،منعکس گردد، ولی شرح کامل سرگذشت آنان به سوره های دیگر قرآن موکول شده است(ما هم به خواست خداوند مشروح سرگذشت این جمعیت را در سوره هود و حجر خواهیم آورد.

اکنون به تفسیر آیات مورد بحث توجه کنید.

در آیه نخست می گوید:"بخاطر بیاورید لوط پیامبر را هنگامی که به قوم خود گفت:آیا شما عمل زشت و ننگینی انجام می دهید که احدی از جهانیان تا کنون مرتکب آن نشده است"؟!(أَ تَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ).

اشاره به اینکه این گناه علاوه بر اینکه خود یک عمل زشت و فوق العاده ننگین است قبل از شما در هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است،و این زشتی آن را چند برابر می کند،زیرا پایه غلط و سنت شوم و وسیله ای برای گناه دیگران در

آینده نزدیک و دور خواهد بود.

از آیه فوق به خوبی برمی آید که این عمل زشت،از نظر تاریخی به قوم لوط منتهی می شود که مردمی بودند ثروتمند و مرفه و شهوتران و هواپرست که شرح آن را در ذیل سوره هایی که در بالا اشاره کردیم به خواست خدا خواهیم داد.

*** در آیه بعد گناهی را که در آیه قبل به طور سربسته ذکر شده بود،تشریح می کند و می گوید:"شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید،و از زنان صرف نظر می کنید"(إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ).

چه انحرافی از این بدتر و بالاتر که وسیله تولید نسل را که آمیزش زن و مرد است و خداوند آن را به طور غریزی در هر انسانی قرار داده،رها کنند،و سراغ"جنس موافق"بروند کاری که اصولا بر خلاف فطرت و ساختمان طبیعی جسم و روح انسان و غریزه تحریف نایافته او است و نتیجه اش عقیم ماندن هدف آمیزش جنسی است،و به تعبیر دیگر،تنها اثرش یک اشباع کاذب جنسی و از بین بردن هدف اصلی یعنی ادامه نسل بشر می باشد،و در پایان آیه به عنوان تاکید می گوید:

"شما جمعیت اسراف کارید"یعنی از حدود الهی قدم بیرون گذارده و در سنگلاخ انحراف و تجاوز از مرز فطرت سرگردان شده اید(بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ).

ممکن است این جمله اشاره به آن باشد که آنها نه تنها در مورد غریزه جنسی راه اسراف را می پیمودند،بلکه در همه چیز و همه کار گرفتار چنین انحراف و زیاده روی بودند.

جالب توجه اینکه آیه نخست،مطلب را به طور سربسته،و آیه دوم به وضوح بیان می کند،و این یکی از فنون بلاغت برای بیان مسائل مهم می باشد، هر گاه کسی کار بسیار بدی انجام دهد،سرپرست آگاه و بیدارش برای اهمیت موضوع به او می گوید تو گناه بزرگی انجام داده ای!و هر چه می گوید:چه

کرده ام؟باز می گوید گناه بزرگی انجام داده ای!سرانجام پرده از روی آن برداشته و آن را تشریح می کند،این طرز بیان فکر طرف را تدریجا آماده می سازد تا به اهمیت عمل خلاف خویش واقف گردد.

*** در آیه بعد اشاره به جواب لجوجانه و غیر منطقی قوم لوط کرده،می گوید:

آنها هیچگونه جوابی در برابر دعوت این پیامبر خیرخواه و دلسوز و مصلح نداشتند جز اینکه با خشم و عصبانیت:"گفتند لوط و پیروان او را از شهر خود بیرون کنید،گناهشان چیست؟گناهشان این است که مردمی پاکند و گناه نمی کنند"! و نه تنها با ما همصدا نمی شوند،بلکه مزاحم ما نیز هستند!(وَ مٰا کٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْیَتِکُمْ إِنَّهُمْ أُنٰاسٌ یَتَطَهَّرُونَ).

و این جای تعجب نیست که یک جمعیت آلوده و گناهکار،افراد پاکدامن را به جرم پاکدامنی از خود برانند،آنها چنین افرادی را مزاحم شهوات خویش می بینند،و نقاط قوت و افتخار چنین پاکدامنانی در نظر آنها نقطه ضعف و عیب بود!.

این احتمال نیز در تفسیر جمله" إِنَّهُمْ أُنٰاسٌ یَتَطَهَّرُونَ "وجود دارد، که قوم لوط می خواستند این پیامبر و پیروانش را متهم به تظاهر و ریاکاری کنند،همانطور که بسیار شنیده ایم و در اشعار خوانده ایم که افراد شرابخوار آلوده افراد پاک را متهم به ریاکاری می کنند،و"خرقه آلوده به شراب خویش"را از "سجاده زاهد"برتر می شمارند،و این یک نوع تبرئه کاذب است که این آلودگان بدبخت برای خود دست و پا می کنند.

*** با توجه به آنچه در سه آیه فوق بیان شد،هر داور منصفی می تواند حکم

محکومیت چنین قوم و ملتی را صادر کند که در برابر پند و اندرز منطقی و نصیحت و خیرخواهی یک مصلح بزرگ اجتماعی،تنها متوسل به زور و تهدید و تهمت شوند،لذا در آیه بعد خداوند می فرماید"چون کار به اینجا رسید ما لوط و پیروان واقعی و خاندانش را که پاکدامن بودند،نجات بخشیدیم جز همسرش که او را در میان قوم تبهکار رها ساختیم،زیرا او هم از نظر عقیده و آئین و مذهب با آنان هماهنگ بود"(فَأَنْجَيْناهُ وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ) (۱).

بعضی گفته اند کلمه"اهل"گرچه معمولا به خویشاوندان نزدیک گفته می شود،ولی در آیه بالا به پیروان راستین او نیز اطلاق شده یعنی آنها نیز جزء خانواده او محسوب شده اند،ولی بطوری که از آیه ۳۶ سوره ذاریات برمی آید هیچکس از قوم لوط جز خانواده و کسان نزدیک او ایمان نیاوردند،بنا بر این "اهل"در اینجا به همان معنی اصلی یعنی بستگان نزدیک است.

از آیه ۱۰ سوره تحریم اجمالا استفاده می شود که همسر لوط در آغاز زن سربه راهی بود،سپس راه خیانت را پیش گرفت و دشمنان لوط را جرئت بخشید.

*** در آخرین آیه اشاره بسیار کوتاه و پر معنی به مجازات شدید و وحشتناک این قوم کرده می گوید:"ما بارانی بر آنها فرستادیم"(اما چه بارانی؟!بارانی از سنگ که آنها را درهم می کوبید و نابود می کرد)(وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً).

گرچه در آیه فوق نوع این باران بیان نشده است اما از ذکر کلمه"مطرا" (بارانی)به طور سربسته روشن می شود که از بارانهای معمولی نبوده بلکه بارانی از سنگ بوده چنان که در آیه ۸۳ سوره هود آمده است.

ص: ۲۴۶

۱- ۱) "غابر"به کسی می گویند که همراهانش بروند و او باقی بماند،همانطور که خانواده لوط با او رفتند و تنها همسر او در شهر باقی ماند و به سرنوشت گنهکاران گرفتار شد.

"اکنون تماشا کن ببین سرانجام کار مجرمان به کجا کشید"(فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَهُ الْمُجْرِمِینَ).

گرچه روی سخن در اینجا به پیامبر است اما پیدا است که هدف عبرت گرفتن همه افراد با ایمان می باشد.

مشروح سرگذشت این جمعیت و همچنین ضررهای گوناگون عمل شنیع "لواط و همجنس گرایی"و حکم آن از نظر قوانین اسلام در ذیل آیات سوره هود و حجر بیان خواهد شد.

ص :۲۴۷

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۵ تا ۸۷]

اشاره

وَ إِلیٰ مَدْیَنَ أَخٰاهُمْ شُعَیْباً قٰالَ یٰا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ قَدْ جٰاءَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَأَوْفُوا اَلْکَیْلَ وَ اَلْمِیزٰانَ وَ لاٰ تَبْخَسُوا اَلنّٰاسَ أَشْیٰاءَهُمْ وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِی اَلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۸۵) وَ لاٰ تَقْعُدُوا بِکُلِّ صِرٰاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اَللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهٰا عِوَجاً وَ اُذْکُرُوا إِذْ کُنْتُمْ قَلِیلاً فَکَثَّرَکُمْ وَ اُنْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَهُ اَلْمُفْسِدِینَ (۸۶) وَ إِنْ کٰانَ طٰائِفَهٌ مِنْکُمْ آمَنُوا بِالَّذِی أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طٰائِفَهٌ لَمْ یُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتّٰی یَحْکُمَ اَللّٰهُ بَیْنَنٰا وَ هُوَ خَیْرُ اَلْحٰاکِمِینَ (۸۷)

ترجمه:

۸۵-و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم گفت ای قوم من خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید،دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است، بنا بر این حق پیمانه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم چیزی نکاهید و در روی زمین بعد از آنکه(در پرتو ایمان و دعوت انبیاء)اصلاح شده است فساد نکنید،این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید.

۸۶-و بر سر هر راه ننشینید که(مردم با ایمان را)تهدید کنید و مومنان را از راه خدا باز دارید و(با القای شبهات)آن را کج و معوج نشان دهید و به خاطر بیاورید زمانی را که افراد کمی بودید و او شما را فزونی داد و بنگرید چگونه سرانجام

مفسدان بود.

۸۷-و اگر طایفه ای از شما به آنچه من فرستاده شده ام ایمان آورده اند و طایفه ای ایمان نیاورده اند صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند که او بهترین داوران است.

تفسیر:

رسالت شعیب در مدین

در این آیات پنجمین قسمت از سرگذشت اقوام پیشین و درگیری انبیاء بزرگ با آنان یعنی قوم شعیب مطرح شده است.

شعیب که نسبش طبق تواریخ با چندین واسطه به"ابراهیم"می رسد،مبعوث به سوی اهل مدین گردید،مدین از شهرهای شام بود و مردمی تجارت پیشه و مرفه داشت،که در میان آنها بت پرستی و همچنین تقلب و کم فروشی در معامله کاملا رائج بود.

شرح درگیری این پیامبر بزرگ با اهل مدین در سوره های متعددی از قرآن مخصوصا سوره"هود"و"شعرا"آمده است،و ما به پیروی از قرآن مجید در ذیل آیات سوره هود به خواست خدا در این زمینه مشروحا بحث خواهیم کرد، در اینجا تنها فشرده قسمتی از این ماجرا را طبق آیات فوق بیان می کنیم.

در نخستین آیه،خداوند می فرماید:"ما به سوی مردم مدین،برادر آنها شعیب را فرستادیم"(وَ إِلیٰ مَدْیَنَ أَخٰاهُمْ شُعَیْباً).

جمعی از مفسران مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر معروف خود نقل کرده اند که"مدین"در اصل نام یکی از فرزندان ابراهیم خلیل بود،و چون فرزندان و نواده های او در سرزمینی در طریق شام سکونت

اختیار کردند به نام مدین نامیده شد.

در اینکه چرا تعبیر به "اخاهم"(برادرشان)شده است،در ذیل آیه ۶۵ همین سوره توضیح دادیم.

سپس اضافه می کند که شعیب دعوت خود را همانند پیامبران دیگر از مساله توحید شروع کرد و "صدا زد ای قوم من!خداوند یگانه را بپرستید که هیچ معبودی جز او برای شما نیست"(قٰالَ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ).

و گفت این حکم علاوه بر اینکه فرمان عقل است بوسیله "دلائل روشنی که از طرف خداوند برای شما آمده"نیز اثبات شده است(قَدْ جٰاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ).

در اینکه این بینه(دلیل روشن)چگونه چیزی بوده است،در آیات فوق سخنی از آن به میان نیامده،ولی ظاهر این است که اشاره به معجزات شعیب است.

پس از دعوت به توحید،به مبارزه با مفاسد اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی آنها برخاسته نخست آنان را که آلوده کم فروشی و تقلب و تزویر در معامله بودند از این کار باز می دارد و می گوید:اکنون که راه خدا برای شما آشکار شده "حق پیمانه و وزن را ادا کنید و از حقوق مردم چیزی کم نگذارید"(فَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزٰانَ وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْیٰاءَهُمْ) (۱).

روشن است که نفوذ هر گونه خیانت و تقلب در امر معاملات پایه های اطمینان و اعتماد عمومی را که بزرگترین پشتوانه اقتصادی ملتها است متزلزل و ویران می سازد و ضایعات غیر قابل جبرانی برای جامعه به بار می آورد،به همین دلیل یکی از موضوعات مهمی که شعیب روی آن انگشت گذاشت همین موضوع بود.

۱- ۱) بخس به معنی کم گذاردن حقوق افراد و پائین آمدن از حد است،به گونه ای که موجب ظلم و ستم گردد.

سپس به یکی دیگر از کارهـای خلاف آنها اشاره کرده و می گویـد:"در روی زمین بعـد از آنکه در پرتو ایمان و کوششـهای انبیاء اصلاح شده است،فساد نکنید"(وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا).

مسلم است که از تولید فساد،اعم از فساد اخلاقی یا بی ایمانی یا ناامنی، هیچکس بهره ای نمی گیرد،لذا در آخر آیه اضافه می کند،"این به سود شما است اگر ایمان داشته باشید"(ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

گویا اضافه کردن جمله إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اشاره به این است که این دسـتورات اجتماعی و اخلاقی هنگامی ریشه دار و ثمربخش خواهد بود که از نور ایمان روشن گردد،اما اگر بدون پشـتوانه ایمان باشد و تنها روی یک سلسله مصالح مادی تکیه کند،دوام و بقایی نخواهد داشت.

*** در آیه بعد به چهارمین نصیحت شعیب،اشاره شده است،آنجا که می گوید:

"شـما بر سـر راه مردم ننشینید و آنها را تهدید نکنید و سد راه خدا نشوید و با القای شبهات راه مستقیم حق را در نظر آنها کج و معوج نشان ندهید"(وَ لاٰ تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرٰاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهٰا عِوَجاً).

در اینکه آنها چگونه افراد متمایل به ایمان را تهدیـد می کردند مفسـران احتمالات متعددی داده اند،بعضـی احتمال داده اند از طریق تهدیـد به قتل،و بعضـی از طریق راهزنی و گرفتن اموال مردم با ایمان،ولی متناسب با بقیه جمله های آیه همان معنی اول است.

و در پایان آیه پنجمین نصـیحت شـعیب که یادآوری نعمتهای پروردگار برای تحریک حس شـکرگزاری آنها است آمـده:"به خاطر بیاورید هنگامی که شما افراد کمی بودید خداوند جمعیتتان را زیاد کرد و نیروی انسانی شما را

فزونتر ساخت"(وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ).

"و نیز خوب بنگرید که سرانجام کار مفسدان به کجا منتهی شد"و به دنبال آنها گام برندارید(وَ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ).

ضمنا از جمله فوق استفاده می شود که بر خلاف تبلیغات حساب نشده ای که امروز می کنند در اکثر موارد کثرت نفرات،می تواند سرچشمه قدرت و عظمت و پیشرفت جامعه باشد،البته به شرطی که با برنامه های منظم،زندگی آنها از نظر مادی و معنوی تامین گردد.

*** آخرین آیه مورد بحث در واقع پاسخی است به بعضی از گفته های مؤمنان و کافران قوم او،زیرا مؤمنان بر اثر فشارهایی که از طرف کافران به آنها وارد می شد طبعا این سؤال را از پیامبرشان می کردند،که ما تا کی در شکنجه و فشار خواهیم بود؟ مخالفان او نیز از اینکه مجازات الهی فورا دامانشان را نگرفته بود جرأت و جسارت پیدا کرده،می گفتند:اگر راستی تو از طرف خدا هستی پس چرا با این مخالفتهای ما هیچ گزندی متوجه ما نمی شود.

شعیب می گوید:"اگر طایفه ای از شما به آنچه من مبعوث شده ام ایمان آورده و جمعیت دیگری ایمان نیاورده اند،نباید موجب غرور کافران و یاس مؤمنان گردد،شما صبر کنید تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین حاکمان است" یعنی آینده نشان خواهد داد،چه کسانی بر حق بوده اند و چه کسانی بر باطل (وَ إِنْ كانَ طائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنا وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ).

***

[سوره الأعراف (۷): آیات ۸۸ تا ۸۹]

اشاره

قٰالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یٰا شُعَیْبُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنٰا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنٰا قٰالَ أَ وَ لَوْ کُنّٰا کٰارِهِینَ (۸۸) قَدِ اِفْتَرَیْنٰا عَلَی اَللّٰهِ کَذِباً إِنْ عُدْنٰا فِی مِلَّتِکُمْ بَعْدَ إِذْ نَجّٰانَا اَللّٰهُ مِنْهٰا وَ مٰا یَکُونُ لَنٰا أَنْ نَعُودَ فِیهٰا إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اَللّٰهُ رَبُّنٰا وَسِعَ رَبُّنٰا کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً عَلَی اَللّٰهِ تَوَکَّلْنٰا رَبَّنَا اِفْتَحْ بَیْنَنٰا وَ بَیْنَ قَوْمِنٰا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَیْرُ اَلْفٰاتِحِینَ (۸۹)

ترجمه:

۸۸-اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند:ای شعیب سوگند یاد می کنیم که تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم کرد یا به آئین ما باز گردید،گفتند:آیا(می خواهید ما را بازگردانید)اگر چه مایل نباشیم؟!

۸۹-اگر ما به آئین شما بازگردیم،بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده،به خدا دروغ بسته ایم،و شایسته نیست که ما به آن بازگردیم مگر اینکه خدایی که پروردگار ماست بخواهد،علم پروردگار ما به همه چیز احاطه دارد،تنها بر خدا توکل کرده ایم،پروردگارا میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی.

تفسیر:

در این آیات عکس العمل قوم شعیب در برابر سخنان منطقی این پیامبر بزرگ بیان شده است،و از آنجا که اشراف متکبر و مغرور زمان او،از نظر

ظاهر بسیار نیرومند بودند،عکس العمل آنها نیز شدیدتر از دیگران بود،آنها نیز مانند همه متکبران مغرور،روی زور و قدرت خویش تکیه کرده،به تهدید شعیب و یارانش پرداختند،چنان که قرآن می گوید:"اشراف زورمند و متکبر قوم شعیب به او گفتند سوگند یاد می کنیم که قطعا هم خودت و هم کسانی را که به تو ایمان آورده اند،از محیط خود بیرون خواهیم راند،مگر اینکه هر چه زودتر به آئین ما بازگردید".(قٰالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یٰا شُعَیْبُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنٰا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنٰا).

ممکن است،از ظاهر این تعبیر(بازگشت به آئین ما)بعضی چنین تصور کنند که شعیب قبلا در صف بت پرستان بود،در حالی که چنین نیست، بلکه چون شعیب قبلا ماموریت تبلیغ نداشته و در برابر وضع آنها سکوت می کرد،آنها چنین پنداشته اند که پیرو آئین بت پرستی است،در حالی که هیچیک از پیامبران بت پرست نبوده اند،حتی قبل از زمان نبوت،عقل و درایت پیامبران بیش از این است که دست به چنین کار نابخردانه ای بزنند،و به علاوه روی سخن تنها به شعیب نبوده بلکه مؤمنان و پیروان او را نیز شامل می گردد و ممکن است این تعبیر به خاطر آنها باشد.

البته تهدید مخالفان تنها همین نبوده است،تهدیدهای دیگری نیز داشته اند که در سایر آیات مربوط به شعیب بحث خواهد شد.

پاسخی که شعیب در برابر این همه تهدید و خشونت به آنها داد خیلی ساده و ملایم و منطقی بود،گفت:"آیا می خواهید ما را به آئین خودتان بازگردانید، اگر چه مایل نباشیم"(قٰالَ أَ وَ لَوْ کُنّٰا کٰارِهِینَ) (۱).

در حقیقت شعیب می خواهد بگوید:"آیا سزاوار است شما عقیده خود را

ص:۲۵۴

۱- ۱) این جمله در حقیقت محذوفی در تقدیر دارد و در اصل چنین بوده"أ تریدوننا فی ملتکم و لو کنا کارهین".

بر ما تحمیل کنید و آئینی که فساد و بطلان آن بر ما آشکار شده است با زور به ما بقبولانید،به علاوه یک آئین تحمیلی چه سودی برای شما دارد؟! *** در آیه بعد شعیب چنین ادامه می دهد:"اگر ما به آئین بت پرستی شما باز گردیم،و بعد از آنکه خدا ما را نجات داده خود را به این پرتگاه بیفکنیم،بر- خدا افترا بسته ایم"(قَدِ افْتَرَيْنا عَلَى اللّهِ كَذِباً إِنْ عُدْنا فِی مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجّانَا اللّهُ مِنْها).

این جمله در حقیقت توضیح جمله ای است که در آیه قبل به طور سربسته از زبان شعیب گفته شده بود،و مفهومش این است که ما از روی هوی و هوس و یا تقلید کورکورانه پشت پا به آئین بت پرستی نزده ایم،بلکه بطلان این عقیده را بروشنی دریافته ایم،و فرمان خدا را در زمینه توحید با گوش جان شنیده ایم،با این حال اگر از آئین توحید به شرک باز گردیم،آگاهانه بر خدا دروغ بسته ایم، و مسلم است خداوند ما را مجازات خواهد کرد.

سپس اضافه می کند"ممکن نیست ما به آئین شما باز گردیم مگر اینکه خدا بخواهد"(وَ ما يَكُونُ لَنا أَنْ نَعُودَ فِيها إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللّهُ رَبُّنا).

منظور شعیب در حقیقت این است که ما تابع فرمان خدا هستیم و کمترین سرپیچی از دستور او نداریم،بازگشت ما به هیچوجه ممکن نیست،مگر اینکه خداوند دستور بازگشت بدهد.

و بلافاصله اضافه می کند که خداوند نیز چنین دستوری نخواهد داد،"چرا که او از همه چیز آگاه است و به همه چیز احاطه علمی دارد"بنا بر این هرگز ممکن نیست او از دستوری که داده باز گردد،زیرا کسی از دستورش برمی گردد، که علمش محدود باشد و اشتباه کند و از دستور خود پشیمان گردد،اما آن کس که احاطه علمی به همه چیز دارد،تجدید نظر برای او ممکن نیست(وَسِعَ رَبُّنا كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً).

ص :۲۵۵

سپس برای اینکه به آنها حالی کند از تهدیدهایشان هراسی ندارد و محکم بر جای خود ایستاده است،می گوید:"توکل و تکیه ما تنها به خدا است" (عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنا).

و سرانجام برای اینکه حسن نیت خود را ثابت کند،و چهره حقیقت طلبی و مسالمت جویی خویش را آشکار سازد،تا دشمنانش او را متهم به ماجراجویی و غوغاطلبی نکنند،می گوید:"پروردگارا میان ما و جمعیت ما به حق حکم و داوری کن،و مشکلات و گرفتاریهای ما را برطرف ساز،و درهای رحمتت را به سوی ما بگشا که بهترین گشایندگانی"(رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحِینَ).

از ابن عباس نقل شده که می گوید:من معنی فتح را در آیه فوق نمی دانستم، تا اینکه شنیدم زنی به شوهر خود می گفت افاتحک بالقاضی یعنی ترا به داوری پیش قاضی می طلبم،فهمیدم فتح در اینگونه موارد به معنی داوری و حکومت است، (زیرا قاضی مشکل کار طرفین دعوا را می گشاید) (۱).

۱- ۱) تفسیر منهج الصادقین.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۹۰ تا ۹۳]

اشاره

وَ قٰالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اِتَّبَعْتُمْ شُعَیْباً إِنَّکُمْ إِذاً لَخٰاسِرُونَ (۹۰) فَأَخَذَتْهُمُ اَلرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دٰارِهِمْ جٰاثِمِینَ (۹۱) اَلَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهَا اَلَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کٰانُوا هُمُ اَلْخٰاسِرِینَ (۹۲) فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ وَ قٰالَ یٰا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسٰالاٰتِ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ فَکَیْفَ آسیٰ عَلیٰ قَوْمٍ کٰافِرِینَ (۹۳)

ترجمه:

۹۰-اشراف زورمندی که از قوم او کافر شده بودند گفتند:اگر از شعیب پیروی کنید زیان خواهید کرد.

۹۱-سپس زمین لرزه آنها را فرو گرفت و صبحگاهان به صورت اجساد بی جانی در خانه هاشان مانده بودند.

۹۲-آنها که شعیب را تکذیب کردند(آن چنان نابود شدند که)گویا هرگز در آن(خانه ها) سکنی نداشتند،آنها که شعیب را تکذیب کردند آنها زیانکار بودند.

۹۳-سپس از آنها روی برتافت و گفت من رسالات پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و خیرخواهی نمودم،با این حال چگونه بر حال قوم بی ایمان تاسف بخورم؟!

تفسیر:

آیه نخست،از تبلیغاتی که مخالفان شعیب در برابر تابعان او می کردند سخن به میان آورده،می گوید:"اشراف و متکبران خودخواهی که از قوم شعیب

ص: ۲۵۷

راه کفر را پیش گرفته بودند،به کسانی که احتمال می دادند تحت تاثیر دعوت شعیب واقع شوند،می گفتند به طور مسلم اگر از شعیب پیروی کنید از زیانکاران خواهید بود"(وَ قالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَیْباً إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ).

و منظورشان همان خسارتهای مادی بود که دامنگیر مؤمنان به دعوت شعیب می شد،زیرا آنها مسلما بازگشت به آئین بت پرستی نمی کردند،و بنا بر این می بایست به زور از آن شهر و دیار اخراج شوند و املاک و خانه های خود را بگذارند و بروند.

این احتمال در تفسیر آیه نیز هست که منظورشان علاوه بر زیانهای مادی، زیانهای معنوی بوده است زیرا راه نجات را در بت پرستی می پنداشتند،نه آئین شعیب.

*** هنگامی که کارشان به اینجا رسید و علاوه بر گمراهی خویش در گمراه ساختن دیگران نیز اصرار ورزیدند،و هیچگونه امیدی به ایمان آوردن آنها نبود،مجازات الهی به حکم قانون قطع ریشه فساد به سراغ آنها آمد،"زلزله سخت و وحشتناکی آنها را فرا گرفت،آن چنان که صبحگاهان همگی به صورت اجساد بی جانی در درون خانه هایشان افتاده بودند(فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ).

در ذیل آیه ۷۸ همین سوره،تفسیر"جاثمین"گذشت.و نیز گفتیم تعبیرات مختلفی که درباره عامل نابودی این جمعیت آمده است هیچگونه منافاتی با هم ندارند،مثلا در مورد قوم شعیب،عامل مرگشان در آیه مورد بحث، "زلزله"و در آیه ۹۴ سوره هود"صیحه آسمانی"و در ۱۸۹ سوره شعراء"سایبانی

ص :۲۵۸

از ابر کشنده"ذکر شده است،که همه به یک موضوع بازمی گردد و آن اینکه یک صاعقه وحشتناک آسمانی که از درون ابری تیره و تار برخاسته بود،شهر آنها را هدف خود قرار داد،و به دنبال آن(آن چنان که خاصیت صاعقه های عظیم است) زمین لرزه شدیدی تولید شد و همه چیز آنها را درهم کوبید.

*** سپس ابعاد وحشتناک این زلزله عجیب را با این جمله در آیه بعد تشریح کرده،می گوید:"آنها که شعیب را تکذیب کردند،آن چنان نابود شدند که گویا هرگز در این خانه ها سکنی نداشتند"!(اَلَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهَا). (۱)

و در پایان آیه می فرماید:"آنها که شعیب را تکذیب کردند،زیانکار بودند،نه مؤمنان"(اَلَّذِینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کانُوا هُمُ الْخاسِرِینَ).

گویا این دو جمله پاسخی است به گفته های مخالفان شعیب،زیرا آنها تهدید کرده بودند که در صورت عدم بازگشت به آئین سابق،او و پیروانش را بیرون خواهند کرد،قرآن می گوید خداوند آن چنان آنها را نابود کرد که گویی هرگز در آنجا سکونت نداشتند،تا چه رسد به اینکه بخواهند دیگران را بیرون کنند.

و نیز در مقابل آنها که می گفتند پیروی شعیب،باعث خسران است قرآن می گوید سرانجام کار،نشان داد که مخالفت با شعیب عامل اصلی زیانکاری بود.

***

ص :۲۵۹

۱- ۱) "یغنوا"از ماده"غنی"به معنی"اقامت در مکانی"است،و همانطور که طبرسی در مجمع البیان می گوید بعید نیست از مفهوم اصلی"غنی"به معنی بی نیازی گرفته شده باشد زیرا کسی که منزل آماده ای داشته باشد از منزلگاه دیگر بی نیاز می گردد.

و در آخرین آیه مورد بحث،آخرین گفتار شعیب را می خوانیم که"او از قوم گنهکار روی برگردانید و گفت:من رسالات پروردگارم را ابلاغ کردم، و به مقدار کافی نصیحت نمودم و از هیچگونه خیرخواهی فروگذار نکردم" (فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ).

"با این حال تاسفی به حال این جمعیت کافر نمی خورم"،زیرا آخرین تلاش و کوشش برای هدایت آنها به عمل آمد ولی در برابر حق سر تسلیم فرود نیاوردند،و می بایست چنین سرنوشت شومی را داشته باشند(فَکَیْفَ آسی عَلی قَوْمٍ کافِرِینَ).

آیا این جمله را شعیب بعد از نابودی آنها گفت یا قبل از آن،هر دو احتمال امکان دارد،ممکن است قبل از نابودی گفته باشد،ولی به هنگام شرح ماجرا بعد از آن ذکر شده باشد.

ولی با توجه به آخرین جمله که می گوید:سرنوشت دردناک این قوم کافر، هیچ جای تاسف نیست،بیشتر به نظر می رسد که این جمله را بعد از نزول عذاب گفته باشد،و همانطور که در ذیل آیه ۷۹ همین سوره نیز اشاره کردیم اینگونه تعبیرات در برابر مردگان بسیار گفته می شود(شواهد آن را نیز در همانجا ذکر کردیم).

[سوره الأعراف (۷): آیات ۹۴ تا ۹۵]

اشاره

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلاّٰ أَخَذْنٰا أَهْلَهٰا بِالْبَأْسٰاءِ وَ اَلضَّرّٰاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ (۹۴) ثُمَّ بَدَّلْنٰا مَکٰانَ اَلسَّیِّئَهِ اَلْحَسَنَهَ حَتّٰی عَفَوْا وَ قٰالُوا قَدْ مَسَّ آبٰاءَنَا اَلضَّرّٰاءُ وَ اَلسَّرّٰاءُ فَأَخَذْنٰاهُمْ بَغْتَهً وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ (۹۵)

ترجمه:

۹۴-ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به ناراحتیها و خسارتها گرفتار ساختیم شاید(بخود آیند و به سوی خدا)بازگردند.

۹۵-سپس(هنگامی که این هشدارها در آنها اثر نگذاشت)نیکی(و فراوانی نعمت و رفاه)به جای بدی(و ناراحتی و گرفتاری)قرار دادیم آن چنان که فزونی گرفتند (و همه گونه نعمت و برکت یافتند و مغرور شدند)و گفتند(تنها ما نبودیم که گرفتار این مشکلات شدیم)به پدران ما نیز ناراحتیهای جسمی و مالی رسید چون چنین شد آنها را ناگهان به اعمالشان گرفتیم(و مجازات کردیم).

تفسیر:

اگر هشدارها موثر نیفتد

این آیات که بعد از ذکر سرگذشت جمعی از پیامبران بزرگ از پیامبران بزرگ مانند نوح و هود و صالح و لوط و شعیب،و پیش از پرداختن به سرگذشت موسی بن عمران آمده،اشاره به چند اصل کلی است که در همه ماجراها حکومت می کند،اصولی که اگر در آن بیندیشیم پرده از روی حقایقی پر ارزش که تماس با زندگی همه ما دارد برخواهد داشت.

نخست می گوید:"ما در هیچ شهر و آبادی،پیامبری نفرستادیم مگر

اینکه مردمش را گرفتار ناراحتیها و بلاها ساختیم،تا کمی به خود آیند و دست از طغیان و سرکشی بردارند و به سوی آن کس که همه نعمتها از وجودش سرچشمه می گیرد بازگردند"(وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلاّٰ أَخَذْنٰا أَهْلَهٰا بِالْبَأْسٰاءِ وَ الضَّرّٰاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ).

و این به خاطر آن است که مردم تا در ناز و نعمتند کمتر گوش شنوا و آمادگی برای پذیرش حق دارند اما هنگامی که در تنگنای مشکلات قرار می گیرند و نور فطرت و توحید آشکارتر می گردد،بی اختیار به یاد خدا می افتند و دلهایشان آماده پذیرش می گردد، ولی این بیداری که در همه یکسان است در بسیاری از افراد زودگذر و ناپایدار است و به مجرد برطرف شدن مشکلات بار دیگر در خواب غفلت فرو می روند ولی برای جمعی نقطه عطفی در زندگی محسوب می شود و برای همیشه،به سوی حق باز می گردند،و اقوامی که در آیات گذشته از آنها سخن گفته شد،جزء دسته اول بودند! *** لذا در آیه بعد می گوید:هنگامی که آنها در زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات تغییر مسیر ندادند و هم چنان در گمراهی خود باقی ماندند،ما مشکلات را از آنها برداشتیم و به جای آن گشایش و نعمت قرار دادیم،تا آنجا که بار دیگر زندگانی آنها رونق گرفت و کمبودها به فزونی تبدیل شد و مال و نفرات آنها فراوان گردید(ثُمَّ بَدَّلْنٰا مَکٰانَ السَّیِّئَهِ الْحَسَنَهَ حَتّٰی عَفَوْا).

"عفوا"از ماده"عفو"است که گاهی به معنی کثرت و زیادی آمده و گاهی به معنی ترک کردن و اعراض نمودن و گاهی نیز به معنی محو آثار چیزی کردن، ولی بعید نیست که ریشه همه آنها همان ترک کردن بوده باشد،منتها گاهی چیزی را به حال خود رها می کنند تا ریشه بدواند و توالد و تناسل کند و افزایش یابد،

و گاهی رها می کنند تا تدریجا محو و نابود گردد،از این جهت به معنی افزایش و یا نابودی نیز آمده است.

در آیه مورد بحث نیز مفسران سه احتمال داده اند.

نخست اینکه ما به آنها امکانات دادیم تا"افزایش"یابند و آنچه را که در دوران سختی از نفرات و ثروتها از دست داده بودند بیابند.

دیگر اینکه ما آن چنان به آنها نعمت دادیم که مغرور شدند،و خدا را فراموش کردند و شکر او را"ترک"گفتند.

دیگر اینکه ما به آنها نعمت دادیم تا بوسیله آن آثار دوران نکبت را "محو" کردند و از بین بردند.

البته این تفاسیر گرچه مفهومش با هم متفاوت است ولی از نظر نتیجه چندان با هم تفاوت ندارد.

سپس اضافه می کند به هنگام برطرف شدن مشکلات،به جای اینکه به این حقیقت توجه کنند که"نعمت"و"نقمت"به دست خدا است و رو به سوی او آورند،برای اغفال خود به این منطق متشبث شدند،که اگر برای ما مصائب و گرفتاریهایی پیش آمد،چیز تازه ای نیست"پدران ما نیز گرفتار چنین مصائب و مشکلاتی شدند"دنیا فراز و نشیب دارد و برای هر کس دوران راحتی و سختی بوده است،سختیها امواجی ناپایدار و زودگذرند(وَ قٰالُوا قَدْ مَسَّ آبٰاءَنَا الضَّرّٰاءُ وَ السَّرّٰاءُ).

در پایان،قرآن می گوید:هنگامی که کار به اینجا رسید و از عوامل تربیت کمترین بهره ای نگرفتند،بلکه بر غرور خود افزودند،"ناگاه آنها را به مجازات خود گرفتیم،در حالی که آنها هیچ خبر نداشتند و غافلگیر شدند"و به همین جهت مجازات برای آنها،سخت دردناک بود(فَأَخَذْنٰاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ).

ص :۲۶۳

[سوره الأعراف (۷): آیات ۹۶ تا ۱۰۰]

اشاره

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُریٰ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَیْهِمْ بَرَکٰاتٍ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لٰکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ (۹۶) أَ فَأَمِنَ أَهْلُ اَلْقُریٰ أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنٰا بَیٰاتاً وَ هُمْ نٰائِمُونَ (۹۷) أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ اَلْقُریٰ أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنٰا ضُحًی وَ هُمْ یَلْعَبُونَ (۹۸) أَ فَأَمِنُوا مَکْرَ اَللّٰهِ فَلاٰ یَأْمَنُ مَکْرَ اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلْخٰاسِرُونَ (۹۹) أَ وَ لَمْ یَهْدِ لِلَّذِینَ یَرِثُونَ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهٰا أَنْ لَوْ نَشٰاءُ أَصَبْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ یَسْمَعُونَ (۱۰۰)

ترجمه:

۹۶-و اگر مردمی که در شهرها و آبادیها زندگی دارند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشائیم ولی(آنها حقایق را)تکذیب کردند ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

۹۷-آیا اهل این آبادیها از این ایمن هستند که عذاب ما شبانه به سراغ آنها بیاید در حالی که در خواب باشند؟ ۹۸-آیا اهل آبادیها از این ایمنند که عذاب ما،روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند؟ ۹۹-آیا آنها از مکر الهی غافلند در حالی که از مکر(و مجازات)خدا جز زیانکاران ایمن نخواهند بود.

۱۰۰-آیا کسانی که وارث روی زمین بعد از صاحبان قبلی آن می شوند عبرت نمی گیرند

ص:۲۶۴

که اگر بخواهیم آنها را نیز به گناهانشان هلاك می کنیم و بر دلهایشان مهر می نهیم تا(صدای حق را)نشنوند.

تفسیر:

عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوی

در آیات گذشته سرگذشت اقوامی همچون قوم هود و صالح و شعیب و نوح و لوط بطور اجمال مورد بحث واقع شد،گرچه خود آن آیات به اندازه کافی برای بیان نتائج عبرت انگیز این سرگذشتها کافی بود،ولی در آیات مورد بحث به صورت گویاتر،نتیجه گیری کرده،می گوید:"اگر مردمی که در این آبادیها و نقاط دیگر روی زمین زندگی داشته و دارند،به جای طغیان و سرکشی و تکذیب آیات پروردگار و ظلم و فساد،ایمان می آوردند،و در پرتو آن تقوا و پرهیزکاری پیشه می کردند،نه تنها مورد خشم پروردگار و مجازات الهی واقع نمی شدند، بلکه درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشودیم"(وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُریٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ).

ولی متاسفانه آنها صراط مستقیم که راه سعادت و خوشبختی و رفاه و امنیت بود رها ساختند،"و پیامبران خدا را تکذیب کردند،و برنامه های اصلاحی آنها را زیر پا گذاشتند،ما هم به جرم اعمالشان،آنها را کیفر دادیم"(وَ لٰکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ).

***

در اینجا به چند موضوع باید توجه کرد:

اشاره

[۱-"برکات زمین و آسمان"]

۱-در اینکه منظور از"برکات"زمین و آسمان،چیست در میان مفسران گفتگو است:بعضی آن را به نزول باران و روئیدن گیاهان تفسیر کرده اند،و

ص: ۲۶۵

بعضـی به اجـابت دعا و حل مشـکلات زنـدگی،ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از برکات آسـمانی،برکات معنوی و منظور از برکات زمینی برکات مادی بوده باشد،اما با توجه به آیات گذشته تفسیر اول از همه مناسبتر است،زیرا:

در آیات گذشـته که مجازاتهای شدید مجرمان و طغیانگران را شـرح می داد، گاهی اشاره به فرود آمدن سـیلاب از آسـمان،و طغیان چشـمه ها از زمین(همانند طوفان نوح)و گاهی اشاره به صاعقه ها و صـیحه های آسمانی،و گاهی زلزله های وحشتناك زمینی شـده بود، در آیه مورد بحث این حقیقت مطرح است که این مجازاتهـا واکنش اعمـال خود آنهـا بود و گرنه اگر انسـان پاك و با ایمان باشـد به جای اینکه عـذاب از آسـمان و زمین فرا رسـد،برکات خدا از آسـمان و زمین بر او می بارد،این انسان است که برکات را تبدیل به بلاها می کند.

***

[۲-معنی"برکات"]

۲-"برکـات"جمع"برکت"است و همـانطور که سابقـا گفتیم،این کلمه در اصـل به معنی"ثبات"و اسـتقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می گردد،در برابر موجودات بی برکت که زود فانی و نابود و بی اثر می شوند.

قابـل توجه اینکه ایمـان و تقوا نه تنهـا سـبب نزول برکـات الهی می شود،بلکه بـاعث می گردد که آنچه در اختیـار انسـان قرار گرفته در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود،فی المثل امروز ملاحظه می کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصـادی در مسیر"مسـابقه تسـلیحاتی"و سـاختن سـلاحهای نابود کننـده صـرف می گردد،اینها مواهبی هسـتند فاقـد هر گونه برکت،بزودی از میـان می رونـد و نه تنهـا نتیجه ای نخواهنـد داشت،ویرانی هم ببار می آورنـد،ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشـته باشـند این مواهب الهی به شـکل دیگری در میـان آنهـا در می آیـد و طبعـا آثـار آن بـاقی و برقرار خواهـد مانـد و مصداق کلمه برکات

ص: ۲۶۶

خواهند بود.

***

[۳-"اخذ"به معنی چیست؟]

۳-در آیه فوق کلمه"اخـذ"که به معنی گرفتن است در مفهوم مجـازات و کیفر دادن به کار رفته،و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً کسی را که می خواهند مجازات کنند نخست می گیرند و او را با وسائلی می بندند که هیچگونه قدرت فرار نداشته باشد،سپس او را کیفر می دهند.

***

[۴-مفهوم وسیع آیه]

۴-گر چه آیه شـریفه مـورد بحث،نـاظر به وضع اقوام پیشـین است ولی مسـلما مفهوم آن یـک مفهوم وسـیع و عمومی و دائمی است و انحصار به هیـچ قوم و ملتی ندارد و این یک سـنت الهی است که افراد بی ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع واکنشـها در همین زنـدگی دنیای خود خواهند شد،گاهی بلاهای آسـمان و زمین بر سـر آنها می بارد،و گاهی آتش جنگهای جهانی یا منطقه ای سـرمایه هـای آنهـا را در کـام خود فرو می گیرد،و گـاهی نـاامنی های جسـمانی و روانی آنها را تحت فشار قرار می دهد،و به تعبیر قرآن،این وابسـته به"کسب و اکتساب"و اعمالی است که خود انسان انجام می دهد،فیض خدا محدود و ممنوع نیست، همانطور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد! ***

چرا ملل فاقد ایمان زندگی مرفه دارند؟

از آنچه در بالاـ گفتیم پاسـخ یـک سؤال که زیـاد در میـان جمعی مورد بحث و گفتگو است روشن می گردد و آن اینکه اگر ایمان و تقوا،موجب نزول انواع برکات الهی است و نقطه مقابل آن باعث سلب برکات است چرا مشاهده می کنیم ملتهای

بی ایمانی را که غرق ناز و نعمتند،در حالی که جمعی از افراد با ایمان به سختی روزگار می گذرانند؟! پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می گردد:

۱-اینکه تصور می شود ملتهای فاقد ایمان و پرهیزگاری غرق در ناز و نعمتند،اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می گیرد.

معمولا مردم این طور فکر می کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته تر و ثروتش بیشتر باشد خوشبختر است در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جانکاهی که روح و جسم آنها را درهم می کوبد از نزدیک ببینیم قبول خواهیم کرد که بسیاری از آنها از بیچاره ترین مردم روی زمین هستند،بگذریم از اینکه همان پیشرفت نسبی،نتیجه بکار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسئولیت است که در متن تعلیمات انبیا قرار دارد.

در همین ایام که این قسمت از تفسیر را می نویسیم،این خبر در جرائد منتشر شد که در"نیویورک"یعنی یکی از ثروتمندترین و پیشرفته ترین نقاط دنیای مادی، بر اثر خاموشی ناگهانی برق صحنه عجیبی به وجود آمد،یعنی بسیاری از مردم به مغازه ها حمله بردند و هستی آنها را غارت کردند،تا آنجا که سه هزار نفر از غارتگران بوسیله پلیس بازداشت شدند.

مسلما تعداد غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند،و نیز مسلم است که آنها غارتگران حرفه ای نبوده اند که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند،زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی بود.

بنا بر این چنین نتیجه می گیریم که با یک خاموشی برق،دهها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به"غارتگر"شدند،این نه

تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می باشد.

خبر دیگری که در جرائد بود این خبر را تکمیل کرد و آن اینکه یکی از شخصیتهای معروف که در همین ایام در نیویورک در یکی از هتلهای مشهور چندین ده طبقه ای نیویورک سکونت داشت می گوید:قطع برق،سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید، به طوری که متصدیان هتل اجازه نمی دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اطاق خود برسد مبادا گرفتار غارتگران گردد،لذا مسافران را در اکیپهای ده نفری یا بیشتر،با مامورین مسلح به اطاقهای خود می فرستادند!،شخص مزبور اضافه می کند که تا گرسنگی شدید به او فشار نمی آورده جرئت نداشته است از اطاق خویش خارج گردد! اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده شرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی آورده و این نشان می دهد که آنها در عین ثروت و پیشرفت صنایع کمترین امنیت در محیط خودشان ندارند،از این گذشته ناظران عینی می گویند آدم کشی در آن محیطها همانند نوشیدن یک جرعه آب است،به همین آسانی.

و می دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرائطی زندگی کند، از بیچاره ترین مردم جهان خواهد بود،تازه مشکل امنیت تنها یکی از مشکلات آنها است،نابسامانیهای فراوان اجتماعی دیگری دارند که آنها نیز به نوبه خود بسیار دردناکند،با توجه به این حقایق ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد.

۲-اما اینکه گفته می شود چرا جوامعی که دارای ایمان و پرهیزگاری هستند عقب مانده اند اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پایبند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد،قبول داریم چنین افرادی عقب مانده اند، ولی می دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شئون زندگی نیست،و این امری است که با ادعا تامین نمی گردد.

ص :۲۶۹

با نهایت تاسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره این جوامع چهره مسلمانان راستین نیست.

اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می کند کو آن امانت و تلاش؟اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می کند کو آن علم و آگاهی سرشار؟اسلام دعوت به اتحاد و فشردگی صفوف و فداکاری می کند، آیا براستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده اند؟!بنا بر این باید اعتراف کرد اسلام چیزی است و ما مسلمانان چیز دیگر.

*** در آیات بعد به عنوان تاکید بیشتر روی عمومیت این حکم و اینکه قانون فوق مخصوص اقوام پیشین نبوده بلکه امروز و آینده را نیز در بر می گیرد،می گوید:

"آیا مجرمانی که در نقاط مختلف آباد روی زمین زندگی می کنند،خود را از مجازاتهای الهی در امان می دانند که شب هنگام در موقعی که در خواب خوش آرمیده اند(به صورت صاعقه ها و زلزله ها و مانند آن)بر آنها فرو ریزد"(أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنٰا بَيٰاتاً وَ هُمْ نٰائِمُونَ).

*** "و یا اینکه به هنگام روز در موقعی که غرق انواع بازیها و سرگرمی ها هستند دامان آنها را بگیرد"(أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنٰا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ).

یعنی آنها در همه حال در روز و شب،در خواب و بیداری،در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند،و با یک فرمان می تواند همه

زنـدگانی آنها را درهم بپیچـد،بـدون اینکه کمترین نیازی به مقـدمه چینی و فراهم ساختن اسـباب قبلی و گذشت زمان داشـته باشد،آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی خبر فرود آید.

عجیب این است با تمام پیشـرفتی که بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود اینکه نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسـخر خـویش سـاخته،در برابر ایـن گـونه حـوادث بـه همـان انـدازه ضـعیف و نـاتوان و بی دفـاع است که انسانهـای گذشـته بودنـد،یعنی در برابر زلزله هـا و صاعقه ها و ماننـد آن کمترین تفاوتی در حال او حتی نسـبت به انسانهای پیش از تاریـخ پیـدا نشده است،و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانایی او است،این واقعیتی است که باید همیشه مد نظر همه باشد.

*** در آیه بعد باز به شکل دیگری و به بیان تازه ای این حقیقت را تاکید می کند و می گوید:"آیا این مجرمان از مکر الهی ایمننـد؟در حالی که هیچکس جز زیانکاران خود را از مکر او در امان نمی دانند"(أَ فَأَمِنُوا مَكْرَ اللّهِ فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ).

همانطور که در ذیل آیه ۵۴ سوره آل عمران گفتیم"مکر"در لغت عرب بـا آنچه که در فارسـی امروز از آن می فهمیم تفاوت بسـیار دارد،در فارسـی امروز مکر به معنی نقشه هـای شـیطانی و زیـانبخش به کـار می رود،در حـالی که در ریشه اصـلی لغت عرب،"مکر"به معنی هر نوع چاره اندیشـی برای بازگردانـدن کسـی از هـدفش می باشد،اعم از اینکه به حق باشد یا به باطل،و معمولا در مفهوم این لغت یک نوع نفوذ تدریجی افتاده است.

بنـا بر این منظور از مکر الهی آن است که خداونـد،مجرمـان را بـا نقشه هـای قاطع و شـکست ناپـذیر بـدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدفهای خوشگذرانی باز می دارد،و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است.

ص :۲۷۱

پاسخ به یک سؤال

جمله ای که در آخر آیه فوق بود،می گوید:هیچکس جز زیانکاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی بیند،اکنون این سؤال پیش می آید که آیا این جمله پیامبران و پیشوایان بزرگ و"صالحان"را نیز شامل می شود؟ بعضی چنین پنداشته اند که آنها از این حکم خارجند و آیه فوق مخصوص به مجرمان است،ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرا می گیرد زیرا حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده اند مبادا کمترین لغزشی از آنها سر بزند، زیرا می دانیم مقام معصوم بودن،مفهومش این نیست که انجام کار خلاف برای آنها محال است،بلکه آنها با نیروی اراده و ایمان،و با استفاده از اختیار خود و مددهای الهی،در برابر خطاها و لغزشها مصونیت دارند،آنها حتی از ترک اولی می ترسیدند،و از اینکه مسئولیتهای سنگین خود را به انجام نرسانند بیمناک بودند،لذا در سوره انعام آیه ۱۵ درباره پیامبر اسلام ص می خوانیم قُلْ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ :"بگو من می ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم،گرفتار عذاب روز بزرگی شوم".

روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده نیز آنچه را گفتیم تایید می کند، صفوان جمال می گوید:پشت سر امام صادق ع نماز می خواندم،دیدم می فرمود

اللهم لا تؤمنی مکرک-ثم جهر-فقال فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ "پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز"سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ .

در نهج البلاغه نیز می خوانیم لا تامنن علی خیر هذه الامه عذاب اللّه لقول اللّه سبحانه فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ :"حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن مباش زیرا خداوند می فرماید فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ

الْخاسِرُونَ

" (۱).

در حقیقت ایمن نبودن از مکر الهی به معنی ترس از مسئولیتها و خوف از کوتاهی در انجام وظائف است،که همواره باید این "ترس"با"امید"به رحمت او به طور مساوی در دلهای افراد با ایمان باشد و موازنه این دو است که سرچشمه هر گونه حرکت و فعالیت مثبت می باشد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان"خوف"و"رجا"از آنها یاد شده است،و تصریح شده که افراد با ایمان همواره در میان این دو قرار دارند،ولی مجرمان زیانکار آن چنان کیفرهای الهی را فراموش کرده اند که خود را در نهایت امنیت می بینند.

*** در آیه بعد بار دیگر برای بیدار ساختن اندیشه های خفته اقوام موجود و توجه دادن آنان به درسهای عبرتی که در زندگی پیشینیان بوده است می گوید:

"آیا کسانی که وارث سرزمین گذشتگان هستند و اقوامی که به جای آنها قرار گرفته اند،از مطالعه حال پیشینیان متنبه نشدند؟و اگر ما بخواهیم می توانیم آنها را نیز به خاطر گناهانشان هلاک کنیم،و به همان سرنوشت مجرمان گذشته گرفتار سازیم"(أَ وَ لَمْ یَهْدِ لِلَّذِینَ یَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها أَنْ لَوْ نَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ).

و نیز"می توانیم آنها را زنده بگذاریم،و به خاطر غوطه ور شدن در گناه و فساد،درک و شعور و حس تشخیص را از آنها بگیریم،آن چنان که هیچ حقیقتی را نشنوند و هیچ اندرزی را نپذیرند و در زندگی حیران و سرگردان شوند" (وَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ).

در اینکه چگونه خداوند حس تشخیص را از این دسته مجرمان می گیرد

۱- ۱) کلمات قصار جمله ۳۷۷.

در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۵۳ ذیل آیه ۷ سوره بقره توضیح بیشتری مطالعه خواهید کرد.***

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۲]

اشاره

تِلْکَ اَلْقُرىٰ نَقُصُّ عَلَيْکَ مِنْ أَنْبٰائِهٰا وَ لَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ فَمٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمٰا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اَللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِ اَلْكٰافِرِينَ (۱۰۱) وَ مٰا وَجَدْنٰا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنٰا أَكْثَرَهُمْ لَفٰاسِقِينَ (۱۰۲)

ترجمه:

۱۰۱-اینها آبادیهایی است که اخبار آن را برای تو شرح می دهیم آنها(چنان لجوج بودند که)به آنچه قبلا تکذیب کرده بودند ایمان نمی آوردند اینچنین خداوند بر دلهای کافران مهر می نهد(و بر اثر لجاجت و ادامه گناه حس تشخیص را از آنها سلب می کند).

۱۰۲-و اکثر آنها را بر سر پیمان خود ندیدیم و اکثر آنها را فاسق و گنهکار یافتیم.

تفسیر:

در این دو آیه باز هم تکیه،روی عبرتهایی است که از بیان سرگذشتهای اقوام پیشین گرفته می شود،ولی روی سخن در اینجا به پیامبر ص است اگر چه در واقع هدف همه هستند نخست می گوید:"اینها آبادیها و شهرها و اقوامی هستند که اخبار و سرگذشت آنها را برای تو بیان می کنیم"(تِلْکَ الْقُرىٰ نَقُصُّ عَلَيْکَ مِنْ أَنْبٰائِهٰا) (۱).

ص:۲۷۴

۱- ۱) نقص از ماده قص می باشد که ذیل آیه ۷ همین سوره شرح آن گذشت.

سپس می گوید:چنان نبود که آنها بدون اتمام حجت،هلاک و نابود شوند، بلکه"به طور مسلم پیامبرانشان با دلائل روشن،به سراغ آنها آمدند و نهایت تلاش و کوشش را در هدایت آنها کردند"(وَ لَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ).

اما آنها در برابر تبلیغات مستمر،و دعوت پی گیر انبیاء مقاومت به خرج دادند و روی حرف خود ایستادند،و حاضر نبودند آنچه را قبلا تکذیب کردند بپذیرند و به آن ایمان بیاورند(فَمٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمٰا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ).

و از این جمله استفاده می شود که پیامبران الهی بارها برای دعوت و هدایت آنها قیام کردند،اما آنها چنان روی دنده لجاجت افتاده بودند که حتی با روشن شدن بسیاری از حقایق حاضر به قبول هیچ حقیقتی نمی شدند.

در جمله بعد علت این لجاجت و سرسختی را چنین بیان می کند:"این چنین خداوند بر دلهای کافران نقش بی ایمانی و انحراف را ترسیم می کند و بر قلوبشان مهر می نهد(كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِ الْكٰافِرِينَ).

یعنی کسانی که در مسیرهای غلط گام برمی دارند،بر اثر تکرار و ادامه عمل،انحراف و کفر و ناپاکی آن چنان بر دلهای آنها نقش می بندد،که همچون نقش سکه ثابت می ماند(و اتفاقا معنی طبع در اصل لغت،نیز همین است که صورتی را بر چیزی همانند سکه نقش کنند)و این در حقیقت از قبیل اثر و خاصیت عمل است که به خداوند نسبت داده شده،زیرا مسبب تمام اسباب،و سرچشمه تاثیر هر مؤثر بالآخره او است،او است که به تکرار عمل،این خاصیت را بخشیده که به صورت"ملکه"در می آید.

ولی واضح است که یک چنین گمراهی جنبه اجباری ندارد بلکه ایجاد کننده اسباب،خود افراد انسان هستند،اگر چه تاثیر سبب به فرمان پروردگار می باشد (دقت کنید).

***

در آیه بعد،دو قسمت دیگر از نقطه های ضعف اخلاقی این جمعیتها که سبب گمراهی و نابودی آنها گردیده،بیان شده است.

نخست می گوید آنها افرادی پیمان شکن بودند:"و ما برای اکثریت آنها عهد و پیمان ثابتی نیافتیم"(وَ مٰا وَجَدْنٰا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ).

این عهد و پیمان ممکن است اشاره به"عهد و پیمان فطری"باشد که خداوند به حکم آفرینش و فطرت از همه بندگان خود گرفته است،زیرا هنگامی که به آنها عقل و هوش و استعداد داد مفهومش این بود که از آنها پیمان گرفته، چشم و گوش باز کنند،حقایق را ببینند و بشنوند و در برابر آن تسلیم گردند و این همان است که در آیات آخر همین سوره ذیل آیه ۱۷۲ به آن اشاره شده و تحت عنوان"عالم ذر"معروف است که به خواست خدا شرح آن در ذیل همان آیات خواهد آمد.

و نیز ممکن است اشاره به عهد و پیمانهایی باشد که پیامبران الهی از مردم می گرفتند،بسیاری از مردم آن را می پذیرفتند و سپس می شکستند.

و یا اشاره به همه پیمانها اعم از"فطری"و"تشریعی"بوده باشد.

در هر صورت روح پیمان شکنی یکی از عوامل مخالفت با پیامبران و اصرار در پوییدن راه کفر و نفاق و گرفتار شدن به عواقب شوم آنها است.

سپس به عامل دیگر اشاره کرده،می گوید:"اکثر آنها را فاسد و خارج از اطاعت فرمان یافتیم"(وَ إِنْ وَجَدْنٰا أَكْثَرَهُمْ لَفٰاسِقِينَ).

یعنی روح تمرد و قانون شکنی و خروج از نظامات آفرینش و قوانین الهی یکی دیگر از عوامل ایستادگی و پافشاری آنها در کفر و بی ایمانی بود.

باید توجه داشت که ضمیر اکثرهم به همه اقوام و جمعیتهای پیشین باز می گردد،و اینکه می گوید اکثر آنها پیمان شکن و فاسد بودند برای رعایت حال اقلیتهایی است که به انبیای گذشته ایمان آوردند و وفادار ماندند،هر چند

ص :۲۷۶

گاهی مؤمنان بقـدری محـدود و معـدود بودند که از یک خانواده تجاوز نمی کردند، ولی روح حق طلبی که بر سراسـر آیات قرآن حکومت دارد ایجاب می کند که حتی حق این یک خانواده و یا افراد معدود رعایت گردد و همه این اقوام را منحرف و گمراه و پیمان شکن و فاسق معرفی نکند،و این موضوع جالبی است که مکرر در آیات قرآن با آن برخورد می کنیم.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۳ تا ۱۰۸]

اشاره

ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسى بِآیاتِنا إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَظَلَمُوا بِها فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ اَلْمُفْسِدِینَ (۱۰۳) وَ قالَ مُوسى یا فِرْعَوْنُ إِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ اَلْعالَمِینَ (۱۰۴) حَقِیقٌ عَلى أَنْ لا أَقُولَ عَلَى اَللّهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ قَدْ جِئْتُکُمْ بِبَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرائِیلَ (۱۰۵) قالَ إِنْ کُنْتَ جِئْتَ بِآیَهٍ فَأْتِ بِها إِنْ کُنْتَ مِنَ اَلصّادِقِینَ (۱۰۶) فَأَلْقى عَصاهُ فَإِذا هِیَ ثُعْبانٌ مُبِینٌ (۱۰۷) وَ نَزَعَ یَدَهُ فَإِذا هِیَ بَیْضاءُ لِلنّاظِرِینَ (۱۰۸)

ترجمه:

۱۰۳-سپس به دنبال آنها(یعنی پیامبران پیشین)موسی را با آیات خویش به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم اما آنها(با عدم پـذیرش این آیات)بر آن ظلم کردنـد ببین عاقبت مفسـدان به کجا کشـید؟ ۱۰۴-و موسـی گفت:ای فرعون!من فرسـتاده ای از پروردگار جهانیانم.

۱۰۵-سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم،من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما

آورده ام،بنا بر این بنی اسرائیل را با من بفرست.

۱۰۶-(فرعون)گفت اگر نشانه ای آورده ای ارائه بده اگر از راستگویانی.

۱۰۷-ناگهان عصای خود را افکند و اژدهای آشکاری شد! ۱۰۸-و دست خود را(از گریبان)بیرون آورد سفید(و درخشان)برای بینندگان بود!

تفسیر:

اشاره

خاطره درگیریهای موسی و فرعون

به دنبال سرگذشت جمعی از انبیای بزرگ که در آیات قبل به طور فشرده بیان شده در این آیات و آیات فراوان دیگری که بعد از آن می آید،داستان موسی بن عمران و سرگذشت درگیریهای او با فرعون و فرعونیان و سرانجام کار آنها بیان شده است.

و اینکه می بینیم این سرگذشت مشروحتر از سرگذشت انبیای دیگر در این سوره بیان شده ممکن است به خاطر این باشد که اولا یهود و پیروان موسی بن عمران در محیط نزول قرآن زیاد بوده اند و توجیه آنها به سوی اسلام به مراتب لازمتر بود (۱)و ثانیا قیام پیامبر اسلام ص شباهت بیشتری به قیام موسی بن عمران داشت.

در هر حال علاوه بر این سوره،در سوره های دیگری مانند بقره،طه،شعرا، نمل،قصص و سوره های دیگر به قسمتهای مختلف این سرگذشت عبرت انگیز اشاره شده است و اگر آیات هر سوره را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم و سپس کنار هم بچینیم خواهیم دید که بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند جنبه تکرار ندارد بلکه در هر سوره به تناسب بحثی که در آن سوره مطرح بوده به عنوان شاهد به قسمتی از این سرگذشت پرماجرا اشاره شده است.

۱- ۱) درست است که این سوره در مکه نازل شده است و مکه کانون یهود نبود،ولی بدون شک حضور یهود در مدینه و سایر نقاط حجاز اثر وسیعی در محیط مکه نیز می گذارد.

ضمنا چون کشور مصر وسیعتر و مردم مصر دارای تمدن پیشرفته تری از قوم نوح و هود و شعیب و مانند آنها بودند،و مقاومت دستگاه فراعنه به همین نسبت بیشتر بود قیام موسی بن عمران از اهمیت بیشتری برخوردار گردید و نکات عبرت انگیز فراوانتری در بر دارد،لذا به تناسبهای مختلف روی فرازهای گوناگون زندگی موسی و بنی اسرائیل تکیه شده است:

به طور کلی زندگی این پیامبر بزرگ یعنی موسی بن عمران را در پنج دوره می توان خلاصه کرد:

دورانهای پنجگانه زندگی موسی

۱-دوران تولد و حوادثی که بر او گذشت تا هنگام پرورش او در دامان فرعون.

۲-دوران فرار او از مصر و زندگی او در سرزمین "مدین "در محضر شعیب پیامبر.

۳-دوران بعثت او و سپس درگیریهای فراوانی که با فرعون و دستگاه او داشت.

۴-دوران نجات او و بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و حوادثی که بر آنها در راه و به هنگام ورود در بیت المقدس گذشت.

۵-دوران درگیریهای موسی با بنی اسرائیل! و باید توجه داشت که در قرآن مجید در هر سوره از سوره هایی که اشاره شد به یک یا چند قسمت از این دورانهای پنجگانه اشاره شده است از جمله در آیات مورد بحث و دهها آیه دیگر از همین سوره که خواهد آمد،تنها اشاره به دورانهای بعد از بعثت موسی بن عمران و رسالت او شده است،به همین دلیل ما بحثهای مربوط به دورانهای قبل را به تفسیر آیات مربوط به همان قسمت در سوره های دیگر مخصوصا سوره قصص واگذار می کنیم.

***

ص :۲۷۹

در نخستین آیه مورد بحث می فرماید:"بعد از اقوام گذشته(یعنی قوم نوح،هود،صالح و مانند آنها)موسی را با آیات خود به سوی فرعون و فرعونیان مبعوث کردیم"(ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسیٰ بِآیاتِنا إِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ).

باید توجه داشت که فرعون،اسم عام است و به تمام سلاطین مصر در آن زمان گفته می شد،همانطور که به سلاطین روم،"قیصر"و به سلاطین ایران "کسری"می گفتند.

کلمه"ملا"همانطور که سابقا هم اشاره کردیم به معنی افراد سرشناس و اشراف پر زرق و برق که چشمها را پر می کنند و در صحنه های مهم جامعه حضور دارند،گفته می شود.

و اینکه می بینیم موسی در درجه اول به سوی فرعون و ملاـ او مبعوث می گردد علاوه بر اینکه یکی از برنامه های موسی نجات بنی اسرائیل از چنگال استعمار فرعونیان و استخلاص آنها از سرزمین مصر بود،و این بدون گفتگو با فرعون امکان پذیر نبود،به خاطر آن است که طبق مثل معروف"همیشه آب را باید از سرچشمه صاف کرد"،مفاسد اجتماعی و انحرافهای محیط تنها با اصلاحات فردی و موضعی چاره نخواهد شد بلکه باید سردمداران جامعه و آنها که نبض سیاست و اقتصاد و فرهنگ را در دست دارند در درجه اول اصلاح گردند،تا زمینه برای اصلاح بقیه فراهم گردد و این درسی است که قرآن به همه مسلمانان برای اصلاح جوامع اسلامی می دهد.

سپس می فرماید:"آنها نسبت به آیات الهی ظلم و ستم کردند" (فَظَلَمُوا بِها).

و می دانیم حقیقت ظلم به معنی وسیع کلمه آن است که چیزی را در غیر محل آن به کار برند،و شک نیست که آیات الهی ایجاب می کند که همگان

در برابر آن تسلیم شوند و با پذیرا شدن آنها،خود و جامعه خویش را اصلاح نمایند،ولی فرعون و اطرافیانش با انکار این آیات به این آیات ظلم و ستم کردند.

و در پایان اضافه می کند:"بنگر سرانجام کار مفسدان چگونه بود"؟! (فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ).

و این جمله در حقیقت یک اشاره اجمالی به نابودی فرعون و قوم سرکش او است که شرح آن بعدا خواهد آمد.

*** آیه گذشته در حقیقت اشاره بسیار کوتاهی به مجموع برنامه رسالت موسی و درگیریهای او با فرعون و عاقبت کار آنها بود،اما در آیات بعد همین موضوع بطور مشروحتر مورد بررسی قرار گرفته،نخست می گوید:

"موسی گفت ای فرعون من فرستاده پروردگار جهانیانم"(وَ قٰالَ مُوسیٰ یٰا فِرْعَوْنُ إِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِینَ).

و این نخستین برخورد موسی با فرعون و چهره ای از درگیری"حق"و"باطل" است،و جالب اینکه گویا فرعون،اولین بار بود که با خطاب ای فرعون!روبرو می شد خطابی که در عین رعایت ادب از هر گونه تملق و چاپلوسی و اظهار عبودیت تهی بود،چه اینکه دیگران معمولا او را به عنوان سرورا!مالکا!پروردگارا! و امثال آن خطاب می کردند.

و این تعبیر موسی برای فرعون به منزله زنگ خطری محسوب می شد! به علاوه این جمله که موسی می گوید:"من فرستاده پروردگار جهانیان هستم"، در حقیقت یک نوع اعلان جنگ به تمام تشکیلات فرعون است،زیرا این تعبیر اثبات می کند،که فرعون و مدعیان دیگری همانند او همه دروغ می گویند، و تنها پروردگار جهانیان خدا است.

***

در آیه بعد می خوانیم که موسی به دنبال دعوی رسالت پروردگار می گوید:

"اکنون که من فرستاده او هستم،سزاوار است که درباره خداوند جز حق نگویم،زیرا فرستاده خداوندی که از همه عیوب،پاک و منزه است،ممکن نیست دروغگو باشد"(حَقِيقٌ عَلىٰ أَنْ لاٰ أَقُولَ عَلَى اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ).

سپس برای تثبیت دعوی نبوت خویش اضافه می کند:"چنان نیست که این ادعا را بدون دلیل گفته باشم،من از پروردگار شما،دلیل روشن و آشکاری با خود دارم"(قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ).

اکنون که چنین است"بنی اسرائیل را با من بفرست"(فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ).

و این در حقیقت قسمتی از رسالت موسی بن عمران بود که بنی اسرائیل را از چنگال استعمار فرعونیان رهایی بخشد و زنجیر اسارت و بردگی را از دست و پای آنها بردارد،زیرا بنی اسرائیل در آن زمان به صورت بردگانی ذلیل در دست "قبطیان" (مردم مصر)گرفتار بودند،و از وجود آنها برای انجام کارهای پست و سخت و سنگین استفاده می شد.

از آیات آینده و همچنین آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که موسی مامور دعوت فرعون و دیگر مردمان سرزمین مصر به سوی آئین خویش نیز بود،یعنی رسالت او منحصر به بنی اسرائیل نبود.

*** فرعون با شنیدن این جمله که"من دلیل روشنی با خود دارم"،بلافاصله گفت:"اگر راست می گویی و نشانه ای از طرف خداوند با خود داری آن را بیاور" (قٰالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهٰا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِينَ).

و با این تعبیر ضمن ابراز تردید در صدق موسی ظاهرا قیافه حق جویی و حق طلبی به خود گرفت،آن چنان که یک جستجوگر به دنبال حق می گردد.

*** بلافاصله موسی دو معجزه بزرگ خود را که یکی مظهر"بیم"و دیگری مظهر"امید"بود،و مقام"انذار"و"بشارت"او را تکمیل می کرد،نشان داد:

نخست"عصای خود را انداخت و به صورت اژدهای آشکاری درآمد"(فَأَلْقیٰ عَصٰاهُ فَإِذٰا هِیَ ثُعْبٰانٌ مُبِینٌ) (۱).

تعبیر به"مبین"اشاره به این است که راستی تبدیل به اژدها شد و چشم بندی و تردستی و سحر و مانند آنها نبود،به خلاف کاری که ساحران بعدا انجام دادند،زیرا در مورد آن می گوید آنها چشم بندی کردند و عملی انجام دادند که تصور می شد مارهایی است که به حرکت در آمده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که در آیه ۱۰ سوره نمل و ۳۱ قصص می خوانیم که عصا همانند"جان"به حرکت در آمد و"جان"در لغت به معنی"مارهای باریک و سریع السیر"است،و این تعبیر با تعبیر ثعبان که به معنی اژدها و مار عظیم است،ظاهرا سازگار نمی باشد.

ولی با توجه به اینکه آن دو آیه مربوط به آغاز بعثت موسی،و آیه مورد بحث مربوط به مقابله او با فرعون است،مشکل حل می شود،گویا در آغاز کار،خدا موسی را تدریجا با این معجزه عظیم آشنا می سازد،و در صحنه اول کوچکتر و در صحنه بعد عظیمتر ظاهر می گردد.

***

ص :۲۸۳

۱- ۱) "راغب"در"مفردات"احتمال داده است که کلمه"ثعبان"از ماده"ثعب" به معنی جریان آب گرفته شده باشد زیرا حرکت این حیوان بی شباهت به نهرهایی که بطور مارپیچ حرکت می کنند نیست.

آیا تبدیل عصا به مار عظیم ممکن است:

در هر حال تبدیل "عصا" به مار عظیم بدون شک یک معجزه است،و با تفسیرهای مادی معمولی نمی توان آن را توجیه کرد،بلکه از نظر یک فرد الهی و خداپرست که همه قوانین جهان ماده را محکوم اراده پروردگار می داند،جای تعجب نیست که قطعه چوبی تبدیل به حیوانی شود و این در پرتو یک قدرت ما فوق طبیعی است.

ولی نباید فراموش کرد که در جهان طبیعت تمام حیوانات از خاک به وجود آمده اند و چوبها و گیاهان نیز از خاکند،منتها برای تبدیل خاک به یک مار عظیم طبق معمول شاید میلیونها سال زمان لازم باشد،ولی در پرتو اعجاز این زمان بقدری کوتاه شد که در یک لحظه همه آن تکاملها و تحولها به سرعت و پی در پی انجام یافت و قطعه چوبی که طبق موازین طبیعی می توانست پس از گذشتن ملیونها سال به چنین شکلی در آید در چند لحظه چنین شکلی به خود گرفت.

و آنها که سعی دارند برای همه معجزات انبیاء توجیه های طبیعی و مادی کنند و جنبه اعجاز آنها را نفی نموده،همه را به شکل یک سلسله مسائل عادی جلوه دهند هر چند بر خلاف صریح کتب آسمانی باشد،باید موقف خود را به درستی روشن کنند که آیا آنها به خدا و قدرت او ایمان دارند و او را حاکم بر قوانین طبیعت می دانند یا نه،اگر نمی دانند سخن از انبیا و معجزات آنها برای آنان بیهوده است و اگر می دانند،دلیلی بر اینگونه توجیهات تکلف آمیز و مخالفت با صریح آیات قرآن نیست(گر چه در خصوص آیه مورد بحث هیچیک از مفسرین با اختلاف سلیقه هایی که دارند ندیده ایم دست به توجیه مادی بزنند ولی آنچه گفتیم یک اصل کلی بود).

***

آیه بعد اشاره به دومین اعجاز موسی که جنبه امید و بشارت دارد کرده، می فرماید:"موسی دست خود را از گریبان خارج کرد،ناگهان سفید و درخشنده در برابر بینندگان بود"(وَ نَزَعَ یَدَهُ فَإِذٰا هِیَ بَیْضٰاءُ لِلنّٰاظِرِینَ).

"نزع"در اصل به معنی برگرفتن چیزی از مکانی است که در آن قرار گرفته،مثلا برگرفتن عبا از دوش و لباس از تن در لغت عرب،از آن تعبیر به نزع می شود،و همچنین جدا شدن روح از تن را نیز نزع می گویند و به همین مناسبت گاهی به معنی"خارج کردن"نیز آمده است،که در آیه مورد بحث به همین معنی است.

گرچه در آیه سخنی از محل خارج ساختن دست،به میان نیامده است، ولی از آیه ۳۲ سوره قصص(اُسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضٰاءَ)استفاده می شود که موسی دست را در گریبان می کرد و سپس خارج می ساخت،سفیدی و درخشندگی خاصی داشت،سپس به حالت نخستین بازمی گشت.

در پاره ای از روایات و تفاسیر می خوانیم که دست موسی علاوه بر سفیدی در این حالت به شدت می درخشید،ولی آیات قرآن از این موضوع ساکت است، اگر چه منافات با آن ندارد.

و همانطور که گفتیم این موضوع و معجزه سابق درباره عصا،مسلما جنبه طبیعی و عادی ندارد بلکه در ردیف خارق عادات پیامبران است که بدون دخالت یک نیروی ما وراء طبیعی امکان پذیر نیست.

و نیز همانطور که اشاره شد،موسی با نشان دادن این معجزه می خواهد این حقیقت را روشن سازد که تنها برنامه من جنبه ارعاب و تهدید ندارد،بلکه ارعاب و تهدید برای مخالفان است و تشویق و اصلاح و سازندگی و نورانیت برای مؤمنان.

***

ص :۲۸۵

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۲]

اشاره

قَالَ اَلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هٰذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ (۱۰۹) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَما ذا تَأْمُرُونَ (۱۱۰) قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ أَرْسِلْ فِي اَلْمَدائِنِ حاشِرِينَ (۱۱۱) يَأْتُوكَ بِكُلِّ ساحِرٍ عَلِيمٍ (۱۱۲)

ترجمه:

۱۰۹-اطرافیان فرعون گفتند:بدون شک این ساحر دانایی است! ۱۱۰-می خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند،نظر شما چیست؟(و در برابر او چه باید کرد).

۱۱۱-(سپس به فرعون)گفتند(جریان کار)او و برادرش را به تاخیر انداز و جمع آوری کنندگان را به همه شهرها بفرست.

۱۱۲-تا هر ساحر دانا(و کار آزموده)ای را به خدمت تو بیاورند.

تفسیر:

مبارزه شروع می شود

در این آیات،سخن از نخستین واکنشهای فرعون و دستگاه او در برابر دعوت موسی و معجزاتش به میان آمده است.

آیه نخست از قول اطرافیان فرعون چنین نقل می کند که آنها با مشاهده اعمال خارق العاده موسی فورا وصله سحر به او بستند"و گفتند این ساحر دانا و کهنه کار و آزموده ای است"!(قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هٰذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ).

ولی از آیات سوره"شعراء"استفاده می شود که این سخن را فرعون درباره موسی گفت" قالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هٰذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ ":"فرعون به اطرافیان خود

ص: ۲۸۶

گفت این مرد ساحر دانایی است"(شعراء-۳۴).

اما این دو آیه هیچگونه منافاتی با هم ندارند،زیرا بعید نیست که این سخن را نخست فرعون گفته باشد،چون همه چشمها به دهان او دوخته شده بود سپس اطرافیان متملق و چاپلوسش که هیچ هدفی جز ارضای رئیس خود نداشتند، و چشمشان همواره به دهان و قیافه و اشاره او دوخته شده است،سخن او را تکرار کردند و یک زبان گفتند:"صحیح است،این مرد ساحر آزموده ای است"این برنامه اختصاص به فرعون و اطرافیان او ندارد،بلکه درباره همه ستمگران جهان و کارگردانان آنها صادق است.

*** سپس افزودند هدف این مرد این است که شما را از سرزمین و وطنتان بیرون براند"(يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ).

یعنی او نظری جز استعمار و استثمار و حکومت بر مردم و توسعه طلبی و غصب سرزمین دیگران ندارد و این کارهای خارق العاده و ادعای نبوت همه برای وصول به این هدف است.

و بعد گفتند با توجه به این اوضاع و احوال عقیده شما در باره او چیست؟ (فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ).

یعنی درباره موسی به مشورت نشستند و به تبادل نظر و شور پرداختند زیرا ماده"امر"همیشه به معنی فرمان نیست،بلکه به معنی مشورت نیز می آید.

در اینجا باید توجه داشت که این جمله نیز در سوره شعرا آیه ۳۵ از زبان فرعون نقل شده که او به اطرافیان خود خطاب می کند و می گوید درباره موسی چه می اندیشیدید و چه نظر می دهید؟و گفتیم این دو منافاتی با هم ندارند.

این احتمال نیز از طرف بعضی از مفسران داده شده است که جمله"فما ذا تامرون"در آیه مورد بحث خطابی باشد که اطرافیان فرعون به فرعون کرده اند

ص :۲۸۷

و صیغه جمع برای رعایت تعظیم است،ولی احتمال اول نزدیکتر به نظر می رسد.

*** به هر حال نظر همگی بر این قرار گرفت که به فرعون"گفتند:درباره او و برادرش(هارون)عجله مکن و هر گونه تصمیمی در این باره را به بعد موکول کن،ولی مامور جمع آوری به همه شهرها بفرست"(قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِی الْمَدائِنِ حاشِرِینَ).

*** "تا همه ساحران ورزیده و آزموده و دانا را به سوی تو فرا خوانند و به محضر تو بیاورند"(یَأْتُوکَ بِکُلِّ ساحِرٍ عَلِیمٍ).

آیا این پیشنهاد از طرف کارگردانان دستگاه فرعون به خاطر آن بود که واقعا احتمال می دادند دعوی موسی،دعوی صادقانه باشد،و می خواستند او را بیازمایند،و یا اینکه به عکس او را در دعوی خود،کاذب می دانستند،و برای هر گونه تلاش و جنبش همانند تلاشها و جنبشهای خودشان انگیزه سیاسی قائل بودند که برای یک سلسله مقاصد شخصی انجام گرفته است،و از آنجا که عجله در کشتن موسی و هارون با توجه به دو معجزه عجیبش باعث گرایش عده زیادی به او می شد و چهره"نبوت"او با چهره"مظلومیت و شهادت"آمیخته شده، جاذبه بیشتری به خود می گرفت،لذا نخست به این فکر افتادند که عمل او را با اعمال خارق العاده ساحران خنثی کنند و آبرویش را بریزند سپس او را بقتل برسانند تا داستان موسی و هارون برای همیشه از نظرها فراموش گردد! احتمال دوم با قرائن موجود در آیات به نظر نزدیکتر می رسد.

***

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۲]

اشاره

وَ جٰاءَ اَلسَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قٰالُوا إِنَّ لَنٰا لَأَجْراً إِنْ كُنّٰا نَحْنُ اَلْغٰالِبِينَ (۱۱۳) قٰالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ اَلْمُقَرَّبِينَ (۱۱۴) قٰالُوا يٰا مُوسىٰ إِمّٰا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمّٰا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ اَلْمُلْقِينَ (۱۱۵) قٰالَ أَلْقُوا فَلَمّٰا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ اَلنّٰاسِ وَ اِسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جٰاؤُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ (۱۱۶) وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنْ أَلْقِ عَصٰاكَ فَإِذٰا هِيَ تَلْقَفُ مٰا يَأْفِكُونَ (۱۱۷) فَوَقَعَ اَلْحَقُّ وَ بَطَلَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸) فَغُلِبُوا هُنٰالِكَ وَ اِنْقَلَبُوا صٰاغِرِينَ (۱۱۹) وَ أُلْقِيَ اَلسَّحَرَةُ سٰاجِدِينَ (۱۲۰) قٰالُوا آمَنّٰا بِرَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۲۱) رَبِّ مُوسىٰ وَ هٰارُونَ (۱۲۲)

ترجمه:

۱۱۳-ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند:آیا اگر ما پیروز گردیم اجر و پاداش مهمی خواهیم داشت؟ ۱۱۴-گفت:آری،و شما از مقربان خواهید بود! ۱۱۵-(ساحران)گفتند ای موسی یا تو بیفکن یا ما می افکنیم!

ص :۲۸۹

۱۱۶-گفت شما بیفکنید،و هنگامی که(وسایل سحر خود را)افکندند مردم را چشم بندی کردند و ترسانیدند و سحر عظیمی به وجود آوردند! ۱۱۷-و به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیفکن،ناگهان(به صورت مار عظیمی درآمد و)وسائل دروغین آنها را به سرعت برگرفت! ۱۱۸-(در این موقع)حق آشکار گردید و آنچه آنها ساخته بودند باطل شد.

۱۱۹-در آنجا مغلوب شدند و خوار و کوچک گشتند.

۱۲۰-و ساحران(همگی)به سجده افتادند.

۱۲۱-و گفتند ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.

۱۲۲-پروردگار موسی و هارون.

تفسیر:

چگونه سرانجام حق پیروز شد

در این آیات گفتگو از درگیری موسی ع با ساحران و سرانجام کار او در این مبارزه به میان آمده است،در نخستین آیه می گوید:"ساحران به دعوت فرعون به سراغ او شتافتند و نخستین چیزی که با او در میان گذاشتند این بود که آیا ما اجر و پاداش فراوانی در صورت غلبه بر دشمن خواهیم داشت"(وَ جٰاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قٰالُوا إِنَّ لَنٰا لَأَجْراً إِنْ كُنّٰا نَحْنُ الْغٰالِبِينَ).

کلمه"اجر"گرچه به معنی هر گونه پاداش است اما با توجه به اینکه به صورت"نکره"است،و نکره در این گونه موارد برای تعظیم و بزرگداشت یک موضوع می آید،به معنی اجر و پاداش مهم و فوق العاده ای است.

به خصوص اینکه اصل اجر و پاداش جای تردید و گفتگو نبود،آنچه آنها می خواستند قبلا درباره آن از فرعون قول بگیرند مساله اجر و پاداش مهم و برجسته بود.

***

فرعون نیز بلافاصله وعده مساعد به آنها داد و گفت:"آری نه تنها اجر و پاداش مادی خواهید داشت،بلکه از مقربان درگاه من نیز خواهید شد"!(قالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

و به این ترتیب هم وعده"مال"به آنها داد و هم وعده"مقام بزرگ"، و از تعبیر آیه این چنین استفاده می شود که تقرب به فرعون در آن محیط چیزی بالاتر از مال و ثروت بود،و یک موقعیت به اصطلاح معنوی محسوب می شد که می توانست سرچشمه اموال فراوان دیگری گردد.

*** سرانجام موعد معینی برای مقابله موسی ع با ساحران تعیین شد و چنان که در دو سوره"طه"و"شعراء"آمده است،از همه مردم به عنوان یک دعوت عمومی برای مشاهده این ماجرا دعوت به عمل آمد،و اینها نشان می دهد که فرعون به پیروزی نهایی خود ایمان داشت.

روز موعود فرا رسید و ساحران همه مقدمات کار خود را فراهم ساخته بودند، یک مشت ریسمان و عصا که درون آنها گویا مواد شیمیایی مخصوصی قرار داده شده بود تهیه کردند که در برابر تابش آفتاب به صورت گازهای سبکی در می آمد و آن طنابها و عصاهای توخالی را به حرکت در می آورد.

صحنه عجیبی بود،موسی ع تک و تنها(فقط برادرش با او بود)در برابر انبوه جمعیت ساحران و مردم زیادی که غالبا طرفدار و پشتیبان آنها بودند،قرار گرفت.

ساحران با غرور مخصوصی رو به سوی موسی ع کردند و گفتند:"یا تو شروع به کار کن و عصا را بیفکن و یا ما آغاز می کنیم و وسائل خود را می افکنیم" (قالُوا يا مُوسى إِمّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ).

***

موسی با خونسردی مخصوصی در پاسخ "گفت:شما قبلا شروع کنید،شما وسائل خود را بیفکنید"!(قٰالَ أَلْقُوا).

"هنگـامی که سـاحران طنابها و ریسـمانها را به وسط میـدان افکندنـد،مردم را چشم بنـدی کرده و با اعمال و گفتارهای اغراق آمیز خود،هول و وحشتی در دل مردم افکندنـد و سـحر عظیمی در برابر آنهـا انجـام دادنـد"(فَلَمّٰا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النّٰاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جٰاؤُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ).

کلمه"سحر"همانگونه که در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۰۲ گفته ایم در اصل به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی است،گاهی نیز به معنی هر چیزی که عامل و انگیزه آن نامرئی و مرموز باشد،آمده است.

بنا بر این افرادی که با استفاده از سرعت حرکات دست و مهارت در جابجا کردن اشیاء،مطالب را به صورت خارق العاده،جلوه گر می سازنـد و همچنین کسـانی که بـا اسـتفاده کردن از خواص شـیمیایی و فیزیکی مرموز،مواد و اشـیاء مختلف آثـار خارق العاده ای به مردم نشان می دهند،همه در عنوان"ساحر"داخل هستند.

علاوه بر اینها ساحران معمولا از یک سلسـله تلقینهای مؤثر نسبت به شـنوندگان و جمله های اغراق آمیز و گاهی هول انگیز و وحشـتناک برای تکمیـل کـار خود اسـتفاده می کننـد که اثر روانی فوق العاده ای در بیننـدگان و شـنوندگان می گـذارد، و از آیات مختلفی که در این سوره و سوره های دیگر قرآن درباره ماجرای ساحران عصـر فرعون آمـده چنین اسـتفاده می شود که آنها از همه این عوامل و وسائل استفاده کرده اند،جمله" سَحَرُوا أَعْيُنَ النّٰاسِ "(چشم مردم را سحر کردند) و جمله" اِسْتَرْهَبُوهُمْ "(مردم را به وحشت انداختند)و یا تعبیرات دیگری

که در سوره های "طه" و "شعرا" آمده است همه گواه بر این حقیقت است. (۱)

***

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-صحنه عجیب سحر ساحران

قرآن با جمله "و جاءوا بسحر عظیم" به طور سربسته اشاره به این واقعیت کرده است که صحنه ای را که ساحران به وجود آورده بودند بسیار مهم و حساب شده و هول انگیز بود و گرنه کلمه "عظیم" در اینجا به کار نمی رفت.

از تواریخ و روایات و سخنان مفسران که در ذیل این آیات و آیات مشابه آن آمده است نیز به خوبی وسعت ابعاد این صحنه آشکار می شود،بنا به گفته بعضی از مفسران،ساحران به دهها هزار نفر بالغ می شدند،و تعداد وسائلی که از آن استفاده کردند نیز دهها هزار وسیله بود،و با توجه به اینکه در آن عصر، ساحران آزموده و مجرب در مصر فراوان بودند این موضوع جای تعجب نیست.

به خصوص اینکه قرآن در سوره طه آیه ۶۷ می گوید: فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسىٰ یعنی صحنه به اندازه ای عظیم و وحشت انگیز بود که حتی موسی در دل کمی ترسید،هر چند طبق صریح نهج البلاغه (۲)ترس او به خاطر این بوده است که مردم ممکن است آن چنان تحت تاثیر این صحنه عظیم قرار گیرند که باز گرداندن آنها مشکل باشد،به هر صورت همه آنها حکایت از عظمت این صحنه می کند.

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در مورد حقیقت سحر به جلد اول تفسیر نمونه صفحات ۲۶۵ تا ۲۷۱ مراجعه فرمائید.

۲- ۲) خطبه ۴.

۲-استفاده از سلاح مشابه

از این بحث به خوبی استفاده می شود که فرعون با توجه به حکومت پهناورش در کشور مصر،دارای سیاستهای حساب شده شیطانی بود،برای مبارزه با موسی و هارون تنها از وسیله تهدید و ارعاب استفاده نکرد،بلکه کوشش کرد که به گمان خود از سلاح مشابهی در برابر موسی استفاده کند،و مسلما اگر در کار خود پیروز می شد هیچگونه نام و نشانی از موسی و مکتبش باقی نمی ماند و در آن صورت کشتن موسی ع بسیار ساده و بی دردسر و موافق افکار عمومی بود،بی خبر از اینکه موسی ع متکی به یک نیروی انسانی نیست که قابل مقابله و معارضه بوده باشد،از نیروی لا یزال الهی و قدرت بی انتهای او مدد می گیرد که هر مقاومتی را درهم می کوبد و نابود می کند،و در هر حال استفاده از سلاح مشابه بهترین راه پیروزی در برابر دشمنان سرسخت محسوب می گردد و نیروهای مادی را درهم می شکند.

*** در این هنگام که همه مردم به جنب و جوش افتاده بودند و غریو شادی از هر سو بلند بود و فرعون و اطرافیانش تبسم رضایت بخشی بر لب داشتند و برق شادی از چشمانشان می درخشید،وحی الهی به سراغ موسی ع آمد و او را فرمان به انداختن عصا داد،ناگهان صحنه به کلی دگرگون شد و رنگها از چهره ها پرید و تزلزل بر ارکان فرعون و یارانش افتاد،چنان که قرآن می گوید:"ما وحی به موسی کردیم که عصایت را بیفکن ناگهان(به صورت اژدهایی درآمد و)با دقت و سرعت،مارهای دروغین و وسائل قلابی ساحران را جمع کرد"(وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنْ أَلْقِ عَصٰاكَ فَإِذٰا هِيَ تَلْقَفُ مٰا يَأْفِكُونَ).

"تلقف"از ماده لقف(بر وزن وقف)به معنی برگرفتن چیزی با قدرت

ص :۲۹۴

و سرعت است،خواه بوسیله دهان و دندان باشد،یا بوسیله دست،ولی در پاره ای از موارد به معنی بلعیدن نیز آمده است،و در آیه مورد بحث،نیز ظاهرا به همین معنی است.

یافکون از ماده"افک"(بر وزن کتف)در اصل به معنی منصرف ساختن از چیزی است و از آنجا که دروغ انسان را از حق باز می دارد به آن"افک" گفته می شود.

بعضی از مفسران در اینجا احتمال دیگری در معنی آیه داده اند و آن اینکه عصای موسی،پس از آنکه به صورت مار عظیمی درآمد،وسائل سحر ساحران را نبلعید،بلکه آنها را از کار انداخت و به صورت نخست بازگردانید،و چنین تصور کرده اند که این کار،راه هر گونه اشتباه را بر مردم می بست در حالی که بلعیدن آن وسائل نمی تواند،مردم را قانع سازد که موسی ساحری قویتر از آنها نبوده است.

ولی این احتمال نه با جمله"تلقف"سازگار است و نه با تناسب مطالب آیه،زیرا تلقف همانطور که گفتیم به معنی برگرفتن چیزی با دقت و سرعت است نه دگرگون ساختن آن.

به علاوه اگر بنا بود اعجاز موسی ع از طریق ابطال سحر ساحران آشکار شود،لزومی نداشت که عصا به شکل مار عظیمی درآید،آن چنان که قرآن در آغاز این سرگذشت بیان کرده است.

از همه اینها گذشته اگر بنا بر ایجاد تردید و وسوسه باشد،بازگشتن وسائل ساحران به شکل اول نیز قابل تردید و وسوسه است،زیرا ممکن است احتمال داده شود که موسی آن چنان در سحر استاد است که توانسته سحر دیگران را ابطال کند و به حال اول برگرداند.

بلکه چیزی که سبب شد مردم بدانند عمل موسی ع یک امر خارق عادت

الهی است که به اتکای نیروی بی انتهای پروردگار انجام گرفته،این است که مصر در آن زمان ساحران فراوان و بسیار آزموده داشت،و اساتید این فن و ساحران پر سابقه چهره های شناخته شده ای در آن محیط بودند،در حالی که موسی به هیچیک از این صفات متصف نبود،مردی به ظاهر گمنام از میان بنی اسرائیل برخاست و دست به چنان کاری زد که همه در مقابل آن عاجز و ناتوان ماندند،از اینجا معلوم شد که یک نیروی غیبی در کار بوده و موسی ع یک فرد عادی و معمولی نیست.

*** "در این هنگام حق آشکار شد و اعمال آنها که بی اساس و نادرست بود، باطل گردید"(فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ).

زیرا کار موسی یک واقعیت بود و اعمال آنها یک مشت تقلب و تزویر و چشم بندی و اغفال،و شک نیست که هیچ باطلی در برابر حق برای همیشه یارای مقاومت ندارد.

و این نخستین ضربتی بود که بر پایه قدرت فرعون جبار فرود آمد.

*** در آیه بعد می گوید:"به این ترتیب آثار شکست در آنها نمایان شد و همگی خوار و کوچک و ناتوان شدند"(فَغُلِبُوا هُنٰالِكَ وَ انْقَلَبُوا صٰاغِرِينَ).

گرچه در تواریخ در اینجا مطالب فراوانی نوشته اند،ولی حتی بدون نقل تواریخ نیز می توان حدس زد که در این هنگام چه ولوله ای در میان مردم برپا گردید،جمعی بقدری ترسیدند که پا بفرار گذاشتند و عده ای فریاد می کشیدند، بعضی بیهوش شدند،و فرعون و اطرافیانش که با وحشت و اضطراب به این صحنه می نگریستند،قطرات عرق شرم بر چهره هاشان نمایان شده بود و به آینده مبهم و تاریک خود می اندیشیدند و نمی توانستند درباره چنین صحنه ای که هیچ انتظار

ص: ۲۹۶

آن را نداشتند فکری کنند و برای آن راه حلی بیابند.

*** ضربه مهمتر آن گاه واقع شد که صحنه مبارزه ساحران با موسی ع به کلی تغییر شکل داد،ناگهان"همه ساحران به زمین افتادند و برای عظمت خداوند سجده کردند"(وَ أُلْقِیَ السَّحَرَهُ ساجِدِینَ).

*** "و فریاد زدند ما ایمان به پروردگار جهانیان آوردیم"(قالُوا آمَنّا بِرَبِّ الْعالَمِینَ).

*** "همان پروردگار موسی و هارون"(رَبِّ مُوسی وَ هارُونَ).

و با بیان این جمله با صراحت این حقیقت را بیان داشتند که غیر از این خدای ساختگی،پروردگاری است واقعی که ما به او ایمان آورده ایم،حتی به کلمه "رب العالمین"نیز قناعت نکردند زیرا فرعون ادعا می کرد که پروردگار جهانیان منم!لذا پس از آن اضافه کردند" رَبِّ مُوسی وَ هارُونَ "تا راه را به روی هر گونه سوء استفاده ای ببندند.

و این چیزی بود که به هیچوجه برای فرعون و دستگاه او قابل پیش بینی نبود،یعنی عده ای که چشم امید برای کوبیدن موسی ع به آنها دوخته شده بود در صف اول مؤمنان قرار گرفتند و پیش روی عموم مردم برای خدا به خاک افتادند، و اعلام تسلیم مطلق و بی قید و شرط در برابر دعوت موسی ع کردند.

البته این موضوع که انسانهایی اینچنین منقلب گردند نباید جای تعجب باشد،زیرا نور ایمان و توحید در همه دلها وجود دارد،ممکن است پرده ها و حجابهای اجتماعی،زمانی کوتاه یا طولانی،آن را بپوشاند،اما گهگاه که طوفانها می وزد،

و حجابها کنار می رود،فروغ خود را چنان آشکار می سازد که چشمها را خیره می کند.

به خصوص اینکه ساحران اساتید کهنه کاری بودند که از همه کس به فوت و فن سحر واردتر بودند،آنها به خوبی می توانستند میان"معجزه"و"سحر" فرق بگذارند،چیزی که برای دیگران تشخیصش شاید احتیاج به دقت و مطالعه داشت برای آنها از آفتاب روشنتر بود،آنها با توجه به فنون سحر که سالها آموخته بودند،دریافتند که کار موسی ع هیچگونه شباهتی با سحر ندارد،از نیروی انسانی سرچشمه نگرفته بلکه زائیده یک قدرت ما فوق طبیعی و ما فوق بشری است،و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که با آن صراحت و سرعت و بدون واهمه از آینده کار،ایمان خود را اظهار دارند.

جمله" أُلْقِيَ السَّحَرَةُ "که با فعل مجهول ذکر شده شاهد گویایی برای استقبال فوق العاده و تسلیم مطلق ساحران در برابر موسی ع است،یعنی آن چنان جاذبه معجزه موسی ع در قلب و فکر آنها اثر گذاشت که گویی همه را بی اختیار به زمین افکند و به اقرار و اعتراف واداشت.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶]

اشاره

قٰالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هٰذٰا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي اَلْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهٰا أَهْلَهٰا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳) لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاٰفٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) قٰالُوا إِنّٰا إِلىٰ رَبِّنٰا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵) وَ مٰا تَنْقِمُ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِآيٰاتِ رَبِّنٰا لَمّٰا جٰاءَتْنٰا رَبَّنٰا أَفْرِغْ عَلَيْنٰا صَبْراً وَ تَوَفَّنٰا مُسْلِمِينَ (۱۲۶)

ترجمه:

۱۲۳-فرعون گفت آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه به شما اجازه دهم،حتما این توطئه ای است که در این شهر(و دیار)چیده اید تا اهلش را از آن بیرون کنید ولی به زودی خواهید دانست! ۱۲۴-سوگند می خورم که دستها و پاهای شما را به طور مخالف(دست راست با پای چپ یا دست چپ با پای راست)قطع می کنم سپس همگی شما را به دار می آویزم.

۱۲۵-(ساحران)گفتند(مهم نیست)ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم.

۱۲۶-تنها ایراد تو،به ما این است که ما به آیات پروردگار خویش-هنگامی که برای ما آمد-ایمان آورده ایم،بار الها!پیمانه صبر(و استقامت)را تا آخر بر ما بریز و ما را مسلمان بمیران(و تا پایان عمر با اخلاص و ایمان بدار).

تفسیر:

اشاره

تهدیدهای بیهوده

هنگامی که ضربه تازه ای با پیروزی موسی ع بر ساحران و ایمان آوردن

آنها به موسی ع بر ارکان قدرت فرعون فرود آمد،فرعون بسیار متوحش و دست پاچه شد،زیرا می بیند اگر عکس العمل شدیدی در برابر این صحنه نشان ندهد،همه یا بیشتر مردم به موسی ایمان خواهند آورد،و دیگر مسلط شدن بر اوضاع غیر ممکن خواهد بود،لذا بلافاصله دست به دو ابتکار زد:

نخست اتهامی که شاید عوام پسند هم بود،به ساحران بست،سپس با شدیدترین تهدید آنها را مورد حمله قرار داد،ولی بر خلاف انتظار فرعون ساحران آن چنان مقاومتی در برابر این دو صحنه از خود نشان دادند که فرعون و دستگاه او را در شگفتی فرو بردند،و نقشه های آنها خنثی گشت و به این ترتیب ضربه سومی بر- پایه های قدرت لرزان او فرود آمد،که در آیات مورد بحث این صحنه بطور جالبی ترسیم شده است:

نخست می گوید:"فرعون به ساحران گفت آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او(موسی)ایمان آوردید"؟!(قالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ).

و گویا با تعبیر"به"(به او)نظر دارد موسی ع را فوق العاده تحقیر کند، و با جمله قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ شاید می خواهد اظهار دارد که من هم حقیقت جو و حقیقت طلبم،اگر در کار موسی ع واقعیتی وجود داشت،خودم به مردم اجازه می دادم ایمان بیاورند،ولی این عجله شما نشان داد که نه تنها حقیقتی در کار نیست بلکه یک نوع توطئه و تبانی بر ضد مردم مصر در جریان است! بهر حال جمله بالا نشان می دهد که فرعون جبار که جنون قدرت طلبی همه وجود او را فرا گرفته بود،می خواست ادعا کند که نه تنها مردم مصر،حق ندارند بدون اجازه او عملی انجام دهند،یا سخنی بگویند،بلکه بدون فرمان و اذن او حق اندیشیدن و فکر کردن و ایمان آوردن را نیز ندارند.

و این بالاترین نوع استعمار است که ملتی آن چنان برده و اسیر گردند که

ص:۳۰۰

حتی حق فکر کردن و اندیشیدن و ایمان قلبی به کسی یا مکتبی را نداشته باشند.

این همان برنامه ای است که در"استعمار نو"نیز دنبال می شود،یعنی استعمارگران تنها به استعمار اقتصادی و سیاسی،و اجتماعی قناعت نمی کنند،بلکه می کوشند که ریشه های کار خود را با استعمار فکری تقویت نمایند.

در کشورهای کمونیستی با مرزهای بسته و دیوارهای به اصطلاح آهنین و سانسور شدیدی که بر همه چیز مخصوصا بر دستگاههای فرهنگی حکومت می کند مظاهر"استعمار فکری"به وضوح دیده می شود.

ولی در کشورهای سرمایه داری غرب که بعضی گمان می کنند،حد اقل استعماری از نظر فکر و اندیشه وجود ندارد و هر کس می تواند آزادانه تفکر کند و بیندیشد و انتخاب نماید،این موضوع به شکل دیگری انجام می شود،زیرا سرمایه داران بزرگ با تسلط کامل بر مطبوعات مهم،رادیوها،تلویزیونها و به طور کلی وسائل ارتباط جمعی مقاصد و افکار خویش را در لباس آزادی فکر بر- مردم تحمیل می کنند،و با شستشوی مداوم مغزی مردم آنها را به سویی که می خواهند می کشانند و این بلای بزرگی است برای دنیای معاصر.

سپس فرعون اضافه کرد"این نقشه ای است که شما در این شهر کشیده اید تا بوسیله آن اهل آن را بیرون کنید"(إِنَّ هٰذا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْها أَهْلَها).

با توجه به آیه ۷۱ سوره طه که می گوید إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ :

"موسی استاد بزرگ شما است که به شما سحر آموخته است"روشن می شود که منظور فرعون این است که شما یک تبانی توطئه حساب شده از مدتها پیش برای تسلط بر اوضاع مصر و گرفتن زمام قدرت به دست داشته اید،نه اینکه تنها در این چند روز که شاید موسی با ساحران ملاقات مقدماتی داشته است،ترتیب چنین برنامه ای را داده اید.

ص :۳۰۱

و از اینجا روشن می شود که منظور از "مدینه"،مجموع کشور مصر است و به اصطلاح الف و لام به معنی الف و لام جنس می باشد و منظور از لِتُخْرِجُوا مِنْها أَهْلَها تسلط موسی ع و بنی اسرائیل بر اوضاع مصر و بیرون کردن اطرافیان فرعون از همه مقامات حساس و یا تبعید عده ای از آنها به نقاط دوردست است،آیه ۱۱۰ همین سوره که تفسیر آن گذشت نیز شاهد بر این مدعا است.

و در هر صورت این تهمت به قدری بی اساس و رسوا بود که جز عوام الناس و افراد کاملا بی اطلاع نمی توانستند آن را بپذیرند،زیرا موسی ع در محیط مصر،حضور نداشت و هیچکس او را با ساحران ندیده بود و اگر استاد معروف آنها باشد باید همه جا مشهور گردد و بسیاری از مردم او را بشناسند،و اینها مطالبی نبود که بتوان آنها را به این آسانی مکتوم داشت،زیرا تبانی با یک یا چند نفر بطور مخفیانه امکان دارد اما با هزاران نفر ساحران مصر،که در شهرهای پراکنده و مختلف زندگی داشتند آنهم یک چنین تبانی مهمی،عملا امکان پذیر نبود.

سپس فرعون به طور سربسته اما شدید و محکم آنها را تهدید کرد و گفت:

"اما بزودی خواهید فهمید"!(فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ).

*** در آیه بعد تهدید سربسته ای را که در جمله قبل به آن اشاره شد بطور وضوح بیان می کند و می گوید:"سوگند یاد می کنم که دستها و پاهای شما را بطور مخالف(دست راست و پای چپ و دست چپ و پای راست را)قطع می کنم سپس همگی شما را به دار خواهم آویخت"(لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ).

در حقیقت منظور این بوده است که آنها را با زجر و شکنجه به قتل برساند

ص:۳۰۲

و صحنه بسیار هولناک و عبرت انگیزی برای همگان به وجود آورد،زیرا بریدن دست و پا و سپس به دار آویختن سبب می شد که در انظار مردم خون از بدنشان فواره بزند و آنها نیز بر فراز دار دست و پا زنند تا زمانی که مرگشان فرا رسد.

(توجه داشته باشید که دار زدن در آن زمان به صورت امروز نبود که طناب را به گردن افراد بیاویزند بلکه به زیر شانه های آنها قرار می دادند تا بزودی نمیرند).

و شاید بریدن دست و پاها بطور مخالف برای این بوده است که این کار سبب می شده دیرتر بمیرند و زجر و شکنجه بیشتر ببینند.

قابل توجه اینکه برنامه ای را که فرعون در اینجا برای مبارزه با ساحرانی که به موسی ع ایمان آورده بودند در پیش گرفت،یک برنامه عمومی در مبارزات ناجوانمردانه جباران با طرفداران حق است که از یک سو از حربه تهمت استفاده می کنند،تا موقعیت حق طلبان را در افکار عمومی تضعیف کنند و از سوی دیگر تکیه بر زور و قدرت و تهدید به قتل و نابودی می نمایند تا اراده آنها را درهم بشکنند،ولی همانطور که در دنباله داستان موسی می خوانیم،هیچیک از این دو حربه در طرفداران راستین حق کارگر نگردید و نباید کارگر شود.

*** ساحران در برابر هیچیک از دو حربه فرعون از میدان در نرفتند،یک دل و یک جان در پاسخ او چنین گفتند:"ما به سوی پروردگار خود بازمی گردیم" (قالُوا إِنّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ).

یعنی اگر آخرین تهدید تو عملی بشود،سرانجامش این است که ما در راه خدا و در طریق استقامت و پایمردی در دفاع از آئین او،شربت شهادت خواهیم نوشید،و این نه تنها به ما زیانی نمی رساند و از ما چیزی نمی کاهد،بلکه سعادت و افتخار بزرگی برای ما محسوب می شود.

***

ص :۳۰۳

سپس برای اینکه پاسخی به تهمت فرعون داده باشند و حقیقت امر را بر انبوه مردمی که تماشاچی این صحنه بودند،روشن سازند و بی گناهی خویش را ثابت کنند،چنین گفتند:"تنها ایرادی که تو به ما داری این است که ما به آیات پروردگار خود،هنگامی که به سراغ ما آمد،ایمان آورده ایم"(وَ مٰا تَنْقِمُ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بآیات ربنا لما جاءتنا).

یعنی ما نه اخلالگریم و نه توطئه و تبانی خاصی بر ضد تو کرده ایم،و نه محرک ما بر ایمان به موسی ع این بوده است که زمام قدرت را بدست بگیریم و نه مردم این کشور را از سرزمین خود بیرون کنیم و خودت نیز می دانی که ما این کاره نیستیم،بلکه ما هنگامی که حق را دیدیم و نشانه های آن را بخوبی شناختیم به ندای پروردگار خود پاسخ گفتیم و ایمان آوردیم و تنها گناه ما در نظر تو همین است و بس! در حقیقت آنها با جمله نخست به فرعون نشان دادند که هرگز از تهدید او نمی هراسند و با شهامت به استقبال همه حوادث حتی مرگ و شهادت می شتابند و با جمله دوم به اتهاماتی که فرعون بر آنها وارد کرده بود،با صراحت پاسخ گفتند.

جمله تنقم از ماده"نقمت"(بر وزن نعمت)در اصل به معنی انکار کردن چیزی است به"زبان"،یا"بوسیله عمل و مجازات نمودن"،بنا بر این آیه بالا-هم ممکن است به این معنی باشد که تنها ایراد تو بر ما این است که ایمان آورده ایم،و یا به این معنی باشد که مجازاتی را که می خواهی انجام دهی به خاطر ایمان ما است.

سپس روی از فرعون برتافتند و متوجه درگاه پروردگار شدند و از او تقاضای صبر و استقامت کردند،زیرا می دانستند بدون حمایت و یاری او،توانایی مقابله با این تهدیدهای سنگین را ندارند،لذا گفتند:"پروردگارا پیمانه صبر

ص:۳۰۴

را بر ما فرو ریز و ما را با اخلاص و با ایمان تا پایان عمر بدار"(رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَ تَوَفَّنا مُسْلِمِينَ).

و جالب اینکه آنها با جمله" أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً "چنین اظهار داشتند که چون خطر به آخرین درجه رسیده است،تو نیز آخرین درجه صبر و استقامت را به ما مرحمت کن(زیرا افرغ از ماده"افراغ"به معنی ریختن ماده سیالی از ظرف است بطوری که ظرف از آن خالی شود).

استقامت در سایه آگاهی

ممکن است در نخستین برخورد با ماجرای ساحران زمان موسی ع که در پایان،مؤمنان راستینی از کار در آمدند،انسان در شگفتی فرو رود که مگر ممکن است در مدتی به این کوتاهی چنین انقلاب و تحولی در فکر و روح انسانی پیدا شود که از صف مخالف کاملا- بریده و در صف موافق گام بگذارد،و آن چنان سر سختانه از عقیده تازه خود دفاع کند که به تمام موقعیت و زندگی خویش پشت پا زند و شربت شهادت را شجاعانه و با چهره ای خندان تا آخرین جرعه بنوشد؟! ولی اگر به این نکته توجه کنیم که آنها با سوابق زیادی که در علم سحر داشتند به خوبی به عظمت معجزه موسی ع و حقانیت او پی بردند و از روی آگاهی کامل در این میدان گام گذاشتند،این آگاهی سرچشمه عشق سوزانی شد که تمام وجود آنها را در بر گرفت،عشقی که هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسد و ما فوق همه خواسته های انسان است.

آنها به خوبی می دانستند در چه راهی گام گذاشته اند؟و برای چه می جنگند؟ و با چه کسی مبارزه می کنند؟و چه آینده درخشانی به دنبال این مبارزه در پیش دارند؟ آری اگر ایمان با آگاهی کامل توأم گردد از چنین عشقی سر برمی آورد که اینگونه فداکاریها در راه آن شگفت انگیز نیست.

ص: ۳۰۵

به همین جهت می بینیم آنها با صراحت و شجاعت(چنان که در آیه ۷۲ سوره طه آمده است)گفتند:"سوگند به همان کس که ما را آفریده ما هرگز ترا بر دلائل روشنی که از طرف پروردگار به ما رسیده است،مقدم نخواهیم داشت،تو هر چه می خواهی بکن اما بدان که دائره قدرتت محدود به همین زندگی دنیا است"!.

و سرانجام چنان که در روایات و تواریخ آمده است،آن قدر در این راه ایستادگی به خرج دادند که فرعون،تهدید خود را عملی ساخت،و بدنهای مثله شده آنان را در کنار رود نیل بر شاخه های درختان بلند نخل آویزان نمود،و نام پرافتخار آنها در دفتر آزاد مردان جهان ثبت شد،و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی کانوا اول النهار کفارا سحره و آخر النهار شهداء برره:"صبحگاهان کافر بودند و ساحر،شامگاهان شهیدان نیکوکار راه خدا"! ولی باید توجه داشت که چنین انقلاب و تحول و استقامتی جز در پناه امدادهای الهی ممکن نیست،و مسلما آنها که در مسیر حق گام می گذارند،چنین امدادهایی به سراغ آنها خواهد شتافت.

[سوره الأعراف (٧): آیات ١٢٧ تا ١٢٩]

اشاره

وَ قالَ اَلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَ تَذَرُ مُوسیٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي اَلْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قالَ سَنُقَتِّلُ أَبْناءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِساءَهُمْ وَ إِنّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ (١٢٧) قالَ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ اِسْتَعِينُوا بِاللّٰهِ وَ اِصْبِرُوا إِنَّ اَلْأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ اَلْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (١٢٨) قالُوا أُوذِينا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنا وَ مِنْ بَعْدِ ما جِئْتَنا قالَ عَسیٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (١٢٩)

ترجمه:

١٢٧-اشراف قوم فرعون(به او)گفتند:آیا موسی و قومش را رها می کنی که در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها سازند،گفت به زودی پسرانشان را می کشیم و دخترانشان را زنده نگه می داریم(تا خدمت ما کنند)و ما بر آنها کاملا مسلط هستیم.

١٢٨-موسی به قوم خود گفت از خدا یاری جویید و استقامت پیشه کنید که زمین از آن خدا است و آن را به هر کس بخواهد(و شایسته بداند)واگذار می کند و سرانجام (نیک)برای پرهیزکاران است.

١٢٩-گفتند:پیش از آنکه به سوی ما بیایی آزار دیدیم و(هم اکنون)پس از آمدنت نیز آزار می بینیم(کی این آزارها سر خواهد آمد؟)گفت امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را در زمین جانشین(آنها)سازد و بنگرد چگونه عمل می کنید؟.

ص:٣٠٧

تفسیر:

اشاره

در این آیات صحنه دیگری را از گفتگوی فرعون و اطرافیانش پیرامون وضع موسی ع بیان می کند،و از قرائنی که در خود آیه است،چنین برمی آید که محتوای این آیات مربوط به مدتی پس از جریان مبارزه موسی با ساحران است.

در نخستین آیه می گوید:"جمعیت اشراف و اطرافیان فرعون به عنوان اعتراض به او گفتند،آیا موسی و بنی اسرائیل را به حال خود رها می کنی که در زمین فساد کنند،و تو و خدایانت را رها سازند"؟!(وَ قٰالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَ تَذَرُ مُوسىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ).

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که فرعون بعد از شکست در برابر موسی ع مدتی او و بنی اسرائیل را آزاد گذارد(البته آزادی نسبی)و آنها نیز بیکار ننشستند و به تبلیغ آئین موسی ع پرداختند تا آنجا که قوم فرعون از نفوذ و پیشرفت آنها بیمناک شدند،و نزد فرعون آمدند و او را تشویق به شدت عمل در برابر موسی و بنی اسرائیل کردند.

آیا این دوران آزادی نسبی بخاطر ترس و وحشتی بود که در دل فرعون از معجزه کوبنده موسی ع به وجود آمد؟و یا اختلافی بود که میان مردم مصر و حتی قبطیان درباره موسی ع و آئین او پیدا شده بود،و جمعی به او تمایل پیدا کرده بودند،و فرعون مشاهده می کرد،نمی تواند در چنین شرائطی دست به کار شود و شدت عمل به خرج دهد؟ هر دو احتمال به ذهن فرعون نزدیک است و ممکن است هر دو توأما چنین اثری در فکر فرعون گذارده باشد.

به هر حال فرعون با اخطار اطرافیان،تشویق به شدت عمل در برابر بنی اسرائیل شد و در پاسخ هواخواهانش چنین گفت:"بزودی پسران آنها را به قتل می رسانیم و نابود می کنیم و زنانشان را(برای خدمت)زنده می گذاریم،و ما بر آنها تسلط کامل داریم"(قالَ سَنُقَتِّلُ أَبْناءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِساءَهُمْ وَ إِنّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ) در اینکه منظور او"الهتک"(خدایان تو)چیست؟در میان مفسران گفتگو است،آنچه با ظاهر آیه موافقتر است این است که فرعون هم برای خود بتها و معبودها و خدایانی داشت،اگر چه با توجه به آیه ۲۴ سوره نازعات أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى و آیه ۳۸ سوره قصص ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرِي معلوم می شود که مردم مصر بزرگترین خدایشان فرعون بود و یا حد اقل او خود را بزرگ ترین معبود مصر می دانست و معبودی برای آنها در ردیف خودش قائل بود، اما با این حال او برای خویش معبودهایی انتخاب کرده بود که آنها را پرستش می کرد.

نکته دیگر اینکه فرعون در اینجا دست به یک مبارزه ریشه دار و عمیق می زند و تصمیم بر کاری می گیرد که در آینده به کلی قدرت بنی اسرائیل را درهم بشکند و آن اینکه مردان جنگی و مبارز را با کشتن فرزندان بنی اسرائیل ریشه کن سازد و تنها زنان و دختران را برای کنیزی و خدمتکاری باقی بگذارد،و این آئین هر استعمار نو و کهنه ای است،که افراد مثبت و فعال را از میان برمی دارند، و یا روح مردانگی و شهامت را با وسائل گوناگون در آنها می کشند و افراد غیر فعال را زنده نگه می دارند.

البته این احتمال نیز هست که فرعون می خواسته است این سخن به گوش بنی اسرائیل برسد و از دو جهت روحیه آنها درهم شکسته شود،یکی از نظر کشته شدن پسران و مردان آینده و دیگری از نظر اینکه نوامیسشان به چنگال دشمن خواهد افتاد.

ص :۳۰۹

و در هر حال بـا جمله إِنّٰا فَوْقَهُمْ قٰاهِرُونَ می خواهـد وحشت و اضـطراب را از دل پیروان خود بردارد و به آنها اطلاع دهـد که کاملا بر اوضاع مسلط است! ***

سؤال

-در اینجـا سؤالی پیش می آیـد و آن اینکه چرا فرعـون تصـمیم بر قتـل موسـی نگرفت و تنهـا نقشه نـابود کردن فرزنـدان بنی اسرائیل را کشید؟!

پاسخ

-از آیات سوره مؤمن به خوبی استفاده می شود که فرعون در آغاز، تصمیم بر قتل موسی داشت ولی اندرزهای توأم با تهدید مؤمن آل فرعون و اینکه اقدام به قتـل موسـی ممکن است،خطرنـاک واقع شود و او براسـتی از طرف خـدا باشـد و آنچه را از مجازاتهای الهی می گوید،انجام پذیرد،به قدر کافی در فکر و روح فرعون اثر گذاشت.

به علاوه بعد از جریان پیروزی موسی بر ساحران،این خبر در همه جا منعکس گردید، و در مورد طرفداری و مخالفت با موسی ع در میـان مردم مصـر اختلاـف افتاد،شایـد فرعون از این بیم داشت که اگر بخواهـد تصـمیم حادی بر ضـد موسـی ع بگیرد با واکنش شدیـدی که از طرف مردمی که تحت تـاثیر او واقع شـده انـد روبرو گردد،به این جهـات از تصـمیم بر قتـل موسـی ع منصـرف گردیـد. آیـه بعـد در حقیقـت،نقشـه و برنـامه ای اسـت کـه موسـی ع بـه بنی اسـرائیل برای مقـابله بـا تهدیـدهای فرعون،پیشـنهاد می کند،و شـرائط پیروزی به دشـمن را در آن تشریح می نماید،و به آنها گوشزد می کند که اگر سه برنامه را عملی کننـد، قطعا به دشـمن پیروز خواهنـد شـد"نخست اینکه تکیه گاهشان تنها خـدا باشـد و از او یاری بطلبند"(قٰالَ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِینُوا بِاللّٰهِ) دیگر اینکه به آنها می گوید:"استقامت و پایداری پیشه کنید"و از

ص: ۳۱۰

تهدیدها و حملات دشمن نهراسید و از میدان بیرون نروید(وَ اصْبِرُوا) و برای تاکید مطلب و ذکر دلیل،به آنها گوشزد می کند که"سراسر زمین از آن خدا است و مالک و فرمانروای مطلق او است،و به هر کس از بندگانش بخواهد آن را منتقل می سازد"(إِنَّ الْأَرْضَ لِلّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ) و آخرین شرط این است که تقوا را پیشه کنید،زیرا"عاقبت پیروزمندانه از آن پرهیزکاران است"(وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ) این سه شرط که یکی از آنها در زمینه عقیده(استعانت جستن از خدا)و دیگری در زمینه اخلاق(صبر و استقامت)و دیگری در زمینه عمل(تقوی و پرهیزکاری)تنها شرط پیروزی قوم بنی اسرائیل به دشمن نبود،بلکه هر قوم و ملتی بخواهند بر دشمنانشان پیروز شوند،بدون داشتن این برنامه سه ماده ای امکان ندارد،افراد بی ایمان و مردم سست و ترسو،و ملتهای آلوده و تبهکار،اگر هم پیروز گردند،موقتی و ناپایدار خواهد بود.

قابل توجه اینکه این سه شرط هر کدام فرع بر دیگری است،پرهیزکاری بدون استقامت در برابر شهوات و زرق و برق جهان ماده ممکن نیست همان طور که صبر و استقامت نیز بدون ایمان به خدا،بقاء و دوام ندارد، *** و در آخرین آیه مورد بحث شکوه و گله های بنی اسرائیل را از مشکلاتی که بعد از قیام موسی ع با آن دست به گریبان بودند،منعکس می سازد و می گوید:"آنها به موسی گفتند:پیش از آنکه تو بیایی ما را آزار می دادند، اکنون هم که آمده ای باز آزارها هم چنان ادامه دارد"پس کی گشایشی در کار پیدا می شود؟(قالُوا أُوذِینا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِیَنا وَ مِنْ بَعْدِ ما جِئْتَنا)گویا بنی اسرائیل مثل بسیاری از ما مردم انتظار داشتند که با قیام موسی ع یک شبه همه کارها روبراه شود،فرعون از بین برود،فرعونیان نابود شوند و کشور پهناور

مصر با تمام ذخائرش در اختیار بنی اسرائیل قرار گیرد،همه اینها از طریق اعجاز، صورت گیرد و گردی هم به صورت بنی اسرائیل ننشیند.

ولی موسی ع به آنها فهماند با اینکه سرانجام پیروز خواهند شد،اما راه درازی در پیش دارند،و این پیروزی طبق سنت الهی در سایه استقامت و کوشش و تلاش بدست خواهد آمد،همانطور که آیه مورد بحث می گوید:"موسی گفت امید است پروردگار شما دشمنتان را نابود کند و شما را جانشینان آنها در زمین قرار دهد"(قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ).

ذکر کلمه"عسی"(شاید و امید است)همانند کلمه"لعل"که در بسیاری از آیات قرآن آمده است،در حقیقت اشاره به این است که این پیروزی و موفقیت، شرائطی دارد که بدون آن شرائط،به آن نخواهید رسید(شرح بیشتر در این باره را در ذیل آیه ۸۴ سوره نساء جلد چهارم صفحه ۳۵ مطالعه فرمائید).

و در پایان آیه می فرماید:خداوند این نعمتها را به شما خواهد داد و آزادی از دست رفته را به شما برمی گرداند،"تا ببیند چگونه عمل خواهید کرد" (فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ).

یعنی پس از پیروزی،دوران آزمایش شما شروع خواهد شد،آزمایش ملتی فاقد همه چیز که در پرتو هدایت الهی همه چیز را پیدا کرده است.

این تعبیر ضمنا اشعاری به این دارد که در آینده از بوته این آزمایش خوب بیرون نخواهید آمد،و شما هم به هنگام قدرت یافتن همچون دیگران دست به ظلم و فساد خواهید زد.

در روایتی که در کتاب کافی از امام باقر ع نقل شده چنین می خوانیم:

قال وجدنا فی کتاب علی صلوات اللّه علیه إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ انا و أهل بیتی الذین اورثنا اللّه الارض و نحن المتقون

(۱)

.

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد دوم صفحه ۵۶.

"در کتاب علی ع چنین یافتیم که پس از تلاوت آیه إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُهٰا ...فرمود:من و اهل بیتم همان کسانی هستیم که خداوند زمین را به ما منتقل ساخته و مائیم پرهیزگاران".

اشاره به اینکه حکمی که در این آیه ذکر شده است،یک حکم و یک قانون عمومی است و هم اکنون نیز زمین در واقع از آن پرهیزگاران است.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۱]

اشاره

وَ لَقَدْ أَخَذْنٰا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِینَ وَ نَقْصٍ مِنَ اَلثَّمَرٰاتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ (۱۳۰) فَإِذٰا جٰاءَتْهُمُ اَلْحَسَنَهُ قٰالُوا لَنٰا هٰذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسیٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَلاٰ إِنَّمٰا طٰائِرُهُمْ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ (۱۳۱)

ترجمه:

۱۳۰-و ما نزدیکان فرعون(و قوم او)را به خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم شاید متذکر گردند.

۱۳۱-اما(آنها نه تنها پند نگرفتند بلکه)هنگامی که نیکی(و نعمت)به آنها می رسید می گفتند به خاطر خود ماست!ولی موقعی که بدی(و بلا)به آنها می رسید می گفتند از شومی موسی و کسان او است!بگو سرچشمه همه این فالهای بد نزد خدا است(و شما را به خاطر اعمال بدتان کیفر می دهد)اما اکثر آنها نمی دانند.

تفسیر:

اشاره

مجازاتهای بیدار کننده

همانطور که در تفسیر آیه ۹۴ از همین سوره گذشت،یک قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران این بوده است،که به هنگامی که با مخالفتها روبرو می شدند،

خداوند برای تنبه و بیداری اقوام سرکش،آنها را گرفتار مشکلات و ناراحتیها می ساخته تا در خود احساس نیاز کنند،و فطرت توحید که به هنگام رفاه و آسایش زیر پوشش غفلت قرار می گیرد،آشکار گردد و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدء قادر و توانایی که تمام نعمتها از ناحیه او است بشوند.

در نخستین آیه مورد بحث،اشاره به همین مطلب در مورد پیروان فرعون می کند و می گوید:"ما آل فرعون را به قحطی و خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار ساختیم،شاید متذکر گردند و بیدار شوند"(وَ لَقَدْ أَخَذْنٰا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ).

"سنین"جمع"سنه"به معنی سال است،ولی معمولا هنگامی که با کلمه "اخذ"(گرفتن)به کار می رود،به معنی گرفتار قحطی و خشکسالی شدن می آید، بنا بر این اخذه السنه(سال او را گرفت)یعنی گرفتار خشکسالی شد،و شاید علت آن این باشد که سالهای قحطی در برابر سالهای عادی و معمولی کم است، بنا بر این اگر منظور از سال،سالهای عادی باشد،چیز تازه ای نیست،و از آن معلوم می شود که منظور سالهای فوق العاده یعنی قحطی است.

کلمه"آل"در اصل،"اهل"بوده و سپس به اصطلاح"قلب شده"و به این صورت درآمده است،و اهل به معنی نزدیکان و خاصان انسان است،اعم از اینکه بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان.

با اینکه خشکسالی و قحطی،دامان همه فرعونیان را گرفت ولی در آیه فوق،تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده است،اشاره به اینکه آنچه مهم است این است که آنها بیدار شوند زیرا نبض سایر مردم به دست آنها است، آنها هستند که می توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند،و به همین جهت تنها سخن از آنان به میان آمده،اگر چه دیگران هم گرفتار همین عواقب بودند.

این نکته را نیز نبایـد از نظر دور داشت که خشـکسالی برای مصـر بلای بزرگی محسوب می شـد،زیرا مصـر یک کشور کاملا کشاورزی بود و خشکسالی همه طبقات آن را تحت فشار شدید قرار می داد،ولی مسلما آل فرعون که صاحبان اصلی زمینها و منافع آن بودند بیش از همه زیان می دیدند.

ضمنا از آیه فوق معلوم می شود که خشکسالی،چند سال ادامه یافت زیرا کلمه"سنین"جمع است،به خصوص اینکه" نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرٰاتِ "(کمبود میوه ها) نیز به آن اضافه شده،زیرا خشکسالیهای موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد،اما هنگامی که طولانی گردد،درختـان را نیز از بین می برد،این احتمـال نیز وجود دارد که علاوه بر خشـکسالی،آفتی میوه های آنها را فرا گرفته باشد.

جمله لعلهم یذکرون گویا اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی از آغاز وجود دارد،سپس به خاطر تربیتهای نادرست و یا مستی نعمت،آن را فراموش می کنـد،اما به هنگام گرفتاری در چنگال مشـکلات مجددا یادآور می شود و ماده تذکر که به مفهوم یادآوری است،مناسب همین معنی می باشد.

قابل توجه اینکه در ذیل آیه ۹۴ جمله لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ (شاید در پیشگاه خدا خضوع کنند و تسلیم شوند)آمده،که در واقع یکی مقـدمه دیگری می باشـد، زیرا نخست،انسـان"متـذکر"می شود و بعـد در مقام"خضوع و تسـلیم"و یا تقاضا از پروردگار برمی آید.

*** امـا به جای اینکه"آل فرعون"از این درسـهای الهی پنـد بگیرنـد،و از خواب خرگوشـی بیـدار شونـد،از این موقعیت سوء استفاده کرده و جریان

حوادث را به میل خود تفسیر می کردند،"هنگامی که اوضاع بر وفق مراد آنها بود،و در آرامش و راحتی بودند می گفتند،این وضع به خاطر نیکی و پاکی و لیاقت ما است!".در حقیقت شایسته چنین موقعیتی بوده ایم(فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ) "اما هنگامی که گرفتار ناراحتی و مشکلی می شدند،فورا به موسی ع و کسانی که با او بودند،می بستند و می گفتند:این از شر قدم اینها است"! (وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَ مَنْ مَعَهُ).

" يَطَّيَّرُوا "از ماده تطیر به معنی"فال بد زدن"است،و ریشه اصلی آن کلمه"طیر"به معنی"پرنده"می باشد،و از آنجا که عرب،فال بد را غالبا به- وسیله پرندگان می زد،گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می گرفت و گاهی پریدن پرنده ای را از دست چپ نشانه تیره روزی می پنداشت"کلمه"تطیر"به معنی فال بد زدن بطور مطلق آمده است.

ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید:"بدانید که سرچشمه شومیها و ناراحتی هایی که دامان آنها را می گرفت،از ناحیه پروردگار بوده و خدا می خواسته است که آنها را گرفتار نتیجه شوم اعمالشان بکند،ولی اکثر آنها نمی دانند" (أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ) قابل توجه اینکه این طرز تفکر،مخصوص به فرعونیان نبود، هم اکنون در میان اقوام خودخواه و گمراه نیز این موضوع به وضوح دیده می شود که برای قلب حقائق و گمراه ساختن و جدان خویش یا دیگران،هر زمان پیروزی نصیبشان شود آن را مرهون لیاقت و کاردانی خویش می دانند،هر چند لیاقت آنها کمترین اثری در آن پیروزی نداشته باشد،و به عکس هر بدبختی دامنشان را می گیرد فورا به بیگانگان و دستهای مرموز و یا آشکار دشمن نسبت می دهند هر چند خودشان عامل اصلی بدبختی بوده باشند.

قرآن مجید می گوید:دشمنان پیامبر اسلام ص نیز در برابر او چنین منطقی داشتند(سوره نساء آیه ۷۸)و در جای دیگر می گوید انسانهای منحرف این چنین هستند(سوره فصلت آیه ۵۰)و این در حقیقت یکی از مظاهر بارز روح خودخواهی و لجاجت است (۱)

فال نیک و بد

شاید همیشه در میان انسانها و اقوام مختلف،فال نیک و بد رواج داشته است،اموری را به"فال نیک"می گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می دانستند،و اموری را به"فال بد"می گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می پنداشتند،در حالی که هیچگونه رابطه منطقی در میان پیروزی و شکست با اینگونه امور وجود نداشت،و مخصوصا در قسمت فال بد،غالبا جنبه خرافی و نامعقول داشته و دارد.

این دو گرچه اثر طبیعی ندارند،ولی بدون تردید اثر روانی می توانند داشته باشند،فال نیک غالبا مایه امیدواری و حرکت است ولی فال بد موجب یاس و نومیدی و سستی و ناتوانی است.

شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از فال نیک نهی نشده، اما فال بد به شدت محکوم گردیده است،در حدیث معروفی از پیامبر ص نقل شده:

تفالوا بالخیر تجدوه :"کارها را به فال نیک بگیرید(و امیدوار باشید)تا به آن برسید"جنبه اثباتی این موضوع منعکس است و در حالات خود پیغمبر ص و پیشوایان اسلام ع نیز دیده می شود که گاهی مسائلی را به فال نیک می گرفتند،مثلا در جریان برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین

۱- ۱) ضمنا ذکر"حسنه"با الف و لام و"اذا"و ذکر"سیئه"با"ان"و به صورت نکره،اشاره به این است که نعمتها به طور فراوان به سراغ آنها می آمدند ولی ناراحتیها گهگاه.

"حدیبیه"می خوانیم هنگامی که"سهیل بن عمرو"به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ پیامبر ص آمد و حضرت ص از نام او آگاه گردید،فرمود:

قد سهل علیکم و امرکم :"یعنی از نام"سهیل"من تفال می زنم که کار بر شما سهل و آسان می گردد" (۱).

دانشمند معروف"دمیری"که از نویسندگان قرن هشتم هجری است،در یکی از نوشته های خود اشاره به همین مطلب کرده و می گوید اینکه پیامبر ص فال نیک را دوست می داشت،به خاطر آن بود که انسان هر گاه امیدوار به فضل پروردگار باشد در راه خیر گام برمی دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند،در راه شر خواهد افتاد و فال بد زدن مایه سوء ظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است (۲).

اما در مورد فال بد که عرب آن را"تطیر"و"طیره"می نامد،در روایات اسلامی-همانطور که گفتیم-شدیدا مذمت شده،همانطور که در قرآن مجید نیز کرارا به آن اشاره گردیده و محکوم شده است (۳)از جمله در حدیثی می- خوانیم که پیغمبر ص فرمود:

الطیره شرک "فال بد زدن(و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن)یک نوع شرک به خدا است" (۴)و نیز می خوانیم:که اگر فال بد اثری داشته باشد،همان اثر روانی است، امام صادق ع فرمود:

الطیره علی ما تجعلها ان هونتها تهونت و ان شددتها تشددت و ان لم تجعلها شیئا لم تکن شیئا :"فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را می پذیری،اگر آن را سبک بگیری کم اثر خواهد بود و اگر

۱- ۱) المیزان جلد ۱۹ صفحه ۸۶.

۲- ۲) سفینه البحار جلد دوم صفحه ۱۰۲.

۳- ۳) مانند سوره یس آیه ۱۹ سوره نمل آیه ۴۷ و آیه مورد بحث.

۴- ۴) المیزان ذیل آیه مورد بحث.

آن را محکم بگیری پر اثر،و اگر به آن اعتنا نکنی،هیچ اثری نخواهد داشت" (۱).

در اخبار اسلامی از پیامبر ص نقل شده است که راه مبارزه با فال بد بی اعتنایی است،از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

ثلاث لا یسلم منها احد الطیره و الحسد و الظن قیل فما نصنع قال:اذا تطیرت فامض و اذا حسدت فلا تبغ و اذا ظننت فلا تحقق :"سه چیز است که هیچکس از آن سالم نمی ماند (و وسوسه های آن در درون قلب غالب اشخاص پیدا می شود)فال بد و حسد و سوء ظن است،عرض کردند پس چکنیم؟فرمود:هنگامی که فال بد زدی اعتنا مکن و بگذر و هنگامی که حسد در دلت پیدا شد عملا کاری بر طبق آن انجام مده و هنگامی که سوء ظن پیدا کردی آن را نادیده بگیر".

عجیب این است که موضوع فال نیک و بد حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشنفکر و حتی نوابغ معروف وجود داشته و دارد، از جمله در میان غربیها رد شدن از زیر نردبان و افتادن نمکدان و هدیه دادن چاقو به شدت به فال بد گرفته می شود؟ البته وجود فال نیک همانطور که گفتیم مساله مهمی نیست بلکه غالبا اثر مثبت دارد،ولی با عوامل فال بد همیشه باید مبارزه کرد و آنها را از افکار دور ساخت و بهترین راه برای مبارزه با آن تقویت روح توکل و اعتماد بر خدا در دلها است،همانطور که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

۱- ۱) المیزان ذیل آیه مورد بحث.

[سوره الأعراف (٧): آيات ١٣٢ تا ١٣٣]

اشاره

وَ قالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آيَهٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِينَ (١٣٢) فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ اَلطُّوفانَ وَ اَلْجَرادَ وَ اَلْقُمَّلَ وَ اَلضَّفادِعَ وَ اَلدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ (١٣٣)

ترجمه:

١٣٢-و گفتند هر زمان آیتی برای ما بیاوری که سحرمان کنی ما به تو ایمان نمی آوریم! ١٣٣-سپس(بلاها را پشت سرهم بر آنها نازل کردیم)طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه ها و خون را که نشانه هایی از هم جدا بودند بر آنها فرستادیم(ولی باز بیدار نشدند)و تکبر ورزیدند و جمعیت گنهکاری بودند.

تفسير:

بلاهای پی در پی و رنگارنگ

در این آیات،اشاره به مرحله دیگری از درسهای بیدار کننده ای که خدا به قوم فرعون داد،شده است،هنگامی که مرحله اول یعنی خشکسالی و زیانهای مالی در آنها،اثر بیدار کننده نگذاشت،نوبت مرحله دوم که مجازاتهای سختتر و شدیدتر بود فرا رسید،و خداوند آنها را به بلاهای پی در پی و کوبنده که به طور متناوب نازل می شد،گرفتار ساخت،اما متاسفانه باز هم بیدار نشدند! در نخستین آیه مورد بحث به عنوان مقدمه ای برای نزول این بلاها می گوید:

آنها هم چنان در انکار دعوت موسی ع،مقاومت به خرج دادند،و"گفتند هر گاه آیتی برای ما بیاوری که بخواهی ما را با آن سحر کنی،ما به تو ایمان نخواهیم آورد"(وَ قالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آيَهٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِينَ) تعبیر به آیه،شاید به عنوان تمسخر بوده،زیرا موسی ع،معجزات خود را به عنوان آیات و نشانه های خدا معرفی می نمود،ولی آنها به عنوان سحر، آن را تفسیر می کردند.

ص:٣٢٠

لحن آیات و قرائن چنین نشان می دهد که دستگاه تبلیغاتی فرعون که مسلما با تناسب آن زمان،مجهزترین دستگاه تبلیغاتی بود،و نظام حاکم مصر،کاملا از آن بهره برداری می کرد،در همه جا بسیج شده بود،که تهمت سحر را به عنوان یک شعار عمومی بر ضد موسی ع،پخش کند،زیرا هیچ وصله ای مناسبتر از آن برای معجزات موسی ع نیافته بودند،تا بدینوسیله جلو نفوذ او را در قلوب مردم بگیرند.

*** ولی از آنجا که خداوند بدون اتمام حجت کافی،هیچ جمعیتی را کیفر نمی دهد در آیه بعد می فرماید که ما چندین بلا بر آنها نازل کردیم شاید بیدار شوند.

نخست"طوفان را بر آنها فرستادیم"(فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ) "طوفان"از ماده"طوف"(بر وزن خوف)به معنی موجود گردنده و طواف کننده است،سپس به هر حادثه ای که انسان را احاطه کند،طوفان گفته شده،ولی در لغت عرب،بیشتر به سیلابها و امواج گردنده و کوبنده ای گفته می شود که خانه ها را ویران می کند و درختان را از ریشه برمی کند(اگر چه در زبان فارسی امروز، طوفان بیشتر به بادهای شدید و کوبنده اطلاق می گردد) سپس"ملخ را بر زراعتها و درختان آنها،مسلط ساخت"(وَ الْجَرادَ) در روایات وارد شده است،آن چنان ملخ به جان درختان و زراعتها افتاد که همه را از شاخ و برگ خالی کرد،حتی بدن آنها را نیز آزار می داد آن چنان که داد و فریاد آنها بلند شده بود.

هر بار که بلائی فرا می رسید،دست به دامن موسی ع می زدند،تا از خدا بخواهد رفع بلا کند،بعد از طوفان و ملخ خوارگی نیز همین تقاضا را کردند،و موسی ع پذیرفت و بلا برطرف شد،ولی باز دست از لجاجت خویش برنداشتند.

بار سوم"قمل"را بر آنها مسلط ساخت(وَ الْقُمَّلَ).

در اینکه منظور از"قمل"چیست؟میان مفسران گفتگو است،ولی ظاهر این

است که یک نوع آفت نباتی بوده که به غلات آنها افتاد،و همه را فاسد کرد.

هنگامی که امواج این بلا-فرو نشست و باز ایمان نیاوردند،بار دیگر خداوند، نسل قورباغه را آن چنان افزایش داد که به صورت یک بلا زندگی آنها را فرا گرفت (وَ الضَّفادِعَ) (۱)همه جا قورباغه های بزرگ و کوچک،حتی در خانه ها و اطاقها و سفره ها و ظروف غذا مزاحم آنان بودند،آن چنان که دنیا بر آنان تنگ شد ولی باز در برابر حق زانو نزدند و تسلیم نشدند.

در این هنگام خداوند خون را بر آنها مسلط ساخت(وَ الدَّمَ) بعضی گفته اند بیماری رعاف(خون دماغ شدن)به صورت یک بیماری عمومی درآمد و همگی گرفتار آن شدند،ولی بیشتر روات و مفسران گفته اند رودخانه عظیم نیل به رنگ خون درآمد،آن چنان که برای هیچ مصرفی قابل استفاده نبود! و در پایان می فرماید:"این آیات و معجزات آشکار و نشانه های حقانیت موسی را به آنها نشان دادیم،اما آنها در برابر آن تکبر ورزیدند و از قبول حق سرباز زدند و جمعیت مجرم و گنهکاری بودند"(آیاتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً مُجْرِمِینَ) در بعضی از روایات می خوانیم که هر کدام از این بلاها،در یک سال واقع می شد یعنی یک سال طوفان و سیلاب،سال دیگر ملخ خوارگی،و سال بعد آفات نباتی و همچنین،ولی در بعضی دیگر از روایات می خوانیم که میان هر یک از اینها با دیگری یک ماه بیشتر فاصله نبود،ولی در هر حال شک نیست که در فواصل مختلف و جدا از

---

۱ - ۱) ضفادع جمع "ضفدع"است ضفدع به معنی قورباغه است،این کلمه به صورت جمع در آیه فوق آمده ولی عذابهای دیگر به صورت مفرد ذکر شده است و شاید دلیل بر آن باشد که انواع مختلفی از قورباغه را خداوند بر اینها مسلط ساخت.

یکدیگر(چنان که قرآن می گوید مفصلات)صورت گرفت،تا مهلت کافی برای تفکر و تنبه و بیداری داشته باشند.

قابل توجه اینکه در روایات می خوانیم که این بلاها تنها دامان فرعونیان را می گرفت و بنی اسرائیل از آن برکنار بودند،شک نیست که این یک نوع اعجاز بوده،اما قسمتی از آن را می توان با توجه به نکته زیر توجیه علمی نمود،زیرا می دانیم در کشوری با مشخصات مصر،بهترین نقطه زیبا و مورد توجه همان دو طرف شط عظیم نیل بوده است که در اختیار فرعونیان و قبطیها قرار داشت،قصرهای زیبا و خانه های مجلل و باغهای خرم و مزارع آباد را در همین منطقه می ساختند و طبعا به بنی اسرائیل که بردگان آنها بودند،از زمینهای دور افتاده و بیابانها و نقاط کم آب،سهمی می رسید.

طبیعی است هنگامی که طوفان و سیلاب برخاست،از همه نزدیکتر به کام خطر دو طرف شط عظیم نیل بوده و همچنین قورباغه ها از شط برخاستند و اثر خونابه شدن شط قبل از همه در خانه های فرعونیان نمایان شد،و اما ملخ و آفات نباتی نیز در درجه اول متوجه نقاط سرسبزتر و پربرکتتر می شود.

آنچه در آیات فوق گفته شد،در تورات کنونی،نیز آمده است،ولی تفاوتهای قابل ملاحظه ای با محتویات قرآن دارد(به سفر خروج فصل هفتم تا دهم تورات مراجعه کنید).

***

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۳۴ تا ۱۳۶]

اشاره

وَ لَمّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا يا مُوسَى ادْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي
إِسْرائِيلَ (۱۳۴) فَلَمّا كَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلى أَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ (۱۳۵) فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا
بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلِينَ (۱۳۶)

ترجمه:

۱۳۴-هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد می گفتند:ای موسی از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده رفتار کند،اگر این بلا را از ما مرتفع سازی قطعا به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد.

۱۳۵-اما هنگامی که بلا را پس از مدت معینی که به آن می رسیدند از آنها برمی داشتیم پیمان خویش را می شکستند! ۱۳۶-سرانجام ما از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا غرق کردیم زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.

تفسیر:

پیمان شکنی های مکرر

در این آیات واکنشی را که فرعونیان در برابر بلاهای آموزنده و بیدار کننده پروردگار نشان دادند،بیان شده است،و از مجموع آنها استفاده می شود که آنان هنگامی که در چنگال بلا گرفتار می شدند-همانند همه تبهکاران-موقتا از خواب

ص: ۳۲۴

غفلت بیدار می گشتند،و به دست و پا می افتادند و از موسی ع می خواستند که دست به دعا بردارد و نجات آنها را از خدا بخواهد اما همین که طوفان بلا و امواج حوادث فرو می نشست،همه چیز را فراموش کرده به حال اول باز می گشتند.

در آیه نخست می خوانیم"هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد،می گفتند ای موسی،برای ما از خدایت بخواه تا به عهدی که با تو کرده است وفا کند،و دعایت را در حق ما مستجاب نماید"(وَ لَمّا وَقَعَ عَلَیْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا یا مُوسَی ادْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ).

اگر تو این بلا را از ما برطرف سازی،سوگند یاد می کنیم که قطعا هم خودمان به تو ایمان خواهیم آورد و هم بنی اسرائیل را آزاد ساخته و با تو می فرستیم (لَئِنْ کَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنِی إِسْرائِیلَ).

"رجز"در معانی زیادی به کار رفته است:"بلاهای سخت،طاعون،بت و بت پرستی، وسوسه شیطان،و برف یا تگرگ سخت".

ولی همه اینها مصداقهای مختلفی است از مفهومی که ریشه اصلی آن را تشکیل می دهد،زیرا ریشه اصلی آن به طوری که"راغب"در کتاب"مفردات"گفته، همان اضطراب است و به گفته"طبرسی"در"مجمع البیان"مفهوم اصلیش انحراف از حق می باشد،بنا بر این اگر به مجازات و کیفر و بلا"رجز"گفته می شود،برای این است که بر اثر انحراف از حق و ارتکاب گناه،دامان انسان را می گیرد،همچنین بت پرستی یک نوع انحراف از حق و اضطراب در عقیده است،و نیز به همین جهت عربها به یک نوع بیماری که به شتر دست می دهد و سبب لرزش پای او می گردد،تا آنجا که مجبور است گامها را کوتاه بردارد،گاهی راه برود و گاهی توقف کند "رجز"(بر وزن مرض)می گویند،و اینکه ملاحظه می کنیم به اشعار جنگی، "رجز"اطلاق می شود آن نیز به خاطر آن است که دارای مقطع های کوتاه و نزدیک

ص:۳۲۵

به هم می باشد.

به هر حال منظور از "رجز "در آیات فوق،ظاهرا همان مجازاتهای بیدار کننده پنجگانه ای است که در آیات قبل به آن اشاره شد،اگر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند که اشاره به بلاهای دیگری باشد که خداوند بر آنها نازل کرد،که در آیات گذشته به آن اشاره نشده است،از جمله بلای طاعون و یا برف و تگرگ شدید و مرگبار که در تورات نیز به قسمت اخیر اشاره شده است.

در مورد جمله " بِمٰا عَهِدَ عِنْدَکَ "و اینکه منظور از آن عهد الهی که نزد موسی بوده چیست؟مفسران گفتگو کرده اند،آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که منظور از آن،وعده ای است که خدا به موسی داده بود که اگر دعا کند، دعایش به اجابت می رسد،ولی این احتمال را نیز داده اند که منظور از"عهد"همان عهد"نبوت"است و"با""باء قسم"می باشد یعنی"ترا به حق مقام نبوتی که داری سوگند می دهیم"که برای برطرف شدن این حوادث دردناک دعا کن.

*** در آیه بعد،اشاره به پیمان شکنی آنها کرده،و می گوید:"هنگامی که بلا را پس از مدت تعیین شده ای از آنها برمی داشتیم،پیمان خود را می شکستند" نه خودشان ایمان می آوردند و نه بنی اسرائیل را از زنجیر اسارت رها می ساختند (فَلَمّٰا کَشَفْنٰا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلیٰ أَجَلٍ هُمْ بٰالِغُوهُ إِذٰا هُمْ یَنْکُثُونَ) (۱)جمله" إِلیٰ أَجَلٍ هُمْ بٰالِغُوهُ "اشاره به این است که موسی،برای آنها مدتی تعیین می کرد،و می گفت در فلان وقت،این بلا برطرف خواهد شد،برای اینکه کاملا روشن شود این دگرگونی تصادفی نبوده،بلکه به برکت درخواست او از خدا بوده است.

ص: ۳۲۶

۱- ۱) نکث(بر وزن مکث)در اصل به معنی باز کردن ریسمان تابیده است،و سپس به معنی شکستن پیمان به کار رفته است.

جمله" إِذٰا هُمْ يَنْكُثُونَ "با توجه به اینکه"ینکثون"فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد نشان می دهد که آنها مکرر با موسی ع پیمان می بستند سپس آن را می شکستند،بطوری که پیمان شکنی جزء برنامه آنها شده بود.

*** آخرین آیه،سرانجام این همه خیره سری و سرکشی و پیمان شکنی را در دو جمله کوتاه بیان می کند،نخست به صورت سربسته می گوید:"ما از آنها انتقام گرفتیم"(فَانْتَقَمْنٰا مِنْهُمْ) سپس این انتقام را شرح می دهد و می گوید"آنها را در دریا غرق کردیم زیرا آنها آیات ما را تکذیب کردند،و از آن غافل بودند"(فَأَغْرَقْنٰاهُمْ فِی الْیَمِّ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ کٰانُوا عَنْهٰا غٰافِلِینَ) (۱)نه اینکه براستی غافل بودند،زیرا بارها با وسائل مختلف،موسی ع به آنها گوشزد کرده بود،بلکه عملا همچون غافلان بیخبر کمترین توجهی به آیات خدا نداشتند.

شک نیست که منظور از انتقام الهی این نیست که خداوند همانند اشخاص

۱- ۱) بطوری که از متون لغت و کتب احادیث استفاده می شود"یم"به معنی دریا است و بر رودخانه های عظیم همانند نیل نیز اطلاق می شود،اما در اینکه"یم"یک لغت عربی است یا سریانی یا هیروگلیفی،در میان دانشمندان گفتگو است،نویسنده المنار از یکی از دانشمندان معروف مصری که وجوه اشتراک لغات هیروگلیفی و عربی را جمع آوری کرده و کتاب معجم الکبیر را در این زمینه تالیف نموده،نقل می کند که او پس از تحقیق لغت"یم"را در زبان قدیم مصر،به معنی دریا پیدا کرده است. بنا بر این چون این جریان مربوط به مصر بوده قرآن از لغات آنها در بیان این حادثه استفاده کرده است.

کینه توز به مقابله برخیزد و در برابر اعمال دیگران واکنش نشان دهد بلکه منظور از انتقام الهی آن است که جمعیت فاسد و غیر قابل اصلاح را که در نظام آفرینش حق حیات ندارند،نابود سازند،و انتقام در لغت عرب چنان که سابقا هم گفته ایم به معنی مجازات و کیفر دادن است،نه آن چنان که در فارسی امروز از آن فهمیده میشود.

[سوره الأعراف (۷): آیه ۱۳۷]

اشاره

وَ أَوْرَثْنَا اَلْقَوْمَ اَلَّذِینَ کٰانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشٰارِقَ اَلْأَرْضِ وَ مَغٰارِبَهَا اَلَّتِی بٰارَکْنٰا فِیهٰا وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ اَلْحُسْنیٰ عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ بِمٰا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنٰا مٰا کٰانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مٰا کٰانُوا یَعْرِشُونَ (۱۳۷)

ترجمه:

۱۳۷-و مشرقها و مغربهای پربرکت زمین را به آن قوم تضعیف شده(زیر زنجیر ظلم و ستم) واگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل،بخاطر صبر و استقامتی که نشان دادند،تحقق یافت و آنچه فرعونیان(از کاخهای مجلل)می ساختند،و آنچه از باغات داربست دار فراهم ساخته بودند درهم کوبیدیم!

تفسیر:

سرانجام دردناک قوم فرعون

پس از نابودی قوم فرعون و درهم شکستن قدرت آنها،بنی اسرائیل که سالیان دراز در زنجیر اسارت و بردگی به سر می بردند،وارث سرزمینهای پهناور آنها شدند،آیه فوق به همین معنی اشاره کرده،می گوید:"مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را در اختیار جمعیت مستضعف و استعمار شده قرار دادیم" (وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کٰانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشٰارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغٰارِبَهَا الَّتِی

بارَكْنا فِيها

) همـانطور كه سابقـا هم اشـاره كرده ايم"ارث"در لغت به معنى مـالى است كه بـدون تجارت و معامله از كسـى به كسـى مى رسد،اعم از اينكه از مردگان باشد يا از زندگان.

" يُسْتَضْعَفُونَ "كه از ماده"استضـعاف"گرفته شده معادل كلمه"استعمار" است كه در عصر و زمان ما به كار مى رود و مفهوم آن اين است كه قومى ستم پيشه جمعيتى را تضـعيف كننـد تا بتوانند از آنها در مسـير مقاصدشان بهره كشـى نمايند، منتها اين تفـاوت را بـا كلمه اسـتعمار دارد،كه اسـتعمار ظـاهرش به معنى آباد ساختن است و باطنش به معنى ويرانگرى،ولى استضـعاف ظاهر و باطنش هر دو يكى است!.

و تعبير به كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ اشاره به اين است كه فرعونيان به طور مداوم آنها را در ضـعف و ناتوانى نگه مى داشـتند،ضعف و ناتوانى فكرى،و اخلاقى و اقتصادى از هر نظر و در تمام جهات.

و تعبير به مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا (مشـرقها و مغربهاى زمين)اشاره به سرزمينهاى وسيع و پهناورى است كه در اختيار فرعونيان بود،زيرا سـرزمينهاى كوچـك،مشـرقها و مغربهـاى مختلف و به تعبير ديگر افقهاى متعـدد نـدارد،اما يك سـرزمين پهناور،حتما اختلاف افق و مشـرقها و مغربها،به خاطر خاصـيت كرويت زمين،خواهـد داشت،به همين دليل است كه ما اين تعبير را كنايه از وسعت سرزمين فراعنه گرفتيم.

و جمله"بارَكْنا فِيها "اشـاره به آبـادى فوق العاده اين منطقه،يعنى مصـر و شام است،كه هم در آن زمان و هم در اين زمان از مناطق پر بركت دنيا محسوب مى شود،و بطورى كه بعضى از مفسران نوشته اند در آن روز كشور فراعنه بقدرى وسعت داشت كه سرزمين شامات را هم در بر مى گرفت.

بنا بر اين منظور حكومت بر تمام كره زمين نبوده است،زيرا اين موضوع

مسلما بر خلاف تاریخ است،بلکه منظور حکومت بنی اسرائیل بر سراسر سرزمین فراعنه می باشد.

سپس می گوید:"وعده نیک پروردگار تو در زمینه پیروزی بنی اسرائیل -به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند-تحقق یافت"(وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنیٰ عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ بِمٰا صَبَرُوا).

و این همان وعده ای است که در آیات قبل(آیه ۱۲۸ و ۱۲۹ همین سوره)به آن اشاره شده است.

گرچه در این آیه تنها سخن از بنی اسرائیل و سرانجام استقامت آنها در برابر فرعونیان به میان آمده ولی بطوری که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود، این موضوع اختصاص به قوم و ملتی ندارد،بلکه هر جمعیت مستضعفی بپاخیزند و برای آزادی خود از چنگال اسارت و استعمار کوشش کنند و در این راه استقامت و پایمردی نشان دهند سرانجام پیروز خواهند شد،و سرزمینهایی که بوسیله ظالمان و ستمگران اشغال شده است آزاد می گردد.

و در پایان آیه اضافه می کند که ما قصرهای زیبای فرعون و فرعونیان و کاخهای مجلل و بناهای پر زرق و برق و جالب آنها و هم چنان باغات پرشکوهشان را نابود ساختیم"(وَ دَمَّرْنٰا مٰا کٰانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مٰا کٰانُوا یَعْرِشُونَ).

صنع آن چنان که"راغب"در کتاب مفردات گفته(غالبا)به معنی کارهای جالب می آید،و در آیه فوق به معنی معماری های زیبا و چشمگیر عصر فرعونیان آمده است.

و ما یعرشون در اصل به معنی درختان و باغهایی است که بوسیله نصب داربستها برپا می شوند و منظره زیبا و پرشکوهی دارند.

دمرنا از ماده"تدمیر"به معنی هلاک کردن و نابود ساختن است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که نابودی این کاخها و آن باغها اولا با

چه وسیله بوده؟و ثانیا چه ضرورتی داشته است؟ در پاسخ می گوئیم:بعید نیست زلزله ها و سیلابهای جدیدی این وضع را ایجاد کرده باشد و ضرورت آن از اینجا روشن می شود که تمام فرعونیان در دریا غرق نشدند بلکه خود فرعون و جمعی از خاصان و لشکریان او که در تعقیب موسی ع بودند از میان رفتند،و مسلما اگر قدرت مالی و اقتصادی باقیماندگان که تعداد نفوس آنها در سراسر مصر بسیار زیاد بود بر جا می ماند باز توانایی این را داشتند که بنی اسرائیل را درهم بکوبند و یا لا اقل مزاحمتهای بزرگی برای آنها فراهم سازند،اما تهی شدن دست آنها از این وسائل سبب شد که برای همیشه به طغیانگری آنها خاتمه داده شود.

ص :۳۳۱

[سوره الأعراف (٧): آیات ١٣٨ تا ١۴١]

اشاره

وَ جٰاوَزْنٰا بِبَنِی إِسْرٰائِیلَ اَلْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلیٰ قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلیٰ أَصْنٰامٍ لَهُمْ قٰالُوا یٰا مُوسَی اجْعَلْ لَنٰا إِلٰهاً کَمٰا لَهُمْ آلِهَةٌ قٰالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ
تَجْهَلُونَ (١٣٨) إِنَّ هٰؤُلاٰءِ مُتَبَّرٌ مٰا هُمْ فِیهِ وَ بٰاطِلٌ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (١٣٩) قٰالَ أَ غَیْرَ اَللّٰهِ أَبْغِیکُمْ إِلٰهاً وَ هُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی اَلْعٰالَمِینَ
(١۴٠) وَ إِذْ أَنْجَیْنٰاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ اَلْعَذٰابِ یُقَتِّلُونَ أَبْنٰاءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِسٰاءَکُمْ وَ فِی ذٰلِکُمْ بَلاٰءٌ مِنْ رَبِّکُمْ
عَظِیمٌ (١۴١)

ترجمه:

١٣٨-و بنی اسرائیل را از دریا(سالم)عبور دادیم در مسیر خود به جمعیتی رسیدند که اطراف بتهایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند(در این هنگام بنی اسرائیل) به موسی گفتند تو،هم برای ما معبودی قرار ده همانگونه که آنها معبودان(و خدایان)دارند!گفت:شما جمعیتی جاهل و نادان هستید.

١٣٩-اینها(را که می بینید)سرانجام کارشان نابودی است و آنچه انجام می دهند باطل(و بیهوده)است.

١۴٠-(سپس)گفت آیا غیر از خداوند معبودی برای شما بطلبم،خدایی که شما را بر جهانیان(و مردم عصرتان)برتری داد.

١۴١-بخاطر بیاورید زمانی را که از(چنگال)کسان فرعون نجاتتان بخشیدیم آنها که مرتبا شما را شکنجه می دادند،پسرانتان را می کشتند و زنانتان را(برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند و در این آزمایش بزرگی از ناحیه خدا برای شما بود.

ص: ٣٣٢

تفسیر:

پیشنهاد بت سازی به موسی

در این آیات به قسمت حساس دیگری از سرگذشت بنی اسرائیل که به دنبال پیروزی آنها بر فرعونیان واقع شد،اشاره شده است،و آن مساله توجه آنها به بت پرستی است که نخستین جوانه آن در این آیات،مورد بحث قرار گرفته، و نتیجه نهایی آن بطور مفصل در سوره طه از آیه ۸۶ تا ۹۷ و بطور مختصر در آیه ۱۴۸ به بعد از همین سوره آمده است.

در واقع،با پایان گرفتن جریان فرعون،گرفتاری بزرگ داخلی موسی، یعنی درگیری او با جهال بنی اسرائیل و افراد سرکش و لجوج آغاز گردید،و به طوری که خواهیم گفت این گرفتاری برای موسی ع به درجات،سختتر و سنگینتر و طاقت فرساتر از درگیری با فرعون و فرعونیان بود!و همین است خاصیت درگیریهای داخلی.

در آیه نخست می گوید:"ما بنی اسرائیل را از دریا(رود عظیم نیل)عبور دادیم"(وَ جٰاوَزْنٰا بِبَنِی إِسْرٰائِیلَ الْبَحْرَ).

اما"در مسیر خود به قومی برخورد کردند که با خضوع و تواضع،اطراف بتهای خود را گرفته بودند"(فَأَتَوْا عَلیٰ قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلیٰ أَصْنٰامٍ لَهُمْ).

"عاکف"از ماده عکوف به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام به آن می باشد.

افراد جاهل و بیخبر آن چنان تحت تاثیر این صحنه قرار گرفتند که بلافاصله نزد موسی آمدند و"گفتند برای ما هم معبودی قرار بده همانطور که آنها معبودان دارند"!(قٰالُوا یٰا مُوسَی اجْعَلْ لَنٰا إِلٰهاً کَمٰا لَهُمْ آلِهَةٌ).

موسی ع از این پیشنهاد جاهلانه و نابخردانه،بسیار ناراحت شد،به آنها

رو کرد و گفت:"شما جمعیت جاهل و بی خبری هستید"!(قٰالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

[۱-جهل سرچشمه بت پرستی]

۱-از این آیه به خوبی استفاده می شود،که سرچشمه بت پرستی،جهل و نادانی بشر است،از یک طرف جهل او نسبت به خداوند و عدم شناسایی ذات پاک او و اینکه هیچگونه شبیه و نظیر و مانند برای او تصور نمی شود.

از سوی دیگر جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان که گاهی سبب می شود حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی از جمله بت،نسبت دهد.

از سوی سوم جهل انسان به جهان ما وراء طبیعت و کوتاهی فکر او تا آنجا که جز مسائل حسی را نمی بیند و باور نمی کند،این "نادانی ها"دست به دست هم داده و در طول تاریخ،سرچشمه بت پرستی شده اند و گر نه چگونه یک انسان آگاه و فهمیده،آگاه به خدا و صفات او،آگاه از علل حوادث،آگاه از جهان طبیعت و ما وراء طبیعت،ممکن است قطعه سنگی را فی المثل از کوه جدا کند،قسمتی از آن را در ساختمان منزل،و یا پله های خانه مصرف کند،و قسمت دیگری را معبودی بسازد،و در برابر آن سجده نماید و مقدرات خویش را به دست او بسپارد؟! جالب اینکه در گفتار موسی ع در آیه فوق می خوانیم که به آنها می گوید شما جمعیتی هستید که در جهالت به طور مستمر غوطه ورید(چون تجهلون فعل مضارع است و غالبا دلالت بر استمرار می کند)به خصوص اینکه متعلق جهل،در آن بیان نشده و این خود دلیل بر عمومیت و توسعه آن می باشد.

از همه جالبتر اینکه بنی اسرائیل،با جمله اِجْعَلْ لَنٰا إِلٰهاً (معبودی برای ما قرار بده)نشان دادند که ممکن است چیزی که هرگز منشا اثری نبوده،نه

زیانی داشته و نه سودی دارد،با انتخاب و قرارداد و گذاردن نام بت و معبود بر آن،ناگهان سرچشمه آثاری گردد،پرستش آن انسان را به خدا نزدیک کند، و بی احترامی به آن دور،عبادتش سرچشمه خیر و برکت،و تحقیرش منشا ضرر و زیان گردد،و این نهایت جهل و بی خبری است.

درست است که منظور بنی اسرائیل این نبوده برای ما معبودی بساز که خالق جهان باشد،بلکه منظورشان این بوده معبودی بساز که با پرستش آن به خدا نزدیک شویم و مایه خیر و برکت گردد،ولی آیا با یک نام گذاری و یا مجسمه سازی،ممکن است یک موجود بی روح و بی خاصیت،ناگهان سرچشمه این خواص و آثار گردد؟آیا چیزی جز خرافه و جهل و خیالات واهی و پندارهای بی اساس می تواند چنین کاری را توجیه کند؟! (۱)***

[۲-زمینه بت پرستی در روان بنی اسرائیل]

۲-شک نیست که بنی اسرائیل قبل از مشاهده این گروه بت پرستان زمینه فکری مساعدی بر اثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست برای این موضوع داشتند،ولی مشاهده این صحنه تازه گویا جرقه ای شد که زمینه های قبلی،خود را نشان دهند،اما در هر حال این جریان نشان می دهد که انسان تا چه اندازه، تحت تاثیر محیط قرار دارد،محیط است که می تواند او را به خداپرستی سوق دهد،و محیط است که می تواند او را به بت پرستی بکشاند،محیط است که منشا انواع مفاسد و بدبختیها و یا سرچشمه صلاح و پاکی می گردد(اگر چه انتخاب خود او نیز عامل نهایی است)و به همین جهت اصلاح محیط در اسلام فوق العاده مورد توجه قرار دارد.

۱- ۱) درباره تاریخچه بت پرستی در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۲۱۴ بحثهای دیگری مطالعه می فرمائید.

***

[۳-افراد ناسپاس در میان بنی اسرائیل]

۳-موضوع دیگری که از آیه به خوبی استفاده می شود این است که در میان بنی اسرائیل به راستی افراد ناسپاس فراوانی بودند،با آنکه آن همه معجزات موسی را مشاهده کردند و آن همه مواهب الهی شامل حالشان شده بود،چیزی از نابودی دشمن سرسختشان فرعون در میان امواج نگذشته بود،و آنها به لطف پروردگار از دریا گذشتند،اما ناگهان همه این مسائل را به دست فراموشی سپرده، از موسی تقاضای بت سازی کردند!

در نهج البلاغه می خوانیم یکی از یهودیان در حضور علی ع به مسلمانان ایراد کرد و گفت:"شما هنوز پیامبرتان را به خاک نسپرده بودید که اختلاف کردید"؟ علی ع این پاسخ دندان شکن را در جواب یهودی فرمود

انما اختلفنا عنه لا فیه و لکنکم ما جفت ارجلکم من البحر حتی قلتم لنبیکم اِجْعَلْ لَنا إِلٰهاً کَما لَهُمْ آلِهَةٌ فقال إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ :"ما درباره دستورات و سخنانی که از پیامبرمان رسیده اختلاف کرده ایم،نه درباره خود پیامبر و نبوتش(تا چه رسد به الوهیت پروردگار)ولی شما پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبرتان پیشنهاد کردید،برای ما معبودی قرار بده آن چنان که این بت پرستان معبودانی دارند،و او در جواب به شما گفت:شما جمعیتی هستید که در جهل غوطه ورید"! *** در آیه بعد می خوانیم که موسی ع برای تکمیل سخن خود به بنی اسرائیل گفت:"این جمعیت بت پرست را که می بینید،کارشان به هلاکت می انجامد و عملشان باطل و بی اساس است"(إِنَّ هٰؤُلاٰءِ مُتَبَّرٌ مٰا هُمْ فِیهِ وَ بٰاطِلٌ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ).

یعنی هم عملشان بیهوده و رنجهایشان بی نتیجه است و هم سرانجام یک قوم

بت پرست و مشرک،به هلاکت و نابودی می کشد(زیرا"متبر"از ماده"تبار" به معنی هلاکت است).

*** و باز برای تاکید اضافه کرد"آیا معبودی غیر از خدا برای شما انتخاب کنم؟همان خدایی که شما را بر جهانیان(مردم عصر خود)برتری داد"(قالَ أَ غَيْرَ اللّهِ أَبْغِيكُمْ إِلهاً وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ).

یعنی اگر انگیزه پرستش خدا،حس شکرگزاری باشد،همه نعمتهای شما از ناحیه خدا است و اگر انگیزه پرستش و عبودیت،منشا اثر بودن باشد، باز آن هم مربوط به خدا است،بنا بر این به هر حسابی باشد جز خداوند قادر منان شایسته پرستش نیست.

*** در آیه بعد خداوند یکی از نعمتهای بزرگ خود را به بنی اسرائیل،یاد آور می شود،تا با توجه به این نعمت بزرگ حس شکرگزاری در آنها تحریک گردد،و بدانند شایسته پرستش و خضوع و عبادت،تنها ذات پاک او است،و هیچ دلیلی ندارد که در مقابل بتهایی که کمترین سود و زیانی ندارند،سر تعظیم فرود آورند.

نخست می گوید:"به خاطر بیاورید هنگامی که شما را از چنگال آل فرعون نجات دادیم آنها مرتبا شما را شکنجه می دادند و مجازات می کردند" (وَ إِذْ أَنْجَيْناكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذابِ).

"یسومون"از ماده"سوم"و اصل آن چنان که"راغب"در"مفردات" می گوید دنبال چیزی رفتن است و به طوری که از قاموس استفاده می شود یک نوع معنی استمرار و ادامه نیز در آن افتاده،بنا بر این معنی يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذابِ

این است که آنها به طور مستمر به دنبال مجازاتهای دردناك و شکنجه دادن شما بودند.

سپس-همانطور که روش قرآن در بیان تفصیلی مطالب پس از بیان اجمالی آنها است-این عذاب و شکنجه مستمر را چنین شرح می دهد که آنها"پسران شما را به قتل می رسانیدند،و زنان و دخترانتان را(برای خدمتگزاری و بردگی) زنده نگه می داشتند"(يُقَتِّلُونَ أَبْنٰاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسٰاءَكُمْ).

"و در این آزمایش بزرگی از ناحیه خداوند برای شما بود"(وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلاٰءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ).

ظاهر آیات قبل و بعد نشان می دهد که این جمله را موسی ع از طرف خداوند برای بنی اسرائیل که پس از عبور از دریای نیل به هوس بت پرستی افتادند بیان کرده است.

اگر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند که مخاطب این آیه یهودیان عصر پیامبر اسلام ص بوده باشند،زیرا تفسیر اول احتیاج به تقدیر دارد و اینکه آیه در اصل قال موسی قال ربکم...:"موسی گفت پروردگار شما چنین گفته است" ...بوده است و این بر خلاف ظاهر است.

ولی با توجه به اینکه اگر روی سخن در این آیه به یهودیان معاصر پیامبر ص باشد ارتباط آیات قبل و بعد به کلی بریده می شود،این آیه به صورت جمله معترضه ای درمی آید،تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

(ضمنا باید توجه داشت که نظیر این آیه با تفاوت بسیار کمی در سوره بقره آیه ۴۹ گذشت،برای توضیح بیشتر به جلد اول صفحه ۱۶۵ تا ۱۶۷ مراجعه فرمائید).

[سوره الأعراف (۷): آیه ۱۴۲]

اشاره

وَ وٰاعَدْنٰا مُوسىٰ ثَلاٰثِینَ لَیْلَةً وَ أَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقٰاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَةً وَ قٰالَ مُوسىٰ لِأَخِیهِ هٰارُونَ اُخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لاٰ تَتَّبِعْ سَبِیلَ اَلْمُفْسِدِینَ (۱۴۲)

ترجمه:

۱۴۲-و ما به موسی سی شب وعده گذاردیم سپس آن را با ده شب(دیگر)تکمیل نمودیم به این ترتیب میعاد پروردگارش(با او)چهل شب تمام شد و موسی به برادرش هارون گفت جانشین من در میان قوم من باش و(آنها را)اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی منما.

تفسیر:

وعده گاه بزرگ

در این آیه اشاره به یکی دیگر از صحنه های زندگی بنی اسرائیل و درگیری موسی با آنها شده است و آن جریان رفتن موسی به میعادگاه پروردگار و گرفتن احکام تورات از طریق وحی و تکلم با خدا و آوردن جمعی از بزرگان بنی اسرائیل به میعادگاه برای مشاهده این جریان و اثبات اینکه هرگز خداوند را با چشم نمی توان دید می باشد،که به دنبال آن داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل و انحراف از مسیر توحید و آن غوغای عجیب سامری ذکر شده است.

نخست می گوید:"ما به موسی ع سی شب(یک ماه تمام)مواعده کردیم، سپس با ده روز دیگر آن را کامل ساختیم،و وعده خدا با او در چهل شب پایان یافت" (وَ وٰاعَدْنٰا مُوسىٰ ثَلاٰثِینَ لَیْلَةً وَ أَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقٰاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَةً).

"میقات"از ماده"وقت"به معنی وقتی است که برای انجام کاری تعیین

ص :۳۳۹

شـده است،و معمولا بر زمان اطلاق می شود،اما گاهی به مکانی که باید کاری در آن انجام پذیرد،گفته می شود،مانند"میقات حج"یعنی مکانی که هیچکس بدون احرام نمی تواند از آنجا بگذرد.

سپس چنین نقل می کند که"موسی به برادرش هارون گفت:در میان قوم من جانشـین من باش و در راه اصلاح آنها بکوش و هیچگاه از طریق مفسدان پیروی مکن"(وَ قٰالَ مُوسىٰ لِأَخِيهِ هٰارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لاٰ تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).

***

در اینجا به چند موضوع باید توجه داشت

اشاره

[۱-چرا وعده چهل روز یک جا بیان نشده؟]

۱-نخستین سؤالی که در مورد آیه فوق پیش می آیـد این است که چرا وعـده چهـل روز یـک جـا بیان نشـده بلکه نخست می فرمایـد سـی روز،سپس ده روز بـه عنـوان متمـم بر آن می افزایـد در حـالی کـه در آیـه ۱۵۱ بقره ایـن چهـل روز به صـورت واحـد،ذکر شـده است؟ مفسـران درباره این تفکیک،تفسـیرهای گوناگونی ذکر کرده اند،ولی آنچه بیشتر به نظر می رسد و با روایـات اهـل بیت ع نیز سازگـار است این است که گرچه در متن واقع،بنـا بر چهـل روز بـوده امـا خداونـد برای آزمودن بنی اسـرائیل نخست موسـی ع را برای یک مواعده سـی روزه دعوت نمود،سـپس آن را تمدید کرد،تا منافقان بنی اسرائیل صفوف خود را مشخص سازند.

از امام باقر ع چنین نقل شـده که فرمود:هنگامی که موسـی ع به وعـده گاه الهی رفت با قوم خویش قرار گذاشـته بود غیبت او سی روز بیشتر طول نکشـد،امـا هنگامی که خداونـد ده روز بر آن افزود،بنی اسـرائیل گفتنـد: موسـی ع تخلف کرده است،و به دنبال آن دست به کارهایی که می دانیم زدند(و

گوساله پرستی کردند) (۱).

در اینکه این چهل روز،موافق چه ایامی از ماههای اسلامی بوده،از بعضی روایات استفاده می شود از آغاز ذیقعده شروع،و به دهم ذیحجه(عید قربان)ختم گردیده است،اگر می بینیم تعبیر به چهل شب(أَرْبَعِینَ لَیْلَهً)در قرآن شده است نه چهل روز،ظاهرا به خاطر این است که مناجات موسی ع و گفتگویش با پروردگار بیشتر در شب انجام می شده است.

***

[۲-مگر هارون پیامبر نبود؟]

۲-سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که مگر هارون پیامبر نبود که موسی ع او را به جانشینی خود و رهبری و امامت بنی اسرائیل منصوب کرد؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه مقام نبوت چیزی است و مقام امامت چیز دیگر،هارون پیامبر بود ولی عهده دار مقام رهبری همه جانبه بنی اسرائیل نبود،بلکه مقام امامت و رهبری همه جانبه مخصوص موسی ع بود،اما به هنگامی که می خواست برای مدتی از قوم خود جدا شود،برادرش را به عنوان امام و پیشوا انتخاب کرد.

و از اینجا روشن می شود که مقام امامت مقامی برتر از مقام نبوت است(شرح بیشتر درباره این موضوع را در سرگذشت ابراهیم ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره جلد اول صفحه ۳۱۱ بیان کردیم).

***

[۳-چرا موسی به برادر گفت از پیروی مفسدان بپرهیزد؟]

۳-باز سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که چگونه موسی ع به برادر خود گفت:در اصلاح قوم بکوشد و از پیروی راه مفسدان

۱- ۱) تفسیر برهان جلد دوم صفحه ۳۳-نور الثقلین جلد دوم صفحه ۶۱.

خودداری کند با اینکه هارون،پیامبر بود و معصوم و هرگز پیرو طریق مفسدان نبود.

در پاسخ می گوئیم:این در حقیقت یک نوع تاکید برای توجه دادن برادر به اهمیت موقعیت خود در میان بنی اسرائیل می باشد،و شاید این موضوع را نیز می خواست برای بنی اسرائیل روشن سازد،که در برابر اندرزها و نصایح و رهبری های خردمندانه هارون،تسلیم باشند،و امر و نهی و اندرز او را بر خود سنگین نشمرند، و دلیل بر کوچکی خود ندانند،همانطور که هارون با آن مقام برجسته اش در برابر نصیحت و اندرز موسی ع کاملا تسلیم بود.

***

یک میقات یا چند میقات

۴-چهارمین سؤالی که در اینجا پیش می آید این است که آیا موسی ع تنها یک اربعین به میقات رفت و در همین اربعین بود که احکام تورات و شریعت آسمانی خود را از طریق وحی دریافت داشت و نیز در همین اربعین بود که جمعی از بزرگان بنی اسرائیل را به عنوان نماینده همه قوم با خود برد،تا شاهد نزول احکام تورات باشند و نیز به آنها بفهماند که خداوند به هیچوجه با چشم مشاهده نمی شود؟و یا اینکه اربعین های متعددی بوده؟در یکی تنها برای گرفتن احکام و در دیگری همراه بزرگان بنی اسرائیل و احتمالا اربعین دیگری برای مقاصدی غیر از اینها با خداوند میعاد داشته است(چنان که از سفر خروج تورات کنونی از باب ۱۹ تا ۲۴ نیز چنین استفاده می شود).

باز در اینجا در میان مفسران گفتگو است،ولی آنچه با توجه به آیه مورد بحث و آیات قبل و بعد آن،بیشتر به ذهن می رسد،این است که همه مربوط به یک واقعه است،زیرا گذشته از اینکه تعبیر آیه بعد و لما جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا

(هنگامی که موسی به میقات آمد)کاملا متناسب با وحدت این دو جریان است، آیه ۱۴۵ همین سوره به خوبی نشان می دهد که جریان الواح تورات و دریافت احکام این شریعت نیز در همین سفر بوده است.

تنها چیزی که ممکن است دلیل بر تعدد میعادهای موسی ع با بنی اسرائیل گرفته شود،آیه ۱۵۵ همین سوره است(وَ اخْتارَ مُوسیٰ قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقاتِنا ...)که به خواست خدا بزودی ضمن بیان تفسیر آن،عدم منافاتش را روشن خواهیم ساخت.

***

۵-حدیث منزله

اشاره

بسیاری از مفسران اهل تسنن و شیعه در ذیل آیه مورد بحث اشاره به حدیث معروف منزله کرده اند،با این تفاوت که مفسران شیعه آن را به عنوان یکی از اسناد زنده خلافت بلا فصل علی ع گرفته،ولی بعضی از مفسران اهل تسنن ضمن عدم قبول آن،تاخت و تاز بیرحمانه و تعصب آمیزی به شیعه دارند.

برای روشن شدن این بحث،نخست لازم است اسناد و متن این حدیث را بطور فشرده بیاوریم،و سپس درباره دلالت آن،و بعد در مورد حملاتی که آن دسته از مفسران به ما دارند،بحث و بررسی کنیم:

***

اسناد حدیث منزله

۱-عده زیادی از صحابه پیامبر ص درباره جریان جنگ تبوک چنین نقل کرده اند:

ان رسول اللّٰه ص خرج الی تبوک و استخلف علیا فقال ا تخلفنی فی الصبیان و النساء قال ا لا ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی

الا ـ انه لیس نبی بعدی :"پیامبر ص به سوی تبوک حرکت کرد و علی ع را به جای خود قرار داد،علی ع عرض کرد آیا مرا در میان کودکان و زنان می گذاری(و اجازه نمی دهی با تو به میدان جهاد بیایم)پیامبر ص فرمود:

آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی ع باشی جز اینکه پیامبری بعد از من نخواهد بود"عبارت بالا در معتبرترین کتب حدیث اهل تسنن یعنی صحیح بخاری نیز از سعد بن ابی وقاص نقل شده است (۱).

در صحیح مسلم که آن هم از کتب درجه اول آنان محسوب می شود در باب "فضائل الصحابه"همین حدیث از سعد نقل شده که پیامبر ص به علی ع فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی :"تو نسبت به من،به منزله هارون از موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست" (۲)در این حدیث که صحیح مسلم نقل کرده مطلب به صورت کلی اعلام شده و اشاره به جنگ تبوک دیده نمی شود.

و نیز در همان کتاب کمی پس از ذکر حدیث به گونه کلی گفتار پیغمبر ص را در جنگ تبوک،همانند صحیح بخاری جداگانه آورده است.

در سنن ابن ماجه نیز عین این مطلب آمده است (۳).

در سنن ترمذی مطلبی بر این اضافه دارد که"معاویه"روزی به"سعد" گفت چرا ناسزا به ابو تراب(یعنی علی ع)نمی گویی؟!گفت:من سه مطلب را به خاطر دارم که پیامبر ص درباره علی ع فرمود،هنگامی که به یاد این سه مطلب می افتم،نمی توانم به او ناسزا بگویم،سپس یکی از این سه مطلب را جریان

۱- ۱) صحیح بخاری جزء ششم صفحه ۳ طبع دار احیاء التراث العربی.
۲- ۲) صحیح مسلم جلد چهارم صفحه ۱۸۷ طبع دار احیاء التراث العربی چاپ دوم ۱۹۷۲.
۳- ۳) جلد اول صفحه ۴۲ طبع دار احیاء الکتب العربیه.

جنگ تبوک و جمله ای را که پیامبر ص در حق علی ع فرمود،ذکر می کند (۱).

در کتاب مسند احمد در حدود ده مورد اشاره به این حدیث شده است که گاهی در آن از جنگ تبوک سخن به میان آمده و گاهی بدون ذکر جنگ تبوک این جمله بطور کلی بیان گردیده است (۲).

در یکی از این موارد نقل می کند که ابن عباس نشسته بود جمعی نزد او آمدند و به او گفتند یا به همراه ما بیا و یا این عده ای که در مجلس نشسته اند از مجلس بروند(ما با تو سخنی داریم)ابن عباس گفت:من با شما می آیم،تا آنجا که می گوید:ابن عباس داستان جنگ تبوک و گفتار پیامبر ص را نقل کرد و در آخر آن اضافه نمود:"

انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی ":"شایسته نیست که من بروم مگر اینکه تو جانشین من باشی" (۳).

در کتاب"خصائص نسایی"نیز عین این حدیث آمده است (۴)و همچنین در کتاب مستدرک حاکم (۵)و تاریخ الخلفاء سیوطی (۶)و صواعق المحرقه ابن حجر (۷)و سیره ابن هشام (۸)و سیره حلبی (۹)و کتب بسیار دیگر.

و می دانیم این کتب از کتابهای معروف و درجه اول اهل تسنن است.

۱- ۱) جلد پنجم صفحه ۶۳۸ طبع المکتبه الاسلامیه لصاحبها الحاج ریاض الشیخ.
۲- ۲) مسند احمد حنبل جلد اول صفحه ۱۷۳ و ۱۷۵ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۵ و ۲۳۱ و جلد ششم صفحه ۳۶۹ و ۴۳۸.
۳- ۳) مسند احمد جلد اول صفحه ۲۳۱.
۴- ۴) خصائص نسایی ص ۴ و ۱۴.
۵- ۵) جلد ۳ صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹.
۶- ۶) جلد اول صفحه ۶۵.
۷- ۷) صفحه ۱۷۷.
۸- ۸) سیره ابن هشام جلد سوم صفحه ۱۶۳ طبع مصر.
۹- ۹) سیره حلبی جلد ۳ صفحه ۱۵۱ طبع مصر.

قابل توجه اینکه حدیث فوق را تنها"سعد بن ابی وقاص"از پیامبر ص نقل نکرده است بلکه عده ای از صحابه که تعداد آنها بیش از بیست نفر است آن را نقل کرده اند:از جمله"جابر بن عبد اللّه"و"ابو سعید خدری"و"اسماء بنت عمیس"و"ابن عباس"و"ام سلمه"و"عبد اللّه بن مسعود"و"انس بن مالك"و "زید بن ارقم"و"ابو ایوب"و جالبتر اینکه"معاویه"و"عمر بن خطاب"نیز این حدیث را از پیامبر ص نقل کرده اند.

"محب الدین طبری"در"ذخائر العقبی"نقل می کند که مردی نزد معاویه آمد و سؤالی از او کرد،معاویه در پاسخ گفت:این مساله را از علی ع بپرس او بهتر می داند،مرد گفت ای امیر مؤمنان!(منظورش معاویه بود)جواب تو در این باره از جواب علی ع نزد من خوشتر است،معاویه گفت:سخن بدی گفتی و سپس گفت پیامبر ص در حق علی ع این جمله را فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ،سپس افزود هنگامی که عمر مطلبی برایش مشکل می شد از علی ع می پرسید (۱).

ابو بکر بغدادی در"تاریخ بغداد"از"عمر بن خطاب"چنین نقل می کند:

مردی را دید که به علی ع ناسزا می گوید،عمر گفت:من گمان می کنم مرد منافقی باشی!،برای اینکه از پیامبر ص شنیدم می فرمود:

انما علی منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی

(۲)

.

***

حدیث منزله در هفت مورد

نکته دیگر اینکه بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند پیامبر ص این

۱- ۱) ذخائر العقبی صفحه ۷۹ طبع مکتبه القدس-صواعق المحرقه ص ۱۷۷ طبع مکتبه القاهره.

۲- ۲) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۴۵۲ طبع السعاده.

سخن را تنها در جنگ تبوک نفرموده،بلکه در چندین مورد دیگر نیز این جمله از او شنیده شده است،از جمله اینکه:

***۱-در یوم المؤاخاه اول یعنی در نخستین مرتبه که پیامبر ص در مکه میان یارانش پیمان برادری بست،علی ع را برای این پیمان برای خودش انتخاب نمود و فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی

(۱)

.

***۲-در یوم المؤاخاه ثانیه یعنی روز دیگری که در مدینه میان مهاجر و انصار پیمان برادری برقرار ساخت باز در اینجا علی ع را به عنوان برادری خود انتخاب نمود و این جمله را به او فرمود:

و انت منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و انت اخی و وارثی

(۲)

.

***۳-"ام سلیم"که از زنان با شخصیت و از دعوت کنندگان به سوی اسلام بود و پدر و برادرش در میدان جهاد در خدمت پیغمبر ص شربت شهادت نوشیدند، و به خاطر اینکه شوهرش،دعوت اسلام را نپذیرفت از او جدا شد،گهگاه پیامبر ص برای دیدنش به خانه او می آمد(و او را تسلی می داد)روزی به او فرمود:

ای"ام سلیم"

ان علیا لحمه من لحمی و دمه من دمی و هی منی بمنزله هارون من موسی

(۳)

:"علی گوشتش از گوشت من و خونش از خون من و او نسبت به

۱- ۱) کنز العمال حدیث ۹۱۸ جلد پنجم صفحه ۴۰ و جلد ششم صفحه ۳۹۰.

۲- ۲) منتخب کنز العمال(در حاشیه مسند احمد)جلد پنجم مسند احمد صفحه ۳۱.

۳- ۳) کنز العمال جلد ۶ صفحه ۱۶۴.

من همانند هارون است نسبت به موسی".

***۴-ابن عباس می گوید:روزی عمر بن خطاب گفت:نام علی را به بدی نبرید زیرا من از پیامبر ص سه جمله درباره او شنیدم که اگر یکی از آنها را می داشتم از آنچه آفتاب بر آن می تابد نزد من محبوبتر بود،من و ابو بکر و ابو عبیده و جمعی از اصحاب پیامبر ص نزد او بودیم و پیامبر ص تکیه بر علی ع کرده بود،دست بر شانه او زد سپس فرمود:

انت یا علی اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما ثم قال انت منی بمنزله هارون من موسی :"ای علی تو نخستین مردی هستی که به خدا ایمان آوردی و نخستین کسی هستی که اسلام را پذیرفتی،تو نسبت به من همانند هارون به موسی هستی" (۱).

***۵-"نسایی"در کتاب"خصائص"نقل می کند که علی ع و جعفر و زید درباره سرپرستی فرزند حمزه با هم گفتگو داشتند و هر کدام می خواست،این خدمت به او سپرده شود،در این موقع پیامبر ص به علی ع فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی

(۲)

.

***۶-در آن روز که پیامبر ص دستور داد درهای خانه هایی که به مسجد (منظور مسجد پیامبر است)گشوده می شد،بسته شود و تنها در خانه علی ع را باز گذارد،جابر بن عبد اللّه نقل می کند که به علی ع فرمود:

انه یحل لک من المسجد ما یحل لی و انک منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی

۱- ۱) کنز العمال جلد ۶ صفحه ۳۹۵.

۲- ۲) خصائص نسایی صفحه ۱۹.

بعدی

(۱)

:"آنچه از مسجد برای من مجاز است برای تو نیز مجاز است زیرا تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی".

موارد ششگانه بالاـ که غیر از جریان غزوه تبوک است،همه را از کتب معروف اهل تسنن آوردیم و گرنه در روایاتی که از طرق شیعه وارد شده،موارد دیگری نیز از پیامبر ص نقل شده که این جمله را فرمود.

***از مجموع اینها به خوبی استفاده می شود که حدیث منزله،موضوعی نبوده است که اختصاص به داستان تبوک داشته باشد بلکه یک فرمان عمومی درباره علی ع برای همیشه بوده است.

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند"آمدی" تصور کرده اند که این حدیث متضمن حکم خاصی در مورد جانشینی علی ع در غزوه تبوک بوده است و ربطی به سایر موارد ندارد،به کلی بی اساس است،زیرا پیامبر ص به مناسبتهای مختلف و در جریانهای گوناگون این جمله را تکرار فرموده و این نشان می دهد که یک حکم عمومی است.

***

محتوای حدیث منزله

اگر با بی نظری حدیث فوق را بررسی کنیم و از پیشداوریهای تعصب آمیز و بهانه جویی ها،خود را برکنار داریم،از این حدیث استفاده می کنیم که علی ع تمام مناصبی را که هارون نسبت به موسی ع و در میان بنی اسرائیل داشت -به جز نبوت- داشته است،زیرا لفظ حدیث عام است و استثناء جمله الا انه لا نبی بعدی نیز این عمومیت را تاکید می کند،و هیچگونه قید و شرطی در

۱- ۱) ینابیع الموده آخر باب ۱۷ صفحه ۸۸ ط دوم دار الکتب العراقیه.

حدیث وجود ندارد،که آن را تخصیص بزنند،بنا بر این امور زیر را از حدیث می توان استفاده کرد:

۱-علی ع بالاترین و افضل امت بعد از پیامبر ص بود،همانگونه که هارون چنین مقامی را داشت.

۲-علی ع وزیر پیامبر ص و معاون خاص و پشتیبان او و شریک در برنامه رهبری او بود،زیرا قرآن همه این مناصب را برای هارون ثابت کرده است آنجا که از زبان موسی می گوید: وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هٰارُونَ أَخِی، اُشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی (سوره طه آیه ۲۹ تا ۳۲):"وزیری از خاندانم برای من قرار ده،هارون برادرم را،نیروی مرا به او افزایش ده،و او را در برنامه من شریک ساز".

۳-علی ع علاوه بر برادری عمومی اسلامی مقام خاص اخوت و برادری اختصاصی و معنوی پیامبر ص را دارا بود.

۴-علی ع جانشین و خلیفه پیامبر ص بود و با وجود او هیچکس دیگر چنین شایستگی را نداشت.

***

پرسشها پیرامون حدیث منزله

جمعی از متعصبان ایرادهایی به حدیث فوق دارند که قسمتی از آن به قدری سست است که به راستی شایسته طرح نیست تنها با شنیدن بعضی از اینگونه ایرادات باید اظهار تاسف کرد که چرا پیشداوریهای حساب نشده به عده ای اجازه نمی دهد حقایق روشن را بپذیرند،ولی قسمتی از آنها که قابل طرح و گفتگو است ذیلا از نظر می گذرانیم:

ایراد اول-این حدیث تنها یک حکم محدود و خصوصی را بیان می کند، زیرا در غزوه تبوک وارد شده آنهم به هنگامی که علی ع از ماندن در مدینه در میان زنان و کودکان ناراحت بود و پیامبر ص برای دلداری او این جمله را بیان کرد،بنا بر این منظور این بوده که تنها تو بر این گروه زنان و کودکان حکومت و رهبری داری!! پاسخ این ایراد از بحثهای گذشته به خوبی روشن شد که بر خلاف تصور این ایراد کنندگان حدیث مزبور،در یک واقعه و تنها در واقعه تبوک صادر نشده بلکه در موارد متعددی،به عنوان یک قانون کلی ذکر شده است که ما هفت مورد آن را با ذکر اسنادش از کتب دانشمندان اهل تسنن در بحثهای گذشته آوردیم.

از این گذشته ماندن علی ع در مدینه یک کار ساده به منظور نگهداری زنان و کودکان نبود،بلکه اگر هدف این بود از بسیاری از افراد دیگر این کار ساخته بود و پیامبر ص بزرگترین قهرمان شجاع سپاهش را برای هدف کوچکی آن هم در زمانی که به مبارزه یک امپراطوری بزرگ(امپراطوری روم شرقی) می رفت نمی گذاشت،پیدا است هدف این بوده که در غیبت طولانی او دشمنان فراوانی که در اطراف مدینه بودند و منافقانی که در خود مدینه وجود داشتند از فرصت برای درهم کوبیدن مدینه،کانون اسلام،استفاده نکنند، تنها کسی که می توانست این مرکز حساس را حفظ و نگهداری کند،علی ع بود.

ایراد دوم-می دانیم-و در تواریخ مشهور آمده است-که هارون در زمان خود موسی ع از دنیا رفت،بنا بر این تشبیه به هارون،اثبات نمی کند که علی ع بعد از پیامبر ص جانشین او باشد.

شاید این مهمترین ایرادی است که به این حدیث شده است،ولی جمله

الا انه لا نبی بعدی پاسخ این ایراد را به خوبی می دهد،زیرا اگر گفتار پیامبر ص که می گوید تو به منزله هارون نسبت به من هستی،مخصوص به زمان حیات پیامبر ص بود،جمله الا انه لا نبی بعدی هیچ لزومی نداشت،زیرا وقتی سخن مخصوص به زمان حیات پیامبر ص باشد،درباره بعد از او سخن گفتن کاملا نامناسب است(و به اصطلاح این استثناء جنبه منقطع پیدا می کند که بر خلاف ظاهر کلام می باشد).

بنا بر این وجود این استثناء به خوبی نشان می دهد که گفتار پیامبر ص ناظر به زمان بعد از مرگ او نیز بوده است،منتها برای اینکه اشتباه نشود و کسانی علی ع را به نبوت بعد از پیامبر ص بر نگزینند،می فرماید:تو همه این مقامها را داری ولی بعد از من پیامبر نخواهی بود،بنا بر این مفهوم کلام پیامبر ص این می شود که تو تمام مقامات هارون را داری،نه تنها در حیات من، بعد از وفات من هم این مقامات ادامه خواهد یافت(جز مقام نبوت).

و به این ترتیب روشن می شود که تشبیه علی ع به هارون از نظر مقامات است نه از نظر مدت ادامه این مقامات،هارون نیز اگر زنده می ماند مسلما هم مقام جانشینی موسی را داشت و هم مقام نبوت را.

و با توجه به اینکه هارون طبق صریح قرآن هم مقام وزارت و معاونت موسی ع را داشت و هم شریک در رهبری(تحت نظر موسی)بود،و هم پیامبر بود،تمام این مقامات بجز نبوت برای علی ع ثابت می گردد،حتی بعد از وفات پیامبر ص به گواهی جمله الا انه لا نبی بعدی.

ایراد سوم-ایراد دیگری که در این زمینه شده است این است که لازمه استدلال به این حدیث آن است که علی ع حتی در زمان پیامبر ص منصب ولایت و رهبری امت را داشته است،در حالی که دو امام و دو رهبر در عصر واحد ممکن نیست؟

ص: ۳۵۲

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این ایراد نیز معلوم می شود و آن اینکه بدون شک هارون نیز در عصر موسی ع مقام رهبری بنی اسرائیل را داشت،ولی نه یک رهبر مستقل بلکه رهبری که زیر نظر موسی ع انجام وظیفه می کرد، علی ع نیز در زمان پیامبر ص معاون او در مساله رهبری امت اسلام بود و بنا بر این بعد از وفات او رهبر مستقل محسوب خواهد گشت.

در هر حال حدیث منزله که از نظر اسناد از محکمترین روایات اسلامی است که در کتب تمام گروه های مسلمین بدون استثنا آمده است از نظر دلالت نیز برای اهل انصاف در زمینه افضلیت علی ع نسبت به تمام امت و همچنین جانشینی بلا فصل او نسبت به پیامبر ص روشن است،ولی عجیب این است که بعضی نه تنها دلالت حدیث را بر خلافت نپذیرفتند،بلکه گفته اند کمترین فضیلتی را نیز برای علی ع ثابت نمی نماید و این براستی حیرت آور است؟!!

ص :۳۵۳

[سوره الأعراف (۷): آیه ۱۴۳]

اشاره

وَ لَمّٰا جٰاءَ مُوسیٰ لِمِیقٰاتِنٰا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قٰالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قٰالَ لَنْ تَرٰانِی وَ لٰکِنِ اُنْظُرْ إِلَی اَلْجَبَلِ فَإِنِ اِسْتَقَرَّ مَکٰانَهُ فَسَوْفَ
تَرٰانِی فَلَمّٰا تَجَلّٰی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسیٰ صَعِقاً فَلَمّٰا أَفٰاقَ قٰالَ سُبْحٰانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۴۳)

ترجمه:

۱۴۳-و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت،عرض کرد پروردگارا خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم!گفت:هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه بنگر اگر در جای خود ثابت ماند مرا خواهی دید،اما هنگامی که پروردگارش جلوه بر کوه کرد آن را همسان زمین قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد،موقعی که به هوش آمد عرض کرد:خداوندا منزهی تو(از اینکه قابل مشاهده باشی)من به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.

تفسیر:

اشاره

تقاضای مشاهده پروردگار

در این آیات و آیات بعد صحنه عبرت انگیز دیگری از صحنه های زندگی بنی اسرائیل نشان داده شده است،و آن اینکه جمعی از بنی اسرائیل با اصرار و تاکید از موسی ع خواستند که خدا را مشاهده کنند و اگر او را مشاهده نکنند، هرگز ایمان نخواهند آورد،موسی ع از میان آنها هفتاد نفر را انتخاب کرد و همراه خود به میعادگاه پروردگار برد،در آنجا تقاضای آنها را به درگاه الهی

ص:۳۵۴

عرضه داشت،پاسخی شنید که همه چیز را برای بنی اسرائیل در این زمینه روشن کرد،قسمتی از این ماجرا در سوره بقره آیه ۵۵ و ۵۶،و قسمتی از آن در سوره نساء آیه ۱۵۳،و قسمت دیگری در آیات مورد بحث و قسمتی هم در آیه ۱۵۵ همین سوره بیان شده است.

در آیات مورد بحث،نخست می گوید:"هنگامی که موسی ع به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت،عرض کرد:پروردگارا خود را به من نشان ده تا به تو بنگرم"(وَ لَمّٰا جٰاءَ مُوسیٰ لِمِیقٰاتِنٰا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قٰالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ).

ولی به زودی این پاسخ را از پیشگاه پروردگار شنید که"هرگز مرا نخواهی دید"(قٰالَ لَنْ تَرٰانِی).

"ولی به کوه بنگر،اگر بجای خود ایستاد مرا خواهی دید"!(وَ لٰکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکٰانَهُ فَسَوْفَ تَرٰانِی).

"هنگامی که خداوند بر کوه جلوه کرد آن را محو و نابود و همسان با زمین نمود"!(فَلَمّٰا تَجَلّٰی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا) (۱).

موسی ع از مشاهده این صحنه هول انگیز چنان وحشت زده شده که "مدهوش به روی زمین افتاد"(وَ خَرَّ مُوسیٰ صَعِقاً).

"و هنگامی که به هوش آمد،عرضه داشت پروردگارا منزهی تو،من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم و من نخستین مؤمنانم"(فَلَمّٰا أَفٰاقَ قٰالَ سُبْحٰانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ).

۱- ۱) "دک"در اصل به معنی زمین صاف و مستوی است،بنا بر این منظور از جمله جَعَلَهُ دَکًّا این است که کوه را آن چنان متلاشی و نرم کرد،که همانند زمین صاف و مستوی شد،حتی در پاره ای از روایات وارد شده که کوه به چندین قسمت تقسیم و هر کدام به گوشه ای پرتاب شد!و یا به کلی در زمین فرو رفت.

در این آیه چند نکته است که باید مورد توجه قرار گیرد:

***

۱-چرا موسی تقاضای رؤیت کرد؟

نخستین سؤالی که پیش می آید این است،موسی ع که پیامبر بزرگ و اولوا العزم پروردگار بود و به خوبی می دانست،خداوند نه جسم است و نه مکان دارد و نه قابل مشاهده و رؤیت است چگونه چنین درخواستی که حتی در شان افراد عادی نیست از پروردگار کرد؟ گرچه مفسران پاسخهای مختلفی گفته اند،ولی روشنترین جواب این است که موسی ع این تقاضا را از زبان قوم کرد،زیرا جمعی از جاهلان بنی اسرائیل اصرار داشتند که باید خدا را ببینند تا ایمان آورند(آیه ۱۵۳ نساء گواه بر این مطلب است)و او از طرف خدا ماموریت پیدا کرد که این تقاضا را مطرح کند تا همگان پاسخ کافی بشنوند،در حدیثی که در کتاب عیون اخبار الرضا ع از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده است نیز به این موضوع تصریح شده است (۱).

از قرائن روشنی که این تفسیر را تایید می کند این است که در همین سوره آیه ۱۵۵ می خوانیم که موسی ع پس از این ماجرا عرض کرد: أَ تُهْلِكُنٰا بِمٰا فَعَلَ السُّفَهٰاءُ مِنّٰا :"آیا ما را به خاطر عملی که سفیهان ما انجام دادند،به هلاکت می رسانی؟"از این جمله روشن می شود که نه تنها موسی ع چنین تقاضایی را نداشت بلکه شاید هفتاد نفری هم که با او به میعادگاه رفته بودند چنین منطقی نداشتند،آنها تنها افراد دانشمند و نمایندگان بنی اسرائیل بودند،تا مشاهدات خود را برای توده جاهل و بیخبر که پیشنهاد مشاهده پروردگار داشتند بیان کنند.

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد دوم صفحه ۶۵.

***

۲-آیا مشاهده خدا امکان پذیر است!

در آیه فوق می خوانیم که خداوند به موسی ع می گوید"به کوه بنگر اگر در جای خود باقی ماند مرا خواهی دید"آیا مفهوم این سخن این است که براستی خداوند قابل مشاهده است؟ پاسخ این است که این تعبیر در حقیقت کنایه از محال بودن چنین موضوعی است،همانند جمله حَتّٰی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیٰاطِ (کافران در بهشت نمی روند مگر آنکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد)و از آنجا که معلوم بوده کوه در برابر جلوه خداوند محال است پایدار بماند،چنین تعبیری ذکر شده است.

***

۳-منظور از جلوه خدا چیست؟

مفسران در اینجا گفتگوی بسیار کرده اند،ولی آنچه از مجموع آیات به نظر می رسد این است که خداوند،پرتوی از یکی از مخلوقات خود را بر کوه ظاهر ساخت(و آشکار شدن آثار او به منزله آشکار شدن خود او است)آیا این مخلوق یکی از آیات عظیم الهی بوده که برای ما ناشناخته مانده؟و یا نمونه ای از نیروی عظیم اتم و یا امواج مرموز و تکان دهنده یا صاعقه ای عظیم و وحشتناک که که بر کوه زد و برقی خیره کننده و صدایی مهیب و وحشتناک و نیرویی عظیم از آن برخاست،آن چنان که کوه به کلی از هم پاشید (۱).

۱- ۱) "صاعقه"عبارت از مبادله الکتریسته میان قطعات ابر و کره زمین است،ابرهایی که دارای الکتریسته مثبت هستند هنگامی که به زمین که دارای الکتریسته منفی است نزدیک می شوند،جرقه ای در میان آنها یعنی مجاور سطح کره زمین آشکار می گردد که غالبا خطرناک و کشنده و ویرانگر است.ولی برق و رعد بر اثر مبادله الکتریسته میان دو قطعه ابر است که یک قطعه آن الکتریسته مثبت و دیگری الکتریسته منفی دارند،و چون هر دو در آسمانند معمولا جز برای هواپیماها خطری ندارند.

گویا خداوند با این کار می خواست دو چیز را به موسی ع و بنی اسرائیل نشان دهد:

نخست اینکه آنها قادر نیستند،پدیده کوچکی از پدیده های عظیم جهان خلقت را مشاهده کنند،با این حال چگونه تقاضای مشاهده پروردگار و خالق را می کنند.

دیگر اینکه همانطور که این آیت عظیم الهی با اینکه مخلوقی بیش نبود خودش قابل مشاهده نبود بلکه آثارش یعنی لرزه عظیم،و صدای مهیب او شنیده می شد،اما اصل آن یعنی آن امواج مرموز یا نیروی عظیم،نه با چشم دیده می شد و نه با حواس دیگر قابل درک بود،با این حال آیا هیچکس در وجود چنین آیتی می توانست تردید کند و بگوید چون خودش را نمی بینم و تنها آثارش را می بینم نمی توانم به آن ایمان بیاورم؟جایی که درباره یک مخلوق چنین قضاوت کنیم درباره خداوند بزرگ چگونه می توانیم بگوئیم چون قابل مشاهده نیست به او ایمان نمی آوریم با اینکه آثارش همه جا را پر کرده است.

احتمال دیگری در زمینه تفسیر آیه داده شده است و آن اینکه موسی ع براستی برای خودش تقاضای مشاهده کرد ولی منظور او مشاهده با چشم نبود که لازمه آن جسمیت بوده باشد و با مقام موسی ع سازگار نباشد،بلکه منظور یک نوع ادراک و مشاهده باطنی بوده است،یک شهود کامل روحی و فکری،زیرا بسیار می شود که کلمه رؤیت در این معنی به کار می رود،مثلا می گوئیم:"من در خودمان این قدرت را می بینم که این کار را انجام دهیم"در حالی که قدرت،چیز قابل مشاهده ای نیست،بلکه منظور این است ما به وضوح این حالت را در خودمان می یابیم.

موسی ع می خواست به چنین مقامی از شهود و معرفت برسد،در حالی که رسیدن به چنین مقامی در دنیا ممکن نیست،اگر چه در آخرت که عالم شهود و عالم بروز است،امکان دارد.

ولی خداوند در پاسخ موسی ع گفت:چنین رؤیتی هرگز برای تو ممکن نیست و برای اثبات مطلب،جلوه ای بر کوه کرد و کوه از هم متلاشی شد،و بالآخره موسی ع از این درخواست توبه نمود (۱).

ولی این تفسیر از جهاتی بر خلاف ظاهر آیه مورد بحث است،و لازمه آن ارتکاب مجاز از چند جهت می باشد (۲)به علاوه با بعضی از روایات که در تفسیر آیه نیز وارد شده،سازگار نیست،و حق همان تفسیر اول است.

***

۴-موسی ع از چه چیز توبه کرد؟

آخرین سؤالی که در این باره،مطرح می شود این است که موسی ع چرا پس از بهوش آمدن عرضه داشت"تبت الیک"در حالی که کار خلافی انجام نداده بود؟چه اینکه اگر این درخواست را از طرف بنی اسرائیل کرده عملی بر طبق ماموریت بوده است و انجام وظیفه نموده،و اگر برای خودش به منظور شهود باطنی سؤال کرده،این هم کار خلافی محسوب نمی شود؟ ولی از دو جهت می توان این سؤال را پاسخ گفت،نخست اینکه موسی ع

۱- ۱) تلخیص از تفسیر المیزان جلد هشتم صفحه ۲۴۹ تا ۲۵۴.

۲- ۲) مخالف مفهوم"رؤیت"و همچنین اطلاق جمله"لن ترانی"و جمله " أَ تُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا "می باشد از این گذشته درخواست شهود باطنی درخواست بدی نبوده که موسی از آن توبه کند،ابراهیم هم تقاضای چنین موضوعی در زمینه"معاد" از خداوند کرد و به درخواست او پاسخ مثبت داده شد و اگر در مورد شهود باطنی پروردگار پاسخ منفی باشد دلیل بر مؤاخذه کردن نخواهد بود.

به عنوان"نمایندگی"از بنی اسرائیل چنین درخواستی را کرد و باز در همین مقام و به همین صورت نمایندگی،تقاضای توبه و اظهار ایمان نمود.

دیگر اینکه موسی ع اگر چه ماموریت داشت که تقاضای بنی اسرائیل را مطرح کند،ولی به هنگامی که جریان تجلی پروردگار پیش آمد و حقیقت امر آشکار شد،مدت این ماموریت پایان یافته بود،در این موقع باید به حالت نخست، یعنی قبل از ماموریت بازگردد،و ایمان خویش را ابراز دارد تا اشتباهی برای کسی باقی نماند،و آن را به صورت توبه و با جمله انی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ بیان فرمود.

***

۵-خداوند به هیچوجه قابل رؤیت نیست

این آیه از آیاتی است که به خوبی گواهی می دهد که به هیچ وجه خدا را نمی توان دید زیرا کلمه"لن"طبق مشهور در میان ادباء برای نفی ابد است، بنا بر این جمله لن ترانی مفهومش چنین می شود که نه در این جهان و نه در جهان دیگر مرا نخواهی دید.

و اگر(فرضا)کسی در این موضوع تردید کند که"لن"برای نفی ابد است،باز اطلاق آیه و اینکه نفی رؤیت بدون هیچ قید و شرطی ذکر شده، دلیل بر این است که در هیچ زمان و در هیچ شرائطی خداوند،قابل رؤیت نیست.

دلائل عقلی نیز ما را به همین حقیقت رهنمون می گردد،زیرا رؤیت مخصوص اجسام است،بنا بر این اگر در روایات اسلامی یا آیات قرآن تعبیر"لقای پروردگار" آمده است،منظور همان مشاهده با چشم دل و دیده خرد است زیرا قرینه عقلی و نقلی بهترین شاهد برای این موضوع می باشد(در ذیل آیه ۱۰۲ سوره انعام نیز در این زمینه بحثهای دیگری داشتیم) (۱).

۱- ۱) تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۳۸۱.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۴ تا ۱۴۵]

اشاره

قٰالَ يٰا مُوسىٰ إِنِّي اِصْطَفَيْتُكَ عَلَى اَلنّٰاسِ بِرِسٰالاٰتِي وَ بِكَلاٰمِي فَخُذْ مٰا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ اَلشّٰاكِرِينَ (۱۴۴) وَ كَتَبْنٰا لَهُ فِي اَلْأَلْوٰاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهٰا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهٰا سَأُرِيكُمْ دٰارَ اَلْفٰاسِقِينَ (۱۴۵)

ترجمه:

۱۴۴-(خداوند)گفت:ای موسی من تو را بر مردم با رسالتهای خویش و با سخن گفتنم(با تو)برگزیدم پس آنچه را به تو داده ام بگیر و از شکرگزاران باش.

۱۴۵-و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم پس آن را با جدیت بگیر و به قوم خود بگو به نیکوترین آنها عمل کنند(و آنها که به مخالفت برخیزند کیفرشان دوزخ است)و به زودی(این)دار فاسقان را به شما نشان خواهیم داد.

تفسیر:

الواح تورات

سرانجام در آن میعادگاه بزرگ،خداوند،شرایع و قوانین آئین خود را بر موسی ع نازل کرد.

نخست به او فرمود:"ای موسی!من ترا بر مردم برگزیدم،و رسالات خود را به تو دادم،و ترا به موهبت سخن گفتن با خودم نائل کردم"(قٰالَ يٰا

مُوسیٰ إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النّٰاسِ بِرِسٰالاٰتِی وَ بِکَلاٰمِی

).

اکنون که چنین است"آنچه را به تو دستور داده ام بگیر و در برابر این همه موهبت،از شکرگزاران باش"(فَخُذْ مٰا آتَیْتُکَ وَ کُنْ مِنَ الشّٰاکِرِینَ).

آیا از این آیه استفاده می شود که تکلم با خدا از امتیازات مخصوص موسی ع در میان پیامبران بود؟یعنی تو را از میان پیامبران برای این کار برگزیدم؟.

حق این است که آیه فوق در صدد اثبات چنین مطلبی نیست،بلکه به قرینه ذکر رسالات،که همه پیامبران دارا بودند،هدف آیه بیان دو امتیاز بزرگ موسی ع بر توده مردم است،یکی دریافت رسالات خدا،و دیگری گفتگوی با پروردگار که هر دو مقام رهبری او را در میان امت خویش تثبیت می کرد.

*** سپس اضافه می کند که"در الواحی که بر موسی ع نازل کردیم،از هر موضوعی پند و اندرز کافی و شرح و بیان مسائل مورد نیاز در امور دین و دنیا و فرد و اجتماع برای او نوشتیم"(وَ کَتَبْنٰا لَهُ فِی الْأَلْوٰاحِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِیلاً لِکُلِّ شَیْءٍ).

سپس به او دستور دادیم که"با نهایت جدیت و قوت اراده این فرمانها را برگیر"(فَخُذْهٰا بِقُوَّةٍ).

"و به قوم خود نیز فرمان ده که بهترین آنها را انتخاب کنند"(وَ أْمُرْ قَوْمَکَ یَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهٰا).

و نیز به آنها اخطار کن که مخالفت با این فرمانها و فرار از زیر بار مسئولیتها و وظائف،نتیجه دردناکی دارد،و پایانش دوزخ است و"به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهیم داد"(سَأُرِیکُمْ دٰارَ الْفٰاسِقِینَ).

***

ص:۳۶۲

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

[۱-در الواح شرایع و قوانین نوشته بوده است]

۱-ظاهر آیه این است که خداوند،الواحی بر موسی ع نازل کرد که شرایع و قوانین تورات در آن نوشته شده بود،نه اینکه الواحی در دست موسی ع بود و فرمان خدا این دستورات در آن منعکس گردید،اما اینکه این الواح چگونه بوده؟و از چه جنس و ماده ای؟در قرآن،بحثی از آن به میان نیامده، تنها کلمه"الواح"به طور سربسته آمده است،و این کلمه جمع"لوح"است، که در اصل از ماده"لاح یلوح"به معنی ظاهر شدن و درخشیدن گرفته شده و چون با نوشتن بر روی یک صفحه،مطالب آشکار می گردد و می درخشد،به صفحه ای که بر آن چیزی می نویسند،لوح می گویند (۱)ولی در روایات و گفتار مفسران احتمالات گوناگونی پیرامون کیفیت و جنس این لوح آمده است،که چون هیچکدام جنبه قطعی نداشت از ذکر آنها خودداری شد.

***

[۲-طرز سخن گفتن خداوند با موسی]

۲-از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که خداوند با موسی ع سخن گفت،سخن گفتن خدا با موسی ع از این طریق بوده است که امواج صوتی را در فضا یا اجسام می آفرید،گاهی این امواج صوتی از لابلای"شجره وادی ایمن"، و گاهی در"کوه طور"به گوش موسی ع می رسید،و اینکه بعضی از افرادی که جمود بر الفاظ دارند پنداشته اند اینگونه آیات دلیل بر تجسم خدا است،بسیار بی اساس است.

البته شک نیست که این کلام چنان بوده است که موسی ع با شنیدن آن، شک نداشت که از طرف خداوند و برای سخن گفتن با او است،این علم برای موسی ع یا از طریق وحی و الهام حاصل شده بود و یا از قرائن دیگر.

۱- ۱) تفسیر تبیان جلد چهارم صفحه ۵۳۹.

***

[۲-طرز سخن گفتن خداوند با موسی]

۳-از تعبیر" مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْعِظَةً "چنین استفاده می شود که همه مواعظ و اندرزها و مسائل لازم در الواح موسی ع نبود،زیرا می گوید"از هر چیزی، اندرزی برای او نوشتیم"،و این به خاطر آن است که آئین موسی ع آخرین آئین و شخص موسی ع خاتم انبیاء نبود،و مسلما در آن زمان به مقدار استعداد مردم،احکام الهی نازل گشت،ولی هنگامی که مردم جهان به آخرین مرحله از تعلیمات انبیاء رسیدند،آخرین دستور که شامل همه نیازمندیهای مادی و معنوی مردم بود نازل گردید.

و از اینجا روشن می شود اینکه در بعضی از روایات در زمینه ترجیح مقام علی ع بر مقام موسی ع آمده است که علی ع آگاه به همه قرآن بود و در قرآن بیان همه چیز آمده است(نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ)در حالی که در تورات بخشی از این مسائل آمده،طبق همین مطلب است (۱).

***

[۴-در میان دستورات خوب و بد بوده]

۴-اینکه در آیه بالا می خوانیم"بهترین این دستورات را بگیرند"نه به این معنی است که در میان آنها،"بد"و"خوب"بوده است و آنها وظیفه داشته اند خوب ها را بگیرند و بدها را رها کنند،و یا"خوب"و"خوبتر"داشته،و موظف بوده اند تنها"خوبترها"را انتخاب نمایند،بلکه گاهی کلمه"افعل تفضیل" به معنی"صفت مشبهه"می آید و آیه مورد بحث ظاهرا از این قبیل است،یعنی "احسن"به معنی"حسن"است،اشاره به اینکه جمیع این دستورات حسن است و نیك.

این احتمال نیز در آیه فوق وجود دارد که احسن به همان معنی بهتر و

۱- ۱) برای توجه به این روایات به تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۶۸ مراجعه شود.

افعل تفضیل بوده باشد،اشاره به اینکه در میان این دستورات،اموری مجاز شمرده شده است(همانند قصاص)و اموری از آن بهتر معرفی شده(همانند عفو و گذشت) یعنی به پیروانت بگو که تا می توانند آنچه بهتر است انتخاب کنند،فی المثل عفو را بر قصاص(جز در موارد خاص)ترجیح دهند (۱).

***

[۵-منظور از" سَأُرِيكُمْ دارَ الْفاسِقِينَ "]

۵-در مورد جمله سَأُرِيكُمْ دارَ الْفاسِقِينَ (بزودی خانه فاسقان را به شما نشان می دهم)ظاهر این است که منظور از آن،دوزخ می باشد،که قرارگاه کسانی است که از اطاعت فرمان خدا و انجام وظائف خویش خارج شده اند.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که منظور این است که اگر با این دستورات مخالفت کنید به همان سرنوشتی گرفتار خواهید شد که قوم فرعون و فاسقان و گنهکاران دیگر،به آن گرفتار شده اند،و سرزمین شما تبدیل به دار فاسقان خواهد شد (۲).

ص: ۳۶۵

۱- ۱) این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر "احسنها"به"قوه"یا"اخذ به قوه"بازگردد،اشاره به این معنی که آنها را به بهترین نوع از جدیت و قوت و قدرت بگیرند.

۲- ۲) تفسیر المنار جلد نهم صفحه ۱۹۳.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۶ تا ۱۴۷]

اشاره

سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ اَلَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی اَلْأَرْضِ بِغَیْرِ اَلْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ اَلرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ اَلْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ (۱۴۶) وَ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقاءِ اَلْآخِرَهِ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ هَلْ یُجْزَوْنَ إِلاّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ (۱۴۷)

ترجمه:

۱۴۶-به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند از ایمان به آیات خود منصرف می سازیم(بطوری که)اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند و اگر راه هدایت را ببینند راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند راه خود انتخاب می کنند(همه اینها)به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.

۱۴۷-و کسانی که آیات ما و لقای رستاخیز را تکذیب(و انکار)کنند اعمالشان نابود می گردد آیا جز آنچه را عمل کرده اند پاداش داده می شوند.

تفسیر:

سرنوشت متکبران

بحثی که در این دو آیه آمده است در حقیقت یک نوع نتیجه گیری از آیات گذشته در زمینه سرنوشت فرعون و فرعونیان و سرکشان بنی اسرائیل است،خداوند در این آیات این حقیقت را بیان می کند که اگر فرعونیان و یا سرکشان

ص: ۳۶۶

بنی اسرائیل با مشاهده آن همه معجزات و شنیدن آن همه آیات الهی به راه نیامدند به خاطر آن است که ما افراد متکبر و خودخواه را که در برابر حق جبهه گیری می کنند-به جرم اعمالشان-از قبول حق باز می داریم و به تعبیر دیگر اصرار و ادامه به سرکشی و تکذیب آیات الهی آن چنان در فکر و روح انسان اثر می گذارد که به صورت موجودی انعطاف ناپذیر و غیر قابل نفوذ در برابر حق درمی آید.

لذا نخست می فرماید:"بزودی کسانی را که در زمین،به غیر حق تکبر ورزیدند از آیات خود،منصرف می سازیم"(سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ).

و از اینجا روشن می شود که آیه فوق،هیچگونه منافاتی با دلائل عقلی ندارد که برای توجیه آن،همانند بسیاری از مفسران،مرتکب خلاف ظاهر شویم،این یک سنت الهی است که نسبت به آنها که لجاجت و سرکشی را به آخرین حد می رسانند،توفیق هر گونه هدایت و راهیابی را سلب می کند،و به تعبیر دیگر:این خاصیت اعمال زشت خود آنها است که با توجه به انتساب همه اسباب به خدا که مسبب الاسباب نهایی است به او نسبت داده شده است.

این موضوع نه موجب جبر است و نه محذور دیگر،تا بخواهیم دست به توجیه آیه بزنیم.

ضمنا باید توجه داشت که ذکر" بِغَيْرِ الْحَقِّ "بعد از"تکبر"به عنوان تاکید است،زیرا همیشه تکبر و خود برتربینی و تحقیر بندگان خدا،بدون حق است این تعبیر همانند آیه ۶۱ از سوره بقره می باشد آنجا که می گوید: وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ (آنها که پیامبران را بناحق می کشند).

بخصوص اینکه با کلمه" فِي الْأَرْضِ "همراه است،که به معنی سرکشی و طغیان در روی زمین می آید،و مسلما چنین عملی،همیشه به غیر حق است.

سپس به سه قسمت از صفات این گونه افراد"متکبر و سرکش"و چگونگی

"سلب توفیق حق پذیری"از آنها اشاره کرده می فرماید:

"آنها اگر تمام آیات و نشانه های الهی را ببینند،ایمان نمی آورند"! (وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها).

"و نیز اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند،انتخاب نخواهند کرد"(وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً).

و به عکس"اگر راه منحرف و نادرست را ببینند،راه خود انتخاب می کنند" (وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً).

بعد از ذکر این صفات سه گانه که همگی حکایت از انعطاف ناپذیریشان در برابر حق می باشد،اشاره به دلیل آن کرده،می گوید:"اینها همه به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند"(ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ).

شک نیست که تنها با یک یا چند مرتبه،تکذیب آیات الهی،انسان استحقاق چنان سلب توفیقی پیدا نخواهد کرد،و راه توبه و بازگشت،هنوز به روی او باز است،ولی بدون شک ادامه و اصرار در این راه،او را به جایی می رساند که حس تشخیص نیک و بد و راه راست و منحرف("رشد"و"غی")از او سلب می گردد.

*** آیه بعد کیفر چنین اشخاصی را بیان کرده می گوید:"آنها که آیات ما را تکذیب کنند و لقای رستاخیز را منکر شوند اعمالشان به کلی حبط و نابود می گردد"(و الذین کذبوا بآیاتنا و لقاء الآخره حبطت اعمالهم.) "حبط"به معنی باطل و بی خاصیت نمودن عمل است،یعنی این گونه افراد حتی اگر کار خیری انجام دهند،نتیجه ای برای آنها نخواهد داشت(توضیح

ص :۳۶۸

بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره بیان کرده ایم) (۱).

و در پایان آیه چنین اضافه می کند،این سرنوشت برای آنها،جنبه انتقامی ندارد،این نتیجه اعمال خود آنها است،بلکه عین اعمال آنها است که در برابرشان مجسم شده،"آیا آنها جز اعمالی را که انجام می دادند،جزا داده می شوند"؟(هَلْ یُجْزَوْنَ إِلاّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ).

این آیه یکی دیگر از آیاتی است که دلیل بر تجسم اعمال،و حضور خود اعمال نیک و بد در قیامت می باشد.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۸ تا ۱۴۹]

اشاره

وَ اِتَّخَذَ قَوْمُ مُوسیٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوٰارٌ أَ لَمْ یَرَوْا أَنَّهُ لاٰ یُکَلِّمُهُمْ وَ لاٰ یَهْدِیهِمْ سَبِیلاً اِتَّخَذُوهُ وَ کٰانُوا ظٰالِمِینَ (۱۴۸) وَ لَمّٰا سُقِطَ فِی أَیْدِیهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قٰالُوا لَئِنْ لَمْ یَرْحَمْنٰا رَبُّنٰا وَ یَغْفِرْ لَنٰا لَنَکُونَنَّ مِنَ اَلْخٰاسِرِینَ (۱۴۹)

ترجمه:

۱۴۸-قوم موسی بعد از(رفتن)او(به میعادگاه خداوند)از زیور آلات خود گوساله ای ساختند،جسد بیروحی بود که صدای گاو داشت!آیا آنها نمی دیدند که با آنان سخن نمی گوید و به راه(راست)هدایتشان نمی کند،آن را(خدای خود) انتخاب کردند و ظالم بودند.

۱۴۹-و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد و دیدند گمراه شده اند گفتند اگر پروردگار ما،به ما رحم نکند و ما را نیامرزد به طور قطع از زیانکاران خواهیم بود.

ص:۳۶۹

۱- ۱) به تفسیر نمونه جلد دوم صفحه ۶۹ مراجعه فرمائید.

تفسیر:

اشاره

آغاز گوساله پرستی یهود

در این آیات،یکی از حوادث اسفناک و در عین حال تعجب آوری که بعد از رفتن موسی ع به میقات در میان بنی اسرائیل رخ داد،بازگو شده است و آن جریان گوساله پرستی آنها است که به دست شخصی به نام"سامری"و با استفاده از زیورآلات بنی اسرائیل،انجام گرفت.

اهمیت این داستان به اندازه ای است که قرآن در چهار سوره به آن اشاره کرده است،در سوره بقره آیه ۵۱ و ۵۴ و ۹۲ و ۹۳ و در نساء آیه ۱۵۳ و در اعراف آیات مورد بحث،و در طه آیه ۸۸ به بعد.

البته این حادثه،همانند سایر پدیده های اجتماعی،بدون زمینه و بدون مقدمه نبوده است،زیرا از یک سو بنی اسرائیل سالیان دراز در مصر شاهد گاوپرستی یا گوساله پرستی مصریان بودند،و از سوی دیگر به هنگامی که از رود نیل عبور کردند،صحنه بت پرستی(گاوپرستی)قومی که در آن سوی نیل زندگی می کردند،توجه آنها را جلب کرد،و چنان که در آیات قبل گذشت،از موسی ع تقاضای بتی همانند آنها کردند،که موسی ع شدیدا آنان را ملامت و سرزنش کرد.

تمدید میقات موسی ع از سی شب به چهل شب،نیز سبب شد که شایعه مرگ موسی ع،آن چنان که در بعضی از تفاسیر آمده بوسیله بعضی از منافقان،در میان بنی اسرائیل نشر شود.

جهل و نادانی بسیاری از این جمعیت و مهارت و زبردستی سامری در پیاده کردن نقشه خود نیز به این موضوعات کمک کرد و مجموعا سبب شد در مدت

کوتاهی اکثریت بنی اسرائیل به بت پرستی روی آورند و غوغایی اطراف گوساله به راه اندازند.

در آیه فوق،نخست چنین می گوید:"قوم موسی ع بعد از رفتن او به میقات،از زینت آلات خود گوساله ای که تنها جسد بیجانی بود با صدای مخصوص گاو برای خود انتخاب کردند"(وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسیٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوٰارٌ).

با این که این کار از سامری سرزد(چنان که آیات سوره طه گواهی می دهد) ولی این عمل به قوم موسی ع نسبت داده شده است،به خاطر اینکه عده زیادی از آنها سامری را در این کار یاری کردند،و در واقع شریک جرم او بودند، و عده بیشتری به عمل او راضی شدند.

گرچه ظاهر آیه در بدو نظر این است که همه قوم موسی ع در این کار شرکت داشتند،ولی با توجه به آیه **۱۵۹** همین سوره که می گوید وَ مِنْ قَوْمِ مُوسیٰ أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ (از قوم موسی،جمعیتی بودند که به سوی حق هدایت می کردند،و به آن توجه داشتند)استفاده می شود که منظور از آیه مورد بحث همه آنها نیست،بلکه اکثریت عظیمی از آنها،این راه را تعقیب کردند، به گواهی آیات آینده که ناتوانی هارون را از مقابله با آنها منعکس ساخته است.

***

چگونه گوساله طلایی صدا کرد؟

کلمه خوار به معنی صدای مخصوصی است که از گاو یا گوساله برمی خیزد،جمعی از مفسران معتقدند که سامری با اطلاعاتی که داشت، لوله های مخصوصی در درون سینه گوساله طلایی کار گذاشته بود که هوای

فشرده از آن خارج می شد و از دهان گوساله،صدایی شبیه صدای گاو بیرون می آمد! بعضی دیگر می گویند:گوساله را آن چنان در مسیر باد گذارده بود که بر اثر وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود،صدایی به گوش می رسید.

اما اینکه جمعی از مفسران گفته اند گوساله سامری به خاطر مقداری خاک که از زیر پای جبرئیل برداشت و در آن ریخته بود،به صورت گوساله زنده ای درآمد و صدای طبیعی سرداد،شاهدی در آیات قرآن ندارد،چنان که به خواست خدا در تفسیر آیات سوره طه خواهد آمد،و کلمه "جسدا"گواه بر این است که حیوان زنده ای نبود،زیرا در تمام مواردی که این کلمه در قرآن به کار رفته است به معنی جسم بی جان آمده است (۱).

از همه اینها گذشته،بعید به نظر می رسد که خداوند چنین قدرتی به مرد منافقی همچون سامری بدهد که بتواند کاری همانند معجزه موسی ع انجام دهد و جسم بی جانی را جاندار سازد،کاری که برای توده مردم مسلما گمراه کننده است و دلائل بطلان آن در نظرشان روشن نیست، ولی اگر گوساله به شکل یک مجسمه طلایی بوده باشد دلائل بطلان آن روشن است و تنها می تواند وسیله ای برای آزمایش افراد بوده باشد،نه چیز دیگر.

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که سامری از آنجا که می دانست قوم موسی ع سالها در محرومیت به سر می بردند و به علاوه روح مادیگری چنان که در بسیاری از نسلهای امروز آنها نیز می بینیم بر آنها غلبه داشت و برای زر و زیور احترام خاصی قائل بودند،لذا او گوساله خود را از طلا ساخت،تا توجه شیفتگان و بردگان را به سوی آن جلب کند.

۱- ۱) به آیات ۸-سوره انبیا و ۳۴-سوره ص مراجعه شود.

اما اینکه:این ملت فقیر و محروم در آن روز آن همه زر و زیورها را از کجا آورده بودند؟در روایات چنین آمده که زنان بنی اسرائیل برای بزرگداشت یکی از اعیاد خود،مقدار قابل ملاحظه ای از زیورآلات فرعونیان را به عاریت گرفته بودند و این جریان مقارن غرق و نابودی آنها واقع شد،و زیورآلات مزبور در دست بنی اسرائیل باقی ماند (۱).

***سپس قرآن به عنوان سرزنش آنها می گوید:"آیا اینها نمی دیدند که آن گوساله با آنان سخن نمی گوید و راهناییشان نمی کند؟!"(أَ لَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لاٰ يُكَلِّمُهُمْ وَ لاٰ يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً).

یعنی یک معبود واقعی حد اقل باید نیک و بد را بفهمد و توانایی بر راهنمایی و هدایت پیروان خود داشته باشد،با عبادت کنندگان خویش،سخن بگوید و آنها را به راه راست هدایت کند و طریقه عبادت را به آنها بیاموزد.

اصولا-چگونه عقل انسان اجازه می دهد که معبود بیجانی را که ساخته و پرداخته خود او است،بپرستد،حتی اگر فرضا آن زیورآلات تبدیل به گوساله واقعی هم شده باشد به هیچوجه شایسته پرستش نیست،گوساله ای که هیچ نمی فهمد و در نفهمی ضرب المثل است.

آنها در حقیقت به خودشان ظلم و ستم کردند،لذا در پایان آیه می فرماید:

"گوساله را معبود خود انتخاب کردند و ظالم و ستمگر بودند"(اِتَّخَذُوهُ وَ كٰانُوا ظٰالِمِينَ).

*** "ولی با مراجعت موسی ع و روشن شدن مسائل،بنی اسرائیل به اشتباه خود پی بردند،از کار خود نادم و پشیمان گشتند و از خدا تقاضای عفو و بخشش

۱- ۱) به مجمع البیان ذیل آیه مراجعه شود.

کردند و گفتند:اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشد به طور مسلم از زیانکاران خواهیم بود"(وَ لَمّٰا سُقِطَ فِی أَیْدِیهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قٰالُوا لَئِنْ لَمْ یَرْحَمْنٰا رَبُّنٰا وَ یَغْفِرْ لَنٰا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخٰاسِرِینَ).

جمله" وَ لَمّٰا سُقِطَ فِی أَیْدِیهِمْ "(به معنی هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد،یا هنگامی که نتیجه شوم اعمالشان به دستشان افتاد،و یا هنگامی که چاره از دست آنها ساقط شد)در ادبیات عرب کنایه از ندامت و پشیمانی است، زیرا هنگامی که واقعیات به دست انسان بیفتد و از حقیقت امر آگاه گردد، و یا به نتائج نامطلوب برسد،و یا راه چاره بر او بسته شود،طبعا پشیمان خواهد شد،بنا بر این پشیمانی از لوازم مفهوم این جمله است.

به هر حال بنی اسرائیل از کرده خویش پشیمان گشتند ولی مطلب به همین جا خاتمه نیافت،چنان که در آیات بعد خواهیم خواند.

ص:۳۷۴

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۰ تا ۱۵۱]

اشاره

وَ لَمّا رَجَعَ مُوسی إِلی قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً قالَ بِئْسَما خَلَفْتُمُونِی مِنْ بَعْدِی أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّکُمْ وَ أَلْقَی اَلْأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ قالَ اِبْنَ أُمَّ إِنَّ اَلْقَوْمَ اِسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی فَلا تُشْمِتْ بِیَ اَلْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْنِی مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِینَ (۱۵۰) قالَ رَبِّ اِغْفِرْ لِی وَ لِأَخِی وَ أَدْخِلْنا فِی رَحْمَتِکَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ اَلرّاحِمِینَ (۱۵۱)

ترجمه:

۱۵۰-و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت گفت پس از من بد جانشینانی برایم بودید(و آئین مرا ضایع کردید)آیا در فرمان پروردگارتان(و تمدید مدت میعاد او در قضاوت)عجله نمودید؟!سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت(و با عصبانیت)به سوی خود کشید،او گفت:فرزند مادرم!این گروه مرا در فشار گذاردند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند بنا بر این کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده.

۱۵۱-(موسی)گفت پروردگارا!من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت خود داخل کن و تو مهربانترین مهربانانی.

تفسیر:

اشاره

عکس العمل شدید در برابر گوساله پرستان

در این دو آیه ماجرای درگیری موسی ع با گوساله پرستان به هنگام بازگشت از میعادگاه،که در آیه گذشته تنها اشاره ای به آن شده بود تشریح

ص: ۳۷۵

گردیده،و عکس العمل شدید موسی ع که برای بیدار ساختن این جمعیت انجام داد،منعکس گردیده است.

نخست می گوید:"هنگامی که موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت و صحنه زننده و نفرت انگیز گوساله پرستی را مشاهده نمود،به آنها گفت بد جانشینانی برای من بودید و آئین مرا ضایع کردید".(وَ لَمّا رَجَعَ مُوسی إِلی قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً قالَ بِئْسَما خَلَفْتُمُونِی مِنْ بَعْدِی) (۱).

این آیه به خوبی نشان می دهد که موسی ع به هنگام بازگشت از میعادگاه پروردگار و قبل از آنکه با بنی اسرائیل روبرو بشود،خشمناک و اندوهگین بود،و این به خاطر آن است که خداوند در میعادگاه،جریان را به موسی ع گفته بود که من قوم تو را بعد از تو آزمودم،و سامری آنها را گمراه ساخت (قالَ فَإِنّا قَدْ فَتَنّا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ)(سوره طه آیه ۸۵).

سپس موسی ع به آنها گفت:"آیا در فرمان پروردگار خود،عجله نمودید"(أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّکُمْ).

گرچه مفسران در تفسیر این جمله،سخن بسیار گفته اند و احتمالات گوناگون داده اند،ولی ظاهر آیات نشان می دهد که منظور این است که شما در برابر فرمان خدا به نسبت تمدید مدت سی شب به چهل شب،عجله به خرج

۱- ۱) "اسف"آن چنان که"راغب"در"مفردات"می گوید به معنی"اندوه"توأم "با خشم"است،این کلمه گاهی به هر یک از این دو به تنهایی نیز اطلاق می شود و ریشه اصلی آن این است که انسان شدیدا از چیزی ناراحت شود،طبیعی است اگر این ناراحتی نسبت به افراد زیردست باشد به صورت خشم و نشان دادن عکس العمل خشم آلود ظاهر می شود،و اگر نسبت به افراد بالادست و کسانی که تاب مقاومت در برابر آنها نیست بوده باشد به شکل اندوه آشکار می گردد از ابن عباس نیز نقل شده که حزن و غضب(اندوه و خشم)یک ریشه دارد اگر چه لفظ آنها مختلف است.

دادیـد و در قضاوت شـتاب نمودید،نیامدن مرا دلیل بر مرگ و یا خلف وعده گرفتید،در حالی که لازم بود حد اقل کمی تامل کنید تا چند روزی بگذرد و حقیقت امر روشن گردد.

در این هنگام که موسی ع در برابر لحظاتی بحرانی و طوفانی از زندگی بنی اسرائیل قرار گرفته بود،سر تا پایش از شدت خشم برافروخته و انـدوه عمیقی بر روح او سـنگینی می کرد،و شدیـدا نگران آینـده بنی اسـرائیل بود،زیرا تخریب و فساد کار آسانی است،و گاه از دست یک نفر خرابی های بزرگی ساخته است،ولی اصلاح و ترمیم کار مشکلی است.

مخصوصـا در میـان یـک ملت نـادان و لجوج و متعصب،اگر نغمه مخـالفی سـر داده شود،برچیـدن آثـار شوم آن به این آسانی ممکن نیست.

موسـی ع در اینجا بایـد خشم شدیـد خود را آشـکار سازد و دست به بالاترین عکس العمل ها بزنـد آن چنان که افکار تخدیر شـده بنی اسـرائیل را به هم بریزد و انقلابی در آن جامعه منحرف شـده از حق ایجاد کنـد،در غیر این صورت بازگشت آنها به آسانی ممکن نیست.

قرآن عکس العمل شدیـد موسـی ع را در برابر این صـحنه و در این لحظات بحرانی و طوفانی چنین بازگو می کند"موسـی بی درنگ الواح تورات را از دست خود بیفکند و به سراغ برادرش هارون رفت و سر و ریش او را گرفت و به سوی خود کشید"! (وَ أَلْقَی الْأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ).

چنان که از آیات دیگر قرآن مخصوصا سوره طه اسـتفاده می شود علاوه بر اینها شدیدا هارون را مورد سرزنش و ملامت قرار داد و بر او بانگ زد که آیا در حفظ عقائد جامعه بنی اسرائیل کوتاهی کردی و با فرمان من مخالفت نمودی؟ (۱)

۱- ۱) سوره طه آیه ۹۲-۹۳.

در حقیقت این واکنش از یک سو روشنگر حال درونی موسی ع و التهاب و بیقراری و ناراحتی شدید او در برابر بت پرستی و انحراف آنها بود،و از سوی دیگر وسیله مؤثری برای تکان دادن مغزهای خفته بنی اسرائیل و توجه دادن آنها به زشتی فوق العاده اعمالشان.

بنا بر این اگر فرضا انداختن الواح تورات در اینجا زنندگی داشته باشد و حمله به سوی برادر کار صحیحی به نظر نرسد.اما با توجه به این حقیقت که بدون ابزار این واکنش شدید،و عکس العمل پر هیجان،هیچگاه بنی اسرائیل به اهمیت و عمق خطای خویش پی نمی بردند و ممکن بود آثار بت پرستی در اعماق ذهنشان باقی بماند،این کار نه تنها نکوهیده نبود بلکه واجب و لازم محسوب می گردید.

و از اینجا روشن می شود که ما هیچ نیازی به توجیهاتی که بعضی از مفسران برای سازش دادن واکنش موسی ع با مقام عصمت انبیاء ذکر کرده اند نمی بینیم.

زیرا می توان گفت در اینجا موسی ع به قدری ناراحت شد که در هیچ لحظه از تاریخ بنی اسرائیل چنین ناراحتی و خشم شدیدی برای او رخ نداد، چون خود را در برابر بدترین صحنه ها یعنی انحراف از خداپرستی به سوی گوساله پرستی می دید و تمام آثار را در خطر مشاهده می کرد.

بنا بر این انداختن الواح و مؤاخذه شدید برادر در چنین لحظه ای کاملا طبیعی بود.

این واکنش شدید و اظهار خشم اثر تربیتی فوق العاده ای در بنی اسرائیل گذارد،و صحنه را به کلی منقلب ساخت،در حالی که اگر موسی ع می خواست با کلمات نرم و ملایم آنها را اندرز دهد شاید کمتر سخنان او را می پذیرفتند.

سپس قرآن می گوید:هارون برای برانگیختن عواطف موسی ع و بیان بی گناهی خود گفت:"فرزند مادرم!این جمعیت نادان مرا در ضعف و اقلیت

قرار دادند آن چنان که نزدیک بود مرا به قتل برسانند بنا بر این من بیگناهم بیگناه،کاری نکن که دشمنان به شماتت من برخیزند و مرا در ردیف این جمعیت ظالم و ستمگر قرار مده"(قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کَادُوا یَقْتُلُونَنِی فَلاَ تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْدَاءَ وَ لاَ تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ).

تعبیر به"ابن ام"در این آیه و یا"یا ابن ام"در آیه ۹۴ سوره طه (فرزند مادرم)با اینکه موسی و هارون از یک پدر و مادر بودند،به خاطر تحریک عواطف موسی ع در این حال بوده است،سرانجام این جریان اثر خود را گذارد و بنی اسرائیل به زودی متوجه زشتی اعمال خویش شدند و تقاضای توبه کردند.

*** آتش خشم موسی کمی فرو نشست و به درگاه پروردگار متوجه شد و عرض کرد"پروردگارا من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت بی پایانت داخل کن، تو مهربانترین مهربانانی"(قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِأَخِی وَ أَدْخِلْنَا فِی رَحْمَتِکَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ).

تقاضای بخشش و آمرزش برای خود و برادرش نه به خاطر آن است که گناهی از آنها سرزده بلکه یک نوع خضوع به درگاه پروردگار و بازگشت به سوی او و ابراز تنفر از اعمال زشت بت پرستان و همچنین سرمشقی است برای همگان تا فکر کنند جایی که موسی و برادرش که انحرافی پیدا نکرده بودند چنین تقاضایی از پیشگاه خدا کنند،دیگران باید حساب خود را برسند و سرمشق بگیرند و رو به درگاه پروردگار آورده،از گناهان خود تقاضای عفو و بخشش کنند،و چنان که دو آیه قبل نشان می دهد،بنی اسرائیل نیز چنین کردند.

***

مقایسه ای میان تواریخ قرآن و تورات کنونی

همانطور که از آیات فوق و آیات سوره طه استفاده می شود،گوساله ای را

بنی اسرائیل ساخته نه هارون،و طبق آیات سوره طه،شخصی از میان بنی اسرائیل بنام سامری اقدام به چنین کاری کرد،اما هارون برادر و معاون و یاور موسی از پای ننشست و حد اکثر تلاش و کوشش را بکار برد،آن چنان که نزدیک بود او را به قتل برسانند.

ولی عجیب این است که تورات کنونی گوساله سازی و دعوت به بت پرستی را به هارون،برادر و جانشین و وزیر موسی ع نسبت می دهد!در فصل ۳۲ از سفر خروج تورات چنین می خوانیم:

"و هنگام دیدن قوم که موسی از فرود آمدن از کوه درنگ می نماید،آن قوم نزد هارون جمع آمده وی را گفتند که برخیز و از برای ما خدایانی بساز که در پیشاپیش ما بروند،زیرا که این موسی مردی که ما را از ملک مصر بیرون آورد نمی دانیم که وی را چه واقع شد-و هارون به ایشان گفت:گوشواره های زرینی که در گوشهای زنان و پسران و دختران شمایند،بیرون کرده نزد من بیاورید- پس تمامی قوم گوشواره های زرینی که در گوشهای ایشان بودند بیرون کرده به هارون آوردند-و آنها را از دست ایشان گرفته،آن را به آلت حکاکی تصویر نموده،از آن گوساله ای ریخته شده ساخت و گفتند که ای اسرائیل اینانند خدایان تو که تو را از زمین مصر بیرون آوردند...".

و به دنبال آن مراسمی را که هارون برای قربانی کردن در برابر این بت تعیین کرده بود بیان می کند! و سپس ضمن شرح مفصلی اشاره به بازگشت موسی ع و خشمناک شدن او و انداختن الواح تورات کرده می گوید:

"و موسی به هارون گفت که این قوم به تو چه کردند که به این گناه عظیم ایشان را مرتکب گردانیدی؟! -و هارون گفت که غضب آقایم افروخته نشود که این قوم را می دانی که

مایل به بدی هستند..."! آنچه در بالا گفته شد قسمتی از داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل در تورات کنونی با عین عبارت بود،در حالی که خود تورات اشاره به مقام برجسته هارون در فصول دیگر کرده از جمله تصریح می کند بعضی از معجزات موسی ع به دست هارون آشکار گشت(فصل هشتم از سفر خروج تورات).

و هارون را به عنوان پیغمبر از طرف موسی ع معرفی می کند(فصل هشتم از سفر خروج).

و در هر صورت برای هارون که رسما جانشین موسی ع بود و عارف به معارف شریعت او،مقام والایی قائل است،اما خرافه را ببینید که او را بت ساز و عامل بت پرستی معرفی نموده و حتی در برابر اعتراض موسی ع به هارون عذر بدتر از گناه از او نقل کرده است که چون این قوم مایل به بدی بودند من هم به بدی تشویقشان کردم!در حالی که قرآن دامان این دو رهبر را از هر گونه آلودگی به شرک و بت پرستی پاک می داند.

تنها در اینجا نیست که تاریخ قرآن مظهر پاکی انبیاء و پیامبران،و تاریخ تورات کنونی مملو از انواع اهانتها و خرافات نسبت به ساحت قدس آنها است و به عقیده ما یکی از طرق شناسایی اصالت قرآن و تحریف تورات و انجیل کنونی همین بررسی و مقایسه میان تواریخی است که در این کتب پیرامون زندگی انبیاء آمده است.

ص :۳۸۱

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۲ تا ۱۵۴]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا اَلْعِجْلَ سَيَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْمُفْتَرِينَ (۱۵۲) وَ اَلَّذِينَ عَمِلُوا اَلسَّيِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۵۳) وَ لَمّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى اَلْغَضَبُ أَخَذَ اَلْأَلْواحَ وَ فِي نُسْخَتِها هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ (۱۵۴)

ترجمه:

۱۵۲-آنها که گوساله را(معبود خود)انتخاب کردند به زودی خشم پروردگار و ذلت در زندگی دنیا به آنها می رسد،و اینچنین کسانی را که(بر خدا)افترا می بندند کیفر می دهیم.

۱۵۳-و آنها که گناه کنند و بعد از آن توبه نمایند و ایمان آورند(امید عفو او را دارند زیرا)پروردگار تو در پی آن آمرزنده و مهربان است.

۱۵۴-و هنگامی که خشم موسی فرو نشست الواح(تورات)را برگرفت و در نوشته های آن هدایت و رحمت برای آنها که از پروردگار خویش می ترسند(و از مخالفت فرمانش بیم دارند)وجود داشت.

تفسیر:

اشاره

همانطور که گفتیم واکنش شدید موسی ع سرانجام کار خود را کرد، و گوساله پرستان بنی اسرائیل که اکثریت قوم را تشکیل می دادند از کار خود پشیمان شدند،این پشیمانی در چند آیه قبل نیز(آیه ۱۴۹)منعکس است،ولی

برای اینکه تصور نشود تنها این ندامت و پشیمانی برای توبه آنها از چنین گناه عظیمی کافی بوده است،قرآن چنین اضافه می کند:

"کسانی که گوساله را معبود خود انتخاب کردند به زودی خشم پروردگار و ذلت در زندگی این جهان به آنها خواهد رسید" (إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّهٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا).

و نیز برای اینکه تصور نشود این قانون اختصاصی به آنها دارد،اضافه می کند"همه کسانی را که افترا(بر خدا)می بندند این چنین کیفر می دهیم" (وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ).

تعبیر به"اتخذوا"اشاره به این است که"بت"هیچگونه واقعیتی ندارد، تنها انتخاب و قرارداد مردم بت پرست است که به آن شخصیت و ارزش موهومی می دهد و لذا کلمه"عجل"را پشت سر این جمله می آورد،یعنی آن گوساله پس از انتخاب برای پرستش باز همان گوساله بود! اما در اینکه این"غضب"و"ذلت"چه بوده است؟قرآن در آیه فوق صریحا چیزی ذکر نکرده،و تنها با اشاره سربسته ای گذشته است،ولی ممکن است اشاره به بدبختیها و گرفتاریها و مشکلاتی بوده باشد که بعد از این ماجرا و قبل از حکومت در بیت المقدس،دامان اسرائیلیان را گرفت.

یا اشاره به ماموریت عجیب کشتار یکدیگر باشد که به عنوان کیفر و مجازات در برابر چنین گناه سنگینی به آنها داده شد که شرح آن در جلد اول همین تفسیر صفحه ۱۷۲ گذشت.

در اینجا ممکن است این سؤال پیش بیاید که ما شنیده ایم با ندامت و پشیمانی حقیقت توبه تحقق می یابد،چگونه بنی اسرائیل که از کار خود پشیمان شدند مشمول عفو خدا واقع نشدند؟! پاسخ این سؤال این است که ما هیچ دلیلی نداریم که پشیمانی به تنهایی در

همه جا کافی بوده باشد،درست است که ندامت یکی از ارکان توبه است،ولی یکی از ارکان نه همه ارکان.

گناه بت پرستی و سجده در برابر گوساله آن هم در آن مقیاس وسیع و گسترده، آن هم در آن مدت کوتاه،آن هم برای ملتی که آن همه معجزات دیده بودند گناهی نبود که به این آسانی بخشوده شود و مثلا با گفتن یک"استغفر اللّه"همه چیز پایان یابد.

بلکه باید این ملت غضب پروردگار را ببیند و طعم ذلت را در این زندگی بچشد و شلاق کیفر کسانی را که به خدا افترا می بندند به پیکر خود احساس کند تا بار دیگر به این آسانی و سادگی به فکر چنین گناه عظیمی نیفتد.

*** در آیه بعد این موضوع را تکمیل کرده و به صورت یک قانون کلی چنین می گوید:"اما آنها که اعمال بدی انجام دهند،سپس توبه کنند(و شرائط توبه همگی انجام گیرد)و ایمان خود را به خدا تجدید نمایند و از هر گونه شرک و نافرمانی بازگردند،پروردگار تو بعد از آن،آنها را می بخشد،او بخشنده و مهربان است" (وَ الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئٰاتِ ثُمَّ تٰابُوا مِنْ بَعْدِهٰا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِهٰا لَغَفُورٌ رَحِیمٌ).

***

پاسخ به دو سؤال:

۱-آیا دو آیه فوق،جمله معترضه است که در وسط داستان بنی اسرائیل به عنوان تذکری به پیامبر اسلام و مسلمانان نازل شده است و یا پیام خداوند به موسی ع بعد از ماجرای گوساله پرستی است.

بعضی از مفسران احتمال اول و بعضی احتمال دوم را پذیرفته اند،آنها که احتمال اول را پذیرفته اند،به جمله إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِهٰا لَغَفُورٌ رَحِیمٌ :"پروردگار

تو بعد از توبه آمرزنده مهربان است"استدلال کرده اند زیرا جمله بر صورت خطاب به پیامبر اسلام است،و آنها که احتمال دوم را پذیرفته اند،به جمله سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ "به زودی خشم خدا دامنشان را خواهد گرفت"که به صورت فعل مضارع آمده تمسک جسته اند.

ولی ظاهر آیات نشان می دهد که اینها قسمتی از خطاب خداوند به موسی ع به دنبال ماجرای گوساله پرستی است،و فعل مضارع"سینالهم"گواه خوبی برای این موضوع است،در حالی که هیچ مانعی ندارد"ان ربک"خطاب به موسی ع باشد (۱).

***۲-چرا ایمان در آیه فوق پس از توبه آمده است،با اینکه تا ایمان نباشد، توبه تحقق نمی پذیرد؟! پاسخ این سؤال نیز از اینجا روشن می شود که پایه های ایمان به هنگام گناه،متزلزل می گردد و یک نوع سستی پیدا می کند،تا آنجا که در روایات اسلامی می خوانیم:"شرابخوار به هنگامی که شراب می خورد ایمان ندارد، و زناکار نیز به هنگام زنا ایمان ندارد"!یعنی ایمان فروغ خود را از دست می دهد و کم نور و تاریک و کم اثر می شود.

اما هنگامی که توبه انجام گرفت بار دیگر فروغ اصلی را پیدا خواهد کرد آن چنان که گویی ایمان بار دیگر تجدید شده است.

ضمنا از اینکه در آیات فوق،تنها روی ذلت در حیات دنیا تکیه شده، چنین استفاده می شود که پس از ندامت و پشیمانی از جریان بت پرستی و چشیدن مجازاتهای این جهان،توبه بنی اسرائیل از این گناه پذیرفته شد آن چنان که کیفر آنها را در آخرت از بین برد،اگر چه بار گناهان دیگرشان که از آن توبه نکردند هم چنان بر دوش آنها سنگینی می کند.

۱- ۱) تقدیر آیه در حقیقت چنین است"قال اللّه لموسی ان الذین...."

*** آخرین آیه مورد بحث،می گوید:"هنگامی که آتش خشم موسی فرو نشست(و آن نتیجه ای را که انتظار داشت گرفت)موسی دست کرد و الواح تورات را از زمین برداشت،الواحی که نوشته های آن سراسر هدایت و رحمت بود،اما هدایت و رحمت برای کسانی که احساس مسئولیت می کردند و از خدا می ترسیدند و در برابر فرمانش تسلیم بودند"(وَ لَمّا سَکَتَ عَنْ مُوسَی الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْواحَ وَ فِی نُسْخَتِها هُدیً وَ رَحْمَهٌ لِلَّذِینَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ).

ص: ۳۸۶

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۵ تا ۱۵۶]

اشاره

وَ اِخْتٰارَ مُوسىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقٰاتِنٰا فَلَمّٰا أَخَذَتْهُمُ اَلرَّجْفَةُ قٰالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيّٰايَ أَ تُهْلِكُنٰا بِمٰا فَعَلَ اَلسُّفَهٰاءُ مِنّٰا إِنْ هِيَ إِلاّٰ فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهٰا مَنْ تَشٰاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشٰاءُ أَنْتَ وَلِيُّنٰا فَاغْفِرْ لَنٰا وَ اِرْحَمْنٰا وَ أَنْتَ خَيْرُ اَلْغٰافِرِينَ (۱۵۵) وَ اُكْتُبْ لَنٰا فِي هٰذِهِ اَلدُّنْيٰا حَسَنَةً وَ فِي اَلْآخِرَةِ إِنّٰا هُدْنٰا إِلَيْكَ قٰالَ عَذٰابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشٰاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهٰا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكٰاةَ وَ اَلَّذِينَ هُمْ بِآيٰاتِنٰا يُؤْمِنُونَ (۱۵۶)

ترجمه:

۱۵۵-و موسی از قوم خود هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید،و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت(و هلاک شدند)گفت:پروردگارا!اگر می خواستی می توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی،آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده اند(مجازات و)هلاک می سازی،این جز آزمایش تو چیز دیگر نیست که هر کس را بخواهی(و مستحق بدانی)گمراه می سازی و هر کس را بخواهی (و شایسته ببینی)هدایت می کنی،تو ولی مایی،ما را بیامرز و بر ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی.

۱۵۶-و برای ما در این دنیا و سرای دیگر نیکی مقرر دار،چه اینکه ما به سوی تو بازگشت کرده ایم،(خداوند در برابر این تقاضا به موسی)گفت:مجازاتم را به هر کس بخواهم می رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته و آن را برای آنها که پرهیزکارند و زکات را می پردازند و آنها که به آیات ما ایمان می آورند،مقرر خواهم داشت.

ص: ۳۸۷

تفسیر:

نمایندگان بنی اسرائیل در میعادگاه خدا

در آیـات فوق بـار دیگر قرآن به جریـان رفتن موسـی ع به میعادگـاه(طور) بـا جمعی از بنی اسـرائیل بازگشت نموده و قسـمت دیگری از همان حادثه را بازگو می کند:

در اینکه موسـی ع یک میقات و میعاد با پروردگار داشـته یا بیشتر در میان مفسران گفتگو است و هر کدام برای اثبات مقصود خود شواهدی از آیات قرآن ذکر کرده اند.

ولی همـانطور که ما در ذیل آیه ۱۴۲ همین سوره یـادآور شـدیم از مجموع قرائن موجود در آیات قرآن،و روایات،بیشتر چنین به نظر می رسـد که موسـی ع تنهـا یـک میقات داشـته،آنهم به اتفاق جمعی از بنی اسـرائیل بوده است در همین میقات بود که خداونـد الواح تورات را نـازل کرد و با موسـی ع سـخن گفت و نیز در همین میقات بود که بنی اسـرائیل به موسـی ع پیشـنهاد کردنـد از خدا بخواهد خود را نشان دهد،و نیز در همین جا بود که صاعقه یا زلزله ای در گرفت و موسـی ع بیهوش شد و بنی اسرائیل بر زمین افتادند،و در حدیثی که علی بن ابراهیم ع در تفسیر خود نقل کرده نیز به این موضوع تصریح شده است.

گرچه ممکن است طرز قرار گرفتن آیات این سوره در نظر بعضـی تولید اشکال کند که چگونه خداوند نخست،اشاره به میعاد موسی ع کرده،سپس داستان گوساله پرستی را ذکر می کند،بار دیگر به موضوع میعاد بازمی گردد،

ص :۳۸۸

آیا این طرز سخن با فصاحت و بلاغتی که در قرآن وجود دارد،سازگار است؟!.

ولی با توجه به اینکه قرآن یک کتاب تاریخی نیست که تسلسل حوادث را حفظ کند،بلکه یک کتاب هدایت و انسانسازی و تربیت است و در چنین کتابی گاه اهمیت موضوع ایجاب می کند که ادامه بحث یک حادثه را موقتا رها کند و به بحث لازم دیگری بپردازد و باز به ذکر حادثه اول ادامه دهد.

بنا بر این هیچ لزومی ندارد که ما آیه مورد بحث را اشاره به دنباله بحث گوساله پرستی بدانیم و بگوئیم موسی ع بار دیگر بنی اسرائیل را بعد از این ماجرا برای عذرخواهی و توبه به کوه طور برد آن چنان که بعضی از مفسران گفته اند،زیرا این احتمال گذشته از جهات دیگر از این نظر که به هلاکت این گروه که برای عذرخواهی رفته اند انجامیده،بعید به نظر می رسد،آیا ممکن است خداوند عده ای را که بنمایندگی قوم خود برای عذرخواهی به پیشگاه او رفته اند در همانجا هلاک کند؟! *** به هر حال در آیات فوق نخست می گوید:"موسی ع هفتاد نفر از قوم خود را برای میعاد ما انتخاب کرد"(وَ اخْتٰارَ مُوسیٰ قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقٰاتِنٰا).

ولی بنی اسرائیل چون کلام خدا را شنیدند،از موسی ع تقاضا کردند از او بخواهد خود را نشان دهد"در این هنگام زلزله عظیمی در گرفت،و جمعیت هلاک شدند و موسی ع مدهوش بر زمین افتاد،هنگامی که به هوش آمد عرض کرد:پروردگارا!اگر تو می خواستی می توانستی آنها و مرا پیش از این هلاک کنی"یعنی من چگونه پاسخ قوم را بگویم که بر نمایندگان آنها چنین گذشته است (فَلَمّٰا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قٰالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِیّٰایَ).

سپس گفت:پروردگارا این درخواست نابجا تنها کار جمعی از سفهای ما بود

ص :۳۸۹

"آیا ما را به خاطر کار آنها هلاک می کنی؟"(أَ تُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا).

بعضـی از مفسـران وجـود کلمه"رجفه"(لرزه)را در این آیه و وجود کلمه صـاعقه در آیه ۵۵ سوره بقره که مربوط به تقاضـای رویت پروردگار است دلیل بر تفاوت این دو میقات گرفته اند،ولی چنان که سابقا هم گفته ایم،صاعقه در بسـیاری از اوقات با لرزه شدیـد همراه است،زیرا بر اثر برخورد الکتریسـته- هـای مثبت و منفی که اولی در ابر و دومی در زمین است،جرقه عظیمی به وجود می آید که کوه ها و زمینها را به لرزه در می آورد و گاهی از هم متلاشـی می کند، در داسـتان صالح ع نیز در مورد بلائی که بر این جمعیت گنهکار نازل شد، گاهی تعبیر به"صاعقه"شده(سوره فصلت آیه ۱۷)و گاهی به"رجفه"(سوره اعراف آیه ۷۸).

و نیز بعضـی از مفسـران تعبیر بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا (به کاری که سـفهای ما کرده انـد)را دلیل بر این گرفته انـد که مجازات در اینجا به خاطر عملی بوده که از بنی اسـرائیل سـرزده(هماننـد گوساله پرستی)نه بخاطر سـخنی که در مورد تقاضای رؤیت خـدا داشتند.

پاسـخ این سـخن نیز روشن است،زیرا سـخن نیز یکی از افعـال انسـان است، و اطلاق"فعل"بر"سـخن"،چیز تازه و غیر معمولی نیست،مثلا هنگامی که می گوئیم خداوند در قیامت به همه کارهای ما پاداش و کیفر می دهد،مسلما این تعبیر،سخنان ما را نیز در بر خواهد گرفت.

سپس موسی ع به دنبال این تضرع و تقاضا از پیشگاه خدا عرضه می دارد:

"پروردگارا می دانیم این آزمایش تو بود که هر که را بخواهی(و مسـتحق ببینی)با آن گمراه می کنی و هر کس را بخواهی(و شایسته بدانی)هدایت می نمایی"(إِنْ هِيَ إِلاّ فِتْنَتُكَ).

در اینجا نیز مفسران در زمینه معنی"فتنه"سخن بسیار دارند،ولی با توجه

به اینکه "فتنه" در قرآن مجید مکرر به معنی آزمایش و امتحان آمده است، چنان که در آیه ۲۸ سوره انفال أَنَّما أَمْوالُكَمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَهٌ :"سرمایه ها و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند"(و همچنین آیه ۲ سوره عنکبوت و آیه ۱۲۶ سوره توبه)مفهوم آیه مورد بحث چندان پیچیده نیست.

زیرا بدون شک بنی اسرائیل در این صحنه با آزمایش شدیدی روبرو شدند، و خداوند به آنها نشان داد که این تقاضا(تقاضای رؤیت او)یک تقاضای بی مورد و نابجا و محال است.

و در پایان آیه موسی ع عرض می کند:"بار الها تنها تو ولی و سرپرست مایی،ما را ببخش و مشمول رحمت خود قرار ده،تو بهترین آمرزندگانی" (أَنْتَ وَلِيُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغافِرِينَ).

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که سرانجام هلاک شدگان بار دیگر زندگی را از سر گرفتند و به اتفاق موسی ع به سوی بنی اسرائیل باز- گشتند،و آنچه را دیده بودند برای آنها بازگو نمودند و به تبلیغ و ارشاد آن مردم بیخبر پرداختند.

***در آیه بعد دنباله تقاضای موسی ع از پروردگار و تکمیل مساله توبه که در آیات قبل به آن اشاره شد چنین آمده است،موسی می گوید:

"خداوندا در این جهان و در سرای دیگر نیکی برای ما مقرر بدار" (وَ اكْتُبْ لَنا فِي هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَهً وَ فِي الْآخِرَهِ).

"حسنه"به معنی هر گونه نیکی و زیبایی و خوبی است،بنا بر این همه نعمتها و همچنین توفیق عمل صالح و آمرزش و بهشت و هر گونه سعادت را شامل می شود،و دلیلی ندارد-همانند بعضی از مفسران-آن را مخصوص به یک قسمت از این مواهب بدانیم.

ص :۳۹۱

سپس دلیل این تقاضا را چنین بیان می کند:"ما به سوی تو بازگشت کرده ایم و از سخنانی که سفیهان ما گفته اند که شایسته مقام با عظمت تو نبود، پوزش طلبیده ایم"(إِنّا هُدْنا إِلَیْکَ).

"هدنا"از ماده هود(بر وزن صوت)به معنی بازگشت توأم با نرمی و آرامش است و به طوری که بعضی از لغویین گفته اند،هم بازگشت از خیر به شر را شامل می شود و هم از شر به خیر را (۱)ولی در بسیاری از موارد به معنی توبه و بازگشت به اطاعت فرمان خدا آمده است.

راغب در کتاب مفردات از بعضی نقل می کند:"که نامگذاری"قوم یهود"به این نام،بخاطر همین سخنی است که با خدا داشتند و در واقع این نام یک نوع مدح و ستایش از آنها بوده و زنده کننده خاطره بازگشت آنها به سوی خدا،سپس معنی اصلی فراموش شده و به عنوان نامی روی این قوم و ملت باقی مانده است".

ولی با توجه به اینکه بعضی دیگر از لغویین معنی آن را هر گونه بازگشت از شر به خیر و یا از خیر به شر ذکر کرده اند،می توان گفت این کلمه چندان متضمن مدح نیست بلکه ممکن است حکایت از نوسان روحی و ناپایداری اخلاقی این جمعیت کند.

بعضی دیگر از مفسران گفته اند علت نامگذاری این قوم به"یهود"ارتباطی با این سخن ندارد بلکه در اصل از ماده"یهوذا"که نام یکی از فرزندان یعقوب است گرفته شده و سپس ذال تبدیل به دال گردیده و یهودا شده و منسوب به آن یهودی می باشد (۲).

سرانجام خداوند دعای موسی ع را به اجابت می رساند و توبه او را

ص: ۳۹۲

۱- ۱) تفسیر المنار جلد ۹ صفحه ۲۲۱-او این سخن را از ابن الاعرابی نقل می کند.

۲- ۲) تفسیر ابو الفتوح جلد ۵ صفحه ۳۰۰ ذیل آیه مورد بحث.

می پذیرد، ولی نه بدون قید و شرط،بلکه با شرائطی که در ذیل آیه آمده است، می گوید:

"خداوند فرمود عذاب و کیفرم را به هر کس بخواهم(و مستحق ببینم) می رسانم"(قٰالَ عَذٰابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشٰاءُ).

بارها گفته ایم که"مشیت"در اینگونه موارد بلکه در همه موارد به معنی خواست مطلق و بدون قید و شرط نیست،بلکه خواست توأم با حکمت و شایستگیها و لیاقتها است و به این ترتیب پاسخ هر گونه اشکالی در این زمینه روشن می شود.

سپس اضافه می کند:"اما رحمت من همه چیز را در بر گرفته است" (وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ).

این رحمت واسعه پروردگار ممکن است اشاره به نعمتها و برکات دنیوی باشد که همگان را در برگرفته و بر و فاجر و نیک و بد از آن بهره می برند.

و نیز می تواند اشاره به همه رحمتهای مادی و معنوی باشد زیرا نعمتهای معنوی اختصاص به قوم و جمعیتی ندارد،هر چند شرائطی دارد که بدون آن، شامل کسی نمی شود،و به تعبیر دیگر درهای رحمت الهی به روی همگان گشوده است و این خود مردمند که باید تصمیم بگیرند و از این در وارد شوند و اگر کسانی شرائط ورود در آن را فراهم نسازند دلیل بر تقصیر خود آنها است،نه محدود بودن رحمت خدا(تفسیر دوم با مفهوم آیه و جمله ای که بعد می آید سازگارتر و مناسبتر است).

ولی برای اینکه کسانی خیال نکنند،پذیرش توبه و یا وسعت رحمت پروردگار و عمومیت آن،بی قید و شرط و بدون حساب و کتاب است،در پایان آیه اضافه می کند"من بزودی رحمتم را برای کسانی که سه کار را انجام می- دهند می نویسم،آنها که تقوا پیشه می کنند،و آنها که زکات می پردازند،و آنها که به آیات ما ایمان می آورند"(فَسَأَکْتُبُهٰا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ

وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ

) "تقوا"اشاره به پرهیز از هر گونه گناه و آلودگی است.

و زکات به معنی وسیع کلمه و طبق حدیث معروف

لکل شیء زکاه :"برای همه نعمتها و مواهب الهی،زکاتی هست"تمام اعمال نیک را شامل می شود.

و جمله و الذین هم بآیاتنا یؤمنون،ایمان به مقدسات را فرا می گیرد.

و به این ترتیب آیه مشتمل بر یک برنامه کامل و جامع است.

و اگر زکات را به معنی خصوص زکات مال تفسیر کنیم،ذکر آن از میان سایر وظائف الهی به خاطر اهمیتی است که در عدالت اجتماعی دارد.

در حدیثی از پیامبر ص چنین نقل شده است که حضرت مشغول نماز بود،شنید مرد عربی می گوید:اللهم ارحمنی و محمدا و لا ترحم معنا احدا "خداوندا تنها من و محمد ص را مشمول رحمت قرار بده و هیچکس دیگر را در این رحمت وارد مکن"!هنگامی که پیامبر ص سلام نماز را داد رو به او کرده فرمود:

لقد تحجرت واسعا! یعنی"موضوع نامحدود و وسیعی را محدود ساختی و جنبه اختصاصی به آن دادی"!اشاره به اینکه رحمت بی پایان خدا به هیچ صورت نمی تواند محدود به من و تو باشد (۱).

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

[سوره الأعراف (٧): آیه ١۵٧]

اشاره

اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ اَلرَّسُولَ اَلنَّبِیَّ اَلْأُمِّیَّ اَلَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی اَلتَّوْراهِ وَ اَلْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ اَلْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ اَلطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ اَلْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ اَلْأَغْلالَ اَلَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اِتَّبَعُوا اَلنُّورَ اَلَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (١۵٧)

ترجمه:

١۵٧-آنها که از فرستاده(خدا)پیامبر"امی"پیروی می کنند کسی که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است می یابند و آنها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد،پاکیزه ها را برای آنها حلال می شمرد،ناپاکها را تحریم می کند،و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود(از دوش و گردنشان) برمی دارد آنها که به او ایمان آوردند و حمایتش کردند و یاریش نمودند و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند آنان رستگارانند.

تفسیر:

از چنین پیامبری پیروی کنید

این آیه در حقیقت،مکمل آیه گذشته درباره صفات کسانی است که مشمول رحمت واسعه پروردگار هستند،یعنی پس از ذکر صفات سه گانه تقوی و اداء زکات و ایمان به آیات پروردگار،در این آیه صفات دیگری به عنوان توضیح برای آنها ذکر می کند و آن پیروی از پیامبر اسلام ص است،زیرا ایمان به خدا از ایمان به پیامبر ص و پیروی از مکتبش جدایی ناپذیر است،همچنین

تقوا و زکات نیز بدون پیروی از رهبری او تکمیل نمی شود.

لذا می گوید:"کسانی مشمول این رحمت می شوند که از فرستاده پروردگار پیروی کنند"(اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ).

سپس برای این رسول،شش صفت علاوه بر مقام رسالت بیان می کند:

۱-او پیامبر خدا است(النبی).

نبی به کسی گفته می شود که پیام خدا را بیان می کند و به او،وحی نازل می شود-هر چند مامور به دعوت و تبلیغ نباشد-اما رسول کسی است که علاوه بر مقام نبوت،مامور به دعوت و تبلیغ به سوی آئین خدا و ایستادگی در این مسیر می باشد.

در حقیقت رسالت مقامی است بالاتر از نبوت،بنا بر این در معنی رسالت، نبوت هم افتاده است،ولی چون آیه در مقام تشریح و توضیح و تفصیل پیامبر ص است،آن دو را مستقلا ذکر کرده.در واقع آنچه به طور سربسته در مفهوم رسول افتاده،به صورت مستقل و روشن به عنوان تجزیه و تحلیل صفات او ذکر شده است.

۲-پیامبری که درس نخوانده و از میان توده جمعیت برخاسته،از سرزمین مکه ام القری،کانون اصلی توحید طلوع کرده است(الامی).

درباره مفهوم"امی"که از ماده"ام"بمعنی مادر یا"امت"به معنی جمعیت گرفته شده است در میان مفسران گفتگو است،جمعی آن را به معنی درس نخوانده می دانند،یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب استادی را ندیده است،و بعضی آن را به معنی کسی که از میان امت و توده مردم برخاسته،نه از میان اشراف،و مترفین و جباران،و بعضی به مناسبت اینکه مکه را"ام القری"می گویند این کلمه را مرادف"مکی"دانسته اند.

روایات اسلامی که در منابع مختلف حدیث وارد شده نیز بعضی آن را

به معنی درس نخوانده و بعضی آن را به معنی مکی تفسیر کرده اند (۱).

ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه"امی"اشاره به هر سه مفهوم بوده باشد و بارها گفته ایم که استعمال یک لفظ در چند معنی،هیچگونه مانعی ندارد،و در ادبیات عرب شواهد فراوانی برای این موضوع وجود دارد.(درباره امی بودن پیامبر ص بعد از تکمیل تفسیر این آیه مشروحا بحث خواهیم کرد).

۳-"پیامبری که صفات و علامات و نشانه ها و دلائل حقانیت او را در کتب آسمانی پیشین(تورات و انجیل)مشاهده می کنند" (اَلَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ).

در زمینه وجود بشارات مختلف در کتب عهدین(تورات و انجیل)حتی تورات و انجیل تحریف یافته کنونی نیز پس از تکمیل تفسیر این آیه بحث جداگانه خواهیم داشت.

۴-"پیامبری که محتوای دعوت او با فرمان عقل کاملا سازگار است،به نیکیها و آنچه خرد آن را می شناسد و نزدش معروف است،دعوت می کند،و از بدیها و زشتیها و آنچه خرد ناشناس می شمرد،نهی می نماید"(یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ).

۵-محتوای دعوت او با فطرت سلیم هم آهنگ است،"طیبات و آنچه را طبع سلیم می پسندد،برای آنها حلال می شمرد،و آنچه خبیث و تنفرآمیز می باشد بر آنها تحریم می کند"(وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ).

۶-او بسان مدعیان دروغین نبوت و رسالت که هدفشان به زنجیر کشیدن توده های مردم و استعمار و استثمار آنها است،نیست،نه تنها بندی بر آنها نمی گذارد،بلکه"بارها را از دوش آنان برمی دارد،و غل و زنجیرهایی را که

۱- ۱) برای اطلاع از این روایات به تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۷۸ و ۷۹ و تفسیر روح المعانی جلد ۹ صفحه ۷۰ ذیل آیه مورد بحث مراجعه فرمائید.

بر دست و پا و گردنشان سنگینی می کرد،می شکند(وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلاٰلَ الَّتِی کٰانَتْ عَلَیْهِمْ) (۱).

و چون این صفات ششگانه به ضمیمه مقام رسالت که مجموعا هفت صفت می شود،رویهمرفته نشانه روشن و دلیل آشکاری بر صدق دعوت او است اضافه می کند:"کسانی که به او ایمان بیاورند و مقامش را بزرگ بشمرند و او را در ابلاغ رسالتش یاری کنند،و از نور آشکاری که با او نازل شده یعنی قرآن مجید پیروی کنند،بدون شک چنین افرادی رستگارانند"(فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

"عزروه"از ماده"تعزیر"به معنی حمایت و یاری کردن آمیخته با احترام و بزرگداشت است،و بعضی گفته اند که اصل آن به معنی،"منع و جلوگیری" است،اگر جلوگیری از دشمن باشد،مفهوم آن یاری کردن است،و اگر جلوگیری از گناه باشد،مفهوم آن مجازات و تنبیه است،و لذا به مجازاتهای خفیف تعزیر می گویند.

قابل توجه اینکه در آیه فوق به جای"انزل الیه"" أُنْزِلَ مَعَهُ "(با او نازل گردید)آمده است،در حالی که می دانیم شخص پیامبر ص نزولی از آسمان نداشت،ولی چون نبوت و رسالت او همراه قرآن از طرف خدا نازل شد، تعبیر به"معه"شده است.

در اینجا به چند موضوع مهم باید توجه داشت:

***

ص :۳۹۸

---

۱ – ۱) "اصر"در اصل به معنی نگهداری و محبوس کردن است،و به هر کار سنگینی که انسان را از فعالیت باز می دارد"اصر"گفته می شود،اگر عهد و پیمان و یا مجازات و کیفر را"اصر"می گویند به خاطر محدودیتهایی است که برای انسان ایجاد می کند.

۱-پنج دلیل برای نبوت در یک آیه در هیچیک از آیات قرآن دلائل حقانیت دعوت پیامبر اسلام ص همانند آیه فوق یک جا بیان نشده است،اگر درست در صفات هفتگانه ای که خداوند در این آیه برای پیامبرش ذکر کرده دقت کنیم،پنج دلیل روشن برای اثبات نبوت او خواهیم یافت.

نخست اینکه او "امی "بود و درس نخوانده،اما با اینحال کتابی آورد که نه تنها سرنوشت مردم حجاز را دگرگون ساخت،بلکه نقطه بازگشت مهمی در تاریخ بشریت بود،حتی آنها که او را به نبوت نپذیرفته اند در عظمت کتاب و تعلیماتش تردید ندارند،آیا از یک انسان درس نخوانده،و مکتب ندیده، و پرورش یافته یک محیط جهل و بربریت روی حسابهای عادی ممکن است چنین کاری انجام پذیرد؟.

دوم اینکه دلائل نبوت او با تعبیرات مختلف در کتب آسمانی پیشین وجود دارد آن چنان که انسان را به حقانیت او مطمئن می سازد،بشاراتی در آنها آمده است که تنها بر او تطبیق می گردد.

سوم اینکه محتویات دعوت او با عقل و خرد سازگار است،زیرا دعوت به معروف و نهی از منکرات و زشتیها می کند،و این موضوع با مطالعه تعلیماتش به خوبی روشن است.

چهارم محتویات دعوت او با طبع سلیم و فطرت هماهنگ است.

پنجم اگر او از طرف خدا نبود،حتما به خاطر منافع خویش دست به چنین کاری می زد و در این صورت نه تنها نباید غل و زنجیرها را از مردم بگشاید بلکه باید آنها را هم چنان در جهل و بیخبری نگهدارد تا بهتر بتواند آنها را استثمار کند،در حالی که می بینیم او زنجیرهای گران را از دست و پای بشریت گشود:

زنجیر جهل و نادانی از طریق دعوت پی گیر و مستمر به علم و دانش.

زنجیر بت پرستی و خرافات از راه دعوت به توحید.

زنجیر انواع تبعیضات و زندگی طبقاتی از طریق دعوت به اخوت دینی و برادری اسلامی،و مساوات در برابر قانون.

و زنجیرهای دیگر،هر یک از اینها به تنهایی دلیلی است بر حقانیت دعوت او و مجموع آنها دلیلی روشنتر.

***

۲-چگونه پیامبر امی بود؟

درباره مفهوم"امی"همانطور که در بالا گفته شد،سه احتمال معروف وجود دارد،نخست اینکه به معنی درس نخوانده است، دوم اینکه به معنی کسی است که در سرزمین مکه تولد یافته و از مکه برخاسته است،سوم به معنی کسی است که از میان امت و توده مردم قیام کرده است،ولی معروفتر از همه تفسیر اول است که با موارد استعمال این کلمه نیز سازگارتر می باشد،و همانگونه که گفتیم ممکن است هر سه معنی با هم مراد باشد.

در اینکه پیامبر اسلام ص به مکتب نرفت و خط ننوشت،در میان مورخان بحثی نیست و قرآن نیز صریحا در آیه ۴۸ سوره عنکبوت درباره وضع پیامبر ص قبل از بعثت می گوید وَ مٰا کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتٰابٍ وَ لاٰ تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لاَرْتٰابَ الْمُبْطِلُونَ :"پیش از این نه کتابی می خواندی و نه با دست خود چیزی می نوشتی تا موجب تردید دشمنانی که می خواهند سخنان ترا ابطال کنند گردد".

اصولا در محیط حجاز به اندازه ای باسواد کم بود که افراد باسواد کاملا معروف و شناخته شده بودند،در مکه که مرکز حجاز محسوب می شد تعداد کسانی که از مردان می توانستند بخوانند و بنویسند از ۱۷ نفر تجاوز نمی کرد

و از زنان تنها یک زن بود که سواد خواندن و نوشتن داشت (۱).

مسلما در چنین محیطی اگر پیامبر ص نزد معلمی خواندن و نوشتن را آموخته بود کاملا معروف و مشهور می شد.و به فرض اینکه نبوتش را نپذیریم او چگونه می توانست با صراحت در کتاب خویش این موضوع را نفی کند؟آیا مردم به او اعتراض نمی کردند که درس خواندن تو مسلم است،این قرینه روشنی بر امی بودن او است.

و در هر حال وجود این صفت در پیامبر ص تاکیدی در زمینه نبوت او بود تا هر گونه احتمالی جز ارتباط به خداوند و جهان ما وراء طبیعت در زمینه دعوت او منتفی گردد.

این در مورد دوران قبل از نبوت و اما پس از بعثت نیز در هیچیک از تواریخ نقل نشده است که او خواندن و نوشتن را از کسی فرا گرفته باشد،بنا بر این به همان حال امی بودن تا پایان عمر باقی ماند.

ولی اشتباه بزرگی که باید در اینجا از آن اجتناب کرد این است که درس نخواندن غیر از بی سواد بودن است و کسانی که کلمه"امی"را به معنی "بی سواد"تفسیر می کنند،گویا توجه به این تفاوت ندارند.

هیچ مانعی ندارد که پیامبر ص به تعلیم الهی،"خواندن"-یا-"خواندن و نوشتن"را بداند،بی آنکه نزد انسانی فرا گرفته باشد،زیرا چنین اطلاعی بدون تردید از کمالات انسانی است و مکمل مقام نبوت است.

شاهد این سخن آن است که در روایاتی که از امامان اهل بیت ع نقل شده می خوانیم:پیامبر ص می توانست بخواند و یا هم توانایی خواندن داشت و هم توانایی نوشتن (۲).

۱- ۱) فتوح البلدان بلاذری ط مصر صفحه ۴۵۹.

۲- ۲) تفسیر برهان جلد چهارم صفحه ۳۳۲ ذیل آیات اول سوره جمعه.

اما برای اینکه جایی برای کوچکترین تردید برای دعوت او نماند از این توانایی استفاده نمی کرد.

و اینکه بعضی گفته اند توانایی بر خواندن و نوشتن،کمالی محسوب نمی شود،بلکه این دو علم کلیدی برای رسیدن به کمالات علمی هستند نه علم واقعی و کمال حقیقی پاسخش در خودش نهفته است،زیرا آگاهی از وسیله کمالات خود نیز کمالی است روشن.

ممکن است گفته شود در دو روایت که از ائمه اهل بیت ع نقل شده، صریحا تفسیر"امی"به درس نخوانده،نفی گردیده است،و تنها به معنی کسی که به"ام القری"(مکه)منسوب است،تفسیر شده (۱).

در پاسخ می گوئیم یکی از این دو روایت به اصطلاح"مرفوعه"است و سند آن فاقد ارزش،و روایت دوم از"جعفر بن محمد صوفی"نقل شده که از نظر علم رجال شخص مجهولی است.

و اما اینکه بعضی تصور کرده اند که آیه دوم سوره جمعه يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ و آیات دیگری که به این مضمون است،دلیل بر آن است که پیامبر ص قرآن را از روی نوشته بر مردم می خواند کاملا اشتباه است،زیرا تلاوت هم به خواندن از روی نوشته گفته می شود و هم به خواندن از حفظ،کسانی که قرآن یا اشعار یا ادعیه را از حفظ می خوانند، تعبیر به تلاوت در مورد آنها بسیار فراوان است.

از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می گیریم که:

۱-پیامبر ص به طور قطع،نزد کسی خواندن و نوشتن را فرا نگرفته بود،و به این ترتیب یکی از صفات او این است که نزد استادی درس نخوانده است.

ص:۴۰۲

۱- ۱) تفسیر برهان جلد ۴ صفحه ۳۳۲ و تفسیر نور الثقلین جلد ۲ ص ۷۸ ذیل آیه مورد بحث.

۲-هیچگونه دلیل معتبری در دست نداریم که پیامبر ص قبل از نبوت یا بعد از آن "عملا" چیزی را خوانده یا نوشته باشد.

۳-این موضوع منافاتی با آن ندارد که پیامبر ص به تعلیم پروردگار قادر بر خواندن یا نوشتن بوده باشد.

***

بشارت ظهور پیامبر در کتب عهدین

گرچه شواهد قطعی تاریخی و همچنین محتویات کتب مقدسه یهود و نصاری (تورات و اناجیل)نشان می دهد که اینها کتابهای آسمانی نازل شده بر موسی و عیسی ع نیستند و دست تحریف به سوی آنها دراز شده است بلکه بعضی از میان رفته اند و آنچه امروز به نام کتب مقدسه در میان آنها است مخلوطی است از زائیده های افکار بشری و قسمتی از تعلیماتی که بر موسی ع و عیسی ع نازل گردیده و در دست شاگردان بوده (۱).

بنا بر این اگر جمله هایی که صراحت کامل درباره بشارت ظهور پیامبر اسلام ص داشته باشد در آنها دیده نشود جای تعجب نخواهد بود.

ولی با این حال در همین کتب تحریف یافته عباراتی دیده می شود که اشاره قابل ملاحظه ای به ظهور این پیامبر بزرگ دارد که جمعی از دانشمندان ما آنها را در کتابها یا مقاله هایی که در این موضوع نگاشته اند جمع آوری نموده،و چون ذکر آن همه بشارات و بحث و گفتگو پیرامون دلالت آنها بطول می انجامد ما تنها به چند قسمت به عنوان نمونه اشاره می کنیم.

۱-در تورات سفر تکوین فصل ۱۷ شماره ۱۷ تا ۲۰ چنین می خوانیم:

"و ابراهیم به خدا گفت که ای کاش اسماعیل در حضور تو زندگی نماید...و در

۱- ۱) برای آگاهی بیشتر بر مدارک این سخن به کتاب "رهبر سعادت یا دین محمد" و کتاب "قرآن و آخرین پیامبر" مراجعه فرمائید.

حق اسماعیل(دعای)ترا شنیدم اینک به او برکت دادم و او را بارور گردانیده به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهد نمود و او را امت عظیمی خواهم نمود".

۲-در سفر پیدایش باب ۴۹ شماره ۱۰ می خوانیم:

"عصای سلطنت از یهودا و فرمانفرمایی از پیش پایش،نهضت خواهد نمود تا وقتی که"شیلوه"بیاید که به او امتها جمع خواهد شد".

قابل توجه اینکه یکی از معانی شیلوه-طبق تصریح مستر هاکس در کتاب قاموس مقدس-فرستادن می باشد و با کلمه"رسول"یا رسول اللّه موافق است.

۳-در انجیل یوحنا باب ۱۴ شماره ۱۵ و ۱۶ چنین می خوانیم:"اگر شما مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهد ماند".

۴-و در همان انجیل یوحنا باب ۱۵ شماره ۲۶ می خوانیم:"و چون آن تسلی دهنده بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید او درباره من شهادت خواهد داد".

۵-و نیز در همان انجیل یوحنا باب ۱۶ شماره ۷ به بعد می خوانیم:"لیکن به شما راست می گویم که شما را مفید است که من بروم که اگر من نروم آن تسلی دهنده به نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد...

اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود، زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شما را به آینده خبر خواهد داد" (۱).

ص :۴۰۴

۱- ۱) تمام عباراتی که در بالا از کتب عهد قدیم و جدید ذکر شد از ترجمه فارسی است که در سال ۱۸۷۸ در لندن زیر نظر جمعی از مترجمین معروف مسیحی از اصل زبان عبری به زبان فارسی برگردانده شده است،نقل کردیم.

نکته شایان توجه اینکه:در اناجیل فارسی در جمله های بالا که از انجیل یوحنا است کلمه"تسلی دهنده"آمده،ولی در انجیل عربی چاپ لندن(مطبعه ویلیام وطس-سال ۱۸۵۷)به جای آن"فارقلیطا"ذکر شده است.

[سوره الأعراف (۷): آیه ۱۵۸]

اشاره

قُلْ یا أَیُّهَا اَلنّاسُ إِنِّی رَسُولُ اَللّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً اَلَّذِی لَهُ مُلْکُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ اَلنَّبِیِّ اَلْأُمِّیِّ اَلَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اِتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸)

ترجمه:

۱۵۸-بگو:ای مردم!من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم،همان خدایی که حکومت آسمانها و زمین از آن او است،معبودی جز او نیست،زنده می کند و می میراند پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش،آن پیامبر درس نخوانده ای که ایمان به خدا و کلماتش دارد و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

تفسیر:

دعوت جهانی پیامبر

در حدیثی از امام مجتبی ع چنین می خوانیم:عده ای از یهود نزد پیامبر ص آمدند و گفتند:ای محمد تویی که گمان می بری فرستاده خدایی و همانند موسی ع بر تو وحی فرستاده می شود؟! پیامبر ص کمی سکوت کرد،سپس فرمود:آری منم سید فرزندان آدم و به این افتخار نمی کنم،من خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزکاران و فرستاده پروردگار جهانیانم.

ص :۴۰۵

آنها سؤال کردند به سوی چه کسی؟به سوی عرب یا عجم یا ما؟ خداوند آیه فوق را نازل کرد،و رسالت پیامبر ص را به تمام جهانیان با صراحت در ضمن آن شرح داد" (۱).

ولی با این حال پیوند و ارتباط آیه با آیه قبل در زمینه صفات پیامبر ص و دعوت به پیروی از آئین او جای انکار نیست.

نخست به پیامبر ص دستور می دهد:"بگو ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم"(قُلْ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً).

این آیه همانند آیات بسیاری دیگر از قرآن مجید،دلیل روشنی بر جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام ص است.

در آیه ۲۸ سوره سبا نیز می خوانیم وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ کَافَّةً لِلنّاسِ :"ترا جز به سوی همه مردم نفرستادیم".

و در آیه ۱۹ سوره انعام می خوانیم: وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ :"این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که قرآن به آنها می رسد انذار کنم".

و در آغاز سوره فرقان می خوانیم: تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلیٰ عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً :"پاینده و برقرار است خداوندی که قرآن را بر بنده اش فرستاد که جهانیان را از مسئولیتهایشان بیم دهد".

اینها نمونه آیاتی است که گواه جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام ص است و در این باره باز هم به خواست پروردگار ذیل آیه ۷ سوره شوری بحث خواهیم کرد،و در ذیل آیه ۹۲ سوره انعام نیز بحث نسبتا مشروحی در این زمینه داشتیم (۲)سپس خدایی را که پیامبر ص به سوی او دعوت می کند با سه صفت معرفی می کند:

ص: ۴۰۶

۱- ۱) نقل از کتاب مجالس(طبق نقل تفسیر صافی ذیل آیه فوق).

۲- ۲) تفسیر نمونه جلد پنجم صفحه ۳۴۴.

"خداوندی که حکومت آسمانها و زمینها از آن او است"(اَلَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

"خداوندی که معبودی شایسته پرستش جز او وجود ندارد"(لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ).

"خداوندی که زنده می کند و می میراند و نظام حیات و مرگ به فرمان او است" (یُحیِی وَ یُمِیتُ).

و به این ترتیب،الوهیت غیر خالق آسمان و زمین،و هر گونه بت،و همچنین تثلیث مسیحیت را نفی می کند،و نیز قدرت پروردگار را بر رسالت جهانی پیامبر ص و توانایی او را بر امر معاد تاکید می کند.

و در پایان از همه مردم جهان دعوت می کند که"به خدا و فرستاده او پیامبر درس نخوانده و قیام کننده از میان توده های جمعیت،ایمان بیاورند"(فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ).

"پیامبری که تنها دیگران را دعوت به این حقایق نمی کند،بلکه در درجه اول خودش به آنچه می گوید،یعنی به خدا و سخنان او ایمان دارد"(اَلَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ کَلِمٰاتِهِ).

نه تنها آیاتی را که بر خودش نازل شده می پذیرد،بلکه تمام کتب راستین انبیاء پیشین را نیز می پذیرد.

ایمان او به آئینش که از خلال اعمال و رفتارش آشکار است،خود دلیل روشنی بر حقانیت او است،زیرا عمل یک گوینده،نشان می دهد که تا چه اندازه به گفته خود مؤمن است،و ایمان او به گفتارش یکی از نشانه های صدق و راستگویی او است،تمام تاریخ پیامبر ص به این حقیقت گواهی می دهد،که او بیش از همه به تعلیمات خویش و آیات قرآن پای بند بود و ایمان داشت.

آری"از چنین پیامبری باید پیروی کنید،تا نور هدایت در قلب شما بتابد و در مسیر سعادت قرار گیرید"(وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ).

اشاره به اینکه ایمان به تنهایی کافی نیست،بلکه در صورتی مفید خواهد بود که با پیروی عملی تکمیل گردد.

جالب توجه اینکه آیه فوق در مکه نازل شده است که در آن روز پیروان اسلام،در اقلیت شدیدی قرار داشتند،آن چنان که شاید کمتر کسی احتمال می داد پیامبر ص حتی بر مکه مسلط شود،تا چه رسد به جزیره عرب و یا قسمت مهم دنیا.

بنا بر این کسانی که فکر می کنند پیامبر اسلام ص نخست مدعی رسالت بر مکه بود و هنگامی که آئینش بالا گرفت به فکر تسلط بر حجاز افتاد و سپس در فکر کشورهای دیگر فرو رفت و نامه به سلاطین دنیا نوشت و اعلام جهانی بودن آئینش را کرد پاسخ همه آنها را آیه فوق که در مکه نازل شده است می دهد، و می گوید:او از آغاز کار دعوت جهانی خود را آشکار ساخت.

ص :۴۰۸

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۰]

اشاره

وَ مِنْ قَوْمِ مُوسىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹) وَ قَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَماً وَ أَوْحَيْنَا إِلىٰ مُوسىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۶۰)

ترجمه:

۱۵۹-و از قوم موسی گروهی به سوی حق هدایت می کنند و حاکم به حق و عدالتند.

۱۶۰-و آنها را به دوازده گروه که هر یک شاخه ای(از دودمان اسرائیل)بودند تقسیم کردیم و هنگامی که موسی تقاضای آب(برای قوم تشنه کامش در بیابان)کرد به او وحی فرستادیم که عصای خود را بر سنگ بزن ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون ریخت آن چنان که هر گروه چشمه خود را می شناختند و ابر را بر سر آنها سایبان ساختیم و بر آنها"من"و"سلوی"فرستادیم(و به از آنان گفتیم)از روزیهای پاکیزه که به شما داده ایم بخورید(و سپاس خدا را بجا آورید ولی آنها نافرمانی و ستم کردند)اما به ما ستم نکردند لکن به خودشان ستم نمودند.

تفسیر گوشه ای از نعمتهای خدا به بنی اسرائیل

در آیات فوق باز سخن پیرامون بنی اسرائیل و سرنوشت و رویدادهای تاریخ آنها است.

در آیه نخست اشاره به واقعیتی می کند که شبیه آن را در قرآن دیده ایم

واقعیتی که حکایت از روح حق طلبی قرآن دارد،و آن احترام به موقعیت اقلیتهای صالح است یعنی:چنان نبود که بنی اسرائیل یکپارچه فاسد و مفسد باشند و این نژاد عموما مردمی گمراه و سرکش معرفی شوند،بلکه در برابر اکثریت مفسده جو،اقلیتی وجود داشتند صالح و ناهماهنگ با کارهای اکثریت،قرآن برای این اقلیت صالح اهمیت خاصی قائل شده است و می گوید:"از قوم موسی ع گروهی هستند که دعوت به سوی حق می کنند و حاکم به حق و عدالتند"(وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ).

این آیه ممکن است اشاره به گروه کوچکی باشد که تسلیم در برابر سامری و دعوت او نشدند و همه جا حامی و طرفدار مکتب موسی ع بودند و یا گروه های صالح دیگری که بعد از موسی ع بروی کار آمدند.

ولی این معنی با ظاهر آیه چندان سازگار نیست،زیرا" يَهْدُونَ " و" يَعْدِلُونَ "فعل مضارع است و حد اقل حکایت از زمان حال یعنی عصر نزول قرآن می کند و وجود چنین گروهی را در آن زمان اثبات می نماید،مگر اینکه کلمه"کان"در تقدیر بگیریم،تا آیه اشاره به زمان گذشته بوده باشد و می دانیم تقدیر گرفتن بدون وجود قرینه خلاف ظاهر است.

و نیز می تواند ناظر به اقلیتی از یهود که در عصر پیامبر ص می زیستند بوده باشد همانها که تدریجا و پس از مطالعه کافی روی دعوت پیامبر ص سرانجام اسلام را پذیرفتند و در جمع مسلمانان راستین و حامیان مخلص درآمدند،این تفسیر با ظاهر آیه و فعل مضارع که در آن به کار رفته است هماهنگتر است.

و اینکه در پاره ای از روایات شیعه و اهل سنت وارد شده که این آیه اشاره به گروه کوچکی است از بنی اسرائیل که در ما وراء چین زندگی دارند،زندگی عادلانه و توأم با تقوا و خداشناسی و خداپرستی،علاوه بر اینکه با آنچه از وضع جهان آگاهیم سازگار نیست و تواریخ موجود این موضوع را تایید نمی کند،

ص :۴۱۰

احادیث مزبور از حیث سند معتبر نمی باشد،و نمی توان به عنوان یک حدیث صحیح طبق قواعد علم رجال روی آنها تکیه کرد.

*** در آیه بعد اشاره به چند قسمت از نعمتهای خدا بر بنی اسرائیل می کند.

نخست می گوید:"ما آنها را به دوازده گروه تقسیم کردیم"(تا نظمی عادلانه و دور از برخوردهای خشونت آمیز در میانشان حکومت کند)(وَ قَطَّعْنٰاهُمُ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ أَسْبٰاطاً أُمَماً).

روشن است هنگامی که یک ملت دارای تقسیم بندیهای صحیح و منظم بوده باشد،و هر بخش و یا هر گروه تحت رهبری رهبر لایقی قرار گیرد،اداره آنها آسانتر و رعایت عدالت در میانشان سهلتر خواهد بود،و به همین دلیل تمام کشورهای جهان می کوشند از این اصل پیروی کنند.

کلمه"اسباط"جمع"سبط"(بر وزن ثبت و همچنین بر وزن سفت) در اصل به معنی توسعه و گسترش چیزی به آسانی و راحتی است،سپس به فرزندان -مخصوصا نوه ها-و شاخه های یک فامیل،سبط و اسباط گفته شده است.

در اینجا منظور از اسباط همان تیره های بنی اسرائیل است که هر کدام از یکی از فرزندان یعقوب ع منشعب شده بودند.

نعمت دیگر اینکه هنگامی که بنی اسرائیل در بیابان سوزان،به سوی بیت المقدس در حرکت بودند و گرفتار عطش سوزان و تشنگی خطرناکی شدند، و از موسی ع تقاضای آب کردند،"به او وحی فرستادیم که عصایت را بر سنگ بزن و او چنین کرد،ناگهان دوازده چشمه از سنگ جوشید"(وَ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ مُوسیٰ إِذِ اسْتَسْقٰاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصٰاکَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتٰا عَشْرَةَ عَیْناً).

و آن چنان این چشمه ها در میان آنها تقسیم شد"که هر کدام به خوبی چشمه خود را می شناختند"(قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُنٰاسٍ مَشْرَبَهُمْ).

از این جمله استفاده می شود که این دوازده چشمه که از آن صخره عظیم جوشید نشانه ها و تفاوتهایی داشته است،آن چنان که هر کدام از اسباط بنی اسرائیل چشمه خود را می شناختند و این خود سبب می شد که اختلافی در میان آنها بروز نکند و نظم و انضباط حکمفرما گردد و آسانتر سیراب شوند.

نعمت دیگر اینکه در آن بیابان سوزان که پناهگاهی وجود نداشت،"ابر را بر سر آنها سایه افکن ساختیم"(وَ ظَلَّلْنا عَلَیْهِمُ الْغَمامَ).

بالآخره چهارمین نعمت این بود که"من و سلوی را به عنوان دو غذای لذیذ و نیروبخش بر آنها فرستادیم "(وَ أَنْزَلْنا عَلَیْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی).

درباره"من"و"سلوی"این دو غذای مطبوع و مفید که خداوند به بنی اسرائیل در آن بیابان ارزانی داشت،مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند که ما در جلد اول همین تفسیر ذیل آیه ۵۷ سوره بقره بیان کردیم و گفتیم بعید نیست که"من"یک نوع عسل طبیعی بوده که در دل کوه های مجاور وجود داشته و یا شیره های مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان می روئیده ظاهر می شده است،و"سلوی"یک نوع پرنده حلال گوشت شبیه به- کبوتر بوده است (۱).

و به آنها گفتیم"از غذاهای پاکیزه ای که در اختیار شما گذارده ایم بخورید" (و فرمان خدا را به کار بندید)(کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ).

اما آنها خوردند و کفران و ناسپاسی کردند،آنها"به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم روا داشتند"(وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ) باید توجه داشت که مضمون این آیه با تفاوت مختصری،در سوره بقره آیات ۵۷ و ۶۰ آمده است،منتهی در آنجا به جای"انبجست"،"انفجرت".

آمده است،و به عقیده جمعی از مفسران تفاوت این دو عبارت در این است که

۱- ۱) توضیح بیشتر درباره"من و سلوی"را در جلد اول تفسیر نمونه از صفحه ۱۷۸ تا ۱۸۰ مطالعه فرمائید.

که"انفجرت"به معنی"بیرون ریختن آب با فشار و کثرت"است،ولی "انبجست"به معنی"بیرون ریختن آب بطور مختصر و کم"است،و این تفاوت شاید اشاره به آن است که چشمه های آب ناگهانی از آن صخره عظیم بیرون نریخت تا مایه وحشت گردد،و توانایی کنترل آن را نداشته باشند بلکه نخست به آرامی بیرون ریخت و سپس گسترش پیدا کرد و به حد وفور رسید.

بعضی دیگر از مفسران معتقدند که این دو کلمه هر دو به یک مفهوم است.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۱ تا ۱۶۲]

اشاره

وَ إِذْ قِيلَ لَهُمُ اُسْكُنُوا هٰذِهِ اَلْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهٰا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئٰاتِكُمْ سَنَزِيدُ اَلْمُحْسِنِينَ (۱۶۱) فَبَدَّلَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ اَلَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَظْلِمُونَ (۱۶۲)

ترجمه:

۱۶۱-و(به خاطر بیاورید)هنگامی را که به آنها گفته شد در این قریه(بیت المقدس) ساکن شوید و از هر جا(و بهر کیفیت)بخواهید از آن بخورید(و بهره گیرید) و بگوئید خداوندا!گناهان ما را بریز،و از در(بیت المقدس)با تواضع وارد شوید،اگر چنین کنید گناهان شما را می بخشیم و نیکوکاران را پاداش بیشتر خواهیم داد.

۱۶۲-اما کسانی که از آنها ظلم و ستم(بر خویشتن)کردند این سخن(و آن برنامه ها) را دگرگون ساختند و غیر از آنچه به آنها گفته شده بود انجام دادند لذا بخاطر ستمی که روا داشتند بلائی از آسمان بر آنها فرستادیم.

ص:۴۱۳

تفسیر:

اشاره

در تعقیب آیات گذشته در این دو آیه اشاره به قسمت دیگری از مواهب پروردگار به بنی اسرائیل و طغیانگری آنان در برابر این مواهب شده است.

نخست می گوید:"به خاطر بیاورید هنگامی را که به آنها گفته شد در این سرزمین(بیت المقدس)ساکن گردید و از نعمتهای فراوان آن،در هر نقطه و هر گونه که می خواهید استفاده کنید"(وَ إِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهٰا حَيْثُ شِئْتُمْ).

و به آنها گفتیم"از خداوند تقاضای ریزش گناه و بخشش خطاهایتان کنید،و از در بیت المقدس با خضوع و تعظیم وارد شوید"(وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ ادْخُلُوا الْبٰابَ سُجَّداً).

"که اگر این برنامه ها را انجام دهید،خطاهایی را که مرتکب شده اید می بخشیم،و به نیکوکاران پاداش بیشتر و بهتر خواهیم داد"(نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئٰاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ).

*** ولی با اینکه درهای رحمت به روی آنها گشوده بود،و اگر از فرصت استفاده می کردند می توانستند،گذشته و آینده خود را اصلاح کنند،اما ستمکاران بنی اسرائیل نه تنها استفاده نکردند بلکه"فرمان پروردگار را بر خلاف آنچه به آنها گفته شده بود عمل کردند"(فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ).

"سرانجام به خاطر این نافرمانی و طغیان و ظلم و ستم بر خویشتن و بر- دیگران عذابی از آسمان بر آنها نازل کردیم"(فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَظْلِمُونَ).

ص:۴۱۴

باید توجه داشت که مضـمون این دو آیه نیز با تفاوت مختصری در سوره بقره آیه ۵۸ و ۵۹ آمده است و ما تفسیر آن را بطور مشروحتر در جلد اول صفحه ۱۸۲ و ۱۸۳ آوردیم.

تنها تفـاوت مهمی که میـان آیـات مورد بحث و آیـات سوره بقره است این است که در اینجـا در پایـان می گویـد بِمـا کـانُوا یَظْلِمُونَ و در آنجـا بِمـا کـانُوا یَفْسُقُونَ و شایـد تفـاوت این دو به خـاطر آن باشـد که گناهـان دارای دو جنبه است،یکی جنبه مربـوط به پروردگـار و دیگری جنبه مربـوط به خـود انسـان،قرآن در آیه سـوره بقره بـا تعـبیر به"فسـق"که مفهومش خروج از اطاعت و فرمان خدا است، اشاره به جنبه اول کرده و در آیه مورد بحث با تعبیر به"ظلم"اشاره به جنبه دوم نموده است.

***

"حطه"چیست و چه معنی دارد؟

قابل توجه اینکه بنی اسرائیل،مامور بودند که به هنگام ورود به بیت- المقدس دل و جان و روح خود را با یک توبه خالصانه و واقعی که در کلمه"حطه" خلاصه می شـد،از آلودگی به گناهان گذشـته بشویند،و از آن همه جرائمی که قبل از ورود به بیت المقدس مخصوصا آزارهایی که به پیامبر بزرگشان موسی بن عمران نمودند از خدا تقاضای بخشش کنند.

کلمه"حطه"که در واقع شعار آنها به هنگام ورود به بیت المقدس بود، صورت اختصاری از جمله"مسئلتنا حطه"یعنی"تقاضای ما ریزش گناهان ما و یا ریزش باران عفو و رحمتت بر ما است"زیرا"حطه"در اصل به معنی نزول چیزی از طرف بالا است.

اما این شعار مانند همه شعارها به این مفهوم نبود که تنها الفاظی را بر-

زبان جاری کننـد بلکه می بایست زبانشان ترجمان روح و تمام ذرات وجودشان باشـد اما همانطور که در آیه بعـد آمده اسـت بسـیاری از آنها حتی این شـعار تربیتی را مسـخ کردنـد،و به شـکل زننـده ای در آوردنـد و آن را یک وسـیله مسـخره و تفریح ساختند.

ص :۴۱۶

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶]

اشاره

وَ سْئَلْهُمْ عَنِ اَلْقَرْيَةِ اَلَّتِي كٰانَتْ حٰاضِرَةَ اَلْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي اَلسَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتٰانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لاٰ يَسْبِتُونَ لاٰ تَأْتِيهِمْ كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۳) وَ إِذْ قٰالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اَللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً شَدِيداً قٰالُوا مَعْذِرَةً إِلىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۶۴) فَلَمّٰا نَسُوا مٰا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا اَلَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلسُّوءِ وَ أَخَذْنَا اَلَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذٰابٍ بَئِيسٍ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) فَلَمّٰا عَتَوْا عَنْ مٰا نُهُوا عَنْهُ قُلْنٰا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خٰاسِئِينَ (۱۶۶)

ترجمه:

۱۶۳-و از آنها درباره(سرگذشت)شهری که در ساحل دریا بود سؤال کن،و (بخاطر بیاور)هنگامی را که آنها در روز شنبه تجاوز(و طغیان در برابر قانون خدا)می کردند،همان هنگام که ماهیانشان روز شنبه(که روز تعطیل و استراحت- شان بود)آشکار می شدند اما در غیر روز شنبه به سراغ آنها نمی آمدند،اینگونه آنها را به چیزی آزمایش کردیم که در برابر آن نافرمانی می نمودند.

۱۶۴-و هنگامی را که گروهی از آنها(به گروه دیگر)گفتند چرا جمعی(گنهکار)را اندرز می دهید که سرانجام خداوند آنها را هلاک خواهد کرد و یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت(آنها را به حال خود واگذارید تا نابود شوند)گفتند:

(این اندرزها)برای اعتذار(و رفع مسئولیت)در پیشگاه پروردگار شماست، به علاوه شاید آنها(بپذیرند و از گناه بازایستند و)تقوی پیشه کنند.

۱۶۵-اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند،نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و آنها را که ستم کردند به عذاب شدیدی بخاطر نافرمانی شان

ص: ۴۱۷

گرفتار ساختیم.

۱۶۶-هنگامی که در برابر فرمانی که به آنها داده شده بود سرکشی نمودند به آنها گفتیم به شکل میمونها در آئید و طرد شوید.

تفسیر:

یک سرگذشت عبرت انگیز

در این آیات صحنه دیگری از تاریخ پرماجرای بنی اسرائیل،که مربوط به جمعی از آنها است که در ساحل دریایی زندگی می کردند،آمده است،منتها روی سخن در آن به پیامبر اسلام ص است،و به او می گوید که از یهود معاصر خویش درباره این جمعیت سؤال کند یعنی این خاطره را به وسیله سؤال در ذهن آنان مجسم ساز،تا از آن پند گیرند،و از سرکشی و کیفری که در انتظار سرکشان است بپرهیزند.

این سرگذشت،چنان که در روایات اسلامی به آن اشاره شده مربوط به جمعی از بنی اسرائیل است که در ساحل یکی از دریاها(ظاهرا دریای احمر بوده که در کنار سرزمین فلسطین قرار دارد)در بندری بنام"ایله"(که امروز بنام بندر ایلات معروف می باشد)زندگی می کردند و از طرف خداوند به عنوان آزمایش و امتحان دستوری به آنها داده شد و آن اینکه صید ماهی را در آن روز تعطیل کنند اما آنها با آن دستور مخالفت کردند و گرفتار مجازات دردناکی شدند که شرح آن را در این آیات می خوانیم.

در نخستین آیه می فرماید:"از قوم یهود معاصر خویش ماجرای شهری را که در کنار دریا قرار داشت سؤال کن"(و اسئلهم عَنِ الْقَرْیَهِ الَّتِی کانَتْ حاضِرَهَ الْبَحْرِ).

(و به یاد آنها بیاور زمانی را که در روز شنبه از قانون پروردگار تجاوز

می کردند"(إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ).

زیرا روز شنبه تعطیل آنها بود و وظیفه داشتند،دست از کار و کسب و صید ماهی بکشند و به مراسم عبادت آن روز بپردازند،اما آنها این دستور را زیر پا گذاردند.

سپس قرآن آنچه را در جمله قبل سربسته بیان کرده بود چنین شرح می دهد به خاطر بیاور"آن هنگام را که ماهیان در روز شنبه در روی آب آشکار می شدند و در غیر روز شنبه ماهی کمتر به سراغ آنها می آمد"(إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً).

"سبت"در لغت به معنی تعطیل عمل برای استراحت است و اینکه در قرآن در سوره"نبا"می خوانیم وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً "خواب شما را مایه راحت شما قرار دادیم"نیز اشاره به همین موضوع است،و روز شنبه را از این جهت"یوم السبت"نامیده اند که برنامه های کسب و کار معمولی در آن تعطیل می شد، سپس این نام بر این روز باقی ماند.

بدیهی است جمعیتی که در کنار دریا زندگی می کنند،قسمت مهمی از تغذیه و درآمدشان از طریق صید ماهی است،و گویا به خاطر تعطیل مستمری که قبلاـ در روز شنبه در میان آنها معمول بود،ماهیان در آن روز احساس امنیت از نظر صیادان می کردند و دسته دسته به روی آب ظاهر می شدند،اما در روزهای دیگر که صیادان در تعقیب آنها بودند در اعماق آب فرو می رفتند! این موضوع خواه جنبه طبیعی داشته،و یا یک جنبه فوق العاده و الهی، وسیله ای بود برای امتحان و آزمایش این جمعیت،لذا قرآن می گوید:"ما این چنین آنها را به چیزی که در برابر آن مخالفت می کردند آزمایش می کردیم" (كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

در حقیقت جمله" بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ "اشاره به آن است که آزمایش آنها

به چیزی بود که آنها را به سوی خود جلب و به نافرمانی دعوت می کرد و همه آزمایشها همین گونه است،زیرا آزمایش باید میزان مقاومت افراد را در برابر کشش گناهان مشخص کند و اگر گناه کششی به سوی خود نداشت،آزمایش مفهومی نمی داشت.

***هنگامی که این جمعیت از بنی اسرائیل در برابر این آزمایش بزرگ که با زندگی آنان کاملا آمیخته بود قرار گرفتند،به سه گروه تقسیم شدند:

"گروه اول"که اکثریت را تشکیل می دادند،به مخالفت با این فرمان الهی برخاستند.

"گروه دوم"که قاعدتا اقلیت کوچکی بودند،در برابر گروه اول به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند.

"گروه سوم"،ساکتان و بی طرفان بودند،که نه همگامی با گناهکاران داشتند و نه وظیفه نهی از منکر را انجام می دادند. در آیه دوم مورد بحث،گفتگوی این گروه را با نهی کنندگان شرح می دهد و می گوید:"بخاطر بیاور هنگامی که جمعی از آنها به جمع دیگری گفتند:چرا قومی را اندرز می دهید که خداوند سرانجام آنها را هلاک می کند و یا به عذاب دردناکی کیفر خواهد داد"(وَ إِذْ قالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً) (۱).

ص: ۴۲۰

---

۱ - ۱) تعبیر به"امه منهم"نشان می دهد که گروه دوم از گروه گنهکاران کمتر بودند زیرا از آنها تعبیر به"قوما"شده است(بدون کلمه"منهم")در بعضی از روایات چنین می خوانیم که جمعیت شهر هشتاد و چند هزار نفر بود و از آنها ۷۰ هزار نفر دست به گناه آلودند!(تفسیر برهان جلد دوم صفحه ۴۲).

"آنها در پاسخ گفتند:ما به خاطر این نهی از منکر می کنیم که وظیفه خود را در پیشگاه پروردگارتان انجام داده و در برابر او مسئولیتی نداشته باشیم، بعلاوه شاید سخنان ما در دل آنها مؤثر افتد و دست از طغیان و سرکشی بردارند" (قالُوا مَعْذِرَةً إِلی رَبِّکُمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ).

از جمله بالاـ چنین استفاده می شود که اندرز دهندگان برای دو هدف این کار را انجام می دادند یکی به خاطر این که در پیشگاه خدا معذور باشند و دیگر اینکه شاید در دل گنهکاران مؤثر افتد،و مفهوم این سخن چنین است که حتی اگر احتمال تاثیر هم ندهند باید از پند و اندرز خودداری ننمایند،در حالی که معروف این است که شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر احتمال تاثیر است.

ولی باید توجه داشت که گاهی بیان حقایق و وظائف الهی بدون احتمال تاثیر نیز واجب می شود و آن در موردی است که اگر حکم خدا گفته نشود و از گناه انتقاد نگردد کم کم بدست فراموشی سپرده می شود و بدعتها جان می گیرند و سکوت دلیل بر رضایت و موافقت محسوب می شود،در این گونه موارد لازم است حکم پروردگار آشکارا همه جا گفته شود هر چند اثری در گنهکاران نگذارد.

این نکته نیز شایان توجه است که نهی کنندگان می گفتند:می خواهیم در پیشگاه"پروردگارتان"معذور باشیم،گویا اشاره به این است که شما هم در پیشگاه خدا مسئولیت دارید و این وظیفه تنها وظیفه ما نیست،وظیفه شما نیز می باشد.

*** آیه بعد می گوید:سرانجام،دنیاپرستی بر آنان غلبه کرد"و فرمان خدا را به دست فراموشی سپردند،در این هنگام آنها را که از گناه نهی می کردند رهایی بخشیدیم،ولی ستمکاران را به کیفر سختی به خاطر فسق و گناهشان مبتلا ساختیم"

(فَلَمّٰا نَسُوا مٰا ذُکِّرُوا بِهِ أَنْجَیْنَا الَّذِینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِینَ ظَلَمُوا بِعَذٰابٍ بَئِیسٍ بِمٰا کٰانُوا یَفْسُقُونَ) (۱).

شک نیست که این فراموشی،فراموشی حقیقی که موجب عذر است نبود، بلکه آن چنان بی اعتنایی به فرمان خدا کردند که گویی به کلی آن را فراموش نموده اند.

*** سپس مجازات آنها را چنین شرح می دهد:هنگامی که"در برابر آنچه از آن نهی شده بودند،سرکشی کردند به آنها گفتیم به شکل میمونهای طرد شده در آئید"(فَلَمّٰا عَتَوْا عَنْ مٰا نُهُوا عَنْهُ قُلْنٰا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَةً خٰاسِئِینَ) (۲)روشن است که امر"کونوا"(بوده باشید)در اینجا یک فرمان تکوینی است،همانند إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (سوره یس آیه ۲۸)

در اینجا به چند موضوع باید توجه کرد:

اشاره

***

۱-چگونه دست به گناه زدند؟

در اینکه این جمعیت،قانون شکنی را از کجا شروع کردند،در میان مفسران گفتگو است، از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که نخست دست به حیله به اصطلاح شرعی زدند،در کنار دریا حوضچه هایی ترتیب دادند و راه آن را به دریا گشودند،روزهای شنبه راه حوضچه ها را باز می کردند،و ماهیان

۱- ۱) "بئیس"از ماده"باس"(بر وزن یاس)به معنی شدید است.

۲- ۲) "عتوا"از ماده"عتو"(بر وزن غلو)به معنی خودداری از اطاعت فرمان است و اینکه بعضی از مفسران آن را تنها به معنی خودداری تفسیر کرده اند بر خلاف چیزی است که ارباب لغت گفته اند.

فراوان همراه آب وارد آنها می شدند،اما به هنگام غروب که می خواستند به دریا بازگردند راهشان را محکم می بستند،سپس روز یکشنبه شروع به صید آنها می کردند و می گفتند خداوند به ما دستور داده است صید ماهی نکنید،ما هم صید نکرده ایم بلکه تنها آنها را در حوضچه ها محاصره نموده ایم! (۱)بعضی از مفسران گفته اند آنها روز شنبه قلابها را به دریا می افکندند، سپس روز بعد آن را از دریا بیرون می کشیدند و به این وسیله صید ماهی می نمودند.

و از بعضی از روایات دیگر برمی آید که آنها بدون هیچ حیله ای با بی اعتنایی کامل روزهای شنبه مشغول صید ماهی شدند.

ولی ممکن است همه این روایات صحیح باشد به این ترتیب که در آغاز از طریق حیله به اصطلاح شرعی-به وسیله کندن حوضچه ها و یا انداختن قلابها- کار خود را شروع کردند،این کار،گناه را در نظر آنها کوچک و آنان را در برابر شکستن احترام روز شنبه جسور ساخت،کم کم روزهای شنبه علنا و بی پروا به صید ماهی مشغول شدند و از این راه مال و ثروت فراوانی فراهم ساختند.

***

۲-چه کسانی رهایی یافتند؟

ظاهر آیات فوق این است که از آن سه گروه(گنهکاران،ساکتان و اندرز دهندگان)تنها گروه سوم از مجازات الهی مصون ماندند و به طوری که در روایات آمده است آنها هنگامی که دیدند اندرزهایشان مؤثر واقع نمی شود ناراحت شدند و گفتند ما از شهر بیرون می رویم،شب هنگام به بیابان رفتند و اتفاقا در همان شب کیفر الهی دامان دو گروه دیگر را گرفت.

و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که تنها گروه گنهکار گرفتار

۱- ۱) تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۴۲-این سخن از ابن عباس نیز در تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث نقل شده است.

عذاب شدند و ساکتان نیز رهایی یافتند با ظاهر آیات فوق به هیچوجه سازگار نیست.

***

۳-آیا هر دو گروه یک نوع کیفر داشتند؟

از آیات فوق چنین برمی آید که کیفر مسخ شدن،منحصر به گنهکاران بود زیرا می گوید فَلَمّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ ...(هنگامی که در برابر آنچه نهی شده بودند سرکشی کردند...)ولی از طرفی از آیات فوق نیز استفاده می شود که تنها اندرز دهندگان از مجازات رهایی یافتند،زیرا می گوید أَنْجَیْنَا الَّذِینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ (آنها را که نهی از منکر می کردند رهایی بخشیدیم).

از مجموع این دو چنین استفاده می شود که هر دو گروه مجازات شدند،ولی مجازات مسخ،تنها مربوط به گنهکاران بود،و مجازات دیگران احتمالا-هلاکت و نابودی بوده است،هر چند گنهکاران نیز چند روزی پس از مسخ شدن-طبق روایات-هلاک شدند. (۱)

***

۴-آیا مسخ،جسمانی بوده یا روحانی؟

"مسخ"یا به تعبیر دیگر"تغییر شکل انسانی به صورت حیوان"مسلما موضوعی بر خلاف جریان عادی طبیعت است،البته"موتاسیون"و جهش و تغییر شکل حیوانات به صورت دیگر در موارد جزئی دیده شده است،و پایه های فرضیه تکامل در علوم طبیعی امروز بر همان بنا نهاده شده،ولی مواردی که در آن موتاسیون و جهش دیده شده صفات جزئی حیوانات است،نه صفات کلی،یعنی هرگز دیده نشده است که نوع حیوانی بر اثر"موتاسیون"تبدیل به نوع دیگر شود،بلکه

۱- ۱) و اگر از پاره ای از روایات چیزی بر خلاف این موضوع استفاده می شود،علاوه بر اینکه در مقابل ظاهر آیات نمی توان به آن اعتماد کرد،از نظر سند نیز آنها را تضعیف کرده اند و احتمال دارد که راوی در نقل روایت گرفتار اشتباهی شده باشد.

خصوصیاتی از حیوان ممکن است دگرگون گردد،و تازه جهش در نسلهایی که به وجود می آیند دیده می شود،نه اینکه حیوانی که متولد شده است با جهش تغییر شکل دهد،بنا بر این دگرگون شدن صورت انسان یا حیوانی به صورت نوع دیگر امری است خارق العاده.

اما بارها گفته ایم مسائلی بر خلاف جریان عادی طبیعی وجود دارد،گاهی به صورت معجزات پیامبران و زمانی به صورت اعمال خارق العاده ای که از پاره ای از انسانها سر می زند،هر چند پیامبر نباشند(که البته با معجزات متفاوت است) بنا بر این پس از قبول امکان وقوع معجزات و خارق عادات،مسخ و دگرگون شدن صورت انسانی به انسان دیگر مانعی ندارد.

و همانطور که در بحث اعجاز انبیاء گفته ایم،وجود چنین خارق عاداتی نه استثناء در قانون علیت است نه بر خلاف عقل و خرد،بلکه تنها یک جریان "عادی"طبیعی در اینگونه موارد شکسته می شود که نظیرش را در انسانهای استثنایی کرارا دیده ایم (۱).

بنا بر این هیچ مانعی ندارد که مفهوم ظاهر کلمه"مسخ"را که در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن آمده است بپذیریم و بیشتر مفسران هم همین تفسیر را پذیرفته اند.

ولی بعضی از مفسران که در اقلیت هستند معتقدند که مسخ به معنی"مسخ روحانی"و دگرگونی صفات اخلاقی است،به این معنی که صفاتی همانند میمون

ص:۴۲۵

۱- ۱) بعضی از نویسندگان معاصر،با ذکر مدارک زنده ای از نمونه های فراوانی از انسانها یا حیوانهای استثنایی را جمع آوری کرده اند که کاملا جالب است از جمله کسانی که با انگشتان خود می توانستند خطوط را بخوانند!یا بانویی که به فاصله دو ماه وضع حمل مجدد کرد و در هر نوبت دو فرزند به دنیا آورد!و یا کودکی که قلبش در بیرون قفسه سینه قرار داشت و بانویی که تا لحظه وضع حمل از باردار بودن خود هیچگونه اطلاعی نداشت!و مانند اینها،برای اطلاع از مدارک آنچه در بالا گفته شد به کتاب"آیا صبح نزدیک نیست" صفحه ۸۴ تا ۸۶ مراجعه نمائید.

یا خوک در انسانهای سرکش و طغیانگر پیدا شد،رو آوردن به تقلید کورکورانه و توجه شدید به شکم پرستی و شهوت رانی که از صفات بارز این دو حیوان بود در آنها آشکار گشت.

این احتمال از یکی از قدمای مفسرین به نام"مجاهد"نقل شده است.

و اینکه بعضی ایراد کرده اند که مسخ بر خلاف قانون تکامل و موجب بازگشت و عقب گرد در خلقت است،درست نیست،زیرا قانون تکامل مربوط به کسانی است که در مسیر تکاملند،نه آنها که از مسیر انحراف یافته و از محیط شرائط این قانون به کنار رفته اند،فی المثل یک انسان سالم در سنین طفولیت مرتبا رشد و نمو می کند اما اگر نقائصی در وجود او پیدا شود،ممکن است نه تنها رشد و نموش متوقف گردد بلکه رو به عقب برگردد،و نمو فکری و جسمانی خود را تدریجا از دست بدهد.

ولی در هر حال باید توجه داشت که مسخ و دگرگونی جسمانی متناسب با اعمالی است که انجام داده اند،یعنی چون عده ای از جمعیت های گنهکار بر اثر انگیزه هواپرستی و شهوت رانی دست به طغیان و نافرمانی خدا می زدند و جمعی با تقلید کورکورانه کردن از آنها،آلوده به گناه شدند،لذا به هنگام مسخ، هر گروه به شکلی که متناسب با کیفیت اعمال او بوده ظاهر می شده است.

البته در آیات مورد بحث تنها سخن از"قرده"(میمونها)به میان آمده است و از خنازیر(خوکها)سخنی نیست،ولی در آیه ۶۰ سوره مائده گفتگو از جمعیتی به میان آمده است که به هنگام مسخ به هر دو صورت فوق(بعضی قرده و بعضی خنازیر) تغییر چهره دادند، که به گفته بعضی از مفسران مانند ابن عباس،آن آیه نیز در باره همین اصحاب سبت است که پیر مردان سرجنبانان شکم پرست و شهوت پرستشان به خوک و جوانان مقلد چشم و گوش بسته که اکثریت را تشکیل می دادند به میمون تغییر چهره دادند.

ولی در هر حال،بایـد توجه داشت که طبق روایات،مسـخ شـدگان تنها چند روزی زنده می ماندند و سـپس از دنیا می رفتند،و نسلی از آنها به وجود نمی آمد.

***

۵-خلافکاری زیر پوشش کلاه شرعی

گرچه در آیات فوق اشاره ای به حیله گری اصحاب سبت در زمینه گناه نشده است،ولی همانطور که اشاره کردیم،بسیاری از مفسران در شرح این آیات اشاره به داستان کندن"حوضچه ها"و یا نصب"قلابها"در دریا در روز شنبه کرده اند، و در روایات اسلامی نیز این موضوع دیـده می شود،بنا بر این مجازات و کیفر الهی که با شـدت درباره این گروه جاری شد،نشان می دهد کـه چهره واقعی گنـاه هرگز بـا دگرگـون سـاختن ظـاهر آن و بـه اصـطلاح کلاـه شـرعی درسـت کردن،دگرگـون نمی گردد،حرام،حرام است،خواه صریحا انجام گیرد،یا زیر لفافه های دروغین و عذرهای واهی.

آنهـا که تصور می کننـد،گنـاه را می توان بـا تغییر چهره صوری تبـدیل به یـک عمـل مجاز کرد در حقیقت خود را فریب می دهنـد،و بـدبختانه این کار در میان بعضـی از بیخبرانی که خود را به دین منتسب می کنند،فراوان دیده می شود،و همانست که چهره مذهب را در نظر افراد دور افتاده سخت بدنما کرده است.

عیب بزرگی که این عمل دارد-علاوه بر زشت نشان دادن چهره مـذهب- این است که گناه را در نظرها کوچک می کند و از اهمیت آن می کاهـد و افراد را چنـان جسور در برابر گنـاه می سـازد که پس از انجـام اینگونه کارها کم کم آماده برای انجام گناهان بطور صریح و آشکار می شوند.

در نهج البلاغه می خوانیم که علی ع از پیامبر ص چنین نقل می کند:

"روزی فرا می رسد که مردم به وسیله اموالشان آزمایش می شوند،بر خدا منت

می گذارند که دیندارند،و در عین حال در انتظار رحمت اویند و از مجازات او خود را در امان می بینند

یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبه و الاهواء الساهیه فیستحلون الخمر بالنبیذ و السحت بالهدیه و الربا بالبیع :"حرام خدا را با شبهات دروغین و خیالات واهی حلال می شمرند،شراب را تحت عنوان نبیذ (۱)و رشوه را به عنوان هدیه(و حق و حساب)و ربا را به نام بیع،برای خود حلال می پندارند"(نهج البلاغه آخر خطبه ۱۵۶).

باید توجه داشت که انگیزه اینگونه حیله ها یا پوشیدن چهره زشت باطنی خود در افکار عمومی است،و یا فریب دادن و جدان و کسب آرامش کاذب درونی.

***

۶-اشکال مختلف آزمونهای الهی

درست است که ماهی گرفتن از دریا برای ساحل نشینان کار خلافی نیست گاهی ممکن است خداوند برای امتحان و آزمایش،جمعیتی را موقتا از این موضوع نهی کند،تا مقدار فداکاری آنها روشن شود،و این یکی از اشکال امتحان خداوند است به علاوه روز شنبه در آئین یهود،روز مقدسی بود و دستور داشتند برای احترام آن روز و رسیدن به عبادت و برنامه های مذهبی دست از کسب و کار بکشند،ولی ساحل نشینان"ایله"همه این مسائل را نادیده گرفتند و آن چنان مجازات شدند که زندگینامه آنها درس عبرتی برای آیندگان شد.

ص :۴۲۸

۱- ۱) "نبیذ"عبارت از این بوده که مقداری خرما یا کشمش را در ظرفی که مقداری آب در آن بود می ریختند و چند روزی می گذاشتند،و سپس می نوشیدند گرچه رسما شراب نبود،ولی بر اثر گرمی هوا مواد قندی آن تبدیل به الکل خفیفی می شد.

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۷ تا ۱۶۸]

اشاره

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ اَلْعَذٰابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ اَلْعِقٰابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۷) وَ قَطَّعْنٰاهُمْ فِي اَلْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ اَلصّٰالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذٰلِكَ وَ بَلَوْنٰاهُمْ بِالْحَسَنٰاتِ وَ اَلسَّيِّئٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۶۸)

ترجمه:

۱۶۷-و(نیز بخاطر بیاور)هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد تا دامنه قیامت کسی را بر آنها مسلط خواهد ساخت که آنها را به طور مداوم در عذاب سختی قرار دهد، زیرا پروردگارت مجازاتش سریع(در عین حال در مقابل توبه کاران)آمرزنده و مهربان است.

۱۶۸-و آنها را در زمین به صورت گروه هایی پراکنده ساختیم،گروهی از آنها صالح و گروهی غیر آن هستند و آنها را به"نیکیها"و"بدیها"آزمودیم شاید باز گردند.

تفسیر:

پراکندگی یهود

این آیات در حقیقت اشاره به قسمتی از کیفرهای دنیوی آن جمع از یهود است که در برابر فرمانهای الهی قد علم کردند و حق و عدالت و درستی را به زیر پا گذاردند.

نخست می گوید:"به خاطر بیاور زمانی که پروردگار تو اعلام داشت که بر این جمعیت گنهکار،عده ای را مسلط می کند،که به طور مداوم تا دامنه قیامت

ص: ۴۲۹

آنهـا را در نـاراحتی و عـذاب قرار دهنـد"(وَ إِذْ تَـأَذَّنَ رَبُّکَ لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِـمْ إِلی یَوْمِ الْقِیـامَهِ مَـنْ یَسُـومُهُمْ سُـوءَ الْعَـذابِ) "تاذن"و"اذن"هر دو به معنی اعلام کردن است،و نیز به معنی سوگند یاد کردن آمده است،در این صورت معنی آیه چنین می شود که خداوند سوگند یاد کرده است که تا دامنه قیامت چنین اشخاصی در ناراحتی و عذاب باشند.

از این آیه استفاده می شود که این گروه سرکش،هرگز روی آرامش کامل نخواهند دید،هر چند برای خود حکومت و دولتی تاسیس کننـد،باز تحت فشار و ناراحتی مداوم خواهند بود،مگر اینکه براستی،روش خود را تغییر دهند، و دست از ظلم و فساد بکشند.

و در پایان آیه اضافه می کنـد که"پروردگار تو هم مجازاتش برای مستحقان، سریع است،و هم نسبت به خطاکاران توبه کار آمرزنده و مهربان".(إِنَّ رَبَّکَ لَسَرِیعُ الْعِقابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ) و این جمله نشان می دهد که خداوند راه بازگشت را به روی آنان باز گذارده، تا کسی گمان نبرد که سرنوشت اجباری توأم با بدبختی و کیفر و مجازات برای آنها تعیین شده است.

*** در آیـه بعـد به پراکنـدگی یهـود در جهـان اشـاره کرده می گویـد:"مـا آنهـا را در زمین متفرق سـاختیم و به گروه هـای مختلفی تقسـیم شدنـد،بعضـی از آنها صالـح بودند به همین دلیل هنگامی که فرمان حق و دعوت پیامبر اسـلام ص را شـنیدند، ایمان آوردند،و جمعی دیگر چنین نبودند"و حق را پشت سر انداختند و برای تامین زندگی مادی خود از هیچ کاری فروگذار نکردند(وَ قَطَّعْناهُمْ فِی الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ).

ص :۴۳۰

باز در این آیه،این حقیقت تجلی می کند که اسلام هیچگونه خصومتی با نژاد یهود ندارد و به عنوان پیروان یک مکتب و یا وابستگان به یک نژاد،آنها را محکوم نمی نماید بلکه مقیاس و معیار سنجش را اعمال آنها قرار می دهد.

سپس اضافه می کند"ما آنها را با وسائل گوناگون،نیکیها و بدیها آزمودیم شاید بازگردند"(وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) گاهی آنها را تشویق کردیم و در رفاه و نعمت قرار دادیم،تا حس شکر گزاری در آنها برانگیخته شود و به سوی حق باز آیند،و گاهی به عکس آنها را در شدائد و سختیها و مصائب فرو بردیم،تا از مرکب غرور و خود پرستی و تکبر فرود آیند و به ناتوانی خویش پی برند،شاید بیدار شوند و به سوی خدا بازگردند، و هدف در هر دو حال مساله تربیت و هدایت و بازگشت به سوی حق بوده است.

بنا بر این"حسنات"هر گونه نعمت و رفاه و آسایشی را شامل می شود همانطور که"سیئات"هر گونه ناراحتی و شدت را فرا می گیرد،و محدود ساختن مفهوم این دو در دایره معینی هیچگونه دلیل ندارد.

ص :۴۳۱

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۹ تا ۱۷۰]

اشاره

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا اَلْكِتٰابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هٰذَا اَلْأَدْنىٰ وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنٰا وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثٰاقُ اَلْكِتٰابِ أَنْ لاٰ يَقُولُوا عَلَى اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ وَ دَرَسُوا مٰا فِيهِ وَ اَلدّٰارُ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۱۶۹) وَ اَلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتٰابِ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ إِنّٰا لاٰ نُضِيعُ أَجْرَ اَلْمُصْلِحِينَ (۱۷۰)

ترجمه:

۱۶۹-بعد از آن فرزندانی جانشین آنها شدند که وارث کتاب(آسمانی،تورات)گشتند (اما با این حال)متاع این دنیای پست را گرفته(بر حکم و فرمان خدا ترجیح دادند)و می گفتند(اگر ما گنهکاریم)خداوند به زودی ما را می بخشد(ما از کرده خود پشیمانیم)اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد آن را می گیرند(و باز حکم خدا را پشت سر می افکنند)آیا پیمان کتاب(خدا)از آنها گرفته نشده که بر خدا(دروغ نبندند و)جز حق نگویند و آنان بارها آن را خوانده اند،و سرای آخرت برای آنها که پرهیزگاری پیشه کنند بهتر است آیا نمی فهمید؟! ۱۷۰-و آنها که به کتاب(خدا)تمسک جویند و نماز را برپا دارند(پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا)ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد.

تفسیر:

در آیات گذشته سخن از نیاکان آنها بود،ولی در آیه فوق،بحث از فرزندان و اخلاف آنها به میان آمده است.

نخست یادآور می شود که"فرزندانی جانشینشان شدند که کتاب آسمانی

ص:۴۳۲

یعنی تورات را از پیشینیان خود به ارث بردند،اما با این حال فریفته متاع بی ارزش این جهان ماده شدند،حق و هدایت را با منافع مادی خویش معاوضه می کردند" (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتٰابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هٰذَا الْأَدْنىٰ).

"خلف"(بر وزن حرف)چنان که بعضی از مفسران گفته اند غالبا به معنی فرزندان ناصالح است در حالی که خلف(بر وزن شرف)به معنی فرزند صالح می آید (۱).

سپس اضافه می کند:هنگامی که آنها در کشمکش و جدان از یک سو،و منافع مادی از سوی دیگر قرار می گیرند،دست به دامن امیدهای کاذب زده، "می گویند ما این منفعت نقد را مشروع یا نامشروع به چنگ می آوریم،خداوند رحیم و مهربان است و بزودی ما را خواهد بخشید"(وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنٰا).

این جمله نشان می دهد که آنها بعد از انجام چنین کاری یک نوع پشیمانی زودگذر و حالت توبه ظاهری به خود می گرفتند،ولی بطوری که قرآن می گوید:

این ندامت و پشیمانی آنها به هیچوجه ریشه نداشت به همین دلیل"اگر سود مادی دیگری همانند آن به دستشان می آمد،آن را می گرفتند"(وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ).

"عرض"(بر وزن غرض)به معنی موجود عارضی و کم دوام و ناپایدار است،و به متاع جهان ماده از اینرو عرض گفته اند که معمولا ناپایدار است، روزی به سراغ انسان می آید،آن چنان که حسابش از دست می رود،و روزی آن چنان از دسترس انسان دور می شود که در انتظار ذره ای از آن،آه می کشد، بعلاوه اصولا همه نعمتهای این جهان ناپایدار و فناپذیر است (۲).

۱- ۱) مجمع البیان و تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) باید توجه داشت که عرض(بر وزن غرض)با عرض(بر وزن فرض)تفاوت دارد، زیرا آن به معنی هر گونه سرمایه جهان ماده است و این به معنی خصوص پول نقد می باشد.

در هر حال این جمله اشاره به رشوه خواریهای جمعی از یهود،و تحریف آیات آسمانی به خاطر آن،و فراموش کردن احکام پروردگار به خاطر تضاد با منافع آنها می کند.

لذا به دنبال آن می فرماید:"آیا اینها به وسیله کتاب آسمانیشان تورات پیمان نبسته بودند که بر خدا دروغ نبندند و احکام او را تحریف نکنند و جز حق چیزی نگویند؟!"(أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثاقُ الْكِتابِ أَنْ لا يَقُولُوا عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ).

سپس می گوید:اگر آنها از آیات الهی آگاهی نداشتند و دست به این اعمال خلاف می زدند ممکن بود برای خودشان عذری بسازند،ولی اشکال کار این است که"آنها کرارا محتویات تورات را دیده و فهمیده بودند"در عین حال آن را ضایع ساختند و فرمانش را پشت سر انداختند(وَ دَرَسُوا ما فِيهِ).

"درس"در لغت به معنی تکرار چیزی است و از آنجا که به هنگام مطالعه و فرا گرفتن چیزی از استاد و معلم،مطالب تکرار می گردد به آن،درس گفته شده است،و نیز اگر می بینیم"کهنگی و فرسودگی"را"درس و اندراس" می گویند به خاطر آن است که باد و باران و حوادث دیگر پی در پی بر بناهای کهنه گذشته و آنها را فرسوده ساخته است.

سرانجام می فرماید:اینها اشتباه می کنند،و این اعمال و متاعها سودی برای آنها نخواهد داشت،بلکه"سرای دیگر برای پرهیزکاران بهتر است" (وَ الدّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ).

"آیا شما حقایقی را به این روشنی درک نمی کنید"(أَ فَلا تَعْقِلُونَ).

*** در برابر گروه فوق اشاره به گروه دیگر می کند که آنها نه تنها از هر

گونه تحریف و کتمان آیات الهی بر کنار بودند،بلکه به آن تمسک جسته و مو به مو آنها را اجرا کردند،قرآن این جمعیت را"مصلحان جهان"نام نهاده و اجر و پاداش مهمی برای آنها قائل شده و در باره آنها چنین می گوید:"کسانی که تمسک به کتاب پروردگار جویند و نماز را برپا دارند پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم ساخت"(وَ الَّذِینَ یُمَسِّکُونَ بِالْکِتابِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ إِنّا لا نُضِیعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِینَ).

در اینکه منظور از این کتاب تورات است یا قرآن مجید،مفسران دو گونه تفسیر دارند ولی با توجه به آیات گذشته،ظاهر این است که اشاره به گروهی از بنی اسرائیل باشد که حساب خودشان را از افراد گمراه جدا ساختند.

البته شک نیست که تمسک جستن به تورات یا انجیل-با توجه به بشاراتی که در آنها راجع به پیامبر اسلام ص آمده است-از ایمان به این پیامبر جدا نخواهد بود.

تعبیر به" یُمَسِّکُونَ "که به معنی تمسک جستن است،نکته جالبی را در بر دارد،زیرا تمسک به معنی گرفتن و چسبیدن به چیزی برای حفظ و نگهداری آن می باشد،و این صورت حسی آن است،و صورت معنوی آن این است که انسان با کمال جدیت پایبند به عقیده و برنامه ای باشد و در حفظ و حراست آن بکوشد،تمسک به کتاب الهی این نیست که انسان صفحات قرآن و تورات و یا کتاب دیگری را محکم در دست بگیرد و در حفظ و حراست جلد و کاغذ آن بکوشد،بلکه تمسک واقعی آن است که اجازه ندهد کمترین مخالفتی با آن از هیچ سو انجام شود و در تحقق یافتن مفاهیم آن از جان و دل بکوشد.

***آیات فوق به خوبی نشان می دهد که اصلاح واقعی در روی زمین بدون

ص:۴۳۵

تمسک به کتب آسمانی و فرمانهای الهی امکان پذیر نمی باشد،و این تعبیر بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که دین و مذهب تنها یک برنامه مربوط به جهان ما وراء طبیعت و یا سرای آخرت نیست،بلکه آئینی است در متن زندگی انسانها، و در طریق حفظ منافع تمام افراد بشر و اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش و بالآخره هر مفهومی که در معنی وسیع اصلاح جمع است.

و اینکه می بینیم از میان فرمانهای خدا مخصوصا روی"نماز"تکیه شده است به خاطر آن است که نماز واقعی پیوند انسان را با خدا چنان محکم می کند که در برابر هر کار و هر برنامه او را حاضر و ناظر می بیند و مراقب اعمال خویش و این همان است که در آیات دیگر از آن تعبیر به تاثیر نماز در دعوت به امر به معروف و نهی از منکر شده است،و ارتباط این موضوع با اصلاح جامعه انسانی روشنتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.

*** از آنچه گفته شد روشن می شود که این یک برنامه ویژه قوم یهود نبوده است بلکه اصلی است در زندگی امتها و ملتها،بنا بر این آنان که با کتمان کردن حقایق و تحریف آنها متاعی ناپایدار و منافعی زودگذر برای خود فراهم می سازند و به هنگامی که نتائج شوم کار خود را می بینند،حالت یک توبه دروغین به خود می گیرند توبه ای که در برابر لبخند یک منفعت مادی دیگر همچون برف در آفتاب تابستان آب می شود،در حقیقت مخالفان اصلاح در جوامع انسانی هستند و منافع جمع را فدای منافع شخص خود می کنند،خواه این کار از یک یهودی سر بزند یا یک مسیحی و یا یک مسلمان!

ص: ۴۳۶

[سوره الأعراف (۷): آیه ۱۷۱]

اشاره

وَ إِذْ نَتَقْنَا اَلْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وٰاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مٰا آتَيْنٰاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اُذْكُرُوا مٰا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۱)

ترجمه:

۱۷۱-و(نیز بخاطر بیاور)هنگامی را که کوه را بر فراز آنها همچون سایبانی بلند کردیم،آن چنان که گمان کردند بر آنها فرود خواهد آمد(و در این حال از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم)آنچه را به شما(از احکام و دستورات)داده ایم با قدرت(و جدیت)بگیرید و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید(و عمل کنید)تا پرهیزگار شوید.

تفسیر:

اشاره

آخرین سخن درباره قوم یهود

"نتقنا"از ماده"نتق"(بر وزن قلع)در اصل به معنی کندن چیزی از جایش و به سوی دیگری پرتاب کردن است،به زنانی که زیاد فرزند می آورند نیز"ناتق"می گویند،زیرا به آسانی فرزند را از محیط رحم جدا کرده و به خارج می گذارند.

این آیه آخرین آیه ای است که در این سوره پیرامون زندگی بنی اسرائیل سخن می گوید و در آن سرگذشت دیگری را به جمعیت یهود یادآوری می کند، سرگذشتی که هم درس عبرت است و هم دلیل بر سپردن یک پیمان،می گوید:

"به خاطر بیاورید هنگامی که کوه را بالای سر آنها قرار دادیم،آن چنان که گویی سایبانی بر سر آنها بود"(وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ).

"و آن چنـان که آنهـا گمان می بردنـد بر سـرشان سـقوط خواهـد کرد" وحشت و اضـطراب سراسـر وجودشان را گرفت،و به تضرع افتادند(وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وٰاقِعٌ بِهِمْ).

در همان حال به آنها گفتیم"آنچه را از احکام به شما داده ایم با جدیت و قوت بگیرید" (خُذُوا مٰا آتَیْنٰاکُمْ بِقُوَّهٍ).

"و آنچه در آن آمـده است به خـاطر داشـته باشـید تا پرهیزگار شویـد" از کیفر خـدا بترسـید و به پیمانهایی که در آن از شـما گرفته ایم عمل کنید (وَ اذْکُرُوا مٰا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ).

این آیه بـا تفاوت مختصـری در سوره بقره آیه ۶۳ گذشت،و همانطور که در آنجا گفتیم طبق گفته مفسـر معروف طبرسـی در مجمع البیـان از قول ابن زیـد، این جریـان هنگـامی بود که موسـی ع از کوه طور بـاز می گشت و احکـام تورات را با خود می آورد،موقعی که وظـایف واجب و دسـتورات حلال و حرام را به قوم خود اطلاع داد،آنها تصور کردنـد عمل به اینهمه وظائف کـار مشـکلی است و به همین جهت بنای مخالفت و نافرمانی گذاردنـد،در این هنگام قطعه عظیمی از کوه بالای سـر آنها قرار گرفت آنها چنان در وحشت فرو رفتنـد که دست به دامن موسـی ع زدنـد،موسـی ع در همان حال گفت:اگر پیمان وفاداری به این احکام ببندید این خطر برطرف خواهد شد،آنها تسلیم شدند و در پیشگاه خدا سجده کردند و بلا از سر آنها گذشت.

***

کرده ایم و فشرده آن را در اینجا می آوریم.

سؤال اول-آیا پیمان گرفتن در این حال جنبه اجباری ندارد؟

ص :۴۳۸

پاسخ-شک نیست که در آن حال یک نوع اضطرار بر آنها حکومت می کرده، ولی مسلما بعدا که خطر برطرف شد ادامه راه را با اختیار خود می توانستند انتخاب کنند.

به علاوه اجبار و اکراه در عقیده معنی ندارد،ولی در برنامه های عملی که ضامن خیر و سعادت انسان است چه مانعی دارد که با اجبار مردم را به آن وادار کنند،آیا اگر کسی را به اجبار وادار به ترک اعتیاد و یا رفتن از راه امن و امان و خودداری از راه خطرناک کنند عیب دارد؟ سؤال دوم-چگونه کوه بالای سر آنها قرار گرفت؟ پاسخ-بعضی از مفسران معتقدند که به فرمان خدا کوه طور از جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آنها قرار گرفت.

بعضی دیگر می گویند بر اثر یک زلزله شدید چنان کوه تکان خورد که افرادی که پای کوه بودند،سایه قسمت بالای آن را بر سر خود مشاهده کردند.

این احتمال نیز وجود دارد که قطعه عظیمی از کوه کنده شد و در یک لحظه زودگذر بر فراز سر آنها قرار گرفت،سپس از آنجا گذشت و به کناری افتاد.

و در هر حال شک نیست که این یک موضوع خارق العاده بوده است نه یک جریان طبیعی.

موضوع دیگری که باید در آیه مورد توجه قرار گیرد این است که نمی گوید کوه بر سر آنها سایبان شد،بلکه می گوید همانند سایبانی گردید(کانه ظله).

این تعبیر یا به خاطر آن است که سایبان را معمولا برای اظهار محبت بالای سر افراد قرار می دهند،در حالی که در آیه مورد بحث این کار به عنوان یک بلا و تهدید بود و یا به خاطر این است که سایبان امری است پایدار در حالی که قرار گرفتن کوه بالای سر آنها جنبه موقتی و ناپایدار داشت.

***گفتیم با این آیه آیات مربوط به سرگذشت بنی اسرائیل و حوادث گوناگون و خاطرات شیرین و تلخ در مورد آنها(در این سوره)پایان می پذیرد،و این سرگذشت آخرین سرگذشت انبیاء است که در این سوره آمده است.

ذکر این آیه در پایان سرگذشت آنها در این سوره-با اینکه آخرین جریان مربوط به این جمعیت نیست- ممکن است به خاطر این باشد که هدف نهایی از تمام این ماجراها همان تمسک به آیات پروردگار و عمل به پیمانهای او و برای رسیدن به تقوا و پرهیزکاری است که در این آیه و آیه پیش از آن بیان شده است.

یعنی تمام رسالت موسی ع و سایر انبیاء و مبارزات و درگیریهای مستمر و سخت آنان،و ناراحتیها و شدائد طاقت فرسایی که تن به آن دادند،همه برای آن بوده است که فرمان خدا و اصول حق و عدالت و پاکی و تقوا در میان همه به طور کامل اجرا گردد.

"پایان جلد ششم" "تفسیر نمونه"

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹